

مدیریت شهری^۱

نصنامه پژوهشی تحلیلی، آموزشی
مدیریت و برنامه ریزی شهری
سال دوم، زمستان ۱۳۸۰، ۱۳۰ صفحه، ۳۰۰۰ ریال

■ فرهنگ شهری

■ شهر چه کسی؟ فرهنگ چه کسی؟

■ مشارکت شهروندی، حکمرانی شهری و مدیریت شهری

■ هویت بخشی به بافت های مسکونی

■ سنجش کیفیت زندگی در یکصد شهر بزرگ جهان

موضوع ویژه: فرهنگ شهری



مدیریت شهری

یا قلب و الابصار

یا قلب و اللسان

یا قلب و الاحوال

یا محول و الاحوال
یا محول حالنا الی احسن الاحوال

فصلنامه مدیریت شهری فرارسیدن سال نورابه تمامی مدیران

کارشناسان و کارکنان شهرداریها

متخصصین و کارشناسان امور شهری و عموم مخاطبان گرامی

تبریک گفته و سال خوبی برایشان آرزو می کند.



مدیریت شهری

مدیریت شهری

- ۴ یادداشت سردبیر
- ۶ بخش ویژه: فرهنگ شهری
- ۱۸ فرهنگ شهری
- ۲۲ پرویز پیران
- ۳۲ شهر چه کسی؟ فرهنگ چه کسی؟
- ۳۴ شارون زوگین
- ۳۶ فرهنگ کارشناسی و فرهنگ مردم
- ۳۸ جهانشاه پاکزاد
- ۴۲ مشارکت شهروندی، حکمرانی شهری و مدیریت شهری
- ۴۴ نویم شریفیان ثانی
- ۵۴ برنامه ریزی فرهنگی و برنامه ریزی شهری
- ۶۲ فولکو بیانچینی
- ۶۴ هویت بخشی به بافت های مسکونی
- ۷۸ مروارید قاسمی
- ۸۲ بساز سازه سازی مرکز کلانشهرها؛ پروژه ای فرهنگی،
- ۸۴ نجر به شمشکگو
- ۸۶ پوریا پیروز
- ۹۲ تأثیرات محیط شهری در از خود بیگانگی انسان
- ۹۴ ناصر الدین غراب
- ۱۰۴ سنجش کیفیت زندگی در یکصد شهر بزرگ جهان
- ۱۱۲ حسین اسپایش
- ۱۱۴ اندازه شهر و کیفیت روابط اجتماعی
- ۱۱۶ حسین ایمانی
- ۱۲۲ برنامه ریزی و طراحی
- ۱۲۴ حوزه بندی، ابزار یا مانع (قسمت پایانی)
- ۱۳۲ نوید سعیدی رضوانی
- ۱۳۴ گزیده پژوهش
- ۱۳۶ بررسی حوادث آتش سوزی و ارائه طرح جامع آموزش
- ۱۳۸ مقاله با آتش سوزی
- ۱۴۰ دفتر برنامه ریزی عمرانی - مرکز مطالعات برنامه ریزی شهری
- ۱۴۲ بررسی کتاب
- ۱۴۴ نگاهی به دو کتاب ارزشمند فرهنگ شهری؛
- ۱۴۶ چکیده انگلیسی
- ۱۴۸ عباس جلالی

صاحب امتیاز: وزارت کشور - سازمان شهرداریهای کشور
سردبیر: علی توذریپور
مشارع علمی این شماره: پرویز پیران
هیئت تحریریه: اصغر ارجمندنیا، حسین ایمانی، جاجرم، جهانشاه پاکزاد، پرویز پیران، احمد سعیدنیا، نوید سعیدی رضوانی، محمدحسن شهیدی، سعید غابدین درکوش، مظفر صرافقی، غلامرضا کاظمیان، فرشاد توریان، داوود علمای این شماره: اصغر ارجمندنیا، کمال اظهاری، جهانشاه پاکزاد، پرویز پیران، احمد سعیدنیا، محمدحسن شهیدی، مظفر صرافقی، فرشاد توریان
مدیر پروژه: غلامرضا کاظمیان
ویراستار: حمید خادمی
طراح و مدیر هنری: جمشید پاری شیرمرد
هماهنگی امور فنی: سعید مرزانه
حروفچینی: فریده نادرستانی فرغانی
نمونه خوانی: لیلا شاه بخشی
هنکاران این شماره: عباس جلالی، علی صفوی، فرحناز نوبخت
ناشر: انتشارات سازمان شهرداریهای کشور



یادداشت سردبیر

فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸۵ / زمستان ۱۳۸۰



تحلیل وضعیت کنونی نظام شهرنشینی در ایران که از شاخصه‌های مهم آن شهرنشینی شتاب، آهنگ و افزایش تعداد شهرهای کشور است، نشان می‌دهد که شهرنشینی فیزیکی بر شهرنشینی فرهنگی پیشی گرفته است و عیسرعه شکل‌گیری کالبد شهری، از روح و جان شهری خبری نیست و این یعنی کالبد بدون روح و جان که حکایت بیشتر شهرهای ماست.

چنین وضعیتی منجر به عدم مشارکت مردم در اداره امور شهرها شده است و مردم جز کنی جدا و مجز از حرکت کالبد شهر دارند و بالعکس کالبد شهری بدون تأثیرپذیری از مردم، سیر و جهتی را در پیش گرفته که نشانی از خواسته‌ها و نیازهای مردم در آن بچشم نمی‌خورد.

در تبیین علل این پدیده در نظام شهری کشور به موارد متعددی می‌توان اشاره کرد. لیکن مهمترین آن را نبود «شهروند» در جامعه شهری کشور باید تلقی نمود. امری که وابسته به علل و عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. حال اگر حیات اجتماعی را تقسیم‌بندی کنیم؛ سه عرصه کاملاً مجزا در آن مشاهده می‌شود: عرصه دولتی، عرصه خصوصی و عرصه عمومی. عرصه دولتی مربوط به نهادهای حاکمیت است، عرصه خصوصی که به فرد و خانواده وی وابسته است و عرصه عمومی که میان دو عرصه پیشگفته جای دارد و اجزای

اتحادیه‌ها، اصناف، مطبوعات و... را در برمی‌گیرد. مشکل جدی نظام شهرنشینی در ایران، حیطة محدود عرصه عمومی نسبت به دو عرصه دولتی و خصوصی است. نبود تشکل‌های مردمی خارج از عرصه‌های دولتی و خصوصی، حضور مردم در تصمیم‌گیری و مدیریت شهر را با مشکلات جدی مواجه ساخته است. فقدان مشارکت مردم و محدود بودن عرصه عمومی در حیات اجتماعی شهرها، شکل‌گیری فرهنگ شهرنشینی را دچار محدودیت محتومی کرده است. چرا که فرهنگ شهرنشینی در تعاملات اجتماعی است که پدید می‌آید، رشد می‌کند و بالنده می‌شود.

فقدان بسترهای مناسب اجتماعی و سیاسی برای حضور مردم در عرصه‌های عمومی، عدم شکل‌گیری فرهنگ شهرنشینی را موجب می‌شود و در نتیجه جسم شهر از روح و جان تهی می‌ماند.

اهمیت این مسئله شهری، فصاحتامه را بران داشت که در این شماره به ابعاد مختلف موضوع بپردازد. اساتید محترم دانشگاه، دانشوران علوم اجتماعی و دکتر بیران استاد محترم دانشگاه به عنوان دبیر ویژه این شماره، تلاش کرده‌اند تحلیلی علمی در این راستا ارائه دهند.

چکیده

فرهنگ را می‌توان متشکل از ارزش‌های گروهی معین و هنجارهایی دانست که از آن پیروی می‌کنند و کالایی مادی پدید می‌آورند. فرهنگ با زندگی شهری بالیده و راه تکاملی پیموده است. شهر واقعی، فارغ از زمان و مکان، بدون فرهنگ بی‌معناست. فرهنگ شهری پدیدهای هزار تو و کهنسال است که هر روز نو می‌شود. فرهنگ شهری همراه با دگرگونی‌های شگرف سده بیستم، چنان دگرگون گشته است که با تحولات این مفهوم در گستره تاریخ آن برابری می‌کند.

همه عناصر شهری به طور مستقیم و غیرمستقیم از فرهنگ متأثر می‌شوند و در مواردی نیز بر آن اثر می‌گذارند. برای یافتن راهی منطقی و روشمند برای پاسخگویی به پرسش‌هایی چون «فرهنگ انسانی در متن شهری چیست؟» می‌توان از الگوی تحلیل سه سطحی بهره جست. این الگوی نوپا گذشته از دو سطح کلان و خرد، سطح میانه‌ای نیز دارد. برداشت ایستا از فرهنگ شهری آن را در سطح میانه که به سازمان‌ها و گروه‌بندی‌های اجتماعی اختصاص دارد، قرار می‌دهد. سطح خرد به فرد و رفتار و سطح کلان به ساختار جمعی می‌پردازد. در برداشت پویا از فرهنگ شهری، ارتباط متقابل سه سطح پیش گفته الزامی می‌گردد.

برنامه‌ریزان شهری به هنگام برخورد با فرهنگ شهری از رابطه ارزش‌ها، هنجارها، روابط انسانی و ساختار شهر و بالاخره برنامه‌ریزی شهری یاد می‌کنند. جامعه‌شناسان فرهنگ شهری را در معنای شهری بودن می‌جویند. برخی غیر شخصی شدن را مهم‌ترین ویژگی فرهنگ شهری می‌دانند که روابطی با واسطه است نه چهره به چهره.

مبارزات گروه‌های اجتماعی، و به ویژه جنبش‌های اجتماعی تهیدستان، خودبخش مهمی از فرهنگ شهری‌اند.

دگرگونی مفهوم کار و کم‌رنگ شدن مفهوم اداره، امکان انجام کارهای اداری در همه جا تنها به شرط دسترسی به رایانه‌ای متصل به مرکز اطلاعاتی، از دستاوردهای جهانی شدن اقتصاد است. جهانی شدن واقعی با اختراع ریزپردازنده و تراشه و پوشش ماهواره‌ای فضای جهان (مانع علمی - فنی) و برنامه‌ریزی



فرهنگ شهری

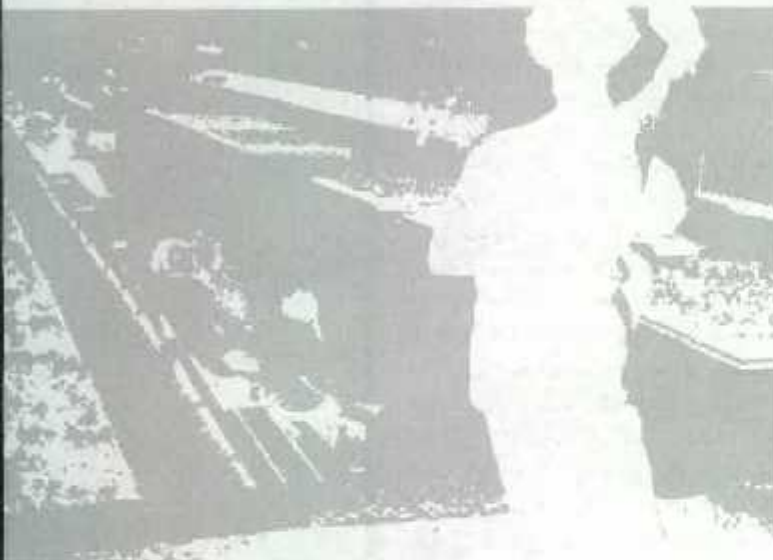
فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸ / زمستان ۱۳۸۰

پرویز پیران

دکتر در جامعه‌شناسی

عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

فروپاشی شوروی (مانع سیاسی - ایدئولوژیکی) صورت پذیرفت. فرهنگ شورویسم / پلاستیکی، مصرف انبوه و توسعه تمامی زمینه‌ها، اینک در ابعادی جهانی رشد کرده و مرزهای ملی را از میان برده است. آثار شگرف این امر بر شهر و فرهنگ شهری هویداست. مدیران شهر در شرایط کنونی کشور با دشواری‌ها و امکانات در حال شکل‌گیری روبرویند و در این میان شهرها چاره‌ای جز مستقل شدن و اداره خود ندارند.



پیش درآمد

سخن بر سر فرهنگ شهری است. باقصه‌ای دور و دراز و پر فراز و فرود که در گنجایش مقاله‌ای نمی‌گنجد و بسیار فراتر از آن می‌رود. به همین دلیل است که فصلنامه «مدیریت شهری» شماره‌های را بدان اختصاص داده است تا بر خی از وجوه فرهنگ شهری مورد چند و چون قرار گیرد. فرهنگ حداقل به باور برخی از انسان‌شناسان و مردم‌شناسان پیشینه‌ای سالمندتر از شهرنشینی دارد و در این زمینه اندیشمندان بسیاری، از فرهنگ‌های اقوام اولیه و اجتماع‌های ابتدایی یاد کرده‌اند. البته آنان آگاهانه از واژگانی چون ابتدایی و اولیه سود جستند تا مشخص سازند که بحث از آغاز فرهنگ و باگیری نخستین آن است. اما بر کنار از این اظهار نظرها، فرهنگ با زندگی شهری بالیده و راه تکامل پیموده است. با این حساب نیز فرهنگ شهری، موضوعی کهنسال است. باید توجه داشت که شهر واقعی، فارغ از زمان و مکان، بدون فرهنگ بی معناست. فرهنگ شهری نیز علاوه بر تاریخی بودن، تنوعی گسترده دارد؛ تنوعی که هم از نظر تاریخی و هم از منظر اکنون با زمان معاصر، قابل مشاهده است. این مسئله، فرهنگ شهری را به غایت پیچیده ساخته است. بدان سان که در تعریفی مختصر نگنجد. اساساً هر دو مفهوم فرهنگ و شهر، مفاهیمی سهل و ممتنع‌اند. از آن روی سهل و ساده‌اند که هر انسانی به هر تقدیر برداشتی از آنها در ذهن دارد و می‌تواند این تصور ذهنی را در قالب کلماتی، حال چه در ست و منطبق با موضوع و یا محدود و حاوی کاستی‌های فراوان، بیان دارد و معنایی به دست دهد. در عین حال ممتنع‌اند زیرا کمتر برداشتی از فرهنگ و شهر قادر به بیان تمامیت مستتر در آنهاست.

گرچه پژوهش‌های اخیر باستان‌شناسی از فرهنگ‌ها و تمدن‌های کهنسانی که کمتر شناخته شده‌اند یاد می‌کنند، لیکن بر پایه مدارک مستند موجود، شهرنشینی - و به تبع آن فرهنگ شهری - برای نخستین بار در همسایگی سرزمین امروزی شبه ایران یعنی بین‌النهرین یا هلال حاصل‌خیز، به دنیا آمده و بالیده است و لذا قدمتی چند هزار ساله دارد و

طی این زمان دور و دراز، دیگر گونی‌های بی‌شمار و گاه شگرفی را تجربه کرده است. پس از بین‌النهرین و سرزمین‌های پیرامون آن، باید از فرهنگ شهری در سایر تمدن‌های رود کناران یاد کرد. تمدن پیرامون نیل (مصر)، سند و گنگ (هند)، یانگ تسه کیانگ (چین)، آمازون (امایا)، تمدن‌های حول دریای اژه و مدیترانه (یونان، روم) و بالاخره تمدن از تک، نخستین جایگاه‌های فرهنگ شهری اند.

ایرانی، یونان و زیستن در سرزمینی با تاریخی دیرباز، آدمی را به جست‌وجوی تاریخی می‌کشاند. اما به هنگام بحث از فرهنگ شهری، حتی اگر به دورترین زمان‌های تاریخی نیز رجوع نشود و فقط قرن اخیر در نظر آید - و بدین شکل، محدوده زمانی موضوع محدود گردد - باز هم یک جهان حرف و حدیث فرا روی قرار می‌گیرد. فقط کافی است ناظران چشم‌ها را فرو بست و به تغییرات شگرف قرن بیستم اندیشید تا دریافت که چه تحولات عظیمی در وجوه مختلف فرهنگ مادی و غیر مادی رخ داده است. حتی محققانی چون شارون زو کین (Zookin, 1997) در کتاب مورد استیصال قرار گرفته‌اش که فقط تا سال ۱۹۹۷ چهار بار تجدید چاپ شده و از قضا در همین شماره فصلنامه مدیریت شهری به اجمال معرفی شده است، مدعی‌اند که معنای فرهنگ در شهر - آن هم فقط در چند سال گذشته - تغییراتی بنیادین را تجربه کرده است، که به باز تعریف کامل نیاز دارد. زو کین تنها به سال‌های دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی نظر داشته و در کتاب فرهنگ‌های شهرها به تحولات عظیمی در فرهنگ شهری اشاره کرده است. باز هم می‌توان به تحدید بیشتر موضوع پرداخت و از جهانی شدن اقتصاد یا جهانی شدن از بالا و واکنش به آن یعنی جهانی شدنی از درجه فرهنگ یا جهانی شدن از پایین که از طریق آن شهروندی اجتماعی، جنسیتی، فرهنگی و قومی و بالاخره شهروندی جهانی به طوری سابقه‌ای مطرح شده‌اند، و نیز از اهمیت یافتن جامعه مدنی - آن هم در سراسر جهان - یاد کرد که خود مشوی هفت هزار منی خواهد بود. فرهنگ شهری در این میان چنان دیگرگون گشته است که با تحولات این مفهوم در گستره تاریخ آن برابری می‌کند. در واقع تحولات ناشی از جهانی شدن از جهات و بزه‌های چون شتاب، همه‌گیری، ارتباط، جمع‌آوری و عمل‌آوری داده و مانند اینها در تاریخ بشری هم‌تا است.

با این مقدمه گذر می‌توان گفت که ادعای مطرح شده، ذال بر این واقعیت که فرهنگ شهری پدیده‌ای هزار تویی و سالمند است که هر روز نو می‌شود، ادعایی منطقی به نظر می‌رسد. این امر به نوبه خود آماده‌سازی ویژه‌نامه‌ای در باب فرهنگ شهری را نیز توجیه می‌کند. تا اگر آب دریا را نمی‌توان کشید، حداقل به قدر تشنگی چشید.

طرح مسئله

فرهنگ را به طور معمول ارزش‌های یک گروه معین (چه محدود و چه وسیع) و هنجارهایی که از آن پیروی می‌کنند، و نیز کنالای مادی که تولید می‌کنند، تعریف کرده‌اند (گیدتر، ۱۳۷۳: ۲۶). با این حساب، فرهنگ یا تمامی اجزای جامعه در هم تنیده است و حیطه‌ای بس گسترده دارد.

این تعریف همان بخش سهل مسئله است و گام نخست به حساب می‌آید. زیرا از این سطح فراتر، پیچیدگی مفهومی و سابقه طولانی و تحولات گوناگون، به تعریف فرهنگ اضافه می‌شود و موضوع را از سادگی اولیه خارج می‌سازد.

رسم بر آن است که پدیده‌های مشخص و عناصر و مباحث خاصی در زندگی شهری را مستقیماً در حیطه فرهنگ تلقی کنند. اما سایر عناصر شهری نیز مستقیماً و غیر مستقیماً از فرهنگ تأثیر می‌پذیرند و در مواردی بر آن تأثیر می‌گذارند. برای مثال، شکل و شمایل، صورت یا فرم شهری و طرح و نقشه شهر، هر چه به جسم شهر مربوط‌اند اما جوهر واقعی و حیثیت اصلی خود را از فرهنگ می‌ستانند. می‌توان این امر را فی‌نفسه به کالبد شهر

دنیای فراصنعتی با خودکار شدن فرایند تولید، کوچک شدن محیط‌های تولیدی، و پایان یافتن مفهوم کارخانه‌های غول پیکر، دیگر به تولید نمی‌اندیشد. مصرف اهمیت بنیادین یافته و الگوهای مصرف کاربری زمین را تعریف می‌کنند. الگوهای مصرف جدید با حومه‌نشینی، سرمایه‌گذاری ندارند

نیز تسری داد. الگوی معماری، چه در سطح کلی آن و چه در نحوه کنار هم گذاشتن اجزا و بیچ و تاب‌های آن، همه و همه تحت تأثیر و نفوذ فرهنگ‌اند. به همین دلیل نظریه پردازان صاحب نام، هشدار می‌دهند که «شهر درخت نیست» (Alexander) و باید در این میان روان‌شناسی جمعی، تصور و ادراک افراد را نیز در طراحی محیط مصنوع مورد توجه قرار داد (ن. ک. آثار اینبار، جیکابز، لینچ، وایت). حداقل آنکه همه باور آورده‌اند که بین محیط‌های فیزیکی و اجتماعی، رابطه‌ای دو سویه وجود دارد. حال که در باب جنبه‌های فیزیکی چنین است، می‌توان در هم تنیدگی فرهنگ با ابعاد اجتماعی و ذهنی، روانی و زندگی روزمره و تجارب حیات شهرنشینان را حدس زد (ن. ک. Alexander, 1996: 179).

در مقابل در هم تنیدگی یاد شده، بهتر است با طرح چند پرسش موضوع ادامه یابد و ابعاد مختلف آن واریسی شود. به راستی فرهنگ انسانی در متن شهری چیست؟ از چه چیز پدید آمده است؟ چه وجوهی دارد؟ تطور تاریخی آن کدام است؟ مهم‌تر آنکه، فرهنگ چگونه بخش بخش می‌شود و در متن‌های مختلف اجتماعی - شهری عیان می‌گردد؟ فرهنگ در متن‌های یاد شده چگونه نضج می‌گیرد، به دنیا می‌آید و می‌بالد و چگونه فرسوده می‌شود و جای خود را به الگوهای فرهنگی دیگری می‌دهد؟ بالاخره آنکه اجتماع شهری چگونه اجتماعی است و به چه سان می‌توان به تجزیه و تحلیل آن پرداخت؟ شهری بودن چه ویژگی‌هایی را به آدمیان سرایت می‌دهد و چه نگرش‌هایی را در آنان پدید می‌آورد؟ تمامی پرسش‌های مطرح شده - و فهرست بلند بالایی دیگری نیز - همه و همه موضوعات مرتبط با فرهنگ شهری‌اند. برای یافتن راهی منطقی و روشمند که به وسیله آن بتوان به این گونه پرسش‌ها پاسخ داد و از نظمی منطقی و تسلسلی روش‌شناختی در باب آنها نیز تبعیت کرد به الگو نیاز است. به نظر می‌رسد الگوی تحلیل سه سطحی بتواند این وظیفه را به خوبی ایفاء کند. الگوی تحلیل سه سطحی در سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰ میلادی و به ویژه در سال ۲۰۰۰ میلادی با استقبال گسترده‌ای روبرو گشته است. نگارنده این الگو را نخستین بار در تحقیقات خود که اولین آنها در سال ۱۳۶۳ هجری شمسی به فرجام رسید، به کار برده و از آن پس در بیش از ۳۰ تحقیق میدانی به بررسی نمود و کارایی آن پرداخته است. برپایه این الگو، پدیده‌های انسانی - اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و فرهنگی باید در سه سطح تحلیل مرتبط با یکدیگر، مورد ارزیابی قرار گیرند. در واقع به تحلیل دو سطحی سنتی علوم اجتماعی و به ویژه جامعه‌شناسی - یعنی سطح کلان و خرد - باید سطح دیگری را هم افزود. این سطح تحلیلی سطح میانه نام گرفته است (ن. ک. پیران ۱۳۶۳: ۱۲۵). خلاصه آنکه، به هنگام تحلیل پدیده‌هایی که به انسان‌ها - آن هم در شکل و شمایل جمعی‌شان - مربوط است و این تجمع تاریخ نیز دارد، باید بدانها در سطح کلان (Macroscopic) در سطح میانه (Mesoscopic) و بالاخره در سطح خرد (Microscopic) تکیه کرد. برداشت ایستا از فرهنگ، و به تبع آن فرهنگ شهری، آن را در سطح میانه قرار می‌دهد - یعنی در سطحی که به نهادها، سازمان‌ها و روابط اجتماعی و گروه‌بندی‌ها اختصاص دارد؛ سطح کلان در برگیرنده ساختار جامعه و تاریخ‌مندی (Historicity) مندرج در آن است؛ و بالاخره سطح خرد از افراد، شخصیت، رفتار و وقایع یاد می‌کند. اما اگر دیدی بویا در مورد فرهنگ اتخاذ شود، برای درک فرهنگ شهری ارتباط متقابل سه سطح الزامی می‌گردد. با چنین رویکردی می‌توان دوره‌بندی‌های تاریخی جوامع را مشخص ساخت. پس آن گاه تحولات فرهنگی در هر دوره را برشمرد و تأثیر آن را بر رفتارها، وقایع و شخصیت افراد - چه



در فردیت آنان چه در هویت جمعی شان، در مواردی چون طبقه اجتماعی و جز آن - سنجید. دیدگاه‌های نظری و مکاتب مطالعات شهری و شهرشناسی با شاخه‌های متنوع آن را می‌توان با چنین ابزاری ردیابی کرد، چرا که برخی از آنها فرهنگ شهری را تغییری وابسته انگاشته، به ساختار جامعه و تحولات و تطور تاریخی آن نگریسته، لذا تحلیلی در سطح کلان ارائه کرده‌اند. گروهی دیگر از سطح میانه بالاتر نرفته و در سطح نهادها و سازمان‌ها، فرهنگ را چنان متغیری مستقل دیده‌اند و تأثیر آن را بر سایر اجزا و افراد مورد بحث قرار داده‌اند؛ بالاخره، دیدگاه‌های دیگری شخصیت افراد و گروه‌ها را در پرتو فرهنگ شهری مورد چند و چون قرار داده و بین سطح میانه و سطح خود در حرکت بوده‌اند.

برای مثال، لوئیس مامفورد نویسنده آثاری بسیار برجسته، از جمله شهر در تاریخ، فرهنگ شهرها، از سطح میا زمین به سوی بالا، شهرها را منعکس کننده و شکل دهنده روح انسان‌ها می‌داند و ایجاد شهرهایی بهتر و انسانی‌تر را امری تلقی می‌کند که به غنای تمدن انسانی می‌افزاید (Mumford, 1937).

هم‌اکنون باور داشت که بخش انسانی شهر، جوهر شهر است و خیابان عرصه نمایش درام زندگی است. چنین نقل قول‌هایی جایگاه فرهنگ شهری را بسیار فراتر از نهادی ویژه قرار می‌دهد، فرهنگ را به کلان‌ترین سطح ارتقاء می‌بخشد، و در عین حال ردهای فرهنگ شهری را در سطوح دیگر یعنی در سطح میانه و خود بی‌جویی می‌کند.

مامفورد از خود می‌پرسد که «شهر چیست؟» و این پرسشی است که او از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۷۰ با آن درگیر بوده است. پاسخ او عمق توجه وی به فرهنگ شهری را نشان می‌دهد: «شهر قناتر است؛ قناتر عمل اجتماعی، کنش جمعی؛ و همه چیز دیگر همچون هنر، سیاست، تعلیم و تربیت و تجارت، تنها در خدمت این امرند که درام اجتماعی یا غنای بیشتری خود را نشان دهد؛ درست به همان سان که صحنه آرای و طراحی باشکوه، زست‌ها و حرکات و اعمال هنرپیشگان و صحنه‌های یک نمایشنامه را جالب‌تر و باشکوه‌تر می‌سازد و به وضوح آنها یاری می‌رساند».

او سال‌ها قبل در جمله‌ای کم‌نظیر که به درد روزگار پناه جویی معاصر می‌خورد، آن هم در هنگامه‌ای که بر طویل جنگ تمدن‌ها می‌گویند، هشدار داد که «چنانچه تمدن شهری ای، حس گفت‌وگو یا دیالوگ دراماتیک خود را از کف داده باشد، محکوم به بازی آخرین صحنه مرگبار خویش است».

تصور شهر به عنوان صحنه نمایش، موضوعی است که تجزیه و تحلیل کنندگان فرهنگ شهری بازها بدان بازگشته‌اند و برنامه‌ریزان را توجه داده‌اند که چگونه چنین نگرشی می‌تواند بر غنای برنامه‌ریزی شهری بیفزاید. برای مثال، جین جیکوبز (Jane Jacobs) از «باله خیابانی» یاد کرده است و آلن جیکوبز و دانلد ایل یارد (Alan Jacobs & Donald Appleyard) برنامه‌ریزان انرژی می‌دهند که نیاز مردم شهر نشین به فائزتی و علاقه به امور خارق‌العاده و عجیب و غریب را از طریق طرح‌های خود، ارضاء کنند؛ بالاخره ویلیام وایت (William White) مدعی می‌شود که می‌بایست میدانی وسیع یا محل بازار را چون صحنه نمایش طراحی کرد.

اگر برنامه‌ریزان شهری به هنگام برخورد یا فرهنگ شهری از رابطه ارزش‌ها، هنجارها و روابط انسانی با شکل و شمایل، فرم و نقشه شهر و بالاخره برنامه‌ریزی شهری یاد می‌کنند، جامعه‌شناسان فرهنگ شهری را در معنای شهری بودن می‌جویند. مکتب شیکاگو در جامعه‌شناسی شهر و شهرنشینی، در واقع به پی‌گیری چنین پرسشی می‌پردازد. لوئیس ورت (Louis Wirth) اثر مقاله‌ای که به رغم نقدهای کوبنده پرخند آن، امروزه کلاسیک شده است، یعنی در «شهرگرایی»، چنان‌راه و رسمی از زندگی، که به سال ۱۹۲۸ در مجله

جامعه‌شناسی آمریکا (ASA) منتشر گردید، می‌یرسد که «شهری بودن به چه مناسبت؟» طی تحقیقات میدانی گوناگون، پیروان مکتب شیکاگو از تمایز فرهنگ روستایی و فرهنگ شهری با تأکید بر رفتارها و رفتارهای شهرنشینان یاد کردند، و غیرشخصی شدن را مهم‌ترین ویژگی فرهنگ شهری، که به روابط با واسطه به جای روابط چهره به چهره منجر می‌شود، برشمردند.

چنین یافته‌هایی به منتقدان مکتب شیکاگو این فرصت را داد که بپرسند آیا چنین خصایصی ذاتی شهر به طور عام است، یا نتیجه فرهنگ سرمایه‌داری، و لذا خصیصه شهر سرمایه‌داری است؟ با این پرسش فرهنگ شهری به تغییری وابسته تبدیل می‌شود که برای تشریح آن تحلیل در سطح کلان ضروری می‌گردد. پل و پرسیوال گودمن (Paul & Percival Goodman) در این زمینه، اقتصاد و فرهنگ سرمایه‌داری را که در مادی‌گرایی غاری از عقل و مصرف‌گرایی بی‌پایان گرفتار آمده است به نقد می‌کشند و آن را به موضوع تحقیقات خود بدل می‌سازند. به اعتقاد این دو، فرهنگ سرمایه‌داری که به غلط مترادف فرهنگ شهری شده است، چیزی نیست مگر عرق شدن در اقتصاد فرهنگ مصرفی بسیار قدرتمندی که ارزش‌های اصیل انسانی را چون پرکاهی از سرازیر برمی‌دارد و ادبی را در خود مستحیل می‌سازد. شهر که باید بهترین نمودهای فرهنگ را به نمایش گذارد، بر «مصرف کارآمد و مؤثر» تأکید روا می‌دارد و جانشین «شهر فرهنگی» می‌گردد. مصرف‌زدگی، منفعت‌جویی را ارزش اصلی شهر می‌سازد و لذا شهر را از روح و روان تهی می‌گرداند. طبقه متوسط شهری به مصرف‌انسوه‌گرای انسوه‌شده روی می‌آورد و به همین خاطر نیز سقوط می‌کند.

در همین زمینه مایکل یانگ و پیترویل موت (Michael Young & Peter Willmott) به مطالعه فرهنگ طبقه پایین ساکن منطقه فقیرنشین بتال گرین (Bethnal Green) در شرق لندن می‌پردازند و در اثر بسیار تأثیرگذار خود به نام خانوادگی و خویشاوندی در شرق لندن، نشان می‌دهند که چگونه این محل فقیرنشین به رغم فقر مشهود، فرسودگی یافتی و کابردی، و نارسایی خدمات شهری و زیرساختی‌اش، محله‌ای واقعی و اجتماعی اصیل را - آن هم با فرهنگ اصیل طبقه کارگر و انسجام اجتماعی بالا - نشان می‌دهد. این در حالی است که با تحرک طبقاتی مثبت برخی از ساکنان، که منجر به خروج آنان از محله می‌گردد و به تدریج صاحب‌خانه می‌شوند و به طبقه متوسط وارد می‌گردند، احساس اجتماعی و محله و انسجام اجتماعی در میان‌شان می‌خشکد و از هم می‌پاشد. بدین ترتیب احساس از خودبیگانگی قزوینی می‌گیرد و فرهنگ طبقه کارگر فرو می‌ریزد. در کنار چنین مطالعاتی، بررسی خرده فرهنگ‌های شهری، به ویژه خرده فرهنگ اقلیت‌های نژادی و قومی، اهمیت اساسی پیدا می‌کند.

ویلیام جولیوس ویلسون (William Julius Wilson) جامعه‌شناس سیاه‌پوست دانشگاه شیکاگو، در اثر معروف خود به نام «سیاهان فروتر از طبقه» به خرده فرهنگ سیاه‌پوستان ساکن محله‌های فقیرنشین (گتو) که خصایصی چون ارتکاب جرم، اعتیاد به مواد مخدر و الکل، فرزندآوری بدون ازدواج و بالاخره ناآرامی‌های نژادی، می‌پردازد و طی بررسی‌های جالبی نشان می‌دهد که گروه از میزان ظاهری نژادپرستی کاسته شده است، لیکن شرایط اکثریت سیاه‌پوستان - یا به قول امروزی‌ها «آمریکاییان آفریقایی تبار» - به مراتب بدتر شده است. او معتقد است که با کاهش نژادپرستی و بهبود شرایط مساوی تحصیل و اشتغال، سیاه‌پوستانی که دچار تحرک طبقاتی مثبت می‌شوند از میان سیاه‌پوستان می‌روند و جایی را برای خود در «بهشت سفیدپوستان طبقه متوسط» دست و پا می‌کنند. لذا اجتماعات سیاه‌پوستان از گروه‌های مرجع و الگو تهی می‌گردند. اقلیتی خارج می‌شوند اما اکثریت در خرده فرهنگ سیاه‌پوستان فقیرنشین بیشتر عرق می‌گردند و فروتر می‌روند. مردان جوان سیاه‌پوست که شغلی ندارند، قابل ازدواج نیستند و بسیاری از آنان در زنان‌ها روزگار می‌گذرانند. با کمبود سیاه‌پوست قابل ازدواج، فرصت و امکان ازدواج دختران کاهش می‌یابد و آنچه که حاصل می‌آید، دختران ازدواج نکردهٔ بچه‌دار شده‌ای است که

بسیاری در پس مفهوم باززنده‌سازی مرکز و اندرون شهر نابودی طبقه پایین ساکن این محله‌ها و ورشکستگی مغازه‌های کوچک و کم سرمایه اما قدیمی محله، و در یک کلام اشغال محله و نابودی هویت کهنه آن را می‌بینند.

تقویت جامعه مدنی، تقویت هر چه عمومی و تقویت شهروندی خود به تعریف دوباره فرهنگ شهری منجر شده است.

باید متکی به کمک‌های دولت باقی بمانند؛ آن هم در گرماگرم جهانی شدن اقتصاد که روز به روز کمک‌های دولتی رو به کاهش می‌نهد.

بحث از خرده فرهنگ‌های شهری بدون اشاره به اثر بحث و جدل بر انگیز و جنجالی اسکار لوئیز (Oscar Lewis) یعنی «کودکان سانچز» ناممکن است. او با مطالعه خانوارهای شهری مکزیک از فرهنگ فقر یاد می‌کند که چگونه از نسلی به نسل دیگر سرایت می‌کند. اما در تحلیل نهایی او فقر را مسئول فقر خویش برمی‌شمارد (ن. کد. بیان ۱۳۷۹).

جامعه‌شناسان از آغاز یا دو رویکرد به فرهنگ شهری نگریسته‌اند. نخستین رویکرد که به بنیانگذاران جامعه‌شناسی تعلق دارد، نقد شهر و به ویژه کلان شهرهایی است که به تدریج پس از انقلاب صنعتی و مشخصاً با شروع قرن بیستم سر بر آوردند. دور کیم، تویس، وبر و زیمل همگی سوگوار نابودی دنیای «ساده و سالم» ماقبل صنعتی بودند و به از دست رفتن انسجام اجتماعی، ذرات شدن انسان، از خودبیگانگی، جداافتادگی و بالاخره بی‌زهکاری‌های گوناگون و پیدایش حسابگری، دنیوی شدن و نظایر آن اشاره کردند. البته مارکس تمامی این مشکلات را نه به شهر بلکه مشخصاً به شهر سرمایه‌داری متعلق می‌داند. رویکرد دوم در تشریح جامعه شهری و فرهنگ شهری، به دنبال رفتارهای اجتماعی قابل سنجش و کمی کردن و مشهود سیر کرده است. در این سنجش و کمی کردن به قول سوروکین گاه جنون آمیز، که انسان زنده را به اعدادی چند در جداول آماری تبدیل

جهانی شدن اقتصاد با آثاری شگرف به ویژه در عرصه شهر و فرهنگ شهری همراه بود. یکسان‌سازی در ابعاد مختلف، یکسان‌سازی فرهنگ، نابودی فرهنگ‌های بومی، نابودی زبان‌های محلی و هجوم زبان انگلیسی حتی به دورترین نقاط جهان و ورود زبان رایانه‌ای به تمامی منازل، تهاجم ۲۴ ساعته رسانه‌های جهانی و تصویرسازی یکسان از جهان

می‌کند. متغیرهایی چون طبقه، نژاد، قومیت و پابگاه اجتماعی - اقتصادی، نقشی تفکیک‌کننده و متمایزکننده دارند. اما فرهنگ شهری در این امور خلاصه نمی‌شود. فرهنگ شهری همچنین شامل تولیدات و نهادهایی است که بیشتر مورد علاقه مدیریت شهری است. زیرا برخی از آنها، آدمیان سایر نقاط را به شهرستان جلب می‌کنند تا چند روزی تفریح کنند و پولی را که در جای دیگری برایش زحمت کشیده‌اند و سرمایه‌گذاری کرده‌اند، در شهر آنان به مصرف برسانند (تعریف واقعی جهانگردی). مدیر شهری به قول معروف از این طریق پول یا مفتی را نصیب شهر خود می‌کند. کار فرهنگی در شهر و به ویژه در کالبد شهر، در برگیرنده آثاری است که خلاقیت هنری را به نمایش می‌گذارند.

عناطی فقیرنشین و مراکز قدیمی شهرها تنها جرم و اعتیاد را عرضه نمی‌دارند؛ آنها گویای تاریخ یک ملت‌اند آنچه که میراث فرهنگی خانواده می‌شود جزء مهم فرهنگ شهری است؛ یعنی همان میراثی که ما از زمان رضاشاه تا همین امروز تیشه برداشته و بر ریشه آن کوفته‌ایم، و گاه نیز نابخردانه از این کار خرسند بودیم. موزه‌ها، رستوران‌های قدیمی، ساختمان‌ها، باغ و کوچه باغ‌ها، گالری‌های هنری، مجسمه‌ها، گذرها و زورخانه‌ها، مساجد، تکایا، خانقاه‌ها، حتی تک درخت محله‌های قدیمی که چند پیر مرد هر روز بر چند بیت حدیث کهنه و زهوار در رفته می‌نشینند و خاطرات جمعی خود را (البته گاه تحریف شده) بارها و بارها مرور می‌کنند، همه و همه اجزای زنده فرهنگ شهری‌اند. شعر و شاعری، ترانه‌های عامه‌پسند، موسیقی و مناظر و مراای مستقیم و غیرمستقیم بر فرهنگ شهری اثر می‌گذارند و کمی شدنی یا کمیت پذیر هم نیستند. اینها تماماً آن چیزی است که برتون پایک (Burton Pike) بیان تصویر یا ایماژ شهر نام داده است. از کتاب‌های بسیار معروف و تأثیرگذاری را هگگتا در این باب، کار کوین لینچ به نام ایماژ شهر، از انتشارات دانشگاه ام‌آی‌تی. به سال ۱۹۶۰ است، که به رغم نقدهایی که بر آن شده است، امروزه اثری کلاسیک محسوب می‌شود. اتفاقاً فضای شهری ایران، چنان عملی و زبانه‌های در بردارنده نوعی یاد عمومی و خاطره جمعی است که زمینه باززنده‌سازی آنها حتی از نظر اقتصادی نیز با عناست. لیکن از زمان کریم آقا بودر جمهوری تا امروز، ما پیوسته تیشه بر ریشه آن زده و بخش

مهمی از آن را از صفحه روزگار پاک کرده‌ایم.

پروژه‌های تبدیل خاطرات جمعی به سایت‌های فرهنگی - تجاری - عمومی یا Civic Centers چیز تازه‌ای نیست و به یک بیان به سومر و بعدها یونان و روم می‌رسد؛ حتی امین مختار - معمار مصری - مدعی است که این مصریان بودند که سوویک ستر را (۱) ابداع کردند. به گفته وی، مصریان علاوه بر سوویک ستر، منطقه‌بندی (Zoning) و چند مفهوم بنیادین برنامه‌ریزی و طراحی شهری را نیز ابداع کرده‌اند. اما آنچه که امروزه و در واقع زیر چتر نظری و فکری پست مدرنیسم رخ می‌دهد، جانیابی خاطرات جمعی و اجرای صدها سایت - از بسیار کوچک گرفته تا متوسط و گاه بزرگ - حول این ایده کلی و به شکلی آوانگار است. در شیکاگو، نیویورک، لندن، پاریس، مادرید و شهرهای کوچک و بزرگ ایتالیا، در آمستردام و سوئد، سر هر بیچ و در هر گنج، به ناگهان آدم به نمکتی و نشسته بر آن به نویسندگانی، هنرمندی، نوازندگانی، موسیقیدانی، سیاه‌پوست اسطوره شده‌ای برخورد می‌کند که در پیرامون آن فضایی طراحی شده است برای درنگی، نشستی، خورد و خوراک، نگاه به تابلویی نقاشی، و مانند اینها. جالب آنکه در شیکاگو فقط به مردان نامی بسته نشده، و دو نوع پروژه دیگر به اجراء در آمده است. یکی از این دو، ساخت مجموعه‌های از مجسمه‌های آدم‌های عادی شیکاگو در دوره‌های مختلف است؛ مجسمه فردی کارگر، یا کارمند اداری که سر ظهر برای خوردن ساندویچ خود روی نیمکتی در خیابان نشسته است، ورزشکاری که خم شده است و بند کفش خود را می‌بندد، و ده‌ها طرح با استفاده از نماد انسان و غیرانسان، که برای آرایش محیط مورد استفاده قرار گرفته است. هدف پروژه دوم احیای فرهنگ اقوام

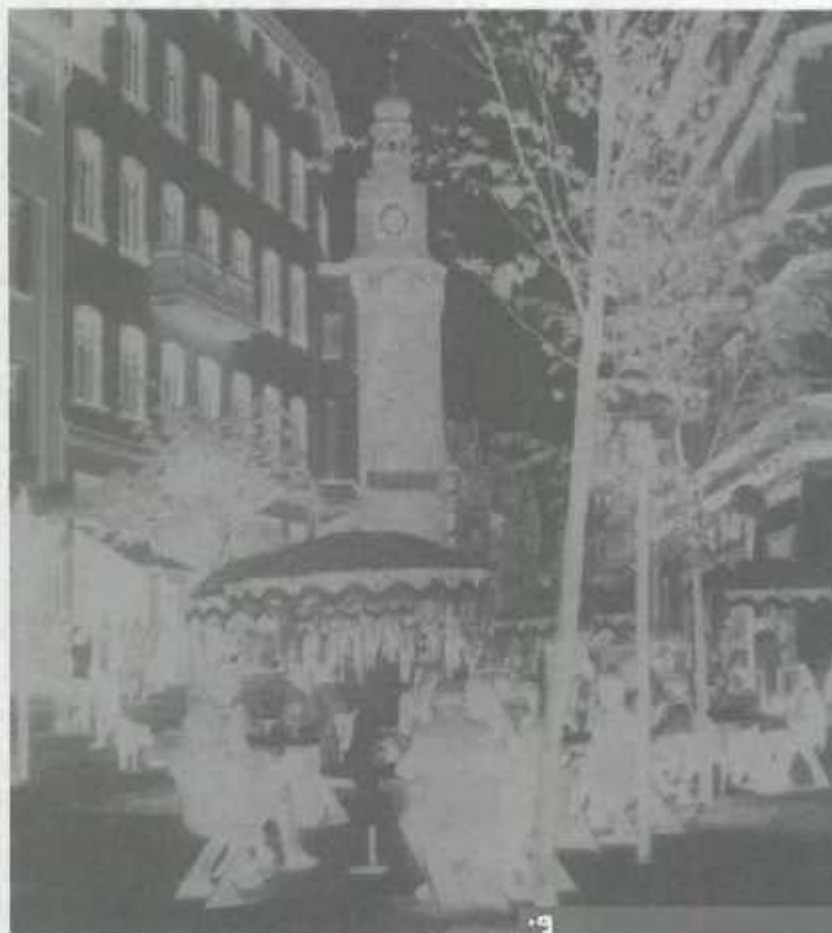
به همراه این تحولات، بیگانه‌ستیزی، گسترش فردگرایی مغرط، از میان رفتن بخش عمده روابط اجتماعی نزدیک، فرآیند شدن نام و تمام، بریدگی از شبکه‌های روابط اولین و دومین، دگرگونی خانواده و اوقات فراغت و بالاخره به اوج رسیدن از خودبیگانگی، روان‌پریشی، اضطراب، ترس و خودکشی و نظایر اینها نیز از راه

رسیده‌اند

شهری شیکاگو است.

برنامه احیای فرهنگ آمریکایی - افریقایی تبارها به دست خود سیاه‌پوستان و ساکنان محله‌های خودشان، سبب تغییرات جدی در نگرش ساکنان و علاقه‌مندی بسیار شدید آنان نسبت به محیط فیزیکی گردیده است. با این پروژه، جوایم شهری در محدوده طرح بسیار رو به کاهش نهاده و میزان زیادی شغل احضار و موردی شکل گرفته است.

چنین پروژه‌هایی همچنین می‌تواند در قالب مفهوم باززنده‌سازی مناطق مرکزی و درونی شهرها (Gentrification) تعریف شود که طبعاً توجهات فرهنگی و نقدهای مهم مرتبط با تبت تجاری مستتر در پس این مفهوم نیز با آن مطرح می‌گردد. پس از جنگ دوم جهانی یکی از پدیده‌های مهم شهری که به تغییراتی در تعامبات زندگی شهری طبقات گوناگون دنیای غرب سرمایه‌داری صنعتی منجر شد، رکود و انحطاط مستمر و عمیق و پایدار مرکز و بخش‌های درونی اکثر شهرهای غرب بود. مرکز و مناطق درونی شهرها به سرعت توانمندی‌های اقتصادی خود را از دست می‌دادند و هجوم به حومه و حومه‌نمایی الگوی غالب زندگی شهری و رویای طبقات متوسط به بالا شده بود. کلیشه خانواده آمریکایی و اروپایی، حتی استرالیایی و زلاندیویی به الگویی فراگیر بدل گردید و مشخصه‌های آن عبارت بودند از: مادر و پدری خانواده دوست و مهربان، با دو فرزند که خانه ایده‌آل شان ویلایی بود، یک طبقه و حیاطی به آن اندازه که بتوان روزهای تعطیل در آن به کار پرداخت و با پیهی بر گوشه لب از این سوی حیاط به آن سوی رفت به گل‌ها و چمن رسید، ترده‌ها را دوباره رنگ زد، برصندلی راحتی از مید و به موسیقی گوش داد و قهوه، و مانند اینها نوشید. چنین تغییر نگرشی در باب زندگی خانوادگی و رفتن با اتومبیل به محل کار و بار رفت و آمد با قطار، سبب گردید تا شمع وجود اقتصادی مرکز و اندرون شهرها رو به خاموشی نهاد. بساز و بفروش‌ها، دست‌اندر کاران ساخت و ساز و آماده سازندگان زمین‌های شهری از این فرایند سودی عظیم بردند و شهرها را در پیرامون شان گسترند.



در دهه ۱۹۵۰ یکی دو شهر فرایندی عکس این را تجربه کردند و سیل حومه‌نشینی در چند مورد متوقف گردید اما چنین حرکتی استثنا و موردی بود. در دهه ۱۹۶۰ بر تعداد این قبیل شهرها که مرکز و اندرون شان جانی تازه می‌گرفت افزوده شد. لیکن این هنوز جریان پایدار به شمار نمی‌آمد. لندن و نیویورک از جمله این شهرهای استثنایی بودند. اما در دهه ۱۹۷۰ جنبش باززنده‌سازی مرکز و اندرون شهر، اکثر شهرهای بزرگ و قدیمی امریکای شمالی و اروپا و استرالیا را در نور دید. فرایند باززنده‌سازی در آغاز تنها به ساختن خانه‌های جدید یا بازسازی خانه‌های قدیمی، آن هم نه در مقیاس وسیع، اطلاق می‌شد. اما آنچه که مهم می‌نمود بازاندیشی فرهنگ شهری و باز تعریف آینده شهری بود؛ یعنی فرایندی که با جهانی شدن (Globalization) سرعتی بی‌مانند گرفت و فرایند پیچیده تحرک سرمایه به درون و بیرون محیط مصنوع الگوهای جدیدی یافت که در دگرگونی‌های گسترده اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی منعکس گردید. گرچه مقیاس باززنده‌سازی محله بود اما در حقیقت گویای بُعد تفکیک‌ناشدنی تمیز ساختار در سطح جهان به شمار می‌رفت. گویی شهرها ایستن حوادث صهی جدیدی بودند و معنایی تازه در انتظار آنان بود که در مفهوم شهر جهانی خلاصه گردید. در آغاز کمتر به دلایل این دگرگونی‌ها اشاره می‌شد - گویی سری عادی است - اما آثار و نتایج آن به موضوع بحث‌های داغی بدل شد. در آن میان دو حیطه نظری - یکی فرهنگی و دیگر اقتصادی - بر سایر رویکردها غلبه داشت. نظر به پردازان باززنده‌سازی مرکز و اندرون شهر معتقد بودند که افراد جوان و حرفه‌ای طبقه متوسط شیوه

وراه و رسم زندگی خود را تغییر داده‌اند؛ پس دگرگونی خاصی در فرهنگ شهری رخ داده است. تصویر خانواده که در سطوح پیش ترسیم شده به کلی محو گردید و حداقل نزد افرادی که تعریف شدند یعنی اعضاء جوان و حرفه‌ای طبقه متوسطا چنین بود. ازدواج به تأخیر افتاد، و آنان هم که از دواج کردند رغبتی به فرزندآوری نشان نمی‌دادند و رؤیای زندگی شهری برای آنان در درون شهر و یا فاصله از حومه تصویر می‌شد. گروه‌ها و اقلیت‌های ویژه نیز در جست‌وجوی محله‌ای از آن خود بودند و آن را در مرکز و درون شهر می‌یافتند. نظر به پردازان دیگر نیز چنین استدلال می‌کردند که بقیه سفیدان یا کارکنان بخش‌های رو به رشد خدماتی، بر شمار کارگران پیشی گرفته‌اند. دنیای فراصنعتی با خودکار شدن فرایند تولید، کوچک شدن محیط‌های تولیدی، و پایان یافتن مفهوم کارخانه‌های غول پیکر، دیگر به تولید نمی‌آید؛ «صرف اهمیت بنیادین یافته و الگوهای مصرف کاربری زمین را تعریف می‌کنند (ن. ک. آثار دیوید هاروی و مائویل کاستل).

الگوهای مصرف جدید با حومه‌نشینی سرسازگاری ندارند و جمع شدن در کافه محله، گشت و مشاهده منازعه‌های محله و محدوده درون شهر، غذاخوردن در رستوران‌های مشهور قدیمی، رفتن به سینما و تئاتر، کنسرت و بازدید از گالری‌های هنر، همه الگوهای مصرف خاص خود را دارند که با حومه‌نشینی همخوان نیست (ن. ک. اسمیت، ۱۹۹۶: ۵۳-۵۲).

دگرگونی مفهوم کار و کم رنگ شدن مفهوم اداره و ساعت کار اداری و امکان انجام امور اداری در هر جا - از جمله منزل - تنها به شرط دسترسی به رایانه‌های متصل به مراکز اطلاعاتی که از دستاوردهای جهانی شدن اقتصاد یا جهانی شدن از بالاست، بر این روند تأثیری جدی گذاشته و «بازگشت به مرکز شهر» را عمومی گردانیده است. به نحوی که بسیاری باززنده‌سازی مرکز و اندرون شهر را به معنای چنین بازگشتی تعریف می‌کنند.

جالب آنکه همین فرایند باززنده‌سازی مرکز و درون شهر از جهت عکس هم بر فرهنگ شهری تأثیر گذاشته است. بسیاری در پس مفهوم باززنده‌سازی مرکز و اندرون شهر تابودی طبقه پایین ساکن این محله‌ها و ورشکستگی منازعه‌های کوچک و کم سرمایه اما قدیمی محله، و در یک کلام اشغال محله و نابودی هویت کهنه

عناصر شهری مستقیماً و غیر مستقیم از فرهنگ تأثیر می‌پذیرند و در مواردی بر آن تأثیر می‌گذارند. برای مثال، شکل و شمایل، صورت یا فرم شهری و طرح و نقشه شهر، گرچه به جسم شهر مربوطند اما جوهر واقعی و حیثیت اصلی خود را از فرهنگ می‌ستانند

مانفرد از خود می‌پرسد که «شهر چیست؟» پاسخ او عمق توجه وی به فرهنگ شهری را نشان می‌دهد: «شهر تقاطع است؛ تقاطع عمل اجتماعی، کنش جمعی؛ و همه چیز دیگر همچون هنر، سیاست، تعلیم و تربیت و تجارت، تنها در خدمت این امرند که درام اجتماعی با غنای بیشتری اهمیت خود را نشان دهد؛ درست به همان سان که صحنه آرایشی و طراحی باشکوه، ژست‌ها و حرکات و اعمال هنرپیشگان و صحنه‌های یک نمایشنامه را جالب‌تر و با شکوه‌تر می‌سازد و به وضوح آنها یاری می‌رساند»

آن را می‌بینند. نیز تجاسی، بحث‌ها و اقدامات و پروژه‌های فرهنگی همراه با باززنده‌سازی را پوششی مناسب برای ارضای غریزه انباشت هر چه بیشتر سرمایه تلقی می‌کنند. این برداشت به جنبش‌های اجتماعی شهری در مقیاس محله و خرده محله و در میان مصرف‌کنندگان، زنان، طرقداران محیط زیست، دوستداران هویت محله‌ای و خاطره جمعی جان بخشیده و مبارزاتی به راه افتاده است که به توبه خود بر فرهنگ شهری تأثیر می‌گذارد. اساساً مبارزات گروه‌های اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی - به ویژه جنبش‌های اجتماعی تهیدستان - خودبخود مهمی از فرهنگ شهری اند. نباید فراموش کرد که از قدیم‌الایام شهر جایگاه شورش، قیام، انقلاب، کنش سیاسی - اجتماعی و جایگاه اجتماعی شدن سیاسی و فرهنگی بوده است.

جنبش‌های جدید شهری که در واکنش به جهانی شدن از بالا به طور خودجوش و مردمی به راه افتاده‌اند، به جهانی شدن از پایین موسوم شده‌اند. تقویت جامعه مدنی، تقویت عرصه عمومی، تقویت شهروندی - چه شهروندی اجتماعی، چه سیاسی چه اقتصادی، چه فرهنگی، جنسیتی، قومی و بالاخره شهروندی جهانی - خود به تعریف دوباره فرهنگ شهری منجر شده است که بخش پایانی این بحث را تشکیل می‌دهد.

دهه ۱۹۷۰ میلادی دوران بازاراندیشی ساختار اقتصادی جهان بود. رکود اقتصادی که در دهه‌های قبل متوسطی هفت الی هشت ساله داشت، ماندگار شده بود و گویی قصد تحویل مکان خود به رونق اقتصادی را نداشت. رکود یا تورمی چنانکه همراه گشته بود، گویی سازوکارهای بازار قدرت خود را از دست داده بودند و دست نامریی به یاری نمی‌شتافت. استراتژی ایجاد کشورهای تازه سنتی شده تجاری چون برزیل به عنوان پیشگام، سنگاپور، هنگ کنگ، تایوان و مهم‌تر از همه کره جنوبی، استراتژی غیر ممکن تلقی می‌گشت و تصور اولیه ایجاد سلسله مراتبی از مراکز و اقمار سرمایه‌داری با وظایف مشخصی برای هر لایه، غیر عملی می‌نمود. کسری عظیم بودجه دولتی که زمانی تحت تأثیر اندر زهای جان مینبارد کبیر مشکلی ایجاد نمی‌کرد و تنها سبب می‌شد تا با مصرف انبوه به وسیله دولت، ماستین اقتصاد روغن‌کاری شود و به راه افتد. به کاهش ارزش پول ملی و بحران‌های جدی مالی جان بخشیده بود. این رخدادها و وقایع گوناگون دیگر بازاندیشی اقتصاد جهانی را در دستور قرار داد، که حاصل آن حرکت به سوی جهانی شدن و تعدیل اقتصادی و با انعطاف ساختاری بود. باید بازار واحدی - با وحدت مالی، قانونی، قواعد و دستور العمل، گمرکی و تعرفه‌ای - پدید می‌آمد و بازار سرمایه و کار و کالا همگی جهانی می‌شدند. دولت کوچک و کوچک‌تر می‌گردید، و قاعده و قانون زدایی در دستور کار قرار می‌گرفت تا موانع از سر راه حرکت آزاد سرمایه یا کمترین نظارت برداشته شود. به زبان ساده، سرمایه‌داری باید عزیزان می‌شد و این امر باید به صورت جهانی رخ می‌داد (ن. ک. پیران، ۱۳۷۷ - ۱۳۷۶ - ۱۳۷۵).

اما چنین پیروزی‌های با موانع عمده روبرو بود: اولی علمی - فنی، و دومی سیاسی ژئوپولیتیکی. جهانی شدن واقعی بدون حل این دو معضل عملی نمی‌گردید. زیرا بازار واحد تولید و مصرف و سرمایه و کار با قواعد و دستور العمل‌های حداقل و یکسان نیازمند ذخیره اطلاعات به صورت لحظه‌ای در حجمی عظیم بود. رایانه‌های دهه ۱۹۷۰ چنین قدرتی نداشتند و اگر چنین تقاضایی از آنها می‌شد، هر بنگاه به فضایی عظیم برای نگاهداری کامپیوترهای بزرگ (Main Frame) خود نیاز داشت. باید در رایانه‌ها انقلاب بزرگی روی می‌داد که امکان ذخیره حجمی عظیم را در فضای محدود فراهم می‌ساخت. اختراع ریزپردازنده و تراشه (چیپ)ها چاره کار بود، که تحولی انقلابی را سبب گردید. دیگر حجم عظیم اطلاعات می‌توانست در فضای کوچکی ذخیره شود. گام بعدی انقلاب همانا ارسال داده‌های ذخیره شده بود که با تحول شگرف ارتباط ماهواره‌ای تحقق یافت. دیگر هر بنگاه کوچک اقتصادی در هر جای جهان می‌توانست اطلاعات فراوانی را دریافت دارد، بر روی آنها کار کند و سپس به هر نقطه جهان ارسال دارد. فقط به پوشش ماهواره‌ای فضای جهان نیاز بود، که آن نیز به تدریج تحقق

می‌ساخت. مانع دوم وجود اتحاد جماهیر شوروی یا بازاری دولتی بود که از نظر فناوری عقب مانده به حساب می‌آمد و مانعی بود برای تحقق جهانی شدن. بدین ترتیب برنامه‌ریزی فروپاشی اتحاد شوروی نیز در دستور کار قرار گرفت. مشکلات ساختاری و نارضایتی داخلی این امکان را تسهیل می‌کرد؛ به ویژه که تحولات فنی غرب چنان شتاب گرفته بود که امکان رقابت با آمریکا را از شوروی به کلی می‌گرفت. رهبران شوروی که عمق فاجعه را دریافته بودند، اصلاحات ساختاری هدایت شده‌ای را آغاز کردند. شوک ناشی از چنین اصلاحاتی در پیگیری بیمار و فرسوده به از خم پاشی آن منجر گردید و مانع دوم جهانی شدن یعنی مانع سیاسی و ژئوپولیتیک نیز از میان رفت (ن. کدیران، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵).

جهانی شدن اقتصاد که دیگر ممکن می‌نمود، با قدرت تمام به اجرا درآمد. فرهنگ فوردمیسم یا فرهنگ پلاستیکی که بعد از جنگ جهانی دوم با ضرورت مصرف انبوه و توسعه تمامی زمینه‌ها به سرعت رشد می‌کرد، حال باید در ابعاد جهانی تکثیر می‌شد. فرایند تولید خودکار می‌شد و مراکز تولیدی در سراسر جهان پخش می‌گردید. معنای مرزهای ملی نیز از میان می‌رفت. این جریان عظیم و پرشتاب با آثاری شگرف به ویژه در عرصه شهر و فرهنگ شهری همراه بود. یکسان‌سازی در ابعاد مختلف، یکسان‌سازی فرهنگ، نابودی فرهنگ‌های بومی، نابودی زبان‌های محلی و هجوم زبان انگلیسی حتی به دورترین نقاط جهان و ورود زبان رایانه‌ای به تمامی منازل طبقات متوسط و بالایی جهان، تهاجم ۲۴ ساعته رسانه‌های جهانی همچون CNN و



فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸ / زمستان ۱۳۸۰

BBC، و تصویرسازی یکسان از جهان، وقایع، ارزش‌ها، آمال و از آینده، این همان چیزی است که زوگین در کتاب خود، آن را تحت عنوان گسترش و تکثیر دنیای هالیوود و دیسنی‌ورلد، به عنوان فرهنگ‌های جهانی، مورد بحث قرار داده است. به نظر او نتیجه تمامی این امر، یکسان‌سازی مکان‌ها، فضاها و از جمله شهرها، و مرگ تنوع فرهنگی شهرها یا به قول مارتین لی (Martin Lee، ۱۹۹۷: ۱۲۶-۱۲۱) گویایی از دست رفتن خاص بودن مکان‌های مشخص و هویت خاص آنهاست.

مشکل به همین جا ختم نمی‌شود، جهانی شدن اقتصاد همراه با خودکار شدن، بیکاران بیشمار را روانه خانه و پیرسره زدن در خیابان‌ها ساخته است. اهمیت طبقه کارگر به کلی در حال از میان رفتن است و جنبش رادیکال حداقل برای مدتی به پایان خود رسیده است. در چنین شرایطی که امکان مبارزه سیاسی در قالب طبقه کارگر مشکل به حداقل رسیده است، جهان قطعی شدن شدید را تجربه می‌کند. انبوهی فقیر که خیل بزرگی از آنان حتی سرپناه هم ندارند و در خیابان زندگی می‌کنند و اقلیتی با ثروت‌های افسانه‌ای و الگوی مصرف یکسان در تمامی جهان، از تبعات آن است. به همراه این تحولات، بیگانه‌ستیزی، گسترش فردگرایی مفرط، از میان رفتن بخش عمده روابط اجتماعی نزدیک، فرط‌ای شدن تمام و تمام، برتری از شبکه‌های روابط اولین و دومین، دگرگونی خانواده و اوقات فراغت و بالاخره به اوج رسیدن از خودبیگانگی، روان‌پریشی، اضطراب، ترس و خودکشی و نظایر اینها نیز از راه رسیده‌اند و پای به رشد در می‌نهند. این تا بدان جاست که نظریه پایان جهان، پایان جامعه، پایان تاریخ، پایان انسان و بالاخره پایان زیست بوم، توجه افراد را به خود جلب کرده است. در عین حال اندیشه‌های نئولیبرالیسم یا فاشیسم گره می‌خورد و کنترل همه‌جانبه که با حقوق مدنی آشکارا تعارض دارد، در ابعادی گسترده به راه افتاده است.

طبیعی است که چنین رویدادهایی در فرهنگ شهری سخت تأثیر می‌گذارد و تنوع و زیبایی‌های آن را تهدید می‌کنند. اما باز هم، به طور طبیعی واکنش‌هایی به راه می‌افتد که در مقابل رخدادهای مذکور قرار می‌گیرد و فصلی

- ایران: گزارشات کمیسیون جامعه‌شناسی-مطالعات زیربنایی (تحقیق به مناسبت یادداشت) مرکز پژوهش‌های آسیای شرقی، تهران، ۱۳۲۲.

- ایران: پرونده فرهنگی در اسناد سازمان ملل متحد، سرویه شیراز، تهران: سرویه ملل متحد، ۱۳۷۹.

- ایران: پرونده فرهنگی به لحاظ پیمان قرن بیستم، نامه‌های ملاحظاتی-سیاسی-اقتصادی، مدارهای امامی، ۱۳۷۵-۷۶.

- ایران: پرونده جنبش‌های اجتماعی شهری، شایه‌های پس از فوشال، معاونت مطالعات اجتماعی، ۱۳۸۰.

- ایران: پرونده فرهنگ، روایتی از جنبش، سال ۱۳۷۷، روزنامه مستقیم، پس از فوشال، معاونت، اسفند، ۱۳۷۶.

فروردین ۱۳۷۷.

- گداز، انوشیروان، جامعه‌شناسی، ترجمه سید مرتضوی، تهران: نشر نی، ۱۳۴۴.

منابع انگلیسی

- Alexander, Christopher, "City is not a tree", in *Architectural Forum*, 1965.

- Appleyard, Donald & Jacobs, Allan, "Toward an Urban Design Manifesto", *Journal of American Planning Association*, 1987.

- Goodman, Paul & Percival, "A City of Efficient Consumption", *Communities: Means of Livelihood & Ways of Life*, London, 1947.

- Jacobs, Jane, "The Uses of Side Walks: Safety", *The Death & Life of Great American Cities*.

- Le Gates, Richard, T. & Stout, Frederic, *The City Reader*, London, Routledge, 1996.

- Lynch, Kevin, *The Image of the City*, Boston, MIT Press 1960.

- Lewis, Oscar, "The Culture of Poverty", *Scientific American*, 1966.

- Mumford, Lewis, "What is a city", *Architectural Record*, 1937.

- Pike, Burton, "The city as Image", *The Image of the city in modern literature*, 1981.

- Smith, Neil, *The New Urban Frontier*, London, Routledge, 1996.

- Wilson, William Julius, "The Black underclass", *Wilson Quarterly*, 1984.

- Whyte, William, "The Design of Spaces", *City: Rediscovering the Center*, 1988.

- Wirth, Louis, "Urbanism as a way of life", *AJS*, 1938.

- Young, Michael & Willmetts, Peter, "Kinship & community & Keeping themselves to themselves", *Family & Kinship in East London*, London, 1957.

- Zukin, Sharon, *Cultures of Cities*, New York, Blackwell, 1997.

تو به فرهنگ شهری اضافه می‌شود. بحث از شهر چند فرهنگی و چند قومی، بحث مدارای اجتماعی، جنبش‌های حفظ هویت - حقوق، جنسیت (مسئله زنان)، محیط‌زیست، فرهنگ‌های بومی و محلی که اشاره شد، واکنش به چنین رویکردهایی است. در واقع خطری که جهان را تهدید می‌کند، حاکمیت فرهنگ مصرف‌گرای غربی بر تمامی جهان و به ویژه بر شهرهاست که همواره جایگاه طبیعی سرمایه‌داری تلقی شده‌اند. سخن بر سر نابودی تنوع فرهنگی و بدتر از آن جانشین شدن آن با شبه فرهنگی است که شهر را به مکانی صرفاً برای مصرف‌انبوه می‌نگرد.

این گونه جنبش‌ها به تدریج به جزئی از فرهنگ شهر جهان سوم تبدیل می‌شود که به فهرست آنها باید جنبش‌های تهیدستان غیرمتشکل شهری برای سرپناه را نیز اضافه کرد. پیدایش سازمان‌های غیرحکومتی (NGOs) مطرح مباحث مربوط به شهروندی، تقویت جامعه مدنی و عرصه‌های آن کاهش دخالت حکومت در عرصه خصوصی و عمومی و خارج کردن عرصه عمومی از اشغال کهنسال حکومت، تماماً از جمله اجزای فرهنگ شهری و کنش‌ها و عمل جمعی در این زمینه تلقی می‌شوند. در ایران به دلیل حاکمیت زورمندسازی و اشتغال جامعه مدنی و عرصه عمومی به وسیله حکومت و اهمیت مذهب بخش عمده‌ای از تأسیسات شهری که بیان‌کننده فرهنگ شهری‌اند، صیغه‌ای مذهبی داشته‌اند. از سوی دیگر، بخش عمده‌ای از میراث فرهنگی که در کالبد شهرها احداث شده بودند، ناگاهانه و در مقابل ثروت، نابود شده‌اند. اما هنوز آثار ارزشمند و نشانه‌های گرانقدری را در فرهنگ شهری ایران می‌توان یافت. مدارای اجتماعی، همبستگی اقوام، ادیان و گروه‌های زبانی

فرهنگ شهری و عناصر آن می‌تواند در جامعه‌ای جوان عرصه‌ای باشد که اقتصاد و فرهنگ را به یکدیگر گره بزند و ضمن ایجاد شهری انسانی، قادر به اداره خود نیز باشد. این امر مستلزم تحقق واقعی و غیرنمایشی راهبردهای اساسی، یعنی شهروندمداری و پایداری است

مختلف در ایران که همواره به علت یکسانی فشار حکومت بر احاد مردم، بسیار بالا ارزیابی می‌شود. هنوز وجود دارد و در مواقع خاصی خود را عرضه می‌دارد. به عنوان نمونه، فراموش نباید کرد که نشانه مهم این امر در پایان مسابقه فوتبال ایران و استرالیا به ظهور رسید، به نحوی که اکثریت عمده ایرانیان یا هر قومیت، مذهب و زبانی، چه شهری و چه روستایی، همگی الگوی واحدی را به نمایش گذاشتند. در این زمینه جمعیت جوان و نوجوان کشور نقش تعیین‌کننده یافته و در واقع به طور غیررسمی هدایت بخشی از فرهنگ شهری را بر عهده گرفته است. رفتار جوانان و نوجوانان سبب شده است تا مناطقی از تهران محل گره‌خوردگی خاطره جمعی شوند و به عنوان عرصه گذران اوقات فراغت به همراه نوعی مقاومت اجتماعی به حساب آیند. میدان عمار، خیابان افریقا، شهرک غرب (به ویژه محدوده تجاری گلستان)، بخش‌هایی از نارمک و به خصوص میدان هفت حوض، از آن جمله‌اند (برای بحث بیشتر در زمینه رفتار جوانان و نوجوانان، ن. ک. بیران، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، الف، ۱۳۸۰، ب، ۱۳۸۰).

مدیران شهری در شرایط کنونی کشور با مشکلات و امکانات در حال شکل‌گیری روبرویند. شهرها چاره‌ای جز مستقل شدن و اداره خود ندارند. این امر در آینده تشدید هم خواهد شد. فروش فضای شهری که به سردمداری تهران شروع شد و به اجرای بزرگ‌ترین پروژه شهری کشور منجر گردید، نه دوام یافتنی است و نه هماهنگ با عدالت اجتماعی و آینده شهر. فرهنگ شهری و عناصر آن می‌تواند در جامعه‌ای جوان عرصه‌ای باشد که اقتصاد و فرهنگ را به یکدیگر گره بزند و ضمن ایجاد شهری انسانی، قادر به اداره خود نیز باشد. این امر مستلزم تحقق واقعی و غیرنمایشی راهبردهای اساسی، یعنی شهروندمداری و پایداری است. اداره مردمی و مشارکتی شهر، راهبرد قرن بیست و یکم است. شهرهای ایران را فقط با الگویی مشارکتی و با حضور واقعی شهروندان صاحب حقوق و موظف می‌توان از سیطره نوکسها نجات داد. تداوم شرایط کنونی فرایندهای ضد فرهنگ شهری را تقویت می‌کند و موقعیت انومیک کنونی را در تمامی ابعاد گسترش خواهد داد. چالش‌های بزرگی فراروی مدیریت شهری کشور است. این چالش‌ها گره‌خوردگی، تجربه، تخصص، صداقت، ایمان به مردم و دست‌های ناآلوده را می‌طلبد.

۱- رجوع فارسی Civic Center

۲- مدال آن مرکز تحریک و ترویج فرهنگ و هنر است. که ضمیمه کمیته ملی المپیک، بخش هنر، به مناسبت شهرت را نشان می‌دهد. کمیته فرهنگی است از جامعه مدنی.

یادداشت ویراستار انگلیسی

یک سیوه نگاه به جامعه شهری، نگاه به آن از پشت منشور هنر و فرهنگ عامه (۲) است. رمان‌ها و داستان‌های کوتاه - همانند نقاشی‌ها، تندیس‌ها، تصانیف موسیقایی و طرح‌های معماری، همگی بیرون از زمینه‌ها و بسترهای شهری خاص خلق می‌شوند و بازتاب شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی فرهنگهای شهری هستند که به آنها حیات می‌بخشد. فیلم‌ها، تبلیغات و آگهی، مد و جلوه‌های فرهنگ خیابانی جوانان شهری، به طور روزافزونی به عنوان موضوعات تحلیل‌های فرهنگ شهری پست مدرن، جایگزین فرهنگ برتر شده‌اند.

در «فرهنگ چه کسی؟ شهر چه کسی؟» زوکین در مقام جامعه‌شناس، شیوه‌هایی را که از آن طریق فضاهای عمومی شهر نیویورک به وسیله نیروهای تجاری و شرکت‌ها، شکلی خصوصی یافته و مطابق خواست آنها شکل گرفته است بررسی می‌کند. از این رو و مطالعه‌وی درباره فرهنگ عمومی شهری قسمتی از تحلیل وسیع تری است که درباره جنگ فرهنگی آینده در خیابان‌های شهری به وقوع خواهد پیوست. وی می‌نویسد، «در سال‌های اخیر، فرهنگ... جایگاه بارز تضادهای گوناگون بر سر تفاوت‌های اجتماعی و بیم‌ها و تهدیدات شهری شده است.» بسیاری از این تضادها بین طبقات متوسط، و اغلب بین شهروندان سفید از یک طرف و شهروندان بی‌خانمان و فقیر و اقلیت‌های نژادی از طرف دیگر، رخ می‌دهد.

در براینات پارک (۳)، نزدیک کتابخانه عمومی نیویورک و دقیقاً در خیابانی که از محل کار زوکین می‌گذرد، یک شرکت غیر انتفاعی خصوصی یا اعضای اکثر از طبقه متوسط و ملهم از ایده‌ها و عقاید ویلیام وایت، مدیریت فضا را به دست گرفت تا پارک را از وجود کدبان‌ها، بی‌خانمانان شهری و فروشندگان مواد مخدر نجات دهد. اگر چه برخی نتایج کاملاً مثبت به نظر می‌رسید از جمله اینکه کافه‌های زنده و پررونق و نمایش‌دهنده و مدل‌های روز، اقراوندی را در مقایسه با گذشته به پارک جلب می‌کرد، ولی واقعیت مهمی که زوکین را می‌آزرد ناپسندی تدریجی حیات عمومی و اجتماعی معنی‌داری بوده که در نتیجه کنترل نیروهای دموکراتیک مردمی رخ داده و با خصوصی سازی خزنده‌ای شکل گرفته است.

شهر چه کسی؟ فرهنگ چه کسی؟

شارون زوکین
ترجمه: ایرج اسندی

زوگین نیز به مانند جین جیکاب، به چیزی که با غرور تمام آن را «شهرمن» نام می‌نهند، عشق و علاقه وافر نشان می‌دهند؛ همانند لویس مافورد، وی نیز در برابر زندگی شهری به عنوان شکلی از تناثر اجتماعی، حساسیت زیاد نشان می‌دهد. این مقاله از کتاب فرهنگ شهرها (اکسفورد: انتشارات بلک ول، ۱۹۹۵) اقتباس شده است. از کتاب‌های دیگر زوگین درباره فرهنگ شهری می‌توان به چشم انداز قدرت: از دیسرویت تا دنیای والت دیزنی (برکلی: انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۹۱) و زندگی در اتاق زیر شیروانی: فرهنگ و سرمایه در تحولات شهری (باتیمور، انتشارات دانشگاه جان هاپکینز، ۱۹۸۲) اشاره کرد.

مطالعه فرهنگ شهری دری است به مجموعه‌ای از متون تحلیلی درباره ارتباط بین هنرها - چه هنر برتر و چه هنر عامه - و جامعه به صورت یکپارچه. به عنوان مثال در حیطه ادبیات، اثر ریچارد لی هانز تحت عنوان شهر در ادبیات، و بنا اثر برتون پاپک تحت عنوان سیمای شهر در ادبیات مدرن نمونه‌های بسیار جالبی به شمار می‌آیند. اثر ریچارد ویلیام تحت عنوان کشور و شهر، نمونه روشنگری است از رابطه چارلز دیکنز با لندن قرن نوزدهم.

در نقاشی، فصل امیر سیونیسیم در کتاب تاریخ اجتماعی هنر (۱۹۵۲) از آرنولد هوسرل و کتاب کلارک تحت عنوان نقاشی زندگی مدرن (۱۹۸۲) از نمونه‌های پراهمیت محسوب می‌شود. صورت دیگری از خصوصی سازی نیز در اثر تایلر گون تحت عنوان در ستایش فرهنگ تجاری (۱۹۹۵) به چشم می‌خورد که تحلیل جالبی است درباره نقش بازار در تولید هنرها و فرهنگ شهر. برای دیدن یک نمونه آمریکایی خاص درباره سیمای شهر به عنوان نیروی فرهنگی، می‌توانید به مقاله کلانسیک لوسیا وایت تحت عنوان شهر در برابر عقول: از توماس جفرسون تا فرانک لوید رایت (۱۹۶۲) نگاه کنید.

درباره رابطه معماری و زندگی شهری - که حوزه‌ای است پر مطالعه، با آثار فراوان - می‌توان از اینها شروع کرد: تاریخ معماری - فضاها و آیین‌ها، اثر اسپرو کوستف (۱۹۸۵)؛ معماری و رؤیای آمریکایی، اثر کرایک و تیکر (۱۹۹۶)؛ و شهرها و مردم با تاریخ اجتماعی و معماری، اثر مارک گیروارد (۱۹۸۵). از این دسته، اثر هنری لوفور تحت عنوان تولید فضا از جمله آثار ماندگار به شمار می‌آید.

از دیدگاه‌های جالب دیگر درباره رابطه هنرها و تاریخ شهر و فرهنگ، می‌توان به اثر پروند پارتر تحت عنوان نشانه‌شناسی و شهر: ساخت جامعه‌شناسی هنر از وراسولبرگ (۱۹۹۰)؛ گوشت و سنگ: بشر و شهر در تمدن غرب (۱۹۹۴) از ریچارد سنت؛ و مکانهای بسیار خوب: رستوران‌ها، مغازه‌ها، بارها و کافه‌تراها... چگونه شما را به خود جذب می‌کنند، از ری اولدنبرگ (۱۹۸۹) اشاره کرد.

شهرها اغلب به این دلیل مورد انتقاد قرار می‌گیرند که جایگاه بروز غریز جوامع انسانی‌اند آنها به شکل بدلی از لوی یانسان (۴) و تروتسک‌ها ساخته می‌شوند و در حقیقت نشان قدرت ماشین بوروکراسی یا فشارهای اجتماعی پول هستند. ما که در شهرها زندگی می‌کنیم، دوست داریم درباره «فرهنگ» به مثابه یادز هری در برابر این گونه بینش خشک و بی‌روح فکر کنیم. آکرویلیس، موزه هنری شهر یا تالارهای کنسرت، گالری‌های هنرهای روز، کافه‌ها و رستوران‌ها - که در آنها سنت‌های تژادی در هم می‌آمیزند - فعالیت‌های فرهنگی ما را از محتمل زندگی روزمره می‌رهانند و در فضاهایی مقدس یا لذت‌هایی آیینی قرار می‌دهند.

فرهنگ هنوز ابزاری نیرومند برای کنترل شهرهاست. فرهنگ به عنوان منبع خاطرات و تصورات، «تعلقات افسران» را در مکان‌های خاص به صورتی نمادین نشان می‌دهد. یا به عنوان مجموعه‌ای از درونمایه‌های معماری شناختی، نقش تعیین کننده‌ای در استراتژی‌های نوسازی شهری مبتنی بر حفاظت تاریخی یا میراث محلی بازی می‌کند. یا نابودی صنایع کارگاهی محلی و بحران‌های دورهای در حکومت و منابع مالی، فرهنگ مردم بیشتر به صورت نوعی کسب و کار در شهرها در می‌آید، و بایه‌ای برای جذب گردشگر می‌شود و نیز نفوذ منحصر به فرد خود را نشان می‌دهد. رشد مصرف فرهنگی (از هنر، غذا، مد، موسیقی و گردشگری) و نیز بخش‌ها و صنایعی که زمینه‌ساز آن هستند، به اقتصاد نمادین شهر و توانایی آن برای تولید فضا و نمادها کمک می‌کند.

در سال‌های اخیر، فرهنگ به جایگاه آشکار تضاد بر سر تفاوت‌های اجتماعی و بیم و هراس‌های شهری بدل گشته است. تعداد زیادی از مهاجران جدید و اقلیت‌های قومی به نهادها و سازمان‌های عمومی، از مدرسه گرفته تا احزاب سیاسی، فشار می‌آورند تا به تقاضاهای خاص آنها رسیدگی شود. از طرف دیگر، نهاد‌های فرهنگی عالی مانند سوز عمای هنری و آرکسترهای سمفونیک به گونه‌ای هدایت می‌شوند تا دامنه و تنوع خدمات‌شان را افزایش دهند و به تقاضاها و خواست‌های افراد بیشتری جوابگو باشند. این فشارها هم شامل خواست‌های قومی است، و هم خواست‌های زیبایی‌شناختی را در بر می‌گیرد. آنها با تدوین سیاست‌ها و خلق ایندولوژی‌های چند فرهنگی، نهاد‌های عمومی را مجبور به تغییر می‌کنند.

در یک سطح دیگر، شهرها به طور فزاینده‌ای برای جذب دلارهای توریستی و سرمایه‌گذاری‌های مالی که از طریق تقویت سیمای شهر به صورت مرکز نوآوری‌های فرهنگی، رستوران‌ها و اجرای نمایش‌های پیشرو و نیز



طراحی‌های معماری صورت می‌گیرد رقابت می‌کنند این استراتژی‌های فرهنگی در مقایسه با چند فرهنگ‌گرایی متقدمان چندان ندارند. اما آنها اغلب ساز و بفروشان منفعت طلب املاک، میاستمداران و نهادهای فرهنگی را در برابر فشارهای مردمی - از ناحیه اجتماعات محلی - به مبارزه و آزمون می‌خوانند. مقارن این حال، غریبه‌ها در فضاهای عمومی به هم می‌آمیزند و ترس و هراس از جنایت و خشونت موجب رشد و گسترش نیروهای پلیس خصوصی و اجتماعات محلی محصور و بسته می‌شود و خود جریان تازه‌ای در طراحی فضاهای عمومی به وجود می‌آورد که هدفش دستیابی به حداکثر مراقبت و نظارت در این فضاهاست. اینها منابع فرهنگ شهر معاصر هستند.

اگر کنترل فرهنگ‌های متنوع شهرها امکان داشته باشد، کنترل همه انواع آسیب‌های شهری - از خشونت و جرایم منجر کننده گرفته تا تنزل و افت اقتصادی - نیز امکان‌پذیر خواهد بود. اینکه چنین تصویری توهم و فریبی بیش نیست، در جدال‌ها و جنگ‌ها بر سر چند فرهنگ‌گرایی و دسته‌بندی‌های متخاصم آن - سیاسی، قومی و آشوب‌های شهری - به روشنی دیده می‌شود. اکنون نیروهای فرهنگی برای خلق سیما و تصور ذهنی شهر بسیار تعیین کننده شده‌اند. زیرا که عامه مردم تنوع و تحرک بیشتری یافته‌اند و از طرف دیگر، نهادهای سستی - هم حلقه‌های اجتماعی و هم احزاب سیاسی - به ساز و کارهای نامناسبی برای بیان و ابراز هویت بدل شده‌اند کسانی که این سیما و تصور ذهنی را خلق می‌کنند، هویت جمعی را رقم می‌زنند. آنها خواه شرکت‌های رسانه‌ای باشند (مانند شرکت دیزنی)، یا سوزدهای هنری و یا سیاستمداران، فضاهای جدیدی را برای فرهنگ‌های عمومی ایجاد می‌کنند. فضاهای عمومی ارزشمند اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ مانند سترال پارک، محله تئاتر براتوی و نام ساختمان امپایر استیت - به وسیله دیزنی ورلد، برایت پارک و مراکز خرید (خروده‌فروشی) و سرگرمی میدان سونی به هم پیوسته‌اند. با پذیرش این فضاها بدون هیچ‌گونه پرسشی درباره توان نمایش و تظاهر حیات شهر در آنها، ما در خطر تسلیم شدن به فرهنگ عمومی خصوصی شده‌ای هستیم که از لحاظ بسری بسیار فریبنده و جذاب می‌نماید.

هر کسی که در ناحیه مرکزی شهرتشن پیاده‌روی کند، با اقتصاد تبادلین (۵) رو در رو می‌شود. تعداد زیادی از فضاهای عمومی جدید شکل و قیوم خاص خود را می‌یون در هم آمیختن نمادهای فرهنگی و سرمایه‌های کارآفرین هستند.

ساختمان ۸۶۶۶، که سقف کلاه شاپویی آن به عنوان نشان معماری پست مدرن بارها مورد انتقاد قرار گرفت، به شرکت عظیم سونی فروخته شده است؛ و نواحی عمومی که قبلاً باز بوده، اکنون بسته شده و به مغازه‌ها

و فروشگاه‌های خرده‌فروشی اختصاص یافته است. این ناحیه اکنون به نام میدان سوننی شناخته می‌شود. هر یک از مغازه‌ها محصولات سوننی را به فروش می‌رسانند؛ دوربین‌های فیلمبرداری در یک مغازه و لباس و لوازم مرتبط با فیلم و موسیقی در مغازه‌های دیگر به فروش می‌رسند.

دوبلوک آن طرف‌تر، آندره ام‌ریش که دلال معروف آثار هنری معاصر است، جایی خالی را در نمای یک شعبه بانک اجاره کرده است تا سه تابلوی رنگ و روغن آبستره را به نمایش بگذارد. این به گونه‌ای است که سایرین محتویات نمایشگاه را از خیابان و از میان صفحه شیشه‌ای بزرگ پنجره می‌بینند. این آثار هنری مشخصاً فروشی‌اند ولی به گونه‌ای نمایش داده شده‌اند که کالایی عمومی و رایگان به نظر می‌رسند.

در خیابان بیست و چهارم، روبروی محل کار من، برایت پارک قرار دارد که یکی از موفق‌ترین فضاهای عمومی است که در سال‌های اخیر در نیویورک ساخته شده است. این پارک بعد از دورهای به فراموشی سپاری، سه‌سوه استفاده و اشغال به وسیله ولگردان و فروشندگان مواد مخدر، دوباره به دست انجمن بازرگانی غیرانتفاعی مالکان املاک محلی و شرکت اصلی آنها - شرکت نوسازی برایت پارک - احیا گردید و باز پس گرفته شد. این گروه پارک را برای برنامه‌ها و رویدادهای فرهنگی‌ای که در طول روز اتفاق می‌افتاد، دوباره طراحی و سازمان داد.

«در سال‌های اخیر، فرهنگ... جایگاه بارز تضادهای گوناگون بر سر تفاوت‌های اجتماعی و بیم‌ها و تهدیدات شهری شده است». بسیاری از این تضادها بین طبقات متوسط، و اغلب بین شهروندان سفید از یک طرف و شهروندان بی‌خانمان و فقیر و اقلیت‌های نژادی از طرف دیگر، رخ می‌دهد.

آنها کیوسک‌ها را نوسازی کردند و خدمات غذایی و پذیرایی جدیدی به وجود آوردند. این گروه برای ایجاد امنیت دسته‌ای از کاردهای امنیتی خصوصی را نیز به کار گرفت. همه این تدابیر باعث جذب افراد شاغل در ادارات همجوار - چه زن و چه مرد - شد که پارک را محلی شاداب و زنده برای گردهمایی‌ها و دیدارهای وسطا روز می‌دیدند. البته این شرایط قبل از اواسط دهه ۱۹۷۰ که پارک تحت کنترل خصوصی بود، نیز وجود داشت.

ساخت یک شهر به چگونگی ترکیب عوامل اقتصادی سنتی از جمله زمین، نیروی کار و سرمایه مردم بستگی دارد. اما علاوه بر اینها، به چیز دیگری نیز بستگی دارد و آن چگونگی استفاده از زبان‌های نمادین طرد و پذیرش (۶) است. سیمای بیرونی و احساس درونی شهر بازتاب تصمیماتی است درباره اینکه چه چیزی - و چه کسی - باید قابل رؤیت باشد و چه چیزی نباشد. البته در این تلقی ابتدایی، شهر همیشه نوعی اقتصاد نمادین داشته است. استفاده از نیروی زیبایی‌شناختی است. البته در این تلقی ابتدایی، شهر همیشه نوعی اقتصاد نمادین داشته است. شهرهای مدرن نیز وجود خود را، به نوعی از اقتصاد نمادین بسیار انتزاعی مدیون هستند که آن را «کار آفرینان مکان» (۷)، کارگزاران آزاری و سرمایه‌گذاران آندیشیده و ایجاد کرده‌اند. نتیجه واقعی توانایی این افراد در برخورد با نمادهای رشد، توسعه املاک و ساخت و ساز، رشد کسب و کارهای جدید و افزایش اشتغال است.

در این فعالیت کار آفرینی دسته سومی نیز وجود دارد. اینان، که مناقعان اقتصاد نمادین سنتی شهر و از نخبگان تجارت و کسب و کارند، کسانی هستند که با ترکیب انسان دوستی، مباحث مدنی و خواست و اراده‌شان برای شکل‌دهی هویت‌شان به عنوان طبقه نجیب‌زاده دست به ساخت موزه‌های هنری سلطنتی، پارک‌ها و مجموعه‌های معماری - که شهر جهانی را به نمایش می‌گذارند - می‌زنند. آنچه درباره اقتصاد نمادین بعد از دهه ۱۹۷۰ جدید می‌نماید، همزیستی آن با تصور و محصول، قلمرو و مقیاس فروش این تصورات در سطح ملی و حتی جهانی، و نقش این اقتصاد نمادین در گفت‌وگو درباره شهر و با ارائه و نمایش آن است.

رشد اقتصاد نمادین در امور مالی، رسانه‌ها، تفریح و سرگرمی ممکن نیست روش تجارت و کسب و کار کار آفرینان را تغییر دهد. اما موجب رشد و توسعه بیشتر شهرها می‌شود. نیروی کار وسیع تازه‌ای به وجود می‌آورد و در نهایت، روش و نحوه تفکر مصرف‌کنندگان و کارکنان را تغییر می‌دهد. در اوایل دهه ۱۹۹۰، اشتغال در بخش تفریحات و سرگرمی در ایالات متحده کمی بیشتر از مراقبت‌های بهداشتی، و شش برابر صنایع خودکار بوده است. محل‌هایی که این کارکنان در آنها کار می‌کنند - هتل‌ها، رستوران‌ها، عرصه ساخت و سازهای جدید و زمین‌های توسعه نیافته - بیشتر از مکان‌های کار صرف هستند. آنها به جغرافیا و اکولوژی شکل دوباره‌ای می‌دهند! آنها مکان‌های نوآوری و دگرگونی‌اند.

برای مثال شرکت دیزنی، به فیلمسازی می‌پردازد و آنها را از هالیوود توزیع می‌کند. این شرکت شبکه‌ای تلویزیونی ایجاد کرده است و محصولات جانبی خود را - مانند اسباب‌بازی‌ها، کتاب‌ها و نوارهای ویدئویی - از شبکه فروشگاه‌های ملی خود به فروش می‌رساند. همچنین دیزنی جزو ساخت و ساز کنندگان املاک در آنهایم، از لاندو، فرانسه و ژاپن و نامزد ساخت پارک موضوعی - تفریحی (۸) در برجینیا و یک هتل و پارک موضوعی تفریحی دیگر در میدان تایم است. علاوه بر این، در مقام کارفرما نیز، نقش‌های جدیدی را برای کار تعریف کرده است. دیزنی با پیشنهاد مدلی برای تصویر اقتصاد خدماتی در حال ظهور، از کارگری یقه سفیدی که در سال ۱۹۵۰ به وسیله سی رایت میلز توصیف شد، به ماشین جدید و منعطفی تبدیل شده است که وظایف متنوعی را به عهده دارد. دیزنی معتقد است که اقتصاد تصادین بسیار بیشتر از حاصل جمع خدماتی است که ارائه می‌دهد. اقتصاد تصادین شیوه‌های مادی عمل در حوزه‌هایی چون کار، بودجه و امور مالی، هنر، اجرا و نمایش و طراحی را همگون می‌سازد.

آوازه و برجستگی صنایع فرهنگی، الهام بخش زیسان جدیدی برای چاره‌جویی و برخورد با تفاوت‌ها و اختلافات نیز هست. سبک‌هایی که در خیابان شاهد شکل‌گیری و گسترش آن هستیم، از طریق رسانه‌های جمعی - به ویژه مجلات مد و موسیقی و شبکه ۷۷۷- - اشاعه داده می‌شوند و اینها در جایی که از بستر زمینه اجتماعی‌شان جدا شدند به انگاره‌هایی بی‌روح و معنی بدل می‌گردند. این سبک‌ها در تابلوهای آگهی شهری، که تبلیغات عطر و جین روی آنها نصب شده است، در خیابان‌ها بازیافت می‌شود، و موجب تحریک و تقلید و یا حتی

فرهنگ هنوز ابزاری نیرومند برای کنترل شهرهاست. فرهنگ به عنوان منبع خاطرات و تصورات، و تعلقات افراد را در مکان‌های خاصی به صورتی نمادین نشان می‌دهد. یا نقش تعیین کننده‌ای در استراتژی‌های نوسازی شهری مبتنی بر حفاظت تاریخی یا میراث محلی بازی می‌کند. فرهنگ مردم بیشتر به صورت نوعی کسب و کار در شهرها در می‌آید، و پایهای برای جذب گردشگر می‌شود. رشد مصرف فرهنگی به اقتصاد نمادین شهر و توانایی آن برای تولید فضا و نمادها کمک می‌کند

خنثوت می‌گردد. موضع قدرت و حمله طراحان مد، خایی است که همه آنها به طرز مضحکی مورد تقلید نوجوانان به اصطلاح مد آگاه در گتوهای درون شهری قرار می‌گیرند. ترجمان قیل و قال خواسته‌ها و ادعاهای برای رسیدن به عدالت اجتماعی در اینجا به شکل تقاضای همگان برای شلوار جین ظاهر می‌شود. مطالبات برای فضای عمومی از سوی بخش‌های فرهنگی، الهامبخش عوچی ضدسیاسی در برابر تبدیل شهر به نمایشگاه بود، که آشوب‌های شهری اواخر قرن ۲۰ به روشنی آن را نشان داد.

اقتصاد نمادین املاک و مستغلات را همانند لباس‌های طراحان بازاری و بازیافت می‌کنند. نمایش‌ها و جلوه‌های بصری امروزه در شهرهای آمریکا و اروپا بسیار اهمیت یافته‌اند، زیرا هویت مکان‌ها بناوخی و محل‌های تفریح و سرگرمی (لذت و خوشی)، مشخص و تمییز می‌گردد. عرضه و نمایش لذتبخش سوه در بازار کشتاورزان شهری یا غذاهای بسیار مطبوع در رستوران‌ها، می‌تواند ناحیه یا محله‌ای را «در نقشه» جزء نواحی لذتبخش و خوشایند بصری قرار دهد و به اصالت بخشی آن کمک کند. ایجاد کافه‌ای در پیاده‌رو، خیابان را از دست گذرگران غیررسمی و افراد بی‌خانمان نجات می‌دهد. در برابرات پارک خیمه‌های سفید متعدد و مسیر مسقف پیاده‌رو روحیه‌ای را به وجود آورده‌اند که طراحان مد نیویورک کارهای جدید بهاره و پاییزه خود را در آن به نمایش می‌گذارند. دویار در سال، پارک و رسانه‌ها و شبکه‌های مد می‌کنند، و عکاسان و خبرنگاران، خبرنگاران معز هتار و مدل‌ها و مانکن‌های رده بالا به دادوستد فرهنگی می‌پردازند و نتیجه این می‌شود که برابرات پارک به صورت مکانی ارزشمند و زنده و شاداب در می‌آید. ما نیویورکی‌ها اشتیاق زیادی برای شرکت در این گونه دادوستدها و نمایش‌های مد از خودمان نشان می‌دهیم. ما به عنوان مصرف کنندگان فرهنگی، به درون چرخه تولید در هم تیدم‌های از فضاها و نمادها کشیده شده‌ایم.

رواج حومه‌نشینی گسترده از دهه ۱۹۵۰، این انتظار را که بیشتر مردان و زنان طبقه متوسط در شهرها زندگی

خواهند کرد، غیر منطقی می ساخت. اما شکل گیری و توسعه مکان های کوچکی در درون شهر به عنوان محل ها و مکان های لذت بخش و خوشایند بصری، واحه هایی شهری ایجاد می کرد که در آنها همه جزء طبقه متوسط به نظر می آمدند. حداقل در جلوی رستوران ها و مغازه ها، همه مصرف کنندگان در حال قدم زدن، نگاه کردن، و خوردن یا نوشیدن مشاهده می شوند. در پشت صحنه، تقسیم قومی کار سبب می شود که کارگران مهاجر در حال تهیه غذا و نظافت باشند. این صرفاً بازی جلوه ها و نمایش ها نیست؛ توسعه اقتصاد نمادین شهر مستلزم بازیافت کارگران، دستبندی و تفکیک مردم در بازارهای مسکن، جذب سرمایه گذاری ها و مذاکره و گفتگو و مطالبات سیاسی برای کالاهای عمومی و ترفیع و اعتلای جایگاه قومی است. شهرها از نیویورک گرفته تا لس آنجلس و میامی، گویی باز شد و گسترش محله های کوچک پیرامون موضوعاتی خاص (هسته های جذاب) به رونق و شکوفایی رسیده اند. خواه میدان تایم باشد و خواه محله ای قومی یا تجاری، تار بود آن به وسیله اقتصاد نمادین پیرامون مکانی خاص که حتی بزهدگاد خاص مصرف فرهنگی و تقسیم نژادی و اجتماعی کار است، تنیده می شود.

من فرهنگ عامه را «هویتی» می دانم که در سطح خرد و به شیوه ای اجتماعی بنیاد یافته است. حاصل این امر رو در روی های اجتماعی زیادی است که به زندگی روزانه ما در خیابان ها، مغازه ها و پارک ها - یا همان فضاهایی که در آنها زندگی عمومی خود را در شهرها تجربه می کنیم - شکل می دهد. بگذریم از اینکه بودن چه چیزی در این فضا درست و بجاست، اما نحوه استفاده از این فضاها به روش های مختلف، سرمایه گذاری در آنها به جهت امیال خودمان، اجتماعات محلی - مطالبه آنها به عنوان دارایی های خودمان - فرهنگ عمومی دائماً در حال تغییری را می سازد. افراد قدرت مند اقتصادی و سیاسی از طریق کنترل و نظارت بر ساخت و ساز فضاهای عمومی شهر، بیشترین مجال و فرصت را برای شکل بخشیدن به فرهنگ عمومی در اختیار دارند. با وجود اینکه فضاهای عمومی ذاتاً ماهیتی دموکراتیک دارند، این سؤال که چه کسی می تواند فضای عمومی را به تصرف در آورد، و از این رو تصور ذهنی و سمایی خاص از شهر را تعریف کند، همیشه پابرجا خواهد بود.

وقتی سخن از فرهنگ شهرها بر حسب ویژگی های صرفاً بصری آنها به میان می آید، دیدگاه بیطرف و عادلانه ای درباره جریانات مادی فعالیت های اقتصادی و سیاسی، که اقتصاد نمادین محصول آنهاست، اعمال نمی شود، اما از طرف دیگر، هیچ ریاضات کاملاً اقتصادی - سیاسی به وجود نیروهای ظریف و پیچیده استراتژی های فضایی و بصری در ایجاد افتراق و تمایزات اجتماعی اذعان ندارد. همان گونه که در کتاب «چشم انداز قدرت» آورده ام، ظهور اقتصاد نمادین شهرها ریشه در دو تغییر دراز مدت - انحطاط اقتصادی شهرها در مقایسه با حومه ها و فضاهای غیر شهری و همچنین توسعه سوداگری های مالی اتزاعی - و عوامل کوتاه مدت که از دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شاهد آن هستیم، مانند مهاجرت های توده ای جدید، رشد مصرف فرهنگی و نادرست و بازاریابی هویت دارد. این دیدگاهی است همه شمول، مادی گرا و ساختارگر. اگر حق با من باشد ما نمی توانیم بدون درک و شناخت به موضوع زیر درباره شهرهای امروز صحبت کنیم:

چگونه شهرها از فرهنگ به عنوان پایه و شالوده اقتصادی بهره برداری می کنند؟
 چگونه بهره گیری از فرهنگ به خصوصی سازی و نظامی گرایی فضاهای عمومی منتهی می شود؛ و
 چگونه نیروی فرهنگ با زیبایی شناسی هراس و ترس ارتباط می یابد.

فرهنگ به عنوان اساس و شالوده اقتصاد

فرض کنید رابطه قدیمی مارکسیستی بین شالوده جامعه و رو ساخت و نیز فرهنگ به عنوان شیوه تولید کالاهای اساسی را بپذیریم. در حقیقت، فرهنگ اطلاعات پایه ای را - شامل نهادها، الگوها و معنی - برای تمام بخش ها و صنایع خدماتی عرضه می کند. در واژگان حقیر معاصر ما، کلمه «فرهنگ» اتزاعی است برای هر نوع فعالیت اقتصادی که حاصل آن فرآورده هایی مادی چون فولاد، اتومبیل یا کامپیوتر نیست. وسعت یافتن دامنه این واژه میراث انقلاب تبلیغاتی اوایل قرن بیستم و افزایش انگاره سازی های سیاسی اخیر است. زیرا فرهنگ سیستمی است برای تولید نمادها؛ و هر گونه تلاش برای واداشتن مردم برای خرید یک محصول، فعالیت یا

اکنون نیروهای فرهنگی برای خلق سیما و تصور ذهنی شهر بسیار تعیین کننده شده اند، زیرا که عامه مردم تنوع و تحرک بیشتری یافته اند و از طرف دیگر، نهادهای سنتی - هم طبقات اجتماعی و هم احزاب سیاسی - به سازوکارهای نامناسبی برای بیان و ایراز هویت بدل شده اند. کسانی که این سیما و تصور ذهنی را خلق می کنند، هویت جمعی را رقم می زنند.

در اوایل دهه ۱۹۹۰، اشتغال در بخش تفریحات و سرگرمی در ایالات متحده کمی بیشتر از مراقبت‌های بهداشتی، و شش برابر صنایع خودکار بوده است. محل‌هایی که این کارکنان در آنها کار می‌کنند - هتل‌ها، رستوران‌ها، غرضه ساخت و سازهای جدید و زمین‌های توسعه نیافته - بیشتر از مکان‌های کار صرف هستند. آنها به جغرافیا و اکولوژی شکل دوباره‌ای می‌دهند. آنها مکان‌های نوآوری و دگرگونی‌اند.

صنعت فرهنگی محسوب می‌شود. فرهنگ با سرمایه و هویت در نظام‌های تولیدی شهر گره خورده است. از یک نظر، نهادهای فرهنگی در برابر شهرهای دیگر و برای جذب کسب و کارهای جدید و نخبگان شرکتی، نوعی مزیت رقابتی (۹) ایجاد می‌کنند. فرهنگ باعث به وجود آمدن نوعی یکپارچگی و وحدت، همانند آنچه در محصولات تجارتنی خاص از یک نوع وجود دارد، می‌گردد. چشم‌انداز فرهنگی نیز به مانند هر کالای دیگر امکان تولید کالا را فراهم می‌آورد. در شهرهای اروپایی و آمریکایی طی دهه ۱۹۷۰، فرهنگ به چیزی بس فراتر از نوعی ابزار در استراتژی‌های کارآفرینی حکومت‌های محلی و اتحادیه‌های تجاری درمی‌آید. در گذار به اقتصاد پس از جنگ شهری که می‌توانست بزرگ‌ترین موزه هنری مدرن را بسازد، حیات و سرزندگی بخش مالی را نشان می‌داد؛ و شهری که می‌توانست ساحل دریا را از اسکله‌های سنگی به صورت پارک و لنگرگاه‌های تفریحی در آوردن امکانات بسط و گسترش نیروهای حرفه‌ای و مدیریتی را متذکر می‌شد. احتمالاً این جوابی عقلایی بود به چالش‌هایی انزوای طلبانه و رفع ناشدنی که درباره پارک‌های صنعتی حومه‌ای و محوطه‌ها و نواحی اناری رواج داشت. شهری که برنامه‌ریزان و ساخت و سازگرانی چون جیمز روز به آن معتقد بودند، با یکنواختی و همگونی بصری حومه‌های شهری از طریق بازی با ورق‌های برنده تنوع زیبایی‌شناختی مقابله خواهد کرد.

اکنون فرهنگ از نیروی کاری خیر می‌دهد که برای بازگشت انتظارات سرکوب شده‌ای که از دهه ۱۹۶۰ شروع شد بسیار مناسب می‌نماید. تولیدکنندگان فرهنگ برتر، بر خلاف راکرها (۱۰) و متجاوزان ولگرد، در حاشیه زندگی می‌کنند؛ و درآمد اکثر هنرمندان تجسمی، بازیگران، نویسندگان و موسیقیدانان حاکی از این است که آنها با فقر و محرومیت خو گرفتارند. اما هنرمندان، بر خلاف کارکنان صنایع دیگر، در انجام وظایف و ساعات کاری معطل‌اند، هیچ‌وقت به اتحادیه‌های کار نمی‌پیوندند و شخصیتی آرام و فربه‌تر از خود نشان می‌دهند. این ویژگی‌ها آنها را همانند مهاجران، به کارکنان مناسبی برای بخش‌ها و صنایع خدماتی بدل می‌سازد. نارضایتی در این شغل‌های دست‌پایین و بی‌آینده به حد اعتراض نمی‌رسد، چون هویت واقعی آنها از فعالیتی خارج از شغل‌شان ناشی می‌شود.

اکنون وجود دیدگاهی منسجم، دیگر به قدرت گروه نخبه خاصی وابسته نیست. فشارهای سیاسی مداوم از سوی گروه‌های ذی‌نفع و شبکه‌های پیچیده و در هم تنیده گروه‌های اجتماعات محلی، و شرکت‌ها و کارگزاران دولتی، نشانگر وجود دیدگاه‌های متعددی است. توانایی آراستن هنرمندان این دیدگاه‌ها و نظریات برای اجرای هماهنگ و نیز طراحی الگوهای متنوع از کلیتی بزرگ‌تر جامعه، به نهادهای فرهنگی غیرانتفاعی واگذار شده است.

از دهه ۱۹۸۰ به بعد، سوزه‌ها در درون فشارهای ناشی از بازار خودشان فریانی شده‌اند. تقابل بودجه دولت و کاهش حمایت شرکت‌ها آنها را بیشتر از گذشته به جذب ورودیه‌های بازدیدکنندگان وابسته کرده است. آنها به درآمد فروش در فروشگاه‌های درون موزه‌ها تکیه می‌کنند تا سهم بیشتری به هزینه‌های جاری‌شان کمک کنند. آنها روش‌های جدیدی را برای ارائه و نمایش غرفه‌ها آزموده‌اند و به دنبال ایده‌ها و نوآوری‌های جاذب جمعیت برای نمایشگاه هستند. موزه هنری متروپولیتن و موزه هنرهای مدرن در نیویورک، رستوران‌های خود و همچنین کیفیت اجرای جاز (در بعد از ظهرهای آخر هفته) را ارتقاء و بهبود بخشیده است. فشارهای مالی، موزه‌ها را به بهره‌گیری از دارایی‌های بصری‌شان سوق داده است. در این حالت، هنر عبارت است از دستیابی به بیشترین موفقیت، استفاده از خزانه عمومی، جذب گردشگر، و نمایش و عرضه فرهنگ عمومی. این به مانند شلواری‌های جین در تابلوهای تبلیغاتی ایستگاه‌های اتوبوس است، که خود به آثار هنری بدل گردیده‌اند. موزه نیز مظهر اقتصاد نمادین شهر شده است.

فضای عمومی

زندان‌ها در آمریکا سریع‌ترین میزان رشد را میان فضاهای عمومی داشته‌اند. زندان‌ها در مقایسه با مسکن، بیمارستان‌ها و مدارس، بیشتر از آنها ساخته می‌شوند. هیچ اهمیتی هم ندارد که چگونه طراحی و رنگ آمیزی شوند، بل آنچه که مهم است، این است که زندان‌ها باید به شدت نگهداری و کنترل شوند و به ارزان‌ترین قیمت ممکن و با بیشترین امکان مراقبت و نظارت ساخته شوند. من می‌توانم درباره فضاهای عمومی بسیار خوشایندی فکر کنم، به ویژه پارک‌هایی که در نیویورک از آنها استفاده می‌کنم.

اما آیا پارک رودخانه هادسون و یا بریانت پارک در مقایسه با زندان، ناامن‌تر و اختصاصی‌تر نیست؟ این پارک‌ها چندین ویژگی را از مویج زندان‌سازی جدید به ارث برده‌اند. ساخت یا بازسازی آنها با چند مشکل مالی درگیر است. این پارک‌ها عقب‌نشینی بخش عمومی - در تعریف فضاهای عمومی - و جایگزینی آن به وسیله بخش خصوصی را واقعیت بخشیده‌اند. در واکنش به نقایص قبلی فضاهای عمومی - وجود جرم و جنایت، پذیرش طبقات پایین‌تر، حضور گروه‌های اقلیت، و به تبع اینها تخریب فضا - پارک‌های جدید در طراحی شان اصول و قواعد ترویجی «اختصاصی بودن» را به کار می‌گیرند. اصول و قواعد روشن استفاده از پارک، در آنها نصب

افراد قدرتمند اقتصادی و سیاسی از طریق کنترل و نظارت بر ساخت و ساز فضاهای عمومی شهر، بیشترین مجال و فرصت را برای شکل بخشیدن به فرهنگ عمومی در اختیار دارند. با وجود اینکه فضاهای عمومی ذاتاً ماهیتی دموکراتیک دارند، این سؤال که چه کسی می‌تواند فضای عمومی را به تصرف درآورد، و از این رو تصور ذهنی و سیمایی خاص از شهر را تعریف کند، همیشه پابرجا خواهد بود.

می‌شوند و عده زیادی از کارگران نظافت و بهداشت و محافظان امنیتی (چه خصوصی و چه دولتی) نیز آن را به اجرا می‌گذارند. با نظافت فضای عمومی، مالکان املاک مجاور، جذابیت املاک‌شان را دوباره ایجاد می‌کنند و سیمای شهر را به بهترین وجه مورد بازسازی قرار می‌دهند.

شناخت تاریخ فضاهای عمومی بسیار ارزشمند است. به عنوان مثال، تاریخ پارک سنترال نشان می‌دهد که چگونه تعاریف و مشخصات افرادی که باید به فضاهای عمومی دسترسی داشته باشند تغییر کرده‌اند و چگونه فرهنگ‌های عمومی به تدریج همگانی‌تر شده‌اند. از ۱۸۶۰ تا ۱۸۸۰ رایج‌ترین نوع استفاده از پارک - برای سوارکاران و درشک‌ران‌ها - به سرعت جای خود را به فعالیت‌های ورزشی و تفریح‌گانه برای طبقات کارگر مهاجر داد. در طول ۱۰۰ سال بعد از این تاریخ، دموکراتیک‌سازی مداوم دسترسی به پارک به مسوازت برابری سیاسی رشد و توسعه یافته است. اکنون در تمام کشور، اجرای تمام عیار جدایی‌گزینی نژادی، جنسی و سنی بسیار مشکل شده است.

در سال ۱۹۸۹ سازمان حفاظت پارک خواست تا محوطه‌ای را که از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ محل اجرای کنسرت‌های مردمی، و نیز جایی بود که افراد بی‌خانمان در آن جمع می‌شدند تخریب کند. مشابه این وضعیت، شرکت مرمت و نوسازی بریانت پارک نیز محله‌های تجاری میدتاون را با به کارگیری اصول طراحی اجتماعی که از ایده‌ها و افکار ویلیام وایت اقتباس شده بود، شروع به پاکسازی کرد. ایده اصلی وایت این بود که امنیت فضایی عمومی با جذب استفاده‌کنندگان بیشتر - البته نه افراد مغایر با هنجارها - می‌تواند تأمین شود. با وجود افراد بیشتر، فضای کمتری برای جولان افراد بزهکار و فروشندگان مواد مخدر باقی می‌ماند. شرکت بریانت پارک به طور کامل طراحی چشم‌انداز پارک را از نو سازمان‌دهی کرد و با ایجاد خدمات پذیرایی و خوراکی، آن را برای زنان که قبلاً حتی در طول روز نیز از آنجا گریزان بودند، آماده ساخت. این تدابیر را می‌توان الگویی از آرام‌سازی از طریق قهوه کاپوچینو نامید.

تاریخ سنترال پارک، بریانت پارک و پارک رودخانه هادسون نشان داد که چگونه فضاهای عمومی ویژگی عمومی بودن را از دست می‌دهند، به طوری که برخی اوقات - و از جهاتی خاص - حتی بیشتر از هر زمانی در ۱۰۰ سال گذشته اختصاصی و انحصاری می‌شوند. هر یک از این نواحی به وسیله سازمان‌های خصوصی که اغلب به

صورت واحدهایی شبه عمومی کار می کنند، اداره و تأمین مالی می شود. این گروه های خصوصی بهتر از سازمان های عمومی مشابه تأمین مالی می شوند. افزایش نگرانی در زمینه تأمین امنیت این پارک ها باعث به وجود آمدن ترکیب ها و اجزای بسیار مشخصی می شود: درها و دروازه ها، محافظان امنیتی خصوصی و جسمانی که قضا را تحت نظارت می گیرند. با وجود این، اکنون تر بحث های عمومی جزو محالات شده است که کنترل پارک ها در اختیار عموم گذاشته شود. زمانی که نیویورک تأیید به ستایش طرح هایی می پرداخت که ساخت و سازگران را وادار می کرد دسترسی های عمومی را تا ساحل وسیع شهر امتداد دهند، معتقد بود تنها یک شرکت خصوصی می تواند از عهده بودجه نگهداری این چنین فضای عمومی بزرگی برآید.

دلیل اصلی خصوصی سازی برخی از پارک های عمومی این است که حکومت های شهری نمی توانند هزینه های نگهداری آنها را بپردازند. سازمان حفاظت از پارک از ایده ها و افکار اولمستد و واکس، اولین طراحان پارک ها، حمایت می کند. اینان معتقد بودند که هدف از طراحی پارک، خلق چشم اندازی طبیعی برای تأمل و سیر درونی است. اغلب این سازمان ها در پی زیباسازی پارک ها از طریق مرمت بناها و بل های قرن نوزدهمی آنها، و ایجاد برنامه های طبیعی و تسهیلات اسکیت بازی در دریاچه های طراحی شده آن هستند.

طراحی برابانت پارک در سال ۱۹۳۲ مبتنی بر ایده اولمستد مبنی بر تفکیک فضای روستایی از فضای شهری پیر سر و صدا و برای ایجاد شرایطی برای اندیشه

و تأمل های درونی بود. این ایده در ترکیب دیوار کشی های پارک تا اواخر ۱۹۷۰ حاکم بوده است. بعد از تأسیس شرکت مرمت و نوسازی، این شرکت اصلی ترین رسالت خود را توسعه طراحی های جدیدی می دانست که از لحاظ بصری و فضایی به تأمین امنیت پارک کمک می کرد. ارتفاع دیوارهای پیرامون پارک کمتر شد و زمین های اطراف برای دسترسی و ارتباط نزدیک تر با خیابان های اطراف همسطح گردید.

در پاسخ به توصیه ویلیام وایت مبنی بر اینکه استفاده کنندگان از پارک ها بلند فضاها کوچک و خصوصی برای شان تهیه شود، شرکت مرمت و نوسازی صندلی های متحرکی را خریداری و آنها را با رنگ سبز - مثل پارک های یارسی - نقاشی کرد. وایت معتقد بود که با جذاب ساختن پارک می توان مانع از ورود عناصر نامطلوب در آن شد. کیوسک های مربوط به دوره ویکتوریایی که برای فروش قهوه کاپوچینو و ساندویچ در نظر گرفته شده بود، رنگ آمیزی شد. راه ها دوباره گف سازی شدند و لایه های از قلوه سنگ های ریز روی شان ریخته شد. یک محوطه چمن نیز ایجاد گردید، که در آن مجریان در بعد از ظهرها مراسم سرگرمی و تفریحی رایگان برای دیدار کنندگان اجراء می کردند. شرکت مرمت و نوسازی برای خودش چهار گارد امنیتی استخدام کرد و اداره پلیس شهر نیویورک را تحت فشار قرار داد تا افسرانی را با لباس فرم در اختیار آنها قرار دهد. چهار افسر پلیس شهر نیویورک و چهار گارد امنیتی خصوصی، تمام روز مشغول انجام وظیفه در پارک هستند.

نوشته های نیز در تمام ورودی ها نصب شد، با این مضمون که استفاده از مواد مخدر، کندن گل ها و نوشیدن الکل (مگس نوشیدنی هایی که در دهه های پارک فروخته می شوند) ممنوع است. این اطلاعیه همچنین نشان می داد که ساعات کاری پارک از ۹ صبح تا ۷ بعد از ظهر - و تقریباً مطابق با ساعات روز کاری - است. این قوانین تصریح می کند که تنها افراد بی خانمانی که دارای سرپناهی در آن نزدیکی اند، حق دارند در سطوح های زیاده برای جست و جوی قوطی ها و بطری های قابل بازیافت سرکشی کنند. برخلاف کارگران سازمان پارک ها، کارگران نگهداری پارک برابانت وابسته به اتحادیه های کاری نیستند. یک کارگر که کار نگهداری از پارک را به عهده دارد، کسارش را با حقوق ۶ دلار در ساعت شروع می کند. این رقم نصف میزان حقوق در باقی کارگران اتحادیه ای در پارک های شهرهای دیگر است.

ما نمی توانیم بدون درک و شناخت سه موضوع زیر درباره شهر های امروز صحبت کنیم:

■ چگونه شهرها از فرهنگ به عنوان پایه و شالوده اقتصادی بهره برداری می کنند!

■ چگونه بهره گیری از فرهنگ به خصوصی سازی و نظامی گرایشی فضاهای عمومی منتهی می شود!

و

■ چگونه نیروی فرهنگ با زیبایی شناسی هراس و ترس ارتباط می یابد



در ظهرهای آفتابی تابستان، برایانت پارک پر از کارمندان اداری است که برای خوردن ناهار وارد آن می‌شوند. این تعداد حدوداً بین ۱۵۰۰ تا ۶۰۰۰ نفر است. تمام صندلی‌های متحرک و نیمکت‌ها پر می‌شوند. تعداد زیادی از افراد نیز روی چمن، ایسه آشپز و حتی در مسیرهای سنگریزه‌ای می‌نشینند. آقایان و خانم‌ها، تنها یا به صورت گروهی و یا زوج، ناهار خود را صرف می‌کنند. رنگ پوست اغلب استفاده‌کنندگان از پارک سفید است. گروه‌های آقامتی نیز بیرون از چمن مرکزی دور هم جمع شده‌اند. افراد کمی هم به برنامه سرگرمی توجه می‌کنند. در مرکز چمن تندیس بزرگی از الکساندر کالدور - که از یک گالری هنری به امانت گرفته شده است - قرار دارد. در تابستان موسیقی که اقتاب غروب می‌کند، فیلم‌های رایگان (از آرشیو فیلم‌های قدیمی) نمایش داده می‌شود. حداقل به هنگام ناهار در این پارک می‌توان چهره و حضور طبقات متوسط شهری را مشاهده کرد.

استراتژی‌های فرهنگی که به منظور احیای برایانت پارک اتخاذ شده‌اند، اگر چه مستلزم کنترل تنوع است و لی از طرف دیگر، چهره و منظره موقر و قابل استفاده‌ای از مدنیت خلق کرده است. بعد از نوسازی، شخصیت و ویژگی‌های برایانت پارک تغییر کرده است. این پارک محلی برای ملاقات و دور هم بودن مردم و انجام معاشرت‌های گرم است. به خاطر پلیس و گاردهای امنیتی و طراحی جدید و سرویس‌های خدماتی، پارک به نمایشگاه فضایی و بصری فرهنگ عمومی افراد طبقه متوسط بدل شده است. درآمد رستوران‌های گران قیمت پارک به لحاظ مالی به نگهداری پارک کمک فراوان می‌کند. به هر حال این تغییر نوعی از خصوصی سازی است که بحث و جدل‌هایی طولانی را در این زمینه برانگیخته است. از ابتدای دهه ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۴ رستوران‌ها موضوع فرایندهای تصویب عمومی قرار گرفته است.

تقطعه ضعف خلق این گونه فضاهای عمومی این است که مدیون نخبگان بخش خصوصی (هم دوستان شخصی و هم شرکت‌های بزرگ) است. این شرایط به ویژه بیشتر برای فضاهای عمومی مرکزی به وجود می‌آید - یعنی فضاهایی که بیشترین پتانسیل را برای افزایش ارزش املاک دارند و برای کل شهر فضاهایی نمادین به شمار می‌آیند. مهیا کردن چنین فضاهایی برای همکاری مدیران و مجریان و سرمایه‌گذاران بخش خصوصی به این معنی است که به آنها آزادی عمل داده می‌شود تا بر فرهنگ عمومی تأثیر بگذارند. با توجه به دواصل اساسی در مورد ویژگی فضاهای عمومی، مدیریت عمومی و دسترسی آزاد، این تغییر نشان دهنده نابودی فضای عمومی است.

شرکت مرمت و نوسازی برایانت پارک، از الگویی نسبتاً جدید در ایالت نیویورک پیروی می‌کند که به مالکان دارایی و تجارت در محله‌های تجاری امکان می‌دهد مالیات خود را به صورت داوطلبانه برای نگهداری و بهبود نواحی عمومی بپردازند و این فضاها را تحت کنترل خود بگیرند. این ایده در ۱۹۷۰ شکل گرفت و با بسط بیشتر آن در ۱۹۸۰ به صورت BID (۱۱ BID)های امروزی درآمد. هر ناحیه تجاری می‌تواند وارد شود. دلیل این امر این است که مدیریت شهر از زمان بحران مالی سال ۱۹۷۵ بوسیله نظافت و جمع‌آوری زباله در خیابان‌های محله‌های تجاری را کاهش داده، و این خود انگیزه و مشوقی برای مالکان و تجار بوده است تا از این بی‌اعتنایی

اکنون وجود دیدگاهی منسجم، دیگر به قدرت گروه نخبه خاصی وابسته نیست. فشارهای سیاسی مداوم از سوی گروه‌های ذی‌نفع و شبکه‌های پیچیده و اجتماعات محلی، و شرکت‌ها و کارگزاران دولتی، نشانگر وجود دیدگاه‌های متعددی است. توانایی آراستن هنر مندا نه این دیدگاه‌ها و نظریات برای اجرا و نیز طراحی الگوهای متنوع از کلیشی بزرگ‌تر [جامعه]، به نهادهای فرهنگی غیرانتفاعی واگذار شده است

مدیریت بیشتر استقبال کنند.

تحت این شرایط چه نوع فرهنگ عمومی خلق می‌شود؟ آیا ۱۳۸۰های شهری، دیزنی و رولهای دیگری را در خیابان‌ها ایجاد خواهند کرد تا قانون را تحت سلطه خود بگیرند و مدیران کارآفرین را به اندازه‌ای که ثروت‌شان اجازه می‌دهد پاداش دهند؟ چنانچه کارگزاران منتخب مردم خواهان از بین رفتن فساد باشند و سازمان‌های عمومی ورشکسته شوند، من روایت خصوصی سازی بنیادینی را در ذهنم ترسیم می‌کنم که در آن ۱۳۸۰ها جایگزین مدیریت و حکومت شهری خواهند شد. همان طور که رودلف جیولیانی شهردار جمهوری خواه نیویورک، با شور و اشتیاق فراوان در دومین کنفرانس سالانه مربوط به ۱۳۸۰ها در نیویورک (۱۹۹۴) گفت: «این دوره‌ای دشوار برای شهر و کشور است که باید تعریف دوساره‌ای از خود ارائه کرد. ۱۳۸۰ها یکی از رویدادهای واقعا موفقیت‌آمیز در شهرهای ما هستند که شکلی مناسب از حکومت محلی مطابق با شرایط حاضر به شمار می‌آیند»

۱۳۸۰ها با شیوه خاص خودشان، و در لافقه بهبود فضاهای عمومی، نوعی قشریندی اجتماعی مشهود به وجود می‌آورند آنها همانند سازمان حفاظت از سنتز آل پارک، سرمایه‌گذاری‌ها را به سوی فضای عمومی مرکزی هدایت می‌کنند - فضایی که هم معنی واقعی برای نخبگان و گروه‌های دیگر در بردارد، و هم مفهوم نمادین. منابع مالی ۱۳۸۰های شروتمند منتهن به طور بالقوه از منابع مناطق دیگر شهر که دارای ۱۳۸۰ نیز هستند پیشی می‌گیرد. توان ۱۳۸۰های شروتمند برای فراتر رفتن از محدودیت‌های سیستم مالی شهر، این ترس و نگرانی را به اثبات می‌رساند که رونق فضاهای اصلی و خاص، به قیمت فقر زندگی کل شهر به دست می‌آید.

فضاهای عمومی که دیگر تحت نظارت و کنترل عوامل عمومی قرار ندارند، آنها بخش نوعی فرهنگ عمومی است که برای همه آزاد است اما بخش خصوصی آن را اداره و سرپرستی می‌کند. مدیریت خصوصی فضاهای عمومی چند نوع صرفه جویی به ارمغان خواهد آورد: صرفه جویی پولی با استخدام کارگران غیرتجدیدی، صرفه جویی در زمان با پاک کردن صورت مسئله و پرش درباره کیفیت طراحی از حوزه عمومی. این سازمان‌ها به این دلیل که نوعی زیبایی‌شناسی انتزاعی را بدون هیچ تأثیر پذیری از عامه مردم انتخاب کرده‌اند، تضادی را بر سر تمایش خواسته‌های گروه‌های قومی بوجود نخواهند آورد، در حالی که سازمان‌ها و عوامل دولتی زمانی که یارانه‌ای به هنر عامه اختصاص می‌دهند با این مشکل روبرو هستند.

هر منطقه‌ای از شهر فرم متفاوتی از مصرف بصری (۱۲) را برای مشتریان مختلف به وجود می‌آورد. فرهنگ در اینجا به عنوان سازوکاری برای قشریندی اجتماعی عمل می‌کند. درون مایه‌ها و مفاسم هویت مکانی را در واقع تاجران و مالکان انتخاب می‌کنند. نظر به اینکه اکثر تاجر و مالکان در مناطقی خارج از ناحیه کاری‌شان - و حتی نیویورک - سکونت دارند، منابع پیردانش آنها از فرهنگ عامه به نوعی التقاط مبتلاست و به طور کلی دید و بینش آنها از فضای عمومی، برگرفته از فرهنگ تجاری خاص خودشان است.

امنیت، قومیت گرایی و فرهنگ

بازترین تهدید برای فرهنگ عمومی نگرانی‌ها و ترس‌های ناشی از تهدیدات و هرج و مرج‌های روزمره است. ضرب و شتم، شورش‌های اتفاقی، جنایات نفرت انگیز که گروه‌های خاصی را هدف قرار می‌دهند و نظایر اینها، خطرهای بودن در فضاهای عمومی و اصل دسترسی آزاد را کاملاً نابود می‌کنند. مردان و زنان سالخورده که در شهرها زندگی می‌کنند عموماً ترس را به صورت از دست دادن (زوال) آرام فضا و زمان در دسترس‌شان تجربه می‌کنند. یک سیاستمدار یهودی سالخورده که در دهه ۱۹۵۰ در برانس ویل - که محله کارگرانترین

یهودی در بروکلین بود - زندگی می کرد، به من گفت: «همسرم می توانست شب ها برای دین من بعد از جلسات سیاسی بیرون بیاید و بچه ها را بدون قفل کردن در درون خانه تنها بگذارد.» یک زن یهودی در مورد همان دوران، این گونه به خاطر می آورد که «من عادت داشتم هر شب در حالی که یک کت خز به تن داشتم در منهدن به کنسرت بروم و ساعت ۱ بعد از نیمه شب یا هترو به خانه برگردم». اگر چه ممکن است مقداری اغراق در این خاطرات وجود داشته باشد، اما اصل مطلب کاملاً روشن است: شهرها به اندازه کافی برای مردم امن نیستند تا آنها در خلق فرهنگ عمومی مشارکت ورزند.

با ساختن زندان های بیشتر و وضع کردن مجازات اعدام - که همه اینها از جمله پاسخ های معمول در برابر ترس و تهدیدات شهری هستند - در برابر جنایت و جنایتکاران جدی باشید. «همه جمعیت را به زندان بیاندازید»: من این را در اتوبوس از مردی شنیدم. پاسخ دیگر ادر برابر این ترس این است که فضاهای عمومی خصوصی و نظامی شوند. این موجب می گردد که خیابان ها، پارک ها و حتی مغازه ها امنیت بیشتری پیدا کنند - ولی البته آزادی کمتر می شود. راه دیگر ساختن فضاهایی از قبیل مراکز خرید پیاده و یادگیری و ولدهایی است که صرفاً به نظر می آیند فضاهای عمومی هستند، چون تعداد بسیار زیادی از مردم برای اهداف مشترکی از آن فضاها استفاده می کنند.

اصالت بخشی (۱۳)، حفاظت تاریخی و دیگر استراتژی های فرهنگی برای ارتقای جاذبه های بصری

مهیبا کردن فضاهایی برای همکاری مدیران و مجریان و سرمایه گذاران بخش
خصوصی به این معنی است که به آنها آزادی عمل داده می شود تا بر فرهنگ
عمومی تأثیر بگذارند. با توجه به دو اصل اساسی در مورد ویژگی فضاهای
عمومی، مدیریت عمومی و دسترسی آزاد، این تغییر نشان دهنده نابودی فضای
عمومی است

فضاهای شهری، به عنوان روندی عمومی در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ شکل گرفتند و توسعه یافتند با این حال، این سال ها نقطه عطفی در نهادینه کردن ترس و هراس شهری بود. رای دهندگان و نجیبگان - عمدتاً شامل طبقه متوسط در آمریکا - می توانستند با دو حالت مواجه شوند: یا با رضایت کامل سیاست هایی را برای حذف فقر، مدیریت رقابت های قومی و پذیرش عموم افراد در درون سازمان های عمومی اشتراکی ندوین کنند، یا در عوض خرید وسایل حفاظتی و دفاعی را برگزینند، که این دومی عامل محرک در رشد صنعت یا بخش امنیتی خصوصی است.

از منظر اقتصاد سیاسی، خارج شدن تأمین امنیت از دست بخش عمومی و تفویض آن به بخش خصوصی، قسمتی از تغییرات کلی در جهت خصوصی سازی است. محدودیت های مالی دولت، امکان افزایش هزینه های دولتی را حتی برای ادارات پلیس کاهش داده است. با وجود این امنیت خصوصی نمی تواند رایگان به دست آید. هزینه های امنیتی که بخش خصوصی متحمل می شود به نوعی دیگر به بخش عمومی منتقل می گردد، به طوری که در فضاهای مشخصی یا توسط به امنیت خصوصی مانع از بروز اعمال جنایتکارانه می شود ولی بقیه شهر به حال خود رها می گردد و تنها پلیس مسئولیت مراقبت از آن را بر عهده می گیرد. جرم و سیستم حقوقی جنایی و نیروهای امنیتی خصوصی درصد عظیمی از بیکاران را جذب می کند. یک «ارتش ذخیره» از جهاتی بسیار ملموس تر از آن چیزی است که مارکس در عبارت «ارتش ذخیره ای از بیکاران» آورده است. زمانی که مشاغل کارخانه ای از بین بروند، کارگران شهری و به ویژه اعضای گروه های اقلیتی، در جست و جوی شغل های امنیتی برمی آیند و همکاران عمدتاً سفیدپوست آنان در شهرهای کوچک و روستا - شهرها برای کار به زندان ها می روند.

در گذشته مردمانی که کنار هم زندگی می کردند، مجبور بودند برخی از آداب و قوانین خاص را برای شرکت یا تقسیم فضاهای عمومی به کار بگیرند. استثنایی که هر کسی را متأثر می ساخت، سیستم جدایی گزینی نژادی بود که به وسیله قانون در جنوب و طی موافقتنامه هایی در بسیاری از ایالات شمالی تا دهه ۱۹۶۰ اجراهی شده

هر منطقه‌ای از شهر فرم متفاوتی از مصرف بصری را برای مشتریان مختلف به وجود می‌آورد. فرهنگ در اینجا به عنوان سازوکاری برای قشر بندی اجتماعی عمل می‌کند. درون مایه‌ها و مضامین هویت مکانی را در واقع تاجران و مالکان انتخاب می‌کنند

است. امروزه در میان ساکنان شهر، آداب و رسوم غیررسمی فراوانی برای بقا در فضاهای عمومی به وجود آمده و رشد کرده است. دقت موشکافانه روی عابران، یکی از روش‌هایی است که افراد غیر مسلح می‌توانند با استفاده از آن خیابان‌ها را امن کنند. من فکر می‌کنم قومیت گرایی - که نوعی استراتژی فرهنگی برای تولید اختلاف است - روش دیگری است که مردم را ملزم می‌کند تا فاصله خود را از برخی نشانگرهای زیبایی‌شناختی (۱۴) حفظ کنند. این نشانگرها در طول زمان تغییر می‌یابند.

در دوره‌های بسیار کوتاه در اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل ۱۹۵۰، محله‌های کارگری شهر این امکان را به دست آوردند که امریکایی‌های سفیدپوست در کنار سیاهپوستان تقریباً در طبقه اجتماعی واحدی قرار گیرند. این رویا به سرعت با جریان جابه جایی به سوی حومه‌های شهری، ادامه پیش‌داوری‌های قومی در اشتغال، کاهش خدمات عمومی در گتوهای نژادی، انتقاد از جریان پیوستن به حزب کمونیست و ترس از بزهکاری و جنایت از بین رفت. بیش از ۱۵ سال بعد از آن - که زمان کافی برای رشد یک نسل بود - مراکز درون شهری سیما و تصور ذهنی دیگر گونه‌ای از خود به نمایش گذاشتند. واقعیت زندگی گروه‌های اقلیت کارگری به واسطه نوع نگاه فرهنگی به مراکز درون شهری، که برگرفته از چهار قلمرو ایدئولوژیک بود، صورت و سبب سببی به خود گرفت. این چهار قلم عبارتند از: «محیط فیزیکی متشکل از خانه‌های مخروبه و گلنگی، کارخانه‌های متروک و خرابی‌های کلی؛ تلقی رمانتیک از زندگی طبقه کارگر سفیدپوست با تأکید خاص بر مرکزیت زندگی خانوادگی؛ تصور و برداشت نامعقول از فرهنگ سیاهان؛ و دیدگاهی کلیشه‌ای از فرهنگ خیابانی».

ترس از کاهش فاصله بین «ما» و «آنها»، میان محافظان امنیتی و جانپنکاران، و میان تخنگان و گروه‌های قومی، فرهنگ را به سلاحی بسیار مهم برای تکرار و تثبیت نظم بدل می‌سازد

در دهه ۱۹۸۰، گسترش طبقه متوسط سیاه پوست با درآمدی بیشتر از خانواده‌های سفید پوست - یا مساوی با آنان - و نیز رشد گروه‌های مهاجر، امکان جدیدی را برای توسعه شهرها بدون تبعیض‌های نژادی و قومی به وجود آورد. در هر حال اکنون، جدال آشکاری بر سر اینکه چه کسی سیمای شهر را به تصرف در آورد، وجود دارد. با وجود فقر واقعی بیشتر جمعیت شهری، موضوع مهم‌تر این است که شهرها چگونه می‌توانند دوباره به خلق فرهنگ عمومی همه شمول بپردازند. نیروهای نظم دهنده به فضاهای کوچک شهری محدود شده‌اند. از این گونه‌اند پارک‌های عمومی با مدیریت خصوصی که می‌توانند دوباره به عنوان سیمای موقری از مدنیت‌اشاعه داده شوند.

با وجود این، گروه‌هایی که وارث شهرها شده‌اند در مورد فضاهای نمادین مرکزی ادعاهای زیادی دارند: آن‌ها هم نه تنها به خیابان‌ها که مسیرهایی رفت و آمدی اصلی محسوب می‌شوند، و نه تنها در مورد پارک‌های مرکزی، بلکه همچنین به فضاهای یادمانی که هویت را تثبید و اثبات می‌کنند.

مبحث مورد علاقه من فضاهای عمومی‌اند که به طور فیزیکی و مکانی، به عنوان مراکز جغرافیایی و

از منظر اقتصاد سیاسی، خارج شدن تأمین امنیت از دست بخش عمومی و تفویض آن به بخش خصوصی، قسمتی از تغییرات کلی در جهت خصوصی سازی است. با وجود این امنیت خصوصی نمی تواند رایگان به دست آید. هزینه های امنیتی که بخش خصوصی متحمل می شود به نوعی دیگر به بخش عمومی منتقل می گردد، به طوری که در فضاهای مشخصی [با توسل به امنیت خصوصی] مانع از بروز اعمال جنایتکارانه می شود ولی بقیه شهر به حال خود رها می گردد و تنها پلیس مسئولیت مراقبت از آن را بر عهده می گیرد

نمادین، یا به عنوان نقاط تجمع می که غریبه ها یا آشناها در هم می آمیزند، وجود دارند. بسیاری از امریکاییان که در حومه ها متولد می شوند و رشد می کنند، مراکز خرید پیاده را به عنوان فضاهای عمومی شاخص عصر حاضر می پذیرند، یا وجود این، در حالی که مراکز خرید بدون شک مکان هایی برای گرد همایی و تجمع آند، مالکیت خصوصی آنها همیشه سوالاتی را درباره اینکه آیا همه مردم به آنها دسترسی دارند یا نه، و اینکه شرایط این دسترسی چیست، مطرح می کنند.

زمانی که دیزنی لند نوجوانان را در لس آنجلس - بعد از آشوب ۱۹۹۲ - برای کار تابستانی جذب کرد، نقطه تلاقی جدیدی را بین منابع فرهنگ عمومی معاصر به وجود آورد: تلاقی و همکناری (۱۵) میان فرهنگ تجاری و هویت قومی. تعریف فرهنگ عامه بر حسب این شرایط، روش نگاه و توصیف ما را از فرهنگ های شهرها شکل جدیدی خواهد بخشید. شهرهای واقعی هم بناها و ساختمان های مادی هستند، با نقاط ضعف و قوت انسانی، و پروژه های نمادین که به واسطه نمایش های اجتماعی شکل می گیرند، و شامل ثروت و فناوری، قومیت گرایی و مدنیت موقر، خیابان ها و مراکز خرید و اخبار تلویزیونی اند. شهرهای واقعی از یک سو جایگاه ستیز و جدال در سطح کلان میان منابع اصلی تغییر، و از سوی دیگر جایگاه فرهنگ جهانی و محلی، سرپرستی عمومی و خصوصی سازی، تنوع و تجانس اجتماعی و گفت و گو و مذاکرات در سطح میانه قدرت اند. فرهنگ های واقعی - به سهم خود - با تضاد بین قومیت گرایی و بازار گرایی از هم گسیخته نمی شوند. آنها قدرت شان را از پیوند اتوبیوگرافی و استیلا - که نوعی زیبایی شناسی قوی متناسب با شیوه زندگی جمعی است - به دست می آورند. این چشم انداز یک اقتصاد نمادین است... در پهنه های متنوع به لحاظ اجتماعی و جغرافیایی همانند دیزنی ورلد، سوزه هنری معاصر ماساچوست، دنیای هنر نیویورک، میدان تایم، رستوران های نیویورک و خیابان های خرید محله های گوتنبرگ، مانند خیابان ۱۲۵ ام هارلم؛ اینها منابع من هستند! این «شهر من» است.

چگونه ما آنچه را که در فضای عمومی تجربه می کنیم به ایدئولوژی ها و معنی فرهنگ عمومی پیوند می دهیم؟ آدمی در فضاهای عمومی - سواحل، میدان ها و مراکز خرید بزرگ، خیابان های خرید که به وسیله سازه ها از نو ساز مانده شده اند - چشم انداز فرهنگ بومی را می پذیرد و در خود ادغام می کند و یا آن را مخالف تصور ذهنی خود از «هویت و تمایلاتش» می بیند و آن را رد می کند. تریس از کاهش فاصله بین «ما» و «آنها»، میان محافظان امنیتی و جنایتکاران، و میان نخبگان و گروه های قومی، فرهنگ را به سلاحی بسیار مهم برای تکرار و تثبیت نظم بدل می سازد. «ما برای هر خانه ای در شهر خواهیم جنگید»، این جمله کمیسریس نیویورک است. «ما برای هر خیابانی خواهیم جنگید؛ ما برای هر آبادی خواهیم جنگید و برنده خواهیم شد.» و اینها یادآور جملات روزنامه نگار راست گرا، پاتریک یوخانسان است که تعریف شهرها و فرهنگ را در سخنرانی ای که در نشست ملی جمهوری خواهان در هیوستون در سال ۱۹۹۲ ایراد کرد، به روشنی به دست می دهد.

«دوستان من، ما نیز باید به مانند برویجه هایی که خیابان های لس آنجلس را بلوک به بلوک از متجاوزان باز پس گرفتند، شهرهای ما را باز پس بگیریم، فرهنگ های ما را باز پس بگیریم، و در نهایت کشورمان را باز پس بگیریم.»

اما پرسش من این است: شهر چه کسی؟ فرهنگ چه کسی؟

- ۱- این مطلب ترجمان است و مقدمه ای با عنوان Whose Culture? Whose City? Sharon Zukin نوشته
- ۲- City Reader
- ۳- Popular Culture, Public Culture
- ۴- Bryant Park
- ۵- Leviathan
- ۶- symbolic economy
- ۷- exclusion and entitlement
- ۸- Place entrepreneurs
- ۹- Theme parks
- ۱۰- Competitive advantage
- ۱۱- Rockers
- ۱۲- Business Improvement Districts
- ۱۳- Visual consumption
- ۱۴- Gentrification
- ۱۵- Aesthetic markers
- ۱۶- Confluence

چکیده

در این مقاله سه صحت فرهنگ، فضای شهری و رفتار، جداگانه بررسی شده است. فرهنگ شیوه زندگی کردن یک جمع است. تعامل فرهنگی ویژه دوران معاصر که عصر ارتباطات نامیده شده نیست؛ در گذشته نیز جوامع از هم می‌آموختند و این تعامل به صورتی طبیعی انجام می‌گرفت.

هر فرهنگی به عنوان منظوف دارای ظرفی است که شهر، فضاها و ساختمان‌ها بیش‌بستر آن به شمار می‌آیند. در شهر دو گونه فضا به چشم می‌خورد: فضاهای عمومی و خصوصی. در فضای عمومی ما با غربیه‌ها سهیم هستیم، و در واقع آنها بستر وقوع زندگی گروهی‌اند.

رفتار، واکنش انسان در برابر محیط و شکل انجام یک فعالیت برای ارضای نیازهاست که به شدت وابسته به محیط است. ارتباط انسان با محیط خارج به واسطه فضای روانی انجام می‌شود که دارای لایه‌های گوناگونی مانند دانش، تجربه و خاطره است. هر جامعه بر مبنای فرهنگش دارای یک فضای روانی و سامانه‌های تجاری است.

تناقضی که باعث ایجاد نابسامانی فرهنگی و بسیاری از ناهنجاری‌های رفتاری در فضای شهری ما شده، پیامد تغییر است که در سؤلفه فرم و عملکرد و فضا رخ داده است. اما «معنای فضا» در ذهن شهروندان مانند گذشته است.

سه گروه تأثیرگذار بر کیفیت فضاهای شهری عبارتند از: مدیران، مردم و کارشناسان، که هر یک با رویکردی متفاوت بر شهر و فضای آن تأثیر می‌گذارند. مدیران خود را خدمتکار مردم می‌دانند، اما در عمل اقتدارگرا هستند. مردم دارای چهره‌های گوناگونی چون قومیت، جنس و موقعیت اجتماعی‌اند. کارشناسان ارمان‌گرا هستند و به دنبال دستیابی به «بهترین‌ها»

در این مقاله به جای جمع‌بندی یک فضای شهری؛ «فلکه» تشریح شده است. با خیابان‌کشی و آمدن خودرو به شهرها، در محل تقاطع محورها فلکه پدید آمد. فلکه با میدان تفاوت دارد، فلکه جای تفرق و پراکندگی است و در آن سواره‌ها بیشترند، اما میدان جای تجمع است و پیادگان بیشترند. تاهم‌هنگی بین فرم و معنا و عملکرد در میدان‌ها، باعث بروز مشکلات و معضلات بسیاری شده است. در طرح فضاها، تکیه بر معانی موجود در اذهان شهروندان، یساده‌ایروانی ضروری است و فلکه‌ها را هم می‌بایست بر پایه توجه به مسائل سواره طراحی کرد. از آنجا که معانی بسیار کندتر از عملکرد و فرم تغییر می‌یابند، معانی موجود از هر مکان را باید در برنامه‌ریزی و طراحی به عنوان مهم‌ترین مؤلفه لحاظ کرد.

فرهنگ کارشناسی و فرهنگ مردم

جهانشاه پاکزاد

دانشیار دانشگاه شهید بهشتی

«معماری هموار» وسیله واقعی سنجش یک ملت بوده است. هنگامی که ملتی می تواند میل ها و لوس ترهای زیبا بسازد اما هر روز به بدترین ساختمان ها را می سازد، دلالت بر اوضاع نابسامان و تاریک آن جامعه دارد؛ اوضاعی که در مجموع بی نظمی و عدم قدرت ساز ماندگی آن ملت را به اثبات می رساند. (هرمن موتریوس ۱۹۱۱)

با آنکه نود سال از عمر این گفته می گذرد، انگار که شرح حال امروز شهرهای ایران است. علل بی نظمی و عدم قدرت ساز ماندگی را می توان از هر منظری مطالعه کرد، ولی غالباً یکی از علل این نابسامانی، که با موضوع این شماره فصلنامه نیز همخوانی دارد، فراموش می گردد: «عدم همخوانی تصمیمات گرفته شده کارشناسان و مدیران شهری، با فرهنگ و رفتار شهرنشینان» چنین می نماید که گویی دو فرهنگ متفاوت و متضاد بر این دو گروه حاکم است. هر چند زمینه تاریخی اجتماعی هر دو گروه مشترک است و نمی بایست تناظری به وجود آید، ولی نقش اجتماعی و آموزشی های دیده شده باعث می گردد که روز به روز این دو از یکدیگر بیشتر جدا شوند و مشکلات جدیدی را به معضلات شهری اضافه کنند. برای توضیح علل این تناظر، نیاز به مقدمه خلاصه ای است تا بتوان با کمک آنها به طرح مشکل اصلی پرداخت. این مقاله بدین منظور، سه مبحث فرهنگ، فضای شهری و رفتار را به طور جداگانه بررسی می کند و در آخر با نشان دادن رابطه آنها با یکدیگر، به رویکرد جامعه کارشناسی به فضا و شهروندان می پردازد.

■ فرهنگ

تاکنون دهها تعریف، راجع به فرهنگ ارائه شده است و گنگاش درباره این موضوع هنوز هم ادامه دارد. ولی نقطه مشترک اغلب تعاریف این است که فرهنگ، «شیوه زندگی کردن یک جمع است»؛ شیوه ای که براساس دستاوردهای مادی و معنوی جمع شکل یافته است. دستاوردهایی که در طول تاریخ به دست آمده اند، هنوز اعتبار دارند و در زندگی فرد و جمع جاری اند.

بر اساس عبارات پیش گفته، دو نوع دستاورد به چشم می خورد: مادی و معنوی. منظور از دستاوردهای مادی، کلیه فنون و محصولات است که جامعه ای برای پیشبرد زندگی جمعی خود تولید و مصرف می کند؛ و منظور از دستاوردهای معنوی، کلیه ارزش ها، هنجارها، دانش جمعی، سنن و آداب و رسوم است که در طول زمان در زندگی فرد و جمع به دست آمده و به صورت پنهان و آشکار در نحوه ادراک، شناخت و رفتارهای امروزین فرد و جمع جاری است. بنابراین فرهنگ امری متنوع و جدا از زندگی نیست و فقط دستاوردهای معنوی را شامل نمی گردد. در جملات مذکور، قیدی بر بعد زمان وجود دارد. زیرا نه دستاوردهای معنوی به صورت خلق آنساعه و دفعتاً شکل گرفته اند و نه دستاوردهای مادی - که محصولات تولیدی یک جامعه، بخشی از آن را تشکیل می دهد - بی مقدمه و بی ریشه شکل گرفته اند. آنها تابور و نمود قرن ها تجربه، و ماحصل ارزش ها و هنجارها و سلائق جمعی می باشند.

توضیح مفصل رابطه پیچیده بین دستاوردهای مادی و معنوی از حوصله این مقاله خارج است. ولی می توان بر تأثیر متقابل این دو بر یکدیگر تأکید کرد. هیچ دستاورد مادی بدون زمینه ای معنوی شکل نمی گیرد، و هیچ دستاورد معنوی را نیز نمی توان یافت که متأثر از شرایط مادی شکل گیری اش نباشد. این تأثیر متقابل هم در درون یک فرهنگ شکل می گیرد و هم در مبادله با فرهنگ های دیگر نضج می یابد.

تسامل فرهنگی، مختص دوران معاصر - که عصر ارتباطات نامیده شده - نیست بلکه در گذشته نیز به رغم ارتباطات محدود، وجود داشته است. جوامع از یکدیگر می آموختند و آموخته ها را در زندگی خود به کار می گرفتند؛ ولی کمیت و کیفیت این تأثیر و تأثرات متفاوت از گذشته است. اگر در گذشته این تعامل به صورتی طبیعی انجام می پذیرفته، امروزه جامعه ما با سبلی از محصولات مادی، از خودرو و رایانه گرفته تا نظریه های فلسفی، هنری و فنی که به زندگی روزمره ما سوازی می شوند، روبروسته. سرعت و تنوع موارد چنان زیاد است که هضم راحت و

از آنجا که کالبد شهر و معماری حکم نوعی شاهد فرهنگی را دارد، فضاهای آن نیز نمود کالبدی و محسوس روابط اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و هنری جامعه است

نهادینه کردن آنها دشوار می‌نماید. ما از این محصولات استفاده می‌کنیم، بدون آنکه متوجه باشیم چه بار مادی و معنوی‌ای پشت آن خوابیده است. در این میان نه‌گزینه‌ی متفکرانه انجام می‌پذیرد و نه آموختنی سازنده. در این اشفته بازار، ما از جوامع مصرفی غرب نیز مصرف زده‌تر شده‌ایم: مصرف می‌کنیم بدون آنکه فرهنگ آن را داشته باشیم؛ شاید هم به امید آنکه «روزی فرهنگ آن را به دست آوریم» ولی ایسا با رویکرد فعلی ما و با شتاب فزاینده‌ای که این سیل اطلاعات به خود گرفته است، این امر مقیدور است؟

هر فرهنگ به عنوان مظهر و دارای ظرفی است. شهر، فضاها و ساختمان‌های آن بستر این چالش فرهنگی‌اند. به قول یک معمار اتریشی «معماری نظم معنوی است که در ساختمان‌ها تجسم یافته است» (هانس هولاین، ۱۹۸۱، ص. ۱۷۴). از آنجا که کالبد شهر و معماری حکم نوعی شاهد فرهنگی را دارد، فضاهای آن نیز نمود کالبدی و محسوس روابط اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و هنری جامعه است.

■ فضای شهری

شهر و فضاهای مختلف آن ظرفی برای فعالیت‌ها و رفتارهای ساکنان آن هستند. چند و چون این فضاها وابستگی شدیدی به نحوه فعالیت و الگوهای رفتاری استفاده‌کنندگان دارد. میزان سازگاری فضاها با نیازها، نحوه فعالیت و رفتارهای جاری در آن معیار مهمی برای سنجش میزان سلامت، توانایی و هماهنگی هر جامعه است. به بیانی دیگر، جامعه‌ای که نتواند بستر متناسبی را برای ارضای نیازهای اعضای خود فراهم آورد، نمی‌تواند دعوی دار بودن غنای فرهنگی سردهد.

نیازهای شهروندان، چه مادی و چه روحی - روانی، بسته به خصوصیات خود در فضایی خصوصی و خلوت، یا عمومی و گروهی برآورده می‌گردند. از این رو در شهرهای ما تو گونه فضا به چشم می‌خورد: فضاهای عمومی و فضاهای خصوصی (۱). فضاهای خصوصی، فضاهایی هستند که مورد استفاده فرد یا جمعی کوچک مانند خانواده یا کارکنان یک شرکت قرار می‌گیرند. در مقابل، فضاهای عمومی برای حضور جمع و استفاده همگانی پیش‌بینی شده‌اند.

«فضای عمومی، فضایی است که در آن با غریبه‌ها یا مردمی که جزو اقوام و دوستان یا همکاران ما نیستند، سهیم هستیم. فضای عمومی فضایی است برای سیاست، مذهب، دادوستد، ورزش، و فضایی برای همزیستی مسالمت‌آمیز و برخورد های غیرشخصی» (والترز، ۱۹۸۶: ۴۷؛ مدنی یور، ۲۰۱۵: ۱۳۷۹).

فضاهای عمومی به واسطه طیف وسیع مخاطبان خود که با انگیزه‌های بسیار متفاوت در آن حضور می‌یابند، سهم بسیار بالایی در تبادلات فرهنگی دارند. فضاهای عمومی بستر وقوع زندگی جمعی‌اند، و نه فضاهایی به جا مانده از فضاهای خصوصی جهت ارتباط آنها.

فضاهای عمومی نیز به دو گروه باز و سرپوشیده تقسیم می‌گردند. فضاهای باز مانند میدان، کوچه و خیابان و مانند اینها، و فضاهای سرپوشیده نیز شامل سینما، تئاتر، فرهنگسرا و نظایر آنها هستند. گروه اول عمومی‌ترین و تأثیرگذارترین نوع فضاها هستند که نقش عمده‌ای در تعامل فرهنگی دارند. این گونه فضاهای باز را فضای شهری می‌نامند. نقش فضاهای شهری در تعامل فرهنگی چنان بارز است که شاید بتوان ادعا کرد که مهم‌ترین فضاهای فرهنگی هر جامعه‌اند، زیرا:

- ۱- تعداد استفاده‌کنندگان از این فضاها با فضاهای سرپوشیده قابل مقایسه نیست.
 - ۲- استفاده از آن مجوز، بلیت یا کارت عضویت نمی‌خواهد.
 - ۳- استفاده شهروندان از این فضاها، برخلاف سینما و فرهنگسرا و جز آن، مقید به زمان خاصی نیست.
 - ۴- تنوع فعالیت‌ها و رویدادهای فضاهای شهری بسیار بیشتر از فضاهای سرپوشیده است.
 - ۵- حضور در آنها همیشه با قصد خاصی صورت نمی‌گیرد و می‌تواند عیرارادی و یا اتفاقی نیز باشد.
 - ۶- آموزش در این فضاها غیر مستقیم، غیر رسمی و بی‌تکلف است و تأثیر عمیق‌تری بر فرد و جمع دارد.
- لذا فضاهای شهری تعاس مستقیم با زندگی روزانه شهروندان دارند و بیش از سایر فضاها بر زندگی جمعی و فرهنگ آنان تأثیر می‌گذارند. در این فضاهاست که کودک اولین تجربیات اجتماعی خود را به دست می‌آورد، نوجوان با هنجارهای اجتماعی آشنا می‌شود، و سالمند حرمت سن و تجربه خود را می‌چشد. فضاهای شهری عرصه‌های زندگی جمعی و تعاملات اجتماعی است. شهروندان گرد هم می‌آیند، تا «من» خود را تبدیل به «ما» کنند؛ «ما» بی‌که شکوه «توان جمعی» را به معرض تماشا می‌گذارد.

■ رفتار

نحوه انجام یک فعالیت را رفتار گویند. رفتار انسانی برآیندی از انگیزه‌ها و نیازهای فرد، قابلیت محیط، تصویر

ذهنی فرد از دنیای خارج، و ناشی از ادراک و معنایی است که این تصویر برای او دارد (Lang, 1987:97). رفتار، عکس العمل انسان در مقابل محیط و شکل انجام یک فعالیت برای ارضای نیازهاست. رفتار شدیداً وابسته به محیط و محل وقوع رفتار است. امکانات یک محیط نه فقط انجام رفتاری را تسهیل می کند، بلکه سازنده شخصیت فرد نیز هست، زیرا فرد نیاز به ارتباط با محیط خود دارد. البته ارتباط انسان با محیط خارج، بی واسطه نیست و برای این ارتباط از نوعی صافی میان خود و فضای بیرون استفاده می کند که به آن «فضای روانی» گویند. این فضای روانی شامل لایه های متفاوتی مانند دانش، تجربه، هنجار، ارزش، خاطره و مانند اینهاست. ادراک و رفتار انسانی ناگزیر به عبور از این صافی است. این فضای روانی است که حکم می کند فرد چه چیز را ادراک و چگونه رفتار کند. این نقطه درست همان جایی است که می توان تمایز و تفاوت بین فعالیت (به عنوان امری تجربی، جهانشمول و یکسان برای همه) و رفتار (به عنوان امری عینی، فرهنگی و انحصاری برای فرد و جمع) را دریافت. در واقع فعالیتها دسته بندی انتزاعی رفتارها هستند، و آنچه عینیت دارد، رفتار است. آنچه که در یک فضای شهری تحت عنوان فعالیت نشستن یا حرکت دیده می شود، انواع حالت های نشستن و حرکت است؛ و اساساً چیزی به عنوان حرکت و نشستن مجرد از این اشکال حتی تجسم شدنی هم نیست.



هر جامعه ای بر مبنای فرهنگی دارای نوعی فضای روانی و دستگاه هنجاری است که بایدها و نبایدها در محدوده آن شکل می گیرند، و رفتارها بازتاب این بایدها و نبایدها هستند. این دستگاه طبیعی از مشروعیت و عدم مشروعیت را برای رفتارها تعریف می کند. لذا دسته ای از رفتارها در یک محیط و با توجه به دستگاه هنجاری خاص آن متداول و مشروع اند، در حالی که در محیط دیگر توقع انجام آنها نمی رود. از یک طرف قلمروها، حریمها، حبابها و هاله ها، دستگاه هنجاری جامعه و توقعات اجتماعی از فرهنگ ناشی می شود، و از طرف دیگر نیز این موارد در فرهنگهای مختلف متفاوت است و به همین خاطر الگوهای رفتاری متفاوتی بروز می کنند. هر چند رفتارها به انواع فردی و جمعی تقسیم بندی می شوند و هر دو حساسیت و طرافت خاصی دارند، ولی از میان آلبوه رفتارها، رفتارهای جمعی در این مقاله مورد تاکید بیشتر است و اساساً فضاهای شهری به عنوان محل وقوع این رفتارها مورد بررسی قرار می گیرند.

نکته اساسی دیگری که مؤثر بر رفتار افراد در مواجهه با فضا است، معنای محیط است. فضاهای شهری زمانی واجد همه جنبه های خود می شوند و به تمامیت می رسند که به «مکان» تبدیل شوند. مکان ها نیز در ذهن افراد دارای بار معنایی خاصی هستند که بر نحوه حضور شهروندان در فضای شهری، رفتار، آستانه تحمل، عمر حضور آنان و نظایر اینها تأثیر می گذارد.

فرم، عملکرد و معنا سه مؤلفه فضا به شمار می آیند. ولی کارشناسان نه فقط به معنای هر فضا کم توجهی می کنند بلکه به سازگاری مستمر آن نیز کاملاً بی توجه اند.

معنای سه طور عام و معنای فضا به طور خاص، نسبتاً دیرپا و ماندگارند و تعبیر آنها به سادگی و سرعت بقیه مؤلفه ها میسر نمی شود. ما طی سال های اخیر، فرم و عملکرد بسیاری از فضاهای شهری را متحول کرده ایم، در حالی که معنای آنها در ذهن شهروندان ما کمابیش هنوز به شکل اولیه باقی است. این تقصیر منجر به ایجاد تناقضی اساسی میان فرم و عملکرد فضاها و معنای آنها در ذهن شهروندان شده است؛ تناقضی که مسبب ناسامانی فرهنگی و بسیاری از اغتشاش های رفتاری در فضاهای شهری ما است.

رفتار، نتیجه‌ای واقعی برای ارزیابی

گفته می‌شود «هر قدر تطابق اعمال و باورهای یک جامعه بیشتر باشد میزان فرهیختگی آن ملت بیشتر است». این می‌تواند سنجش مهم در ارزیابی واقع‌بینانه فرهنگ حاکم بر شهرسازی و معماری امروزین ایران باشد. تناقض میان اعمال و باورهای جامعه ما بیش از همه بر حاشیان فرهنگ این جامعه بازتاب می‌یابد. از این رو، بحث فرهنگ را نمی‌توان بدون بررسی این حاشیان به سر منزل رساند. سه گروه تأثیرگذار بر کیفیت فضاهای شهری عبارتند از: مدیران، مردم، و کارشناسان.

هریک از این سه گروه با رویکردی متفاوت بر شهر و فضاهای آن تأثیر می‌گذارند. گروه اول - مدیران - افرادی هستند که به علت تمهد و یا سابقه مدیریتی در بخشی دیگر، به این امر گماشته شده‌اند.

آنها به ندرت اشراف کامل به مباحث شهرسازی دارند و امور پیچیده تصمیم‌سازی را به کارشناسان واگذار می‌کنند.

از آنجا که مدیران وظیفه اصلی خود را در کنار مدیریت و هماهنگی، در تحقق دادن به طرح‌ها و برنامه‌ها می‌دانند، برخورد آنها با مسائل کل‌نگر و اجرایی است؛ به این معنا که غلظت‌های به فرایند و جزئیات پیچیده تصمیم‌سازی ندارند و در واقع تنها محصول نهایی برای آنها اهمیت دارد.

محصولی برای آنان مطلوب است که محدودیت‌های مالی، حقوقی، پرسنلی و فنی مجری یا مجریان را در نظر گرفته باشد. آنان به همین خاطر بر اجرایی بودن و اجرایی فکر کردن خود تأکید دارند. بهترین طرح و برنامه یا «تصمیم» در صورتی که اجرایی نباشد، برای آنان عبث و بی‌فایده است.

در بسیاری از مواقع، از بیم ناکارآمدی پیشنهادهای کارشناسان، خود بدون توجه به پیچیدگی موضوع، راه‌حلی را ارائه می‌دهند.

آنها سازمان خود را محور اصلی تحقق‌پذیری می‌دانند با سازمان‌های دیگر در رقابت (و برخی اوقات خصومت) قرار دارند. آنان توان‌های خود را در مرحله طرح و برنامه زیاده‌تر، و در مرحله تصویب و اجرا کمتر از واقعیت ارزیابی می‌کنند.

آنها در حیطه نظر، خود را خدمتگزار مردم می‌دانند ولی در عمل اقتدارگرا هستند و خود را ناخودآگاه حاکم بر سرنوشت شهر و شهروند و هدیه‌کننده تسهیلات و خدمات شهری به مردم می‌دانند.

با آنکه به دنبال کیفیت‌اند، ولی دستیابی به آن را در مرحله‌ای بعد از حل مسائل کمی می‌پندارند.

چون مدیران در چارچوب حکومتی سیاسی مشخص و معینی حرکت می‌کنند اساساً روش برخورد آنها نیز مشابه است.



گروه دوم، مردم عادی اند که طیف وسیعی از اقتدار را دربر می گیرند و شامل ساکنان، کسبه، افراد و گروه‌هایی که به طور مستمر با اجواری به قضا رجوع می کنند، و بالاخره گردشگران ایرانی و خارجی می شود.

مردم وجوه مختلف فراوانی، از جمله قومیت، سن، جنس و سواد اجتماعی و مانند اینها دارند که این وجوه بر احساس آنها نسبت به مکان‌ها و پیامد آن رفتارها اثر می گذارند.

این اقتدار عمدتاً مسائل را به عنوان استفاده کننده به صورت مقطعی و ملموس می بینند و به آنچه مبتلا به روز آنهاست توجه دارند. البته این به روز دیدن، نافی گذشته و آینده شهر و فضاها را آن نیست بلکه برعکس، با جزئیاتی تعجب‌آور از هر گوشه و زاویه فضا، خاطرات و توقعات فضایی مخصوصی خود را دارند.

آنها به فراخور آشنایی شان با فضا، بسیاری از مشکلات را به دقت شناسایی و رفتار متناسب با آن را انتخاب می کنند.

جانب توجه آنکه مردم کیفیت‌ها را بهتر از کمیت‌ها درک و بیان می کنند. برای آنها مترای طول و عرض فضا چندان درک شدنی نیست ولی دنجی یا سرزندگی آن سرعاً احساس می شود. مردم همیشه نظم زندگی را جایگزین نظم هندسی فضا می سازند و بر اساس همین نظم زندگی رفتار می کنند و در فضا حضور می یابند. آنها به طور خلاقانه‌ای با محیط پیرامون خود درگیر می شوند و آن را شکل می دهند. (Holloway 2001:37).

مردم ممکن است که نتوانند برداشت و حتی نیازهای خود را به صورت علمی و منطقی برای پرسشگران و محققان تبیین کنند ولی در مقابل، در زمانی که در موضع نیاز قرار می گیرند، رفتار آنها به وضوح حاکی از نیاز و اولویت نیاز آنهاست.

گروه سوم که مخاطبان اصلی این مقاله‌اند، کارشناسان امور شهری در رشته‌های مختلف هستند. به نظر می رسد که ترکیب فرهنگ چند هزار ساله و آموزش آکادمیک کنونی چنان تأثیر عمیقی بر کارشناسان گذاشته است که سال‌ها وقت و همت لازم است تا بتوان تأثیرات منفی آن را کمرنگ ساخت. البته در حیطه نظر، همه به جامعه مدنی اعتقاد داریم و به آخرین دستاوردهای نظری مسلحیم؛ ولی در عمل و ناخواسته اعمالی را مرتکب می شویم که با باورهای مان تناقض دارند. این است منظور از تأثیر تاریخ و آموزش، که از آن یاد شد.

در عمل جامعه کارشناسی ما نخبه گراست. به ما القا شده است که جزو نخبگان فرهنگی جامعه هستیم و می بایستی راه درست را به «مردم» نشان دهیم. خود را و رای جامعه می پنداریم و نقش هدایتگر و معلم جامعه را برای خود قائل هستیم. برداشت ما از «مردم» توده‌ای بی شکل و بی هویت و بی فرهنگ است که نیاز شدید به آموزش تمدن دارد، دانش و ابزار رستین در دست ماست و تصمیم‌ساز نهایی نیز می بایست ما باشیم. اگر مردم به راه‌حل‌های پیشنهادی و مقررات تدوین شده از طرف ما توجهی ندارند، مشکل از ما نیست بلکه از طرف مقابل است. نسخه‌ای برای درد بیمار می نویسیم و انتظار داریم مردم نیز مانند هر بیمار خوبی، داروهای تجویزی را بدون قید و شرط مصرف کنند.

ما اصولاً نقشی برای او در شناسایی بیماری و فرایند علاج قائل نیستیم. «شارکت فقط نوعی شعار است که حداکثر می توان در بخش مشارکت مالی عملی شدن آن را دید. مردم باورترین ما نیز با دیدی از روی ترجمه به مردم می نگرند و به دلسوزی خود برای مردم حسودند. این به هر حال نوعی صغیر دین مردم است و لاغیر.

ما کارشناسان ارمان گرا هستیم و به دنبال دستیابی به «بهترین‌ها»! ما بهترین را برای مردم خود می خواهیم؛ بهترین برنامه، بهترین الگو، بهترین مدل و طرح؛ و سعی داریم از بهترین دستاوردهای بشری که در دیگر نقاط دنیا به آن رسیده‌اند، استفاده کنیم. برای طرح‌های مان یا الگوهای اروپایی و امریکایی را به کار می بریم، یا به آغوش تاریخ پناه می بریم و راه‌حل‌هایی را در گذشته‌های دور جست‌وجو می کنیم. خیابان‌های مان می بایست یا شبیه به فلان فضای خارجی شود یا شبیه به گذرهای صفوی، دست آخر نیز ناراحت می شویم که چرا طرح‌های مان را اجرا نمی کنند و در صورت اجرا مردم این گونه با آن رفتار می کنند هر چه را که با ارمان‌های تخصصی ما مغایرت دارد، حتی اگر واقعیت باشد، تلخ و باطل و مرفود می دانیم، که می بایستی زدوده شود.

به سیستمی دوالیستی معتقدیم که تنها خوب در مقابل بد، پیشرفت در مقابل عقب ماندگی، و علم در مقابل جهل در آن جای دارد. در دوران آموزش عالی خود به این نتیجه رسیده‌ایم که این گونه مفاهیم فقط به صورت متضاد و مطلق وجود دارند و پس، نه تسبیحی را در عمل قبول داریم و نه ناهمگونی و ناهمزمانی جامعه را تحمل

میزان سازگاری فضاها با نیازها،
نحوه فعالیت و رفتارهای جاری
در آن معیار مهمی برای سنجش
میزان سلامت، توانایی و
هماهنگی هر جامعه است. به
بیانی دیگر، جامعه‌ای که نتواند
بستر مناسبی را برای ارضای
نیازهای اعضای خود فراهم
آورد، نمی تواند دعوی دارا بودن
فتای فرهنگی سر دهد

هر چقدر تطابق اعمال و باورهای
یک جامعه بیشتر باشد، میزان
فرهنگی آن ملت بیشتر است

مردم کیفیت ما را بهتر از کمیت ما
درک و بیان می کنند. برای آنها
تراز یا طول و عرض فضا چندان
درک شدنی نیست ولی دنجی یا
سرزندگی آن سرریحا احساس
می شود. مردم همیشه نظم را
جایگزین نظم هندسی فضا
می سازند و بر اساس همین نظم
زندگی رفتار می کنند و در فضا
حضور می یابند

می کنیم.
حقانیتی برای علم و خرد کارشناسی قائم که نه فقط
مسار از دیگران، بلکه از احساسات و عواطف خود نیز
جدا کرده است. فن باوری ما چنان قوی است که تصور
می کنیم با کمک فرمول و مدل می توان هر مسئله‌ای
را حل و فصل کرد. در طرح‌های مان فقط شعور
مخاطب را در نظر می گیریم. احساسات و عواطف وی
را انکار می کنیم یا حداکثر، آن را قابل ارزیابی
نمی دانیم.

همچنین نیازهای مخاطب را در حد نیازهای اولیه
زیست، تنزل می دهیم. فعالیت‌های وی را در کنار
سکونت، تردد و تفریح خلاصه می کنیم. بدین طریق
مفاهیمی مانند زندگی را به زیست، مکان را به فضا، و
رفتار را به فعالیت تقلیل می دهیم. دیگر شهر یا فضای
شهری برای ما مکانی نیست که زندگی در آن جاری
باشد بلکه عنصری است که باید از آن استفاده کرد و در
ارتقای بهره‌وری آن کوشش لازم را میزول داشت.
شهر و انسان را تبدیل به نمونه‌ای انتزاعی به نام
«انسان» می کنیم که جهانی است، و نیازها و
فعالیت‌هایش مساوی، همه جایی و همه زمانی است و
بنابراین معماری‌اش می تواند به سبک بین‌المللی و
شهرهایش نیز جهانی باشد.

حتی اگر در نظر به سبک بین‌المللی اعتقاد نداریم، ولی
در عمل چشم و ذهن مان منتظر رسیشن آخرین
مجلات اروپایی و امریکایی است تا از میان تصاویر آن
جدیدترین دستاوردهای فضایی را، و از داخل متون آن
آخرین مدل‌ها و الگوهای ارائه شده را، کپی برداری
کنیم. سپس از ناکارآمدی و اغتشاش موجود در

شهرهای مان، متأسف می شویم و تفسیر را به گردن دیگران می اندازیم.
جالب توجه آنکه حتی در صورت تنزل شهروند به «انسان»، انسانیتش را از او می گیریم و او را تبدیل به نفر،
سفر و عدد می کنیم. امیدوار هم هستیم که با قراردادن این اعداد در مدل یا فرمولی، به نتیجه مطلوب برسیم.
البته برای تبدیل شهروندان به «انسان» و تبدیل انسان به عدد ناخودآگاه چند پیش فرض نیز داریم:

۱- نفر یا عدد ما لا مکان و لا زمان است.
۲- نفر ما مذکر است و میان سال، عاقل است و سالم. در محاسبات ما جایی برای زنان، کودکان، سالمندان،
معلولان ذهنی و جسمی وجود ندارد. اگر هم ضرورت توجه به این تنوع اجتماعی را احساس کنیم، با طبقه‌بندی
آن در میخشی جداگانه، عنوان «گروه‌های ویژه» را به آن می دهیم. این در صورتی است که با کمترین توجه به
آمار موجود، معلوم می گردد که انسان یا عدد نمونه ما در اقلیت محض قرار دارد و شایسته لقب ویژه است و نه
اقشار نامبرده.

مکانی را که این فرد با فعالیت‌های خود استعمال می کند، فضا می نامیم و فکر می کنیم که فقط دارای فرم
است و عملکرد، معنای آن را در اذهان شهروندان نلایده می گیریم، و یا اهمیت برای آن قائل نیستیم.
این فضا را معمولاً در روزی روشن، بی خطر، در فضایی مناسب و با کیفیت‌هایی نسبتاً مناسب تجسم
می کنیم. نه به فکر زندگی شبانه آن فضا هستیم، نه به یاد گوشه‌ها و پرتگاه‌های خطرناک آن در روز. زمان فضایی
مورد تجسم ما بهاری است و در ماه اردیبهشت.

ناخودآگاه، مهم‌ترین مشکل شهرهای خود را ترفیک و حمل و نقل می دانیم و فضاهای شهری مان را
مختص محل عبور، انگار هیچ گونه حضور و رویداد دیگری در فضاهای شهری خود نداریم.
در چاره‌جویی برای بهبود شرایط این فضا، معمولاً «نفر» ما سواره است و نه پیاده، در حال حرکت است و نه در
حالت توقف، راننده است و نه مسافر. به همین خاطر اولویت را به سواره شخص می دهیم و دغدغه روان کردن
ترافیک را داریم. اکثر پیاده‌ها را که از نظر تعداد چندین برابر سواره‌ها هستند از یاد می بریم یا به عنوان عاملی
مخل قلمداد می کنیم. فراموش می کنیم که به طور متوسط خودروهایی شخصی ما بیست و دو ساعت از شبانه‌روز
را در حالت توقف به سر می برند. اکثر این احجام بزرگ و آهنین فضاهای شهری ما را اشغال می کنند و نه

پارکینگ‌های خصوصی را، عدم اولویت به حمل و نقل عمومی در دستور کار است و تسهیل حرکت خودروی شخصی، سپس تعجب می‌کنیم که چرا همه ناراضی‌اند: هم پیاده و هم سواره، هم راننده و هم مسافر، هم عابر و هم ساکن.

فضاهای شهری، این مهم‌ترین مراکز حضور و تعامل اجتماعی فرهنگی، را تحت سلطه خودروی شخصی قرار داده‌ایم و در عوض می‌خواهیم شهروندان خود را مشابه کشورهای سردسیر به فضاهای سرپوشیده‌ای به نام فرهنگسرا انتقال دهیم. فضای شهری را که اصلی‌ترین فرهنگسرای جامعه است قربانی می‌کنیم و می‌خواهیم با صرف مبالغ هنگفتی در فضاهای سرپوشیده فرهنگ‌سازی کنیم، تعداد مراجعه‌کنندگان فرهنگسراهای سرپوشیده چیزی در حدود بازدیدکنندگان از موزه‌هاست.

البته منظور نگارنده از نگارش اینها، تخطئه پیش‌بینی و احداث فرهنگسرا نیست. بلکه توجه دادن به کم‌لطفی ما کارشناسان به فضاهای شهری به عنوان پرمراجعه‌ترین، ارزان‌ترین و مؤثرترین فضاهای فرهنگی است.

در خانه به جای جمع‌بندی، نحوه برخورد عملی ما کارشناسان با یک فضای شهری تشریح می‌گردد و به عکس‌العمل شهروندان در مقابل آن پرداخته می‌شود، به این امید که خواننده نیز با کمک آن به جمع‌بندی شخصی خود نایل آید.

فلکه

با قریب‌بانی تدریجی نظام سنتی، نظام فضایی شهرهای ما نیز دگرگون شد. به سبب ورود خودرو، خیابان‌کنش‌های این دوره با به صلیب کشیدن شهرها در محل تقاطع محورها، پدیده‌ای جدید به نام فلکه را ایجاد کرد که امروزه همه شهرهای ما با تبعات آن دست و پنجه نرم می‌کنند.

برای طرح‌های مان یا الگوهای اروپایی و امریکایی را به کار می‌بریم، یا به آغوش

تاریخ پناه می‌بریم و راه‌حل‌هایی را در گذشته‌های دور جست‌وجو می‌کنیم.

خیابان‌های مان می‌بایست یا شبیه به فلان فضای خارجی شود، یا شبیه به

گذرهای صفوی

فلکه‌ها عبارتند از: گشودگی‌های تقاطع محورها و جزیره‌ای در وسط این گشودگی‌ها، دارای پوشش گیاهی، آب، نما، فواره و بعضاً مجسمه که عملکرد غالب آنها توزیع حرکت سواره‌هاست. در طرح فلکه تنها چیزی که مطرح نیست، حضور انسان و مفاهیم عمیق نهفته در فضای شهری است.

تغییر و تحولات بعدی شهرهای ما، عمدتاً معطوف به حرکت سواره و توزیع ترافیک و وسایط نقلیه خصوصی شد، تا جایی که نه تنها بریکر شهرهای ما خراش‌های عمیقی به نام «راه شهری» ایجاد کرد بلکه به تدریج و تقریباً همه میدان‌های شهری مان را به فلکه بدل ساخت.

حالا اینکه این پدیده جدید درست عکس میدان عمل می‌کند: فلکه‌ها محل توزیع و تفرق‌اند ولی میدان‌ها محل تجمع!

در فلکه غالباً استفاده‌کنندگان را سواره‌ها تشکیل می‌دهند ولی در میدان پیاده‌ها، سواره‌ها به واسطه ویژگی‌های خودرو هرگز موفق به ایجاد تجمعی باروز نمی‌شوند. این در حالی است که هر اجتماع قریب‌بختی نیاز به مرکزی برای زندگی عمومی‌اش دارد؛ مکانی که انسان بتواند برای دین مردم و دیده شدن به آنجا برود (الکساندر، ص ۶۴).

به این ترتیب با اینکه به واسطه برخی مسائل، اذهان مدیران شهری، کارشناسان و برخی شهروندان همیشه متوجه تعریف خیابان و احداث فلکه و مانند اینها بوده است و این قبیل تغییرات را نوعی عمران و توسعه شهر خود به حساب می‌آورند، ولی امروزه اکثریت به این نتیجه رسیده‌اند که دیگر همه آن فضاهای با هم بودن در حال فروپاشی است و هر کدام از ما هر روز تنها تر از دیروز می‌شویم.

«میدان‌های» موجود در شهرهای ما تلفیقی از فرم فلکه، معنای میدان و عملکردی مختلط از این دو است. اصرار بی‌دلیلی از طرف کارشناسان و مدیران شهری ما وجود دارد که اصطلاح میدان را جایگزین فلکه کنند و هر جا که در سابق فلکه نامیده می‌شد، به میدان تغییر دهند.

گفتیم که همیشه تغییر دادن کالبد، راحت‌تر و سریع‌تر از معنا و بار ذهنی مربوط به آن صورت می‌گیرد. اساساً عناصری از جنس معنا، دیرپا و ماندگارتر هستند و به صورت تدریجی و در زمانی طولانی‌تر از بین می‌روند و یا کمرنگ می‌شوند. به همین خاطر بسیاری از شهروندان شهرستانی و تهرانی هنوز در مقابل جایگزینی واژه میدان

فضاهای شهری، این مهم‌ترین مراکز حضور و تعامل اجتماعی فرهنگی را تحت سلطه خودروی شخصی قرار داده‌ایم و در عوض می‌خواهیم شهروندان خود را مشابه کشورهای سردسیر به فضاهای سرپوشیده‌ای به نام فرنگسرا انتقال دهیم

برای فلکه مقاومت می‌کنند و آن را با دقتی بیش از کارشناسان و مدیران شهری فلکه می‌نامند. برای شهروندان ما میدان همیشه عبارت بود از جایی گشاده، که برای حضور و تجمع شهروندان طراحی شده بود و به لحاظ محل استقرارش نیز بسیار اهمیت داشت. به نحوی که همیشه مثل گروه اجتماعی عمل می‌کرد و انواع کاربری‌ها در مقیاس محله یا شهر، و انواع اتفاقات سالانه - اعم از جشن‌ها و عزاداری‌ها و نظایر اینها - در آن اتفاق می‌افتاده است. در ضمن میدان محل تبادل اطلاعات و اخبار روز نیز بوده است؛ یعنی مکانی با تجمع بیشترین ارزش‌های موجود در محله یا شهر.

طی سال‌های اخیر، فرم و عملکرد میدان در شهرهای مادر برابر تغییرات و تحولات سریع و مخرب ناشی از ورود خودروی شخصی به شدت تغییر کرده است و این درحالی است که معنای آن در ذهن شهروندان ما کماکان هنوز یابرجاست و رفتارهای ناشی از این موضوع نیز همچنان به صورت عادت باقی مانده است و ناخودآگاه مورد تقلید و تکرار دیگران قرار می‌گیرد. عدم هماهنگی فرم، معنا و عملکرد میدان‌ها باعث بروز مشکلات و معضلات بسیاری شده است که برخی از آنها به شرح ذیل است:

تمرکز ناشی از بار معنایی در اذهان شهروندان در مورد میدان موجب شد که این فضا برای همه گروه‌ها اعم از سواره، پیاده، طراح و مدیر شهری، نهادهای خصوصی و دولتی و مانند اینها ارزشمندترین نقطه قلمداد شود و از هر دست کاربری، فعالیت، رفتار و اتفاقی در این فضاها رخ دهد، که گاه نیز با هم مغایر و در تنش‌اند به عنوان مثال، اکثر میدان‌های ما محل تبدیل سفر شده‌اند. ترمینال اتوبوس، و محل سوار و پیاده شدن مسافر از تاکسی و مسافرکش، ناخودآگاهانه در این نقاط متمرکز است.

ادارات و نهادهای مزارک یا شعبه‌های خود را در این «مکان مهم» مستقر می‌کنند. مهندسان برق و سنجاسرات نیز تابلوها و جعبه تقسیم‌های خود را در این محل برپا می‌دارند. حضور دستفروشان و دوره‌گردها نیز در این نقطه درخور توجه است. حتی چادرهای خیریه و نمایشگاه‌های موقت نیز در این فضاها برپا می‌شوند و خود به اغتشاش و بی‌سامانی آن می‌افزایند. از چنین مکانی هنوز به عنوان محل میداد و ملاقات و یا پاتوق جوانان، کارگران روزمزد و محل رجوع مشتریان مغازه‌ها استفاده می‌شود و برای آنان مفهوم میدان را دارد. از دحام ستون‌ها و تابلوهای تبلیغاتی نیز در میدان‌ها مشاهده می‌شود. همه این قبیل مسائلی

باعث شده است که عملکرد فلکه (توزیع ترافیک سواره) به رغم همه تمهیدات راهنمایی و رانندگی مختل گردد. از طرف دیگر به علت همه مسائل پیش گفته، این فضا شرایط لازم را برای وقوع عملکردهای میدان در خود ندارد.

عبان پیاده به محض مواجهه با کوچک‌ترین مانع یا ازدحام، به مسیر سواره تجاوز می‌کنند و حاشیه فلکه‌ها یا میدان‌ها را به اشغال خود در می‌آورند. عبان پیاده به طور ناخودآگاه کوتاه‌ترین مسیر را که مسیر مستقیم است انتخاب می‌کند و خود را محق به حرکت در نوار سواره می‌داند.

پیاده‌ها برای سوار و پیاده شدن از تاکسی‌ها و مسافرکش‌ها، یک یا چند نوار عبور سواره را اشغال می‌کنند، بدون آنکه متوجه باشند که توقف یا مکث در فضای سواره نه فقط غیر قانونی است، بلکه خطرناک نیز هست. با آنکه توقف خودروی شخصی و مسافرکش در فلکه ممنوع است، ولی رانندگان برای شکار مسافر نه فقط برای لحظه‌ای توقف می‌کنند، بلکه توقف درازمدت آنها برای انتظار و سوار کردن تدریجی مسافر به امری عادی تبدیل شده است. تأثیر این توقف‌های نابجا حتی بر تردد سواره دیگران نیز تأثیر منفی می‌گذارد.

در بسیاری از مواقع عابران پیاده عرض فلکه را با گذر از فضای سبز میانی طی می‌کنند. جالب توجه آنکه حتی مدیریت شهری ما برای تسهیل حرکت آنها پیاده‌روهایی را نیز در پیرامون و اطراف فضای سبز تزیینی ایجاد می‌کنند، که خود باعث جذب بیشتر عابران به جزیره میانی و به تبع، عبور از فضای سواره فلکه می‌شود.

در بسیاری از شهرستان‌ها و مناطق شهری تهران، از فضای سبز و سوا قلمکه به عنوان محل پیک‌نیک و محل استراحت غریبه‌ها استفاده می‌شود.

عدم تداوم مسیر عابر پیاده در فلکه‌ها و میادین ورود به آنها نه فقط عابران بی‌حوصله را وادار به گذر از هر نقطه می‌کند، بلکه سوشل‌بندی برای توجواتان شده است که حرکت از میان خودروهای در حال حرکت را به نوعی ورزش و بازی تبدیل کنند.

وجود جوی میان معبر پیاده و سواره، اختلاف سطح رفوژ وسط خیابان، اختلاف سطح میان سواره و پیاده و در سواردی وجود باغچه در امتداد مسیر پیاده نیز نشان از بلاتکلیفی نظری و بی‌توجهی مدیران و کارشناسان به اهمیت تداوم در مسیر عابر پیاده دارد.

سرریز جمعیت به علت موارد پیش گفته به فضای سواره، باعث شده است که رانندگان نیز حساسیت خود را نسبت به قوانین و مقررات رانندگی از دست بدهند و به نوعی دولت با عابر پیاده و بقیه خودروها بپردازند. توقف روی خط عابر پیاده، حرکت یا توقف در پیاده‌رو، و دورزدن خلاف در بخشی از فلکه شواهدی از این مدعا است.

یکی از نکات بسیار جالب توجه که نشان دهنده انصراف جمعی در ساماندهی تردد پیاده و سواره است، اشغال یک نوار از سواره به وسیله خودروهای سازمانی افسران راهمایی و رانندگی به عنوان مجریان و نگهبانان قانون، و ایستادن عاموران هدایت خودروها در سطح سواره است. مشکلات رفتاری سواره و پیاده که در اینجا ذکر شد، باعث واکنش‌های متفاوتی میان کارشناسان و مدیران شهری ما شده است. شخصیت‌های تجدیدگرا، با افسوس زیاد آن را ناشی از «سطح پایین فرهنگ مردم» می‌دانند و راه‌حل‌هایی استخبارت‌ر از رفتار مردم تجویز می‌کنند و سنگت زده می‌شوند که چرا نسخه‌های آنان زودگذر و غیر مؤثر است.

در ادامه به برخی از راه‌حل‌های پیشنهادی آنها اشاره می‌گردد:

کشییدن برده‌های نسبتاً بلند میان سواره و پیاده، این راه‌حل نه فقط غیر مؤثر و نوعی بی‌احترامی به شهروند پیاده و سواره است، بلکه فضای پیاده‌رو را نیز تنگ‌تر می‌کند و امکان عقب‌نشینی را از عابرانی که در حاشیه سواره فلکه ایستاده‌اند، می‌گیرد.

استفاده از نیروی انتظامی (به ویژه استفاده از تعداد زیادی سرباز وظیفه) به این امید که بتوانند جلوی حرکت نابجای سواره و پیاده را سد کنند. واقعیت نشان داده است که برای هر پیاده متخلف، بیش از یک نیروی انتظامی لازم است. تردد سواره نیز وقتی به دستورات سربازان وظیفه نمی‌گذارد.

تسب چرخ راه‌نما برای سواره و پیاده باعث واکنش منفی پیاده و سواره گشته است. این راه‌حل نه چندان فنی و هوشمندانه، خاص جوانمی مانند جامعه ما است، زیرا اصلاً فلسفه وجودی فلکه معابر آن است. اختراع فلکه برای احتراز از ایجاد نکت بوده است، چه رسد به توقف خودرو و پیاده.

جریمه کردن عابران پیاده: این راه‌حل نیز غیر عملی بودن خود را به سرعت نشان داد.

رویکرد دیگری که نسبت به این ناهنجاری‌های رفتاری وجود دارد، صبر و تحمل آن به امید حل هر چه سریع‌تر آن با اعمال قوانین سخت و ابزار هوشمند و «ارتقاء سطح فرهنگی مردم» است. این نحوه برخورد هنوز هم ادامه دارد و به نوعی لجاجتی با مردم و رفتارهای شهری آنان کشیده است. نگاهی به طرح‌ها و تصمیم‌های اتخاذ شده شواهدی است بر این مدعا.

بررسی مسائل مطرح شده ما را به این نتیجه می‌رساند که می‌بایست تفاوت معنا و مفهوم فلکه و میدان را جدی گرفت و از اختلاط این دو مفهوم پرهیز کرد. ادامه روال موجود باعث حذف معنای میدان از اذهان شهروندان نمی‌شود. این اصرار غیر واقعی و سادماندیشانه است و حتی در بی‌ریشه‌ترین فرهنگ‌ها (آمریکا) هم عملی نبوده است.

به نظر می‌رسد می‌بایست تجدیدنظری جدی و بنیانی در دیدگاه ما کارشناسان و مدیران شهری انجام پذیرد.

۱- رفتار عابر پیاده و سواره را نمی‌توان ساده‌انگارانه ارزیابی کرد، بلکه می‌بایست به ریشه‌یابی علل وقوع آن پرداخت.

۲- در طرح فضاها، تکیه بر معانی موجود در اذهان شهروند پیاده ایرانی لازم است، و فلکه‌ها را نیز می‌بایست بر اساس توجه به مسائل سواره طراحی کرد.

۳- از آنجا که معانی بسیار مختلفی تر از عملکرد و فرم تغییر می‌یابد، معانی موجود از هر مکان را در برنامه‌ریزی و طراحی به عنوان مهم‌ترین مؤلفه لحاظ کنیم.

منبع:

۱- گروه، بورکن انجمنی شناسی در معماری ترجمه جهانیه پاکر و عبدالمطلبین، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۷۵.

۲- لارده، هنری و موران، اطراف فضای شهری و زندگی اجتماعی، ترجمه رسول محسنی پور، مجموعه مقالات سیمینار معماری، نشر فرهنگ نشر شیراز، ۱۳۷۸.

۳- مدلی، پور، اطراف فضای شهری، انگریز و فرهنگ اجتماعی و معنای آن، ترجمه فرهاد برغانی، شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری، ۱۳۷۸.

۴- هال، ادور، تن بعدیها، ترجمه مجتهد حسینیا، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۶.

5-Alexander, Christopher & Sara Ishikawa & Murray Silverstein, **A Pattern Language**: Oxford University Press, 1977.

6-Cooper Marcus, Clare & Carolyn Francis, **People Places (design guidelines for urban open space)**. Van Nostrand Reinhold, 1990.

7-Gehl, Jan; **Life Between Buildings**. Van Nostrand Reinhold, 1987.

8-Lang, Jun; **Creating Architectural Theory (the role of the behavior science in environmental design)**. Van Nostrand Reinhold, 1987.

9-Rapoport, Amos; **Human Aspects of Urban Form**. Pergamon Press, 1977.

10-Hollway Lewis & Phil Hubbard, **People and Place (The extraordinary geographies of everyday life)**. Pearson education Limited, 2001.

۱- لقب نهادی شده معاصر و آنچه سومین از وجود داشته که برای جلوگیری از پیچیدگی‌های موضوع از آن‌ها به‌کار رفته است.

چکیده

اهمیت حفظ تعادل میان نیازهای اجتماعی، اقتصادی و محیطی حاصل و آینده از طریق توسعه انسانی پایدار، تغییر الگو و سرمشق را در مدیریت شهری و ارائه خدمات آن پدید آورده است. این دگرگونی با ورود مفاهیمی چون مشارکت شهروندی و مقتدر سازی حکمرانی شهر رخ داده است.

در این مقاله نویسنده تلاش دارد مفهوم مقتدر سازی شهروندان را از دیدگاه‌های گوناگون به بحث نهد و در پایان وابستگی سطوح مختلف مشارکت و مقتدر سازی را با وظایف حکمرانی و مدیریت شهری مطلوب و مؤثر مورد بررسی تکرار دهد. هدف کلی مقاله معرفی این مفاهیم است.

مشاوره و کسب نظر شهروندان، در صورتی که واقعی باشد، سودمند است. مخالفان نظارت شهروندی، چنین نظارتی را سدره ارائه خدمات عمومی می‌دانند.

مشارکت عمومی همواره، امری مطلوب به شمار می‌آید، اما ایجاد آن در سطح وسیع کار ساده‌ای نیست و برنامه‌ریزان در عمل برای جلب مشارکت شهروندان با مشکل روبرویند. مشارکت گونه‌های مختلف دارد، که برخی از آنها عبارتند از: مشارکت از طریق مشاوره و درخواست پاسخ به پرسش‌ها از سوی اجتماعات، و مشارکت به دلیل انگیزه‌های مادی که در آن اجتماع منابعی مانند نیروی کار و پول و غذا را در برابر محرک‌های مادی در اختیار می‌گذارند.

تحریک خودجوش (اقدام جمعی) مشارکتی است که در آن افرادی از نهادهای دیگر برای تغییر سیستم‌ها عمل می‌کنند. آنچه در مشارکت اهمیت دارد، داشتن ایده‌های مشخص در گروه اجتماعی است که برای مشارکت مدنظر قرار می‌گیرد.

از آنجا که مشارکت در چارچوب دموکراسی بحث می‌شود، دیدگاه نسبت به دموکراسی در نوع و میزان مشارکت مؤثر خواهد بود. دموکراسی مشارکتی ابزار رسیدن به نتیجه نیست بلکه خود بخشی از نتیجه به شمار می‌آید.

حکمرانی شهری پیش شرطی برای توسعه پایدار است و حکومت محلی نقش ویژه‌ای را در این حکمرانی برعهده دارد. هنگامی این حکمرانی مطلوب خوانده می‌شود که دارای ویژگی‌هایی از این دست باشد: مؤثر بودن، مشارکتی و شفاف بودن، پاسخگو و عادلانه بودن، امکان اعمال مقررات قانونی.

مفهوم مقتدر سازی در واقع رفع موانع به کارگیری قدرت و فراهم‌سازی زمینه مناسب برای نیرومند شدن شهروندان است. مقتدر سازی سه ویژگی عمده دارد: چند بعدی است، گشایی است، و نوعی فراپند است. اقتدار در جات گوناگونی دارد که عبارتند از فردی یا روانی، سازمانی، و اجتماعی.

رفاه هر جامعه در گرو ایجاد اطمینان از این نکته است که همه اعضای آن احساس کنند که در آن سهمی دارند و در واقع از جریان عادی جامعه کنار گذاشته نشده‌اند.

مشارکت شهروندی، حکمرانی شهری و مدیریت شهری

مریم شریفیان ثانی
دکتر در علوم اجتماعی

حکمرانی شهری (Urban Governance)، پیش شرطی برای توسعه پایدار است. امروزه شهرها، با افزایش مداوم جمعیت و نیازهای اجتماعی وابسته به آن روبرو هستند، ولی منابعی که در اختیار شهرداری‌ها قرار می‌گیرد دینه همان نسبت افزایش نمی‌یابد. در این شرایط، عدم تمرکز موفق، مدیریت موفق منابع محدود، مشارکت همگانی و توسعه مشارکت بین شهروندان، دولت، جامعه مدنی، اجتماعات محلی و نیز بخش خصوصی، ابزارهای اصلی نیروی هستند که شهرها در پیش رو دارند. اهمیت حفظ تعادل بین نیازهای اجتماعی، اقتصادی و محیطی نسل حاضر و آینده از طریق توسعه انسانی پایدار، تغییر پارادایمی را در مدیریت شهری و ارائه خدمات شهری به وجود آورده است. این تغییر پارادایمی، به ورود مفاهیمی چون مشارکت شهروندی، جامعه مدنی، مقتدر سازی (Empowerment)، مشروعیت مدنی (Civic Engagement) و حکمرانی شهری انجامیده است. اهمیت اقدام جمعی موجب پدید آمدن چارچوب جدیدی برای عمل بخش عمومی شده است. این روزها همه از مشارکت فعال شهروندان، به عنوان عنصری محوری در تحقق دموکراسی و در امر توسعه پایدار، سخن می‌گویند. اما مفهوم این مشارکت چیست؟ آیا مشارکت شهروندی تنها از یک الگو پیروی می‌کند و در یک سطح به وقوع می‌پیوندد؟ تشخیص و انتخاب سطح مناسب برای مشارکت شهروندان در حکمرانی شهری چه نقشی در تقویت فرهنگ مدنی دارد؟

در این مقاله، نگارنده سعی دارد تا با استفاده از مدل‌های مختلف مشارکت شهروندی از زمان از نشانی تا جدیدترین مدل‌های ارائه شده به وسیله صاحب نظران دیگر، به پرسش‌های مذکور پاسخ گویند. از سوی دیگر، مفهوم مقتدر سازی شهروندان نیز از دیدگاه‌های مختلف به بحث نهاده می‌شود و در پایان از تبادلات بین سطوح مختلف مشارکت شهروندی و مقتدر سازی شهروندان با وظایف حکمرانی شهری مطلوب و مدیریت شهری مؤثر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مقدمه

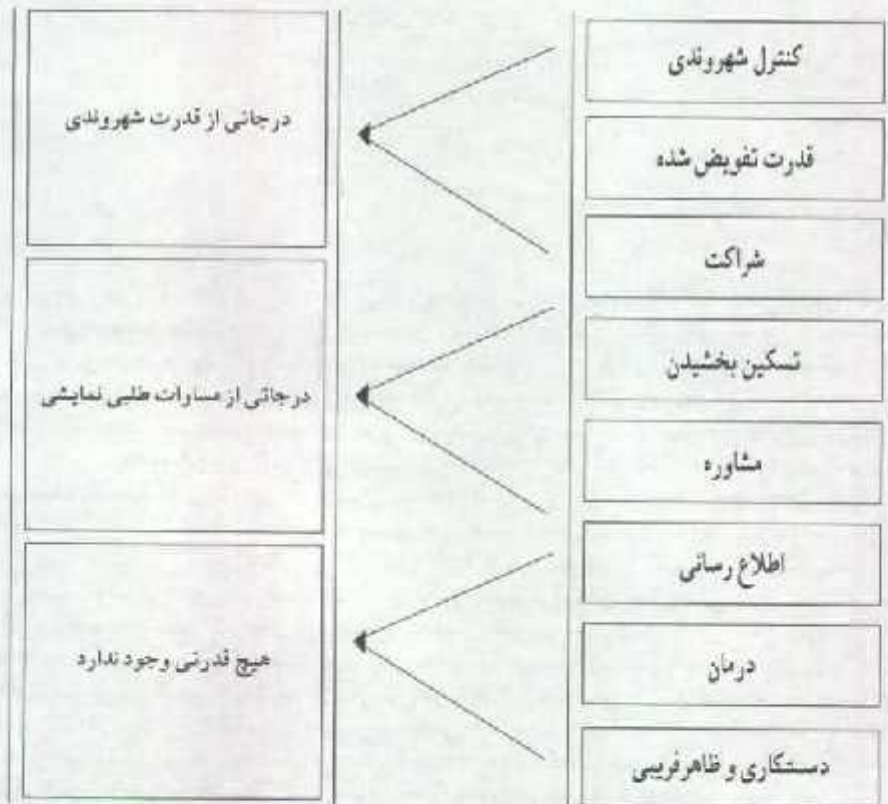
مشارکت بخشی از مقوله دموکراسی است و در چارچوب روابط شهروندان و دولت و رابطه قدرت در جامعه شکل می‌گیرد. در اواخر دهه ۱۹۶۰، نقش مشارکت در توسعه جوامع به عنوان موضوعی اساسی مورد توجه تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران قرار گرفت. ارزشهای این امر در زمره اولین افرادی بود که مشارکت شهروندی را در سال ۱۹۶۹ با تعبیر قدرت شهروندی به کار گرفت و برای توضیح آن از استعاره نردبان مشارکت استفاده کرد. در اواخر

دهه ۱۹۷۰ سازمان بهداشت جهانی اصطلاح مشارکت شهروندی را برای نخستین بار در بحث مراقبت‌های اولیه بهداشتی مطرح ساخت. در سال ۱۹۹۶، مشارکت شهروندی به عنوان یکی از طرح‌های مؤثر در بهبود زندگی شهری از سوی اجلاس سازمان ملل در زمینه اسکان بشر (Habitat II) تحت عنوان طرح مشارکت مردم در امور شهری ارائه گردید. طی سال‌های اخیر، دیویدسون (Davidson, ۱۹۹۸) نظریه گردونه مشارکت (Participation Wheel) را به عنوان چارچوبی نظری برای بحث درباره مشارکت شهروندان مطرح ساخته است.

با ورود اصطلاح «حکمرانی شهری» به کتاب‌ها و متون مربوط به این زمینه و ارتباط آن با فرایند سیاسی اداره امور شهرها در جوامع قرن بیست و یکم، شناخت دقیق‌تر دو مفهوم مشارکت شهروندی و مقتدرسازی شهروندی اهمیت افزون‌تری یافته است. هدف کلی این مقاله نیز معرفی ابعاد مختلف مشارکت شهروندی، حکمرانی شهری و بیان ارتباط آن با مقتدرسازی شهروندان و فرهنگ شهری است.

مشارکت شهروندی

امروزه همه جا سخن از مشارکت فعال شهروندان در برنامه‌های شهری و حکمرانی شهری به میان می‌آید. این نظم جدید، همکاری بخش‌های دولتی، خصوصی و غیردولتی را در رژیم‌های سیاسی پیچیده توصیه می‌کند و حق شهروندان محلی را مطرح می‌سازد. راه‌های اجرایی پاسخگویی به خواسته‌های شهروندان به وسیله تصمیم‌گیرندگان محلی، مستلزم شناسایی ابعاد مختلف مشارکت است. ارنشتاین سعی کرد مفهوم مشارکت را با استفاده از استعاره «تردبان مشارکت شهروندی» روشن سازد (نمودار شماره ۱).



نمودار شماره ۱- تردبان مشارکت پیشنهادی ارنشتاین (Arnstein, 1969)

در پایین‌ترین سطح تردبان ارنشتاین هیچ قدرتی برای شهروندان متصور نیست؛ و به عبارت دیگر، عدم مشارکت در دوره خود را نشان می‌دهد که وی آنها را ظاهر فریبی و درمان می‌نامد. براساس نظر ارنشتاین، بعضی از سازمان‌های دولتی، شکل‌های ساختگی از مشارکت را تدارک دیده‌اند که هدف واقعی آنها، آموزش شهروندان برای قبول کارهایی است که از قبل تکلیفش روشن شده است. در پلکان بعدی، نزدیک به پایین تردبان، شکل دیگری از عدم مشارکت معرفی می‌شود که درمان نام گرفته است. این نوع عدم مشارکت، هم

غیرصادقانه و هم خودخواهانه است. در اینجا، هدف پیدا کردن راه چاره‌های برای دیدگاه‌ها و رفتارهایی است که یک مؤسسه خودش با آنها موافق نیست، اما در زیر سرپوش نظرخواهی از شهروندان چنین چیزی را اعلام می‌کند. پل‌های دیگر این نردبان که به عنوان یک قدم اولیه مفید توجه شدنی است، اطلاع‌رسانی و مشاوره است. آگاه کردن شهروندان از حقایق موجود در مورد برنامه‌های حکومت و حقوق و مسئولیت‌های آنان و راهکارهای موجود، به خصوص اگر طوری طراحی شده باشد که چرپایان اطلاعات یکسویه نباشد، گاهی مثبت در جهت حرکت به سوی جلب مشارکت شهروندان به شمار می‌آید.

مشاوره و کسب نظر شهروندان، در صورتی که واقعی باشد، مفید است، به طور مثال، بررسی‌های نظرخواهی از شهروندان ممکن است اطلاعات واقعی را در اختیار تصمیم‌گیرندگان قرار دهد ولی اگر تنها روش مشارکت باشد، نقش زیبایی در نفعین به کار گرفتن دیدگاه‌های شهروندان به طور مؤثر و جدی نخواهد داشت و شهروندان نیز فاقد این قدرت خواهند بود که ناظر به کارگیری دیدگاه‌های شان به وسیله قدرتمندان باشند. تسکین بخشیدن و فرونشاندن خشم شهروندان (Placation) پله‌ای از نردبان مشارکت است که براساس آن مدلی از مشارکت ارائه می‌شود که نتیجه‌اش بهره‌مند شدن شهروندان ضعیف از سهمی است که از آن طریق خشم‌شان فرو می‌نشیند و به طور موقت تسکین می‌یابند. این مدلی رضایتبخش برای مشارکت واقعی به نظر نمی‌رسد، ارزشمندی این سه پله از نردبان مشارکت را زیر عنوان مساوات‌طلبی تعارضی قرار می‌دهد (Tokenism). به عبارت دیگر، هنوز اقتدار یافتن شهروندان در مفهوم کنترل آنان بر برنامه‌ها و اجرای آن تحقق نمی‌یابد و حق تصمیم‌گیری نهایی برای صاحبان قدرت باقی می‌ماند. در بالاترین پله‌های این نردبان، شرکت، قدرت تفویض شده (Delegated Power) و کنترل شهروندی به عنوان شکل‌های واقعی‌تری از مشارکت شهروندی شناسایی و مطرح می‌شود. ارزشمندی مشارکت واقعی را در نردبان هشت پله‌ای خود، در بالاترین جایگاه می‌بیند، زیرا آن را نشانگر توزیع قدرتی می‌داند که از طریق مذاکره به دست می‌آید. اما مخالفان کنترل شهروندی بحث‌های زیادی را مطرح کرده‌اند، از جمله اینکه چنین نظارتی از سوی شهروندان به طور جدی سبب راه ارائه خدمات عمومی می‌شود. همچنین ممکن است هزینه بر و نارسا باشد و امکان سوءاستفاده را به افراد فرصت‌طلب بدهد. ولی امروزه همکاری بخش عمومی، خصوصی و غیردولتی امری موردنیست و مطلوب به شمار می‌آید.

هرچند که این نردبان هشت پله‌ای از مشارکت شهروندی در واقع بیانی ساده از مفهومی بس پیچیده است، آسایش روشن شدن نکته‌ای که بسیاری از افراد آن را فراموش کرده‌اند کمک می‌کند؛ و آن اینکه مشارکت شهروندان در سطوح مختلف و درجات متفاوت تحقق می‌یابد، به عبارت دیگر، بین وارد شدن در مشارکتی تشریفاتی و ساختگی، و مشارکتی که نشانگر قدرت واقعی برای اثر گذاشتن بر نتایج فرایند مشارکت است، تفاوت وجود دارد. این نکته بسیار مهمی است که باید در تمامی برنامه‌های مدیریت شهری و حکمرانی شهری مورد توجه متخصصان برنامه‌ریزی و مدیریت و سیاستگذاران قرار گیرد.

با آنکه مشارکت عمومی تقریباً همیشه به عنوان امری مطلوب به حساب می‌آید، لکن ایجاد چنین مشارکتی در سطح وسیع کار ساده‌ای نیست، و برنامه‌ریزان شهری در عمل برای جلب مشارکت شهروندان با مشکل روبرو می‌شوند.

افزایش توجه و تأکید مجامع بین‌المللی به نقش مشارکت در امر برنامه‌ریزی و توسعه، دامنه تحقیقات و بررسی‌های مربوط به فرایند مشارکت و ابعاد و سطوح مختلف آن در زمینه‌های مختلف را نیز گسترش داد. پس از بحث ارزشمندی در قالب نردبان مشارکت شهروندی، صاحب‌نظران و پژوهشگران دیگری نیز به این مقوله پرداختند. پل (Paul) در سال ۱۹۸۸ چهار سطح را برای مشارکت در اجتماعات محلی شناسایی کرد که به ترتیب عبارتند از:

سطح ۱: تسهیم اطلاعات (پایین‌ترین سطح)

سطح ۲: مشاوره

سطح ۳: تصمیم‌گیری

سطح ۴: اقدام به عمل (بالاترین سطح)

کانر (Connor) نیز نردبان جدیدی از مشارکت شهروندی را - با هفت پله - پیشنهاد می‌کند که پایین‌ترین پله‌های آن آموزش و بازخورد اطلاعات و بالاترین سطح، دادخواهی (Litigation) و عزم پیشگیری است. پیرینی، براساس تجزیه و تحلیل خود از مشارکت اجتماعی، که طی بیش از پانزده سال تحقیق بر روی پروژه‌های موفق و ناموفق در کشاورزی انجام داد، نتیجه گرفت که وقتی مشارکت اجتماعی به سوی مشارکت متقابل و تعاملی پیش می‌رود، احتمال پایداری توسعه در زمینه موردنظر بیشتر است. جمع‌بندی دیدگاه‌های پیرینی (۱۹۹۳) و کورن وال (۱۹۹۶) در تقسیم‌بندی آنها از انواع مشارکت، هفت نوع مشارکت را به دست می‌دهد که هر کدام ویژگی‌های متفاوتی دارند.

- پایین‌ترین سطح این رده‌بندی عضویت ظاهری است. این نوع از مشارکت فقط گونه‌ای ظاهر فریبی است که با نمایندگی و عضویت مردم در هیئت‌های رسمی - که انتخابی نیستند و قدرتی هم ندارند - اعمال می‌شود.

- سطح بعدی را می‌توان پذیرش بی‌چون و چیرا دانست که مشارکتی غیرفعال است. در این نوع، مشارکت اجتماعات از این طریق است که به مردم گفته می‌شود که چه تصمیمی گرفته شده است. این نوع مشارکت با اعلام تصمیم از سوی یک مقام آذاری یا مدیر پروژه صورت می‌گیرد. بدون اینکه به نظر افراد شرکت کننده توجهی شود.

- مشارکت از طریق مشاوره نوع دیگری است که در آن، از طریق مورد مشاوره قراردادن اجتماعات و با درخواست پاسخ به پرسش‌ها از سوی آنان، مشارکت صورت می‌گیرد. نمایندگانی خارج از اجتماعات مورد نظر، مشکلات و فرایندهای جمع‌آوری اطلاعات را تعریف می‌کنند و به نظرات برتجزیه و تحلیل داده‌ها می‌پردازند. چنین فرایندی از مشاوره، هیچ سهمی را در تصمیم‌گیری واگذار نمی‌کند و افراد حرفه‌ای هیچ تعهدی ندارند که دیدگاه‌های افراد را در کار خود دخالت دهند.

- مشارکت به دلیل انگیزه‌های مادی نوع دیگری از مشارکت است که طی آن اجتماعات کمک خود را در زمینه منابع موردنیاز - مانند نیروی کار - در مقابل محرک‌های مادی (مانند غذا یا پول) در اختیار می‌گذارند. اینکه چنین فرایندی را مشارکت بنامند بسیار متداول است، در حالی که وقتی محرک‌های مادی دیگر مورد پیدا نمی‌کنند، معمولاً افراد هیچ گونه انگیزه‌ای برای ادامه کار ندارند.

- مشارکت و وظیفه‌ای یا کارکردی، مشارکتی است که در فرایند آن مشارکت اجتماعات از دیدگاه افراد خارج از اجتماعات به عنوان وسیله‌ای برای نیل به اهداف پروژه دیده می‌شود. افراد با تشکیل گروه‌هایی، در تحقق اهداف از پیش تعیین شده پروژه‌ها مشارکت می‌کنند. البته آنها تنها بعد از تصمیمات اصلی که به وسیله افرادی خارج از اجتماعات آنها گرفته می‌شود ممکن است در تصمیم‌گیری‌ها دخالت داده شوند.

- مشارکت تعاملی، که افراد در فرایند آن در تجزیه و تحلیل، توسعه برنامه کاری، و تشکیل و تقویت مؤسسات محلی، مشترکاً مشارکت می‌ورزند. مشارکت نه فقط به عنوان ابزاری برای نیل به اهداف پروژه‌ها، بلکه به مثابه حقی برای اجتماعات محلی شناخته می‌شود. این فرایند به روش‌شناسی میان رشته‌ای تیار دارد و از فرایندهای یادگیری منظم و سازمان یافته استفاده می‌کند. نظر به اینکه گروه‌ها در این نوع مشارکت بر روی تصمیمات محلی کنترل دارند و نحوه استفاده از منابع در دسترس را تعیین می‌کنند، بنابراین در حفظ ساختارها یا برنامه‌ها نقش خواهند داشت.

- تحرک خودجوش (اقدام جمعی)، مشارکتی است که در آن افراد به طور مستقل از نهادهای خارجی برای تغییر سیستم‌ها عمل می‌کنند. آنها برای تجهیز منابع و روش‌های فنی مورد نیاز، خودشان با سازمان‌های دیگر تماس برقرار می‌کنند، و بر روی نحوه استفاده از منابع نظارت دارند. چنین حرکت خودجوشی می‌تواند نقشی مقتدر ساز داشته باشد.

جدول شماره ۱- طبقه بندی ویژگی‌های اساسی و انتظارات اصلی وجوه مختلف اجتماع

گروه مورد نظر در اجتماع	ویژگی اساسی	انتظار اصلی
افراد	منحصراً به فرد بودن مصرف کنندگرا	ارضای نیازها
گروه‌های اجتماعی	انسجام	مشارکت
سازمان‌های غیردولتی	مؤسسه‌ای شدن	کسب اقتدار
بخش اجتماعی	ابتکار عمل، فعالیت اجتماعی	همکاری دو جانبه
اجتماع محلی	دریافت گرا، بی‌نظمی، همگنی	ارضای تقاضا

مدل دیگری از نردبان مشارکت عمومی را نیز وایدمان و قیمرز ارائه کردند، که پایه‌های آن از «حق همگانی برای دانستن» آغاز می‌شود و تا «مشارکت مردم در تصمیم نهایی» ادامه می‌یابد. در پله‌های دوم تا پنجم نیز آگاهی دادن به عموم، حق عمومی اعتراض و مخالفت ورزیدن، مشارکت مردم در بیان نکات خاص و مورد توجه، ایفای نقش تعیین دستور کار و مشارکت مردم در ارزشیابی خطرها و توصیه راهکارها قرار دارند (Weidemann and Femers; 1993).

آنچه که در استفاده از تمامی یافته‌های علمی مربوط به مشارکت مهم است، ناشنیدن ایده‌های مشخص از گروه اجتماعی هدف است. تشخیص این گروه‌ها و انتظارات آنها از ورود به فرایند مشارکت در طراحی برنامه‌های

مشارکت شهروندان در سطوح مختلف و درجات متفاوت تحقق می‌یابد. بین وارد شدن در مشارکتی تشریفاتی و ساختگی، و مشارکتی که نشانگر قدرت واقعی برای اثر گذاشتن بر نتایج فرایند مشارکت است، تفاوت وجود دارد. این نکته باید در تمامی برنامه‌های مدیریت شهری و حکمرانی شهری مورد توجه قرار گیرد

مشارکتی مناسب و مؤثر، حساسیتی خاص دارد. کلمه اجتماع (community) در بردارنده معانی مختلفی است. ناوروزوف (Navruzov) پنج وجه از اجتماع (Community face) را با در نظر گرفتن ویژگی اساسی و انتظارات هر یک از این نقش‌آفرینان در جدول شماره ۱، چنین طبقه‌بندی می‌کند: افراد، گروه‌های اجتماعی، سازمان‌های غیردولتی، بخش اجتماعی، و جمعیت محلی (ناوروزوف، ۲۰۰۰، ص ۲).

بر اساس این طبقه‌بندی، وقتی که سخن از درگیر شدن در فعالیت‌های اجتماعی و ایجاد ظرفیت مشارکت در جامعه و شکل‌های مختلف مشارکت به میان می‌آید، باید تشخیص داد که کدام یک از «وجه اجتماع» مورد نظر است. این پوششی اساسی برای رهبران سیاسی محلی و حکمرانان شهری است. آیا آنها می‌خواهند که استراتژی را برای مقتدرسازی افراد، گروه‌های اجتماعی و سازمان‌های غیردولتی اتخاذ کنند؟

چنین (Chanam) در سال ۱۹۹۷ به وجود دو نوع فعالیت اجتماعی شهروندان اشاره می‌کند: ۱) مشارکت یا شهروندی فعال، به عنوان فعالیت عمومی داوطلبانه و سازنده در بین افراد یا گروه‌های اجتماعی؛ ۲) همکاری بین بخش اجتماعی و سایر نقش‌آفرینان محلی. تفاوت بین این دو می‌تواند از دو جنبه مشارکت و همکاری مشخص شود. چن (۱۹۹۹) با استفاده از ۲۶ عامل، شاخصی را برای مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی پیشنهاد می‌کند (جدول شماره ۲).

در سال ۱۹۹۸، یکی از متخصصان برنامه‌ریزی به نام دیویدسون گردونه مشارکت را برای بحث مشارکت شهروندی طراحی کرد (نمودار شماره ۲). این گردونه، سطوح مختلفی از مشارکت را بدون اینکه ترجیحی برای هر کدام قائل باشد تعیین می‌کند. در این مدل، تصمیم‌گیری در تعاملی مستمر بین دولت و شهروندان صورت می‌گیرد.

جدول شماره ۲- شاخص مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی

گروه مورد نظر	شاخص‌های کلیدی
افراد	در صد پاسخ دهندگانی که معتقدند می‌دانند در سطح محلی چه می‌گذرد؛ چگونه تصمیمات اتخاذ می‌شوند و مسئولیت‌های سازمان‌های رسمی دولتی چیست.
	در صد پاسخ دهندگانی که در حداقل یک اجتماع محلی یا سازمان، داوطلبانه شرکت فعال دارند.
سازمان‌های غیردولتی	تعداد ساعات کار داوطلبانه‌ای که به وسیله سازمان‌های پاسخ دهنده در سال گذشته جذب شده است.
	در صد سازمان‌های شناخته شده‌ای که مورد ارزیابی و قضاوت استفاده‌کنندگان، ساکنان و افراد حرفه‌ای مرتبط به کار آن سازمان و شاغل در محل قرار گرفته‌اند.
	وجود سازمان‌های حمایتی محلی / مؤسسات توسعه یا نظام حمایتی در سطح اجتماع محلی یا بخش داوطلبانه.
سازمان‌های رسمی محلی	تغییرات خط سشی یا عملکرد که در سال گذشته به عنوان نتیجه‌ای از مشاوره با ساکنان محلی (با دخالت آنان) صورت گرفته است.



با مرور مطالعات و تحقیقات صاحب‌نظران در موضوع مشارکت می‌توان دریافت که فصل مشترک تمامی نتایج، همانا وجود سطوح مختلف مشارکت است. به علاوه، این مطالعات حاکی از پیچیدگی این فرایند است که تحقق آن به عوامل مختلفی بستگی دارد. نیازمند پیش‌شرط‌هایی است و اجرای آن در عمل با مشکلاتی روبرو می‌شود. یافتن راهکارهایی که با شناسایی گروه‌های هدف مشارکت، موفق به طراحی برنامه‌های مناسب مشارکتی گردد، دارای اهمیت روزافزونی در چارچوب وظایف مدیران شهری در قرن بیست و یکم است. آشنایی با مفهوم حکمرانی شهری (Urban governance) به خوبی نشان خواهد داد که بدون مشارکت فعال شهروندان، حکمرانی شهری در مفهوم واقعی آن تحقق نخواهد یافت و مدیریت شهری در چارچوبی محدود و ایستا و بدون مشارکت شهروندان، با اعمال قدرتی یکسویه و مسلط در تصمیم‌گیری نسبت به مسائل شهر و شهروندان باقی خواهد ماند.

حکمرانی شهری

یکی از مهم‌ترین مسواری که باید به آن پرداخت، این است که چگونه می‌توان فرایند اداره امور در سطح شهری را در چارچوب نظری مورد بحث قرار داد. تا دهه ۱۹۷۰، رسم بر این بود که به پایین‌ترین سطح حکومت به عنوان «حکومت محلی» اشاره شود (استرن، ۲۰۰۰). به طور کلی حکومت‌های محلی (حداقل در مناطق شهری) مالیات‌ها را جمع می‌کردند و یک سری خدمات محدود را برای شهروندان فراهم می‌آوردند. تحت تأثیر دیدگاه‌های کسب و کار و تجارت و اداره امور عمومی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، آنچه که به عنوان «اداره امور شهری» (Urban Administration) شناخته می‌شد در دهه ۱۹۸۰ مدیریت شهری نام گرفت، و اداره‌کنندگان شهری خود را مدیران شهری نامیدند. آنها به دنبال راه‌هایی بودند که برای عرضه خدمات عمومی، مقرون به صرفه‌تر باشد و به «درخواست‌های» شهروندان محلی برای کالاها و خدمات عمومی (حداقل از دیدگاه نظری) پاسخ مستقیم‌تری داشته باشند و سعی داشتند عملیات اجرایی خود را کارآمدتر سازند. این نهضت تغییر از اداره امور (که مستلزم کنترل است) به مدیریت (که مستلزم کارآمدی و فراهم آوردن امکانات است)، مورد حمایت سازمان‌های بین‌المللی - مانند بانک جهانی - و برنامه توسعه سازمان ملل و برنامه مدیریت شهری، در اسناد و مطالعات و پروژه‌های شهری، قرار گرفت.

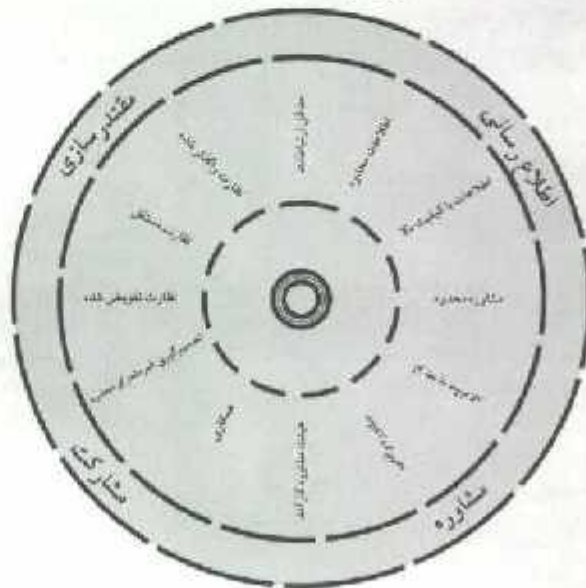
نتایج مطالعه بانک جهانی (۱۹۹۵) نشان داد که نارسایی‌های خدمات شهری در کشورهای در حال توسعه نه تنها فقط بازتابی از محدودیت منابع است بلکه ناشی از سایر محدودیت‌ها - مخصوصاً نحوه عمل مؤسسات عرضه خدمات شهری - نیز هست. این موارد می‌تواند از مقررات رسمی سازمانی تا ساختارهای انگیزشی و جایگاه خدمت را در قلمرو عمومی یا خصوصی در برگیرد.

از دهه ۱۹۹۰، مقوله جدیدی راه خود را در سینارهای توسعه و مطالعات تحقیقاتی باز کرد. این مقوله،

حکمرانی (Governance) بود. کاربرد این واژه از اواخر دهه ۱۹۸۰ به خصوص در آفریقا آغاز شد. حکمرانی شهری فراتر از اعمال قدرت صرف از سوی حکومت است؛ در سال‌های گذشته، مدیریت شهری و حکمرانی شهری به نادرست به عنوان مترادف یکدیگر به کار می‌رفتند، در حالی که مدیریت شهری فرایندی مدیریتی است که به ایجاد و حفظ زیربنایها و خدمات یک شهر می‌پردازد. اما حکمرانی شهری فرایندی کاملاً سیاسی است. این فرایند را مرکز اسکان سازمان ملل (UNCHS)، به عنوان پاسخی کارآمد و مؤثر به مشکلات شهری تعریف می‌کند. این قابلیت را آن دسته از حکومت‌های محلی که خصوصیت پاسخگویی را دارند و وظایف خود را با همکاری جامعه مدنی به انجام می‌رسانند، می‌تواند ارائه دهند. چنین فرایندی از حکمرانی شهری، به بهبود کیفیت زندگی شهروندان می‌انجامد.

علت ورود واژه حکمرانی، یا حکمرانی شهری را می‌توان گسترده شدن پیچیدگی زمینه کاری حکومت محلی دانست و بنابراین ارتباط متقابل دولت و جامعه مدنی در مرکز بحث «حکمرانی شهری» قرار می‌گیرد. عنصر مهمی که در بسیاری از تعاریف رسمی کمتر دیده می‌شد، مسئله ارتباط دولت - و به خصوص دولت محلی - با ساختارهای جدید جامعه شهری بود. به دنبال این بحث، مک کارنی (Mc Carney)، هلفانی (Halfani)، و رودریگز (Rodriguez) حکمرانی را چنین تعریف کردند: «ارتباط بین جامعه مدنی و دولت، بین حکمرانان و حکمرانی شوندگان، حکومت و حکومت شوندگان» (مک کارنی، هلفانی و رودریگز، ۱۹۹۵، ص: ۵). این تعریف مورد استفاده سایر محققانی که در مورد حکومت‌های محلی مقایسه‌ای در کشورهای در حال توسعه کار می‌کردند - از جمله ویلسون (Wilson) در سال ۱۹۹۶ - قرار گرفت و به عنوان مبنای اصلی برای تعریف اخیر برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP) در سال ۱۹۹۷ به کار رفت: «حکمرانی، اعمال قدرت سیاسی، اقتصادی، اداری برای مدیریت امور یک کشور در همه سطوح است. این حکمرانی شامل سازوکارها، فرایندها و مؤسسه‌ای می‌شود که از طریق آنها، شهروندان و گروه‌های مختلف علائق خود را ابراز می‌دارند. اختلاف نظرهای خود را تعدیل می‌کنند و به توافق نظر می‌رسند و براساس حقوق و تعهدات قانونی خود عمل می‌کنند.» (برنامه توسعه سازمان ملل، ۱۹۹۷، ص: ۳-۲)

شماره شماره ۲ - نمونه مشارکت



منبع: ویلسون، (۱۹۹۸، ص: ۱۴)

حکومت محلی نقش خاصی را در حکمرانی شهری ایفا می‌کند. زیرا سطح دموکراتیکی است که به شهروندان نزدیک‌تر است. به همین جهت نیز این سطح از حکمرانی باید لوآورانه و در تعامل و پیوند نزدیک با شهروندان، و مشوق توسعه همکاری شهروندان باشد.

یکی از مهم‌ترین عوامل نهفته در فرایندهای مورد بحث، از جمله گستردگی روابط حکمرانی شهری، عدم تمرکز و دموکراسی محلی، نقش مشارکت جامعه مدنی در سطح شهری است. مشارکت شهروندان در سازمان‌های مردمی در زمینه‌های مختلف فعالیت مدیریت شهری می‌تواند موجب دستیابی به اهداف حکمرانی شهری و تحقق «حکمرانی شهری مطلوب» (Good Governance) شود.

حکمرانی شهری مطلوب چیست؟

حکمرانی شهری زمانی مطلوب خوانده می‌شود که دارای ویژگی‌هایی باشد. این حکمرانی باید مؤثر، مشارکتی، شفاف، پاسخگو و عادلانه باشد و مقررات قانونی را اعمال کند. در واقع فرایندی است که به وسیله دولت هدایت می‌شود ولی با همکاری بخش خصوصی و جامعه مدنی به پیش می‌رود. مشارکت و تعامل سازنده هر سه بخش برای تحقق توسعه انسانی ضرورت دارد.

مفهوم حکمرانی در سطوح مختلف به کار گرفته می‌شود: از یک سازمان گرفته تا سطح محلی، ملی و بین‌المللی. دولت یکی از نقش‌آفرینان در حکمرانی است، و سایر گروه‌های درگیر در حکمرانی، براساس سطحی از دولت که مورد نظر است فرقی می‌کند. به طور مثال، در مناطق روستایی، این گروه شامل زمینداران، جوامع کشاورزان رعیت، تعاونی‌ها، مؤسسات غیردولتی، مؤسسات تحقیقاتی، و هبران مذهبی، احزاب سیاسی و مؤسسات مالی، ارتش و مانند اینهاست. شرایط در مناطق شهری با هم پیچیده‌تر است. نخبگان شهری و تصمیم‌سازانی که به طور رسمی یا غیررسمی شهر را شکل می‌دهند و معمولاً سازمان یافته‌اند، فقرای شهری که پیش از همه تحت ستم قرار دارند و استثمار می‌شوند، اما به تدریج خود را سازمان می‌دهند، طبقه متوسط شهری که ناآگاه و بی‌علاقه و سازمان نیافته‌اند اما بیشترین ظرفیت را برای تغییر دارند، باید تقویت شوند، فعال گردند و به آنها فرصت داده شود تا وضع خود را بهبود بخشند. سازمان‌های غیردولتی و سازمان‌های مبتنی بر جامعه، مقامات رسمی منتخب محلی و رسانه‌های گروهی نیز در این فرایند نقش دارند.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، حکمرانی مطلوب هشت مشخصه دارد: مشارکتی، توافق‌گرا، پاسخگو، شفاف، مسئول، مؤثر و کارآمد. مساوات طلب فراگیر (inclusive) است، و از مقررات قانونی پیروی می‌کند.

تحت تأثیر دیدگاه‌های کسب و کار و تجارت و اداره امور عمومی در دهه‌های ۱۹۶۰

و ۱۹۷۰، آنچه که به عنوان «اداره امور شهری» شناخته می‌شد در دهه ۱۹۸۰ مدیریت

شهری نام گرفت، و اداره‌کنندگان شهری خود را مدیران شهری نامیدند. از دهه ۱۹۹۰،

مفهوم جدیدی راه خود را در سمینارهای توسعه و مطالعات تحقیقاتی باز کرد. این

مفهوم، حکمرانی (Governance) بود

توافق‌گرای بودن (Consensus oriented)

نقش آفرینان مختلف و دیدگاه‌های گوناگونی در هر جامعه وجود دارند. حکمرانی مطلوب باید بین همه علایق متفاوت شهروندان در جهت آنچه که بهترین تأثیر را برای کل اجتماع در بر دارد و چگونگی دستیابی به آن، توافق ایجاد کند. این حکمرانی، باید چشم‌اندازی گسترده و آینده‌نگر نسبت به نیازهای توسعه انسانی پایدار و نحوه دستیابی به اهداف آن داشته باشد. دستیابی به این توانایی، تنها از درک زمینهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هر جامعه و اجتماع خاص نتیجه می‌شود.

مساوات طلبی و فراگیر بودن (Equity and Inclusiveness)

رفاه هر جامعه در گرو ایجاد اطمینان از این نکته است که همه اعضای آن احساس کنند که سهمی در آن دارند و از جریان عادی جامعه کنار گذاشته نشده‌اند. برای این منظور باید همه گروه‌ها، به خصوص آسیب‌پذیرترین آنها، موقعیت‌هایی برای دستیابی به رفاه - و حفظ آن - کسب کنند.

اثربخشی و کارایی (Effectiveness and Efficiency)

حکمرانی مطلوب به این مفهوم است که فرایندها و مؤسسات موجود با استفاده بهینه از منابعی که در اختیار دارند، نتایجی را به بار آورند که به نیازهای اجتماع پاسخ گوید. کارایی در حکمرانی مطلوب، به استفاده پایدار از منابع طبیعی و حفظ محیط زیست نیز تشریح می‌یابد.

پاسخگو بودن (Accountability)

پاسخگو بودن از جمله نیازهای اساسی برای حکمرانی مطلوب به شمار می‌آید. نه تنها مؤسسات دولتی بلکه سازمان‌های بخش خصوصی و جامعه مدنی نیز باید در مقابل مردم و ذی‌نفعان سازمان‌های خود پاسخگو باشند. به طور کلی، هر مؤسسه‌ای باید نسبت به کسانی که از نتایج تصمیمات آن تأثیر می‌پذیرد پاسخگو باشد؛ و این پاسخگو بودن نیز نمی‌تواند بدون وجود شفافیت و رعایت مقررات قانونی اعمال شود.

قانون مداری (Rule of law)

حکمرانی مطلوب مستلزم وجود چارچوب‌های قانونی مناسب و عادلانه‌ای است که بيطرفانه اعمال شوند، و

حامی تمام و کمال حقوق بشر باشند - به خصوص در مورد گروه‌های اقلیت در مفهوم گسترده آن. اعمال بیطرفانه قوانین، مستلزم وجود نظام قضایی مستقل و نیروی انتظامی بیطرف و غیر فاسد است.

شفافیت (Transparency)

شفافیت به این مفهوم است که تصمیمات گرفته شده و اعمال آنها با پیروی مقررات قانونی صورت پذیرد. به دیگر مفهومی، اطلاعات به طور آزادانه و مستقیم در دسترس افرادی باشد که تحت تأثیر آن تصمیمات و اجرای آن قرار خواهند گرفت؛ و نیز اینکه اطلاعات کافی به شکلی قابل فهم تهیه شود و با وسیله‌ای مناسب منتقل گردد.

مشارکت (Participation)

مشارکت زنان و مردان بنیاد و اساس حکمرانی مطلوب است. مشارکت می‌تواند مستقیم و یا از طریق مؤسسات قانونی واسطه صورت گیرد. دموکراسی نمایندگی، الزاماً به مفهوم توجه به اسبم‌پذیرترین اقشار جامعه و دخالت دادن آنها در تصمیم‌گیری‌ها نیست. مشارکت باید آگاهانه و سازمان یافته باشد. چنین خصوصیتهای به مفهوم آزادی مجامع و آزادی بیان از یک سو، و وجود یک جامعه مدنی سازمان یافته از سوی دیگر است.

با کمی دقت می‌توان دریافت که ویژگی‌های حکمرانی شهری مطلوب، یک هدف مشترک را دنبال می‌کند و آن مقدرسازی شهروندان است. اما مفهوم مقدرسازی چیست؟

مقدرسازی سه ویژگی عمده دارد: چند بعدی است، کنشی اجتماعی است و نوعی فرایند است. چند بعدی است زیرا در ابعاد اجتماعی، روانی و اقتصادی و در سطوح مختلف فردی، گروهی و اجتماعات به وقوع می‌پیوندد؛ نوعی کنش اجتماعی است زیرا در تعامل با دیگران رخ می‌دهد؛ و بالاخره نوعی فرایند است زیرا در جریان وقوع، رشد می‌کند.

اقتدار بخشیدن به شهروندان

نظریه مقدرسازی را ابتدا راپاپورت (Rappaport, 1981, 1987) در زمینه روان‌شناسی اجتماعی مطرح کرد. وی مقدرسازی را به معنی هدف، قرار دادن تقویت امکانات افراد برای کنترل بر روی زندگی خویش برشمرده است. بنابراین اگر قدرت عبارت است از توانایی افراد در پیش‌بینی و کنترل و مشارکت در محیط، آن گاه می‌توان گفت که مقدرسازی فرایندی است که طی آن افراد و اجتماعات می‌توانند چنین قدرتی را به کارگیرند و به طور مؤثر در تغییر زندگی خود و محیط‌شان اعمال کنند (رابرتسون و مینکلر، ۱۹۹۴).

نکته درخور توجه این است که اقتدار یافتن باید از درون یک گروه منشأ بگیرد و مفهوم مقدرسازی، در واقع از طریق رفع موانع به کارگیری قدرت و فراهم آوردن زمینه مناسب برای قدرتمند شدن شهروندان است. این امر در مسیر فرایند «حکمرانی شهری مطلوب» تحقق می‌یابد و نمی‌توان این اقتدار را به طور بخشی مجزا - و بدون تمهیدات لازم برای به کارگیری آن - به گروهی بخشید. در اینجا مشارکت به عنوان نوعی واسطه (catalyst) در حرکت به سوی کسب اقتدار به کار می‌رود. مقدرسازی فرایندی است که از طریق آن افراد به اندازه کافی قدرت می‌یابند تا در رویدادها و فعالیت‌های مؤسسه‌ای که بر زندگی آنها اثر می‌گذارد مشارکت کنند.

در کارگاه آموزشی بین‌المللی، که به منظور بحث مشارکت و مقدرسازی برای توسعه همه جانبه در زمینه ۲۰۰۱ در پرو برگزار شد، چهار زمینه در مورد مقدرسازی گروه‌های کنار گذاشته شده و فقرا پیشنهاد گردید:

افزایش مشارکت / فراگیری اقتدار مختلف

افزایش شفافیت و اطلاعات

تقویت ظرفیت گروه‌های جامعه مدنی برای اقدام

افزایش پاسخگویی دولت و سازمان‌های غیردولتی به شهروندان

در تحلیل مقدرسازی، از این دیدگاه، به دست آوردن قدرت در واقع نه تنها مثل شرایطی که قدرت با عملکرد «تسلط» به کار می‌رود، از قدرت دیگران نمی‌گاهد، بلکه قدرت دیگران را نیز تقویت می‌کند.

مقدرسازی سه ویژگی عمده دارد: چند بعدی است، کنشی اجتماعی است و نوعی فرایند است. چند بعدی است زیرا در ابعاد اجتماعی، روانی و اقتصادی و در سطوح مختلف فردی، گروهی و اجتماعات به وقوع می‌پیوندد؛

حکمرانی شهری مطلوب باید مؤثر، مشارکتی، شفاف، پاسخگو و عادلانه باشد و مقررات قانونی را اعمال کند. در واقع فرایندی است که به وسیله دولت هدایت می شود ولی یا همکاری بخش خصوصی و جامعه مدنی به پیش می رود

نوعی کنش اجتماعی است زیرا در تعامل با دیگران رخ می دهد؛ و بالاخره نوعی فرایند است زیرا در جریان وقوع رشد می کند (پیچ و چویا، ۱۹۹۹).

اقتدار درجات مختلفی دارد: زیرمن و رایپورت این تقسیم بندی را در سه سطح اقتدار فردی یا روانی، اقتدار سازمانی و اقتدار اجتماعی مطرح می کنند (زیمرمین و رایپورت، ۱۹۸۸). اقتدار فردی یا شخصی، توانایی تصمیم گیری و کنترل بر روی زندگی شخصی خود و ارتباط بین احساس صلاحیت فردی و علاقه و اشتیاق به اقدام در قلمرو عمومی است. اقتدار اجتماعی زمانی متجلی می شود که هم افراد و هم سازمان ها، دارایی های خود را در تلاشی مشترک برای نیل به اهداف جمعی به کار گیرند.

بنابراین اقتدار اجتماعی شهروندان در تعامل با محیط، سایر ذی نفعان و تصمیم گیرندگان و ساختارهای موجود در جامعه مفهوم پیدا می کند. آنچه که در این فرایند اهمیت می یابد، اعتماد و ایجاد اطمینان در درون اجتماعات و بین هر اجتماع و سایر مؤسسات است. این عامل، زیربنای سرمایه اجتماعی است که خود از پیش شرط های اصلی ایجاد ظرفیت مشارکت - و به عبارت دیگر، افزایش قدرت شهروندی - به شمار می آید. سرمایه اجتماعی در مفهوم مجموعه ای از شبکه ها، هنجارها، ارزش ها و درکی است که همکاری درون گروه ها و بین گروه ها را در جهت کسب منافع متقابل تسهیل می کند. این سرمایه را غالباً با میزان مشارکت افراد در زندگی جمعی و وجود عامل اعتماد در بین آنها بیان می کنند (شریفیان لانی، ۲۰۰۱، ۱۳۸).

مشارکت به عنوان نوعی واسطه (Catalyst) در حرکت به سوی کسب اقتدار به کار می رود. مقتدرسازی فرایندی است که از طریق آن افراد به اندازه کافی قدرت می یابند تا در رویدادها و فعالیت مؤسساتی که بر زندگی آنها اثر می گذارد مشارکت کنند

نکته دیگری که لازم است در این بحث مورد توجه قرار گیرد، مقوله فرهنگ شهری است. آیا همه شهروندان رفتارهای مشابهی در برخورد با مسائل شهری دارند؟

فرهنگ شهری را به تعبیری، فرهنگ سیاسی در سطح خرد نیز دانسته اند. آلmond (Almond) و وبرا (Vebra) براساس تحقیقی که در سال ۱۹۶۳ در ۵ کشور مختلف جهان (انگلیس، آمریکا، ایتالیا، آلمان و مکزیک) انجام دادند، رفتار سیاسی این ملل را در سه الگوی مختلف از نگرش ها و ارزش های توده مردم طبقه بندی کردند:

محدود و کوتاه بینانه (Parochial) ناآگاه و غیرفعال

تبعی (Subject) آگاه ولی غیرفعال

مشارکت جو (Participant) آگاه و فعال

1- Adnan, S., and A. Barrett, S.M.N., Alam, A. Brustinow; "People's Participation NGOs and the Flood Action Plan", Research and Advisory Services, Dhaka, 1992.

2- Almond, G., and S. Verba; **The Civic Culture**. Princeton: Princeton University Press, 1963.

3- Arnstein, S.; "Ladder of Citizen Participation", *Journal of Planning Association*, 1969, No. 35, 216-224.

4- Burns, D., and B. Hambleton, P. Hogget, **The Politics of Decentralization: Revitalising Local Democracy**, London: Mac Millan, 1994.

5- Chaman, G.; "Active Citizenship and Community Involvement: Getting to the Roots". European Foundation for the Improvement of Living and Working Conditions, 1997.

6- Connor, D.; "A New Model of Citizen Participation", *Constructive Citizen Participation*, 1986, No. 14(2), 3-5.

7- Cornwall, A.; **Towards participatory practice: PRA and the participatory process** In: de Koning, K. [ed] (1996) *Participation and Health*, Zed Books, 1995.

8- Davidson, S.; "Spinning the Wheel of Empowerment", *Planning*, 1998, pp. 14-15.

9- Davoudi, S.; "What Do We Mean by Public Participation?", BEQUEST Extant meeting, Helsinki, 1999.

10- Hart, R. A.; "Children's Participation: From Tokenism to Citizenship", *UNICEF Innocent Essays*, 1992, No. 4, Florence.

11- Korten, D.E.; **Community Management**. West Hartford, CT: Kumarian Press, 1987.

12- Kreisberg, S.; **Transforming power: Domination, Empowerment, and Education**. Albany, NY: SUNY Press, 1992.

13- Lappe, F. M., & P.M. DeBorja; **The quickening of America: Rebuilding our nation, remaking our lives**. San Francisco: Jossey-Bass, Inc. Publishers, 1994.

14- McCarney, P., & M. Halfani, A. Rodriguez; "Towards and Understanding of Governance: The Emergence of and Idea and its

پیش شرط موفقیت تمامی برنامه‌های مشارکتی، باور سیاستگذاران و برنامه‌ریزان و مدیران شهری به تأثیر مشارکت شهروندان در حل مسائل و مشکلاتی است که بهبود کیفیت زندگی آنان در گرو یافتن راه‌حل و چاره‌ای مناسب برای آنهاست

آنها طرح کلی خود را چنین بیان می‌کنند: فرد مشارکت‌جو از جنبه‌های حکومتی و سیاسی نظام سیاسی آگاه است و در جریان امور نیز قرار دارد. یک فرد در الگوی فرهنگ تبعی، در درجه اول چشم به حاصل کار حکومت مجری و دیوان‌سالاری نظام حاکم دارد و تابع آن است؛ به عبارت دیگر، خود در این میان مشارکت فعال و سازنده‌ای ندارد و فردی که رفتارش در الگوی محدود و کوتاه‌بینانه معرفی می‌شود، ترجیح می‌دهد اطلاع چندانی از نظام سیاسی حاکم و فعالیت‌های آن نداشته باشد و در نتیجه ناآگاه و غیرفعال باقی می‌ماند. آلموند و وبرا - و پس از آنان نیز اینگلهارت (Inglehart) - چنین بحث می‌کنند که اگر یک نظام سیاسی دموکراتیک نظامی است که در آن شهروند معمولی در تصمیمات سیاسی شرکت می‌کند، فرهنگ سیاسی دموکراتیک باید از اعتقادات، نگرش‌ها، هنجارها و ادراک‌هایی تشکیل شود که حامی مشارکت باشند.

اگر یک نظام سیاسی دموکراتیک نظامی است که در آن شهروند معمولی در تصمیمات سیاسی شرکت می‌کند، فرهنگ سیاسی دموکراتیک باید از اعتقادات، نگرش‌ها، هنجارها و ادراک‌هایی تشکیل شود که حامی مشارکت باشند

جمع بندی

در این مقاله، سعی شد تا با مروری بر سابقه و روزه‌ها مشارکت و مشارکت شهروندی در بحث‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، تصویری کلی از موضوع مورد بحث ارائه شود. انواع مشارکت اجتماعی و ایجاد متفاوت مشارکت شهروندی و سطوح مختلف آن از دیدگاه متخصصان و پژوهشگران این موضوع مطرح شد. بررسی الگوهای ارائه شده نشان داد که مشارکت شهروندی مفهومی مطلق نیست و می‌تواند تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله هدف تعیین شده برای مشارکت و انتظاری که از آن می‌رود، دیدگاه سیاستگذاران نسبت به جلب مشارکت واقعی شهروندان و همچنین گرایش‌های شهروندان نسبت به مشارکت، خود را در سطوح مختلف به شکل‌های متفاوتی نشان دهد. اما در تمامی الگوهای موجود، سطوح بالاتر مشارکت، نشان از توزیع واقعی‌تر قدرت دارد و در سطوح پایین، مشارکت تنها نمایشی ظاهر فریب‌آور به مشارکت است که در عمل هیچ نقشی را برای شهروندان قائل نمی‌شود و تصمیمات مربوط به مسائل آنان و محیط زیست‌شان بدون دخالت - و گاه حتی استسلاج - آنان اتخاذ می‌شود و در نتیجه انگیزه‌های را نیز برای مشارکت شهروندان در مراحل بعدی اجرا و ارزیابی باقی نمی‌گذارد.

مشارکت در مفهوم عام، و مشارکت شهروندی در مفهوم خاص، هر چند که همواره امری مطلوب شناخته شده است، اما به دلیل پیچیدگی این فرایند، دستیابی به آن در عمل همواره با مشکلاتی روبرو بوده است. در نتیجه، این امر به تجربه‌های ناموفقی انجامیده که با نارضایتی شهروندان و برنامه‌ریزان و سیاستگذاران مسائل شهری همراه بوده است. این دور باطل در بسیاری از موارد همچنان ادامه یافته است، تا جایی که گاه مشارکت

تحرك خودجوش (اقدام جمعی)، مشارکتی است که در آن افراد به طور مستقل از نهاد های خارجی برای تغییر سیستم ها عمل می کنند. آنها برای تجهیز منابع و روش های فنی مورد نیاز، خودشان یا سازمان های دیگر شماس برقرار می کنند، و بر روی نحوه استفاده از منابع نظارت دارند. چنین حرکت خودجوشی می تواند نقشی مقتدر ساز داشته باشد.

تنها در نوشته برنامه ها، قوانین و آیین نامه های اجرایی دیده می شود و تحقق آن به مرحله عمل و اقدام نمی رسد. در اینجا، چند پرسش اساسی مطرح می شود:

اهداف واقعی از جلب مشارکت شهروندان در یک پروژه خاص چیست و در پایان انتظار چه نتیجه ای از آن می رود؟

آیا به مناسب ترین روش، مناسب ترین گروه از اجتماع و مناسب ترین زمان برای تحقق مشارکت مؤثر و سازنده در یک پروژه خاص اندیشیده شده است، یا الگویی واحد برای تمامی موارد به کار می رود؟

مشارکت مورد نظر، در کدام سطح از توزیع قدرت بین شهروندان قرار می گیرد؟

آیا ساختار مدیریت شهری و حکمرانی شهری مورد عمل، مشخصه های حکمرانی شهری مطلوب (مؤثر و کارآمد، شفاف، پاسخگو، مشارکتی، توافق گرا، عادلانه و قانون مدار) را داراست تا در انتظار ارتقاء فرهنگ شهری و مشارکت آگاهانه و فعالانه شهروندان باشد؟

همچنین مقنن سازی شهروندان و ارتباط آن با مشارکت فعال شهروندان مورد بحث قرار گرفت. در اینجا نیز اهمیت بستر سازی زمینه مناسب مشارکت شهروندان از سوی دولتی پاسخگو که واجد ویژگی شفافیت و حمایت و تقویت گروه های جامعه مدنی است، به خوبی مشخص گردید.

به علاوه، مقوله سرمایه اجتماعی و ارتباط آن با مقنن سازی شهروندان، مشارکت فعال آنان و اهمیت توجه به سرمایه اجتماعی در هر دو سطح خرد و کلان مطرح گردید و به راهکارهایی که می تواند زمینه های مناسب را

برای جلب مشارکت فعال شهروندان فراهم آورد، اشاره شد. بیش بینی ساز و کارهایی که بتواند موجب افزایش اعتماد افراد به تأثیر و فایده مشارکت در رفع مسائل و مشکلاتشان شود، احتمال افزایش گرایش آنان را به

مشارکت در آینده بالا می برد. با گذشت زمان و افزایش تعداد تجربه های موفق مشارکتی، الگوی ارزش ها و باور مردم تحت تأثیر واقع می شود و احتمال مشارکت آگاهانه و فعال شهروندان نیز افزایش می یابد. به عبارت دیگر،

فرهنگ شهری الگویی مشارکت جویانه را دنبال خواهد کرد؛ الگویی که استفاده از آن برای مقابله با مسائل و مشکلات شهری در جهان امروز، امری اجتناب ناپذیر است.

آسوزش فرهنگ شهرنشینی نیز که در دستور کار مدیریت شهری امروز قرار می گیرد، بدون ارائه نمونه هایی

20-Rappaport, J.: "In praise of paradox: A social policy of empowerment over prevention", *American Journal of Community Psychology*, 1981, No. 9, 1-26.

21-Rappaport, J.: Terms of Empowerment/exemplars of prevention: Toward a theory of Community Psychology. *American Journal of Community Psychology*, 1987, No. 15, 121-144.

22-Steel, J.: "Wasted Values: Harnessing the Commitment of Public Managers", Public Management Foundation, 1999.

23-Siren, R. H.: "New Approaches to Urban Governance in Latin America", Centre for Urban Community Studies, University of Toronto, Canada, 2000.

24-United Nations: "The Future of Human Settlements: Good policy can make a difference", United Nations Conference on Human Settlements, Istanbul, Turkey, 1996.

25-UNDP: "Governance for Sustainable Human Development", a UNDP policy document, United Nations Development Programme, 1997.

26-UN-ESCAP: "What is Good Governance?", Bangkok, Thailand, 1999.

27-Weidemann, I. and Femers, S.: "Public participation in waste Management decision making: analysis and management of conflicts", *Journal of Hazardous Materials*, 1993, Vol. 33, pp. 355-368.

28-Zimmerman, M. & J. Rappaport "Citizen participation, perceived control, and psychological empowerment", *American Journal of Community Psychology*, 1988, No. 16, 725-750.

۲۹- شریمان تانی، مریودا سیرما با اجتماعی و علمایی و چارچوب نظریه، فصلنامه نشر راه اجتماعی، سال اول (۱۳۸۰)، شماره ۱، صص ۱۸۵-۱۸۶.

۳۰- علوی تبار، علیرضا- مشارکت در اداره امور شهرها، بررسی الگوی مشارکت شهروندان در اداره امور شهرها، چاپ ۱۳۸۰.

۳۱- علوی تبار، علیرضا، اول، تهران، مرکز مطالعات برنامه ریزی شهری، انتشارات مؤسسه شهرسازی و معماری کشور، ۱۳۷۹.

۳۲- علوی تبار، علیرضا، علیرضا، مشارکت در اداره امور شهرها، یافته‌های تجربی از راهبردها، چاپ دوم، تهران، مرکز مطالعات برنامه ریزی شهری، انتشارات سازمان شهرسازی و معماری کشور، ۱۳۸۰.



ملموس از نتایج مثبت مشارکت شهروندان به آنان نتیجه بخش نخواهد بود. با توجه به اینکه تجربه طرح‌های مشارکتی مدیریت شهری در ایران در مقایسه با کشورهایی که از سال‌ها قبل سه تمرین دموکراسی پرداخته‌اند بسیار ناچیز است، بار دیگر به لزوم انجام تحقیقات گسترده و دقیق در ابعاد مختلف موضوع مشارکت شهروندی در ایران و انجام پروژه‌های آزمایشی بر اساس نتایج و یافته‌های مطالعات تأکیدی می‌گردد. انجام ارزیابی‌های دوره‌ای از پروژه‌های مشارکتی انجام شده موجب خواهد شد تا راهکارهای مناسب‌تری برای افزایش تأثیر مشارکت شهروندان در برنامه‌های مدیریت و توسعه شهری کشور به دست آید، به نحوی که بتوان از ظرفیت‌های بالقوه موجود در گروه‌های مختلف اجتماع به شیوه‌ای بهینه بهره‌مند شد. کلام پایانی اینکه، پیش شرط موفقیت تمامی برنامه‌های مشارکتی، باور سیاستگذاران و برنامه‌ریزان و مدیران شهری به تأثیر مشارکت شهروندان در حل مسائل و مشکلاتی است که بهبود کیفیت زندگی آنان در گرو یافتن راه حل و چاره‌ای مناسب برای آنهاست.

چکیده

موضوع این مقاله بررسی رابطه بین فرهنگ و تولید فرهنگی و نیز بین برنامه‌ریزی فرهنگی (Cultural Planning) و برنامه‌ریزی شهری است. به نظر نویسنده سیاستگذاران، برنامه‌ریزان و مدیران شهری بیش از پیش ضرورت توجه به برنامه‌ریزی‌های فرهنگی شهری و یافتن نقطه اتصال میان برنامه‌ریزی شهری و برنامه‌ریزی فرهنگی را احساس می‌کنند. علاوه بر این، برنامه‌ریزان شهری اخیراً این ضرورت را دریافته‌اند که شهر بیش از آنچه که پیش‌تر تصور می‌شد هویتی فرهنگی دارد و لذا هرگونه برنامه‌ریزی شهری منطقی و واقعی می‌باید حساسیت‌های لازم را نسبت به هویت فرهنگی شهرها و نیز تفاوت هویت فرهنگی شهروندان در زندگی شهری مدرن در خود داشته باشد. بنا توجه به این امر نویسنده مقاله بر چند نکته عمده تأکید ورزیده است:

۱- عدم توجه برنامه‌ریزی شهری به مقوله «فرهنگ شهری» آن را با محدودیت‌های نظری و تجربی بحرانی مواجه می‌سازد.

۲- برنامه‌ریزی شهری و طراحی شهری به عنوان دو فرایند به هم بسته‌هتري و فرهنگی، با تولیدات فرهنگی دیگر - و به ویژه «شهر» که خود یکی از صورت‌های تولید فرهنگی است - پیوند دارد.

۳- از بعد نظری، ضروری است که آموزش فرهنگی برنامه‌ریزان شهری و نیز واریسی انتقادی نظریه‌های شهری و برنامه‌ریزی شهری از چشم‌انداز فرهنگی بی‌گیری شود.

۴- این ضرورت نظری نیز احساس می‌شود که می‌باید برای به دست دادن تعریف مجددی از برنامه‌ریزی شهری بر مبنای دیدگاه فرهنگی، اقدام کرد.

۵- برای صورت‌بندی سیاستگذاری‌های فرهنگی شهری و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی شهری در سطح محلی، متناً توجه به مشخصه‌های فرهنگی محلی در زمینه‌های گوناگون آن (هنرها، ادبیات، میراث فرهنگی، سنت‌های فرهنگی و مانند آن) دارای ضرورت است.

۶- رویکرد «برنامه‌ریزی فرهنگی» در برنامه‌ریزی شهری مستلزم در نظر گرفتن چندین حوزه مرتبط با زندگی شهری مدرن است. اینها عبارتند از: حوزه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، هنری، نمادی، آموزشی و زیست محیط شهری.

۷- برای تحقق «رویکرد فرهنگی» در برنامه‌ریزی شهری، لازم است که نقش مدیران فرهنگی، کارکنان فرهنگی، تصمیم‌گیران و سیاستگذاران فرهنگی محلی و شهری نیز همانند نقش «مقامات محلی» شهر دیده شود.

برنامه‌ریزی فرهنگی و برنامه‌ریزی شهری

فرانکو بیانچینی

مترجم: سیدمحمودنجاشی حسینی

موضوع این مقاله که بررسی رابطه فرهنگ، تولید فرهنگی و به طور کلی تر بخش فرهنگی و برنامه‌ریزی شهری است، ناشی از نیازی است که نظریه‌پردازان، برنامه‌ریزی و برنامه‌ریزان به گسترش دستور کار برنامه‌ریزی و حرکت به سمت برداشت کل گرایانه‌تر از برنامه‌ریزی احساس می‌کنند.

در هر کدام از دوره‌های تاریخی توسعه شهرها این نیاز به صورت‌های خلاقانه احساس شده است. برنامه‌ریزان شهری این سده خصوصاً تحت تأثیر دانشمندان و مهندسان بوده‌اند؛ یعنی کسانی که در بریتانیای دوره ویکتوریا با مشکلات ناشی از انقلاب صنعتی (شلوغی، رفت و آمد، بهداشت عمومی) روبرو بودند و تلاش کردند که از طریق ساخت خانه‌های هم شکل و هم ردیف، ایجاد خط راه‌آهن و سیستم‌های پساب شهری با این مشکلات دست و پنجه نرم کنند. در سده بیستم نیز برنامه‌ریزان شهری بر ساخت زیرساخت‌های سخت‌افزاری شهر، از جمله ایجاد شبکه‌های حلقه‌ای ارتباطی درون شهری برای دسترسی راحت‌تر وسایل نقلیه به نقاط مرکزی شهر، متمرکز شدند. امروزه این آگاهی بیشتر حاصل شده است که اتخاذ این گونه رویکرد علمی و فیزیکی صرفاً بخشی از راه‌حل‌های مسائل و مشکلات شهری است. به عنوان نمونه، مسئله جرایم شهری به آسانی از طریق نظارت فیزیکی حل نمی‌شود مگر اینکه در مراکز شهری و محله‌های مسکونی احساس عرق محلی و احساس مسئولیت نسبت به محل سکونت تقویت شود. پس پیداست که از نظر بوم‌شناختی شهرهای پایدار زمانی شکل خواهند گرفت که انگیزه‌های افراد یا یکدیگر تناسب یابد و افراد جایی را که در آن زندگی می‌کنند از آن خودشان بدانند و شیوه‌های زندگی‌شان را نیز به صورتی مناسب تغییر دهند. آنچه که امروزه مورد نیاز برنامه‌ریزان شهری است، قدرت خلاقیت هنرمندان، خصوصاً پیش از همه، هنرمندانی است که با زمینه‌های اجتماعی سرو کار دارند - مانند «هنرمندان محلی» بریتانیا و «بانیان فرهنگی» فرانسوی.

این قدرت خلاقیت هنرمندان ما را قادر می‌سازد تا روابط میان محیط‌های طبیعی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را ببینیم، تأثیرات قلمروهای متفاوت زندگی را بر آورد کنیم و اهمیت زیر ساخت‌های سخت و نرم را درک کنیم. منظور ما از زیر ساخت‌های نرم شبکه‌ها و پویای فرهنگی و اجتماعی مکان‌هاست که شامل جریانات یکتا ساخت و عبادی کار و بازی، تشریفات، سنت‌ها و فضاها و محیط‌های محلی، و همچنین احساس تعلق و «مالکیت» نسبت به مکان‌های عمومی، نهادها و فعالیت‌های محلی است. شناخت زیر ساخت‌های نرم و نحوه استفاده از آنها برای اجرای موفقیت‌آمیز سیاست‌ها، موضوعی اساسی برای برنامه‌ریزان به شمار می‌آید.

برنامه‌ریزان با محدودیت‌هایی نیز مواجه‌اند. برخی از این محدودیت‌ها، از جمله عدم حساسیت نسبت به فرهنگ شهرها و تاریخ میراث فرهنگی شهری، خصوصاً در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۶۰ وجود داشته است. در طول این دو دهه و اوایل دهه ۷۰ آنچه که از یک شهر قابل سکونت و نیز مراکز شهری دارای بناهای تاریخی، چشم‌اندازهای جالب و کاربری‌های گوناگون در خاطرها باقی مانده بود، با ایجاد شبکه‌های ارتباطی، پارکینگ‌های چند طبقه و زیرگذرها و متروی زیرزمینی، که خصوصاً برای زنان خطرناک است، از یادها رفت. در زمان حاضر و به صورت‌هایی دیگر، برنامه‌ریزی فاقد حساسیت موجب تضعیف حس شهری (urbanity) شده است. بسیاری از مراکز خرید پیاده (مراکز) که ورود وسایل نقلیه به محوطه آنها ممنوع است) که طی یک دهه گذشته در بریتانیا ساخته شده است، نشان از انامه اشتباهات دهه ۶۰ دارد شاید ایجاد خیابان‌هایی با مجموعه‌ای از فروشگاه‌های اصلی مناسب به نظر برسد اما از جهات دیگر چنین مراکز می‌مانند دژهایی نفوذناپذیرند.

مسائل خطیر دیگری نیز برای آموزش برنامه‌ریزان شهری وجود دارد. عمدتاً فراموش می‌شود که برنامه‌ریزی و طراحی شهری یکی از صورت‌های هنری است و به طور ذاتی با دیگر صورت‌های تولید فرهنگی پیوند دارد.

تولید فرهنگی با توسعه شهر سروکار دارد و شهر خود از یک لحاظ دست ساخته هنری (Artifact) است. از این حیث میان معماری، برنامه‌ریزی و طراحی شهری و هنر در یونان و روم باستان و ایتالیای دوران رنسانس پیوند بیشتری وجود داشته است.

وضعیت کنونی آموزش برنامه‌ریزان - در رشته‌هایی مانند علم منطقه‌ای، جغرافیای شهری و سیاست‌گذاری اقتصادی - نیاز به تقویت بیشتری دارد و آموزش رشته‌های علوم انسانی مانند تاریخ و فلسفه و هنر ضروری است. شاید ترکیب رویکرد آموزشی اروپای شمالی با شیوه آموزشی اروپای جنوبی، که تأکید زیادی بر درک جنبه‌های تاریخی و زیبایی‌شناسانه شهرها دارند، مناسب باشد. تا زمانی که چنین شیوه‌ها و رویکردهای آموزشی شکل نگیرند، مسائل و مشکلات برنامه‌ریزی همچنان وجود خواهد داشت. برنامه‌ریزی در وضعیت کنونی‌اش از یک مبنای شناخت‌شناسی و مفهومی محدود درک می‌شود و شاخه‌های آن با توجه به همین مبنای وارد موضوعات بسیار پیچیده‌ای مانند توسعه اقتصادی محلی، ترویج گردشگری و عرضه اقتصادی می‌شوند. اما راه حل این مسئله پیوند تنگاتنگ میان برنامه‌ریزی با فرهنگ و تولید فرهنگی نیست، آنچه که مورد نیاز است، واریسی انتقادی برنامه‌ریزی شهری از دیدگاه فرهنگی است تا از این طریق «فرهنگ» در ظرف سیاست‌گذاری قرار گیرد و تولید چیزهای جدید آغاز شود. برای انجام این کار و به دست دادن تعریف مجدد از برنامه‌ریزی شهری، نیاز است که مفهوم «فرهنگ» و برداشت‌های کلی از آن روشن شود.

همان‌گونه که ریچارد ویلیامز (R. Williams)، صاحب نظر برجسته مطالعات فرهنگی در کتاب «انقلاب طولانی ملت» (۱۹۶۱) گفته است، سه دسته تعریف گسترده از مفهوم فرهنگ وجود دارد:

۱- برداشت زیبایی‌شناختی از فرهنگ به عنوان «هنر» فرهنگ مجموعه‌ای از فعالیت‌های فکری، ذهنی، ذوقی است که ذهن و تجربه انسان به صورت‌های گوناگون تولید می‌کند.
۲- فرهنگ به عنوان پرورش روح و ذهن: حالت یا فرایند تکامل انسان در قالب‌های معین ارزش‌های فراشمول یا مطلق. این تعریف با مفهوم «فراگیری» و «آموزش» پیوند دارد.

۳- برداشت مردم‌شناختی از فرهنگ: فرهنگ شیوه خاصی از زندگی است که بیانگر ارزش‌ها و معانی معین، نه تنها در هنر و یادگیری بلکه به علاوه در نهادها و رفتارهای معمول انسان، است [Williams, 1961, p.41].

تعریف مردم‌شناختی «فرهنگ» مفیدترین تعریف برای واریسی انتقادی بر برنامه‌ریزی شهری از دیدگاه فرهنگی است. فکر پیوند ذهن برنامه‌ریزی با فرهنگ «به عنوان شیوه زندگی» در ایالات متحده و استرالیا به وجود آمده است. [ن. ک. Mercer, 1996] و در بریتانیا نیز طی دهه اخیر برخی از حوزه‌های شهری این فکر را مورد توجه قرار داده‌اند. به عنوان مثال، مقامات محلی شهر کرکیز (Kirkcaldy) طی گزارشی مستندی که در ۱۹۹۱ تهیه شده است نشان داده‌اند که ریشه‌های اصلی بروز بحران‌های زنجیره‌ای در این شهر در «تضعیف فرهنگ محلی» است. به نظر تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران محلی سلطه فروسنگ‌های زنجیره‌ای و رشد مراکز فروش دور از شهر، منجر به تضعیف تمایزات فرهنگی شهرک‌های مختلف این شهر (هاذر شیلد، دیویز یاری، باتلی) شده است. غلبه و سلطه ماشین‌ها نیز کارکردهای شهری را مختل کرده است. بحران عمده وجود فعالیت‌های خانگی است که به تضعیف فرهنگ محلی کمک کرده‌اند مانند خصوصی شدن و خانگی شدن اوقات فراغت؛ یعنی اینکه مردم محلی اکثر اوقات فراغت و وقت آزاد خود را به تماشای تلویزیون و ویدئو در خانه می‌گذرانند و بالاخره اینکه، براساس گزارش مقامات محلی شهر کرکیز، تمرکز قدرت و منابع در حکومت مرکزی از سال ۱۹۷۹ موجب ایجاد بحران در سطح حکومت محلی شده است و این خود عامل دیگری در ایجاد «بحران فرهنگ محلی و هویت فرهنگی» بوده است.

اما واکنشی که مقامات محلی این شهر برای مقابله با این بحران فرهنگی نشان داده‌اند، تاآورانه است [Wood, 1996]. مقامات محلی این شهر از رویکرد «برنامه‌ریزی فرهنگی» استفاده کرده‌اند، و نه «برنامه‌ریزی برای فرهنگ» (Planning of Culture) که رویکردی خطرناک و احتمالاً ناممکن است؛ یعنی از نوعی برنامه‌ریزی حساس به «مشخصه‌های فرهنگی محلی» استفاده شده است. به این معنا «برنامه‌ریزی فرهنگی» از سیاست‌های سنتی مرسوم در زمینه هنرها، رسانه‌ها، میراث فرهنگی و تفریح متمایز است. چند دلیل برای این تمایز وجود دارد.

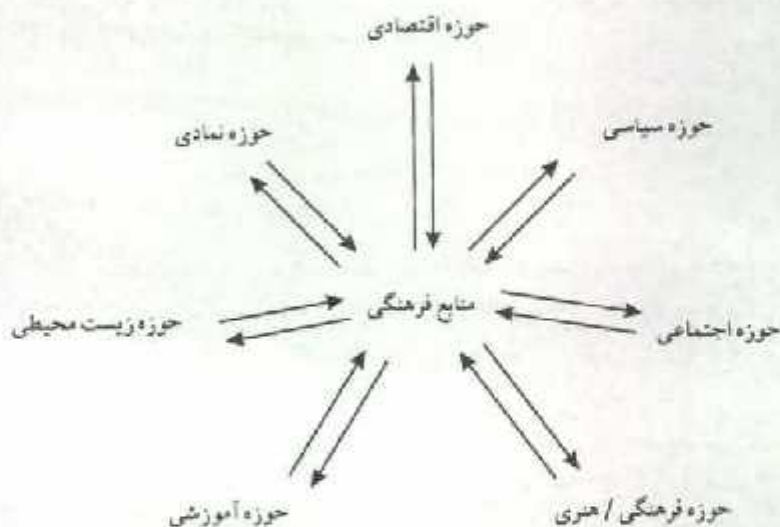
اول، جهت‌گیری سیاست‌های فرهنگی این است که فرهنگ را به طور کلی به عنوان «شیوه زندگی» و حتی «هنر» در نظر نمی‌گیرند و تعریفی که از «فرهنگ» دارند محدود است. دوم، جهت‌گیری دیگر سیاست‌های فرهنگی سنتی در تمرکز بخشی است. به عنوان نمونه، این گونه سیاست‌های فرهنگی بر گسترش بخش‌های فرهنگی (Cultural Sectors) و صورت‌های فرهنگی (Cultural Forms) مجزا از هم تأکید می‌کنند؛ از جمله سیاست‌های مشخص و متمایز در زمینه نمایش، موسیقی، رقص، آواز، ادبیات، هنرهای تجسمی یا صنایع دستی.

از نظر بوم‌شناختی شهرهای پایدار
زمانی شکل خواهند گرفت که
انگیزه‌های افراد با یکدیگر تناسب
یابد و افراد جایی را که در آن
زندگی می‌کنند از آن خودشان
بدانند و شیوه‌های زندگی‌شان را
نیز به صورتی مناسب تغییر دهند

در «برنامه‌ریزی فرهنگی» تأکید بر تمرکز قلمرویی (Territorial Focus) صورت می‌گیرد و نه تمرکز به‌بخش. مهم‌ترین چیزی که در این رویکرد جلب نظر می‌کند، نحوه انطباق طیف گسترده منابع فرهنگی برای کمک به توسعه فضایی - اعم از محله و شهر یا منطقه - است

اماد: «برنامه‌ریزی فرهنگی» تعریف گسترده‌تر از فرهنگ ارائه می‌شود و تأکید بر تمرکز قلمرویی (Territorial Focus) صورت می‌گیرد و نه تمرکز به‌بخش. مهم‌ترین چیزی که در این رویکرد جلب نظر می‌کند، نحوه انطباق طیف گسترده منابع فرهنگی برای کمک به توسعه فضایی - اعم از محله و شهر یا منطقه - است. نموداری که در پی می‌آید برای درک بهتر موضوع ترسیم شده است.

به سوی رویکرد «برنامه‌ریزی فرهنگی»



مقامات محلی شهر کرکلیز نشان داده‌اند که ریشه‌های اصلی بروز بحران‌های زنجیره‌ای در این شهر در «تضعیف فرهنگ محلی» است. سلطه فروشگاه‌های زنجیره‌ای و رشد مراکز فروش دور از شهر، منجر به تضعیف تمایزات فرهنگی شده است. غلبه و سلطه ماشین‌ها نیز کارکردهای شهری را مختل کرده است

منابع فرهنگی عبارتند از:

- نهادها و فعالیت‌های هنری و رسانه‌ای.
- فرهنگ‌های حرفه‌ای شفاهی، اقلیت‌های قومی و جوانان.
- فرهنگ‌های گروه‌های دی‌نفع مختلف.
- میراث فرهنگی شامل: باستان‌شناسی، خوراک‌شناسی (Gastronomy)، گویش‌های محلی و مراسم و تشریفات محلی.
- بینش‌های محلی و تعبیر نامتعارف (External Perceptions) از مکان و فضا که در لطیفه‌ها، آوازها، ادبیات، اسطوره‌ها، کتاب راهنمای گردشگری، گزارش‌های رسانه‌ای و جزئیات متعارف (Conventional Wisdom) بیان شده است.
- محیط طبیعی و انسان‌ساخت، شامل فضاهای باز و عمومی.
- تنوع و کیفیت خرده‌فروشی، اوقات فراغت، فرهنگ، خوردن، آشامیدن و تسهیلات سرگرمی و فعالیت‌های سرگرم‌کننده.
- گنجینه تولیدات محلی و صنایع دستی.

برنامه‌ریزی شهری می‌باید در بستر فرایند تولید فرهنگی مجدداً تعریف شود و ویژگی‌های این فرایند به صورت جدی مورد توجه قرار گیرد

در مورد نمودار نیز این توضیحات لازم است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، رابطه‌ای دو طرفه میان منابع فرهنگی و حوزه‌های گوناگون سیاست‌گذاری عمومی (اقتصادی، حمل و نقل، محیط زیست، برنامه‌ریزی کالبدی، اجتماعی و سیاست آموزشی) وجود دارد. دو گونه رابطه نیز دیده می‌شود. یکنانی که از سمت حوزه‌های سیاست‌گذاری به طرف منابع فرهنگی ترسیم شده، به این معناست که در سیاست‌گذاری باید منابع فرهنگی موجود در هر کدام از این حوزه‌ها (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و جز اینها) را در نظر گرفت. یکنانی که از سمت منابع فرهنگی به سوی حوزه‌های سیاست‌گذاری کشیده شده است، نشان می‌دهد که سیاست‌گذاران می‌باید فرایندهای فکری را که سایر کارگزاران حوزه تولید فرهنگی - حوزه تولید معانی، نشانه‌ها، روایت‌ها و آرا - مورد استفاده قرار می‌دهند نیز لحاظ کنند. ویژگی‌های عمده این فرایندها را می‌توان در شش گروه طبقه‌بندی کرد:

- ۱- کل‌گرا، منعطف، جانبی، شبکه‌ای
- ۲- نوآورانه، اصیل و تجربی
- ۳- انتقادی، تحقیقی - پرسشی، مسئله‌دار، چالنده یا وضع موجود، و استقبالی
- ۴- انسان‌گرایانه و مردم‌مدارانه
- ۵- دارای بار فرهنگی، آگاهی انتقادی از تاریخ و فرهنگ گذشته
- ۶- نامحدود و غیرابزاری

برنامه‌ریزان فرهنگی باید بدانند که شهرها (اقتصاد شهر، سیاست شهر، فرهنگ شهر، بوم زیست شهر، اجتماع شهر) چگونه کار می‌کنند و نیازمند آگاهی از برنامه‌ریزی کالبدی نیز هستند، چرا که در غیر این صورت نمی‌توانند تأثیر و نفوذی داشته باشند

اگر چنین مفهوم‌سازی از رابطه میان فرهنگ و برنامه‌ریزی شده را بپذیریم، آنگاه نیاز است که نقش‌های مدیر فرهنگی، کارکنان امور هنری و توسعه فرهنگی و تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران فرهنگی را همانند نقش‌های مقامات محلی بدانیم. این متخصصان حرفه‌ای - علاوه بر اینکه می‌دانند چگونه باید یک بخش تولید فرهنگی را شکل داد - حکم درویشانان خبری و میانجی‌های میان حوزه‌های تولید فرهنگی و حوزه‌های مختلف سیاست‌گذاری عمومی را نیز خواهند داشت.

ظرفیت مفهوم‌سازی مجدد فرایند پیش‌گفته را می‌توان با ذکر نمونه‌ای از حوزه‌های سیاست‌گذاری عمومی - سیاست بازاریابی مکان (Place Marketing) - روشن کرد. به‌طور کلی سیاست‌گذاران بازاریابی مکان دارای زمینه حرفه‌ای بازاریابی و تبلیغات تجاری هستند. تجربیات آنها در حوزه بازاریابی فرآورده‌های تجاری مثلاً خودرو و پوشاک و مانند آن است. لذا سعی می‌کنند این فرایند را به یک شهر نیز تسری دهند. فشارهای سیاسی برای دستیابی به این نتایج می‌تواند این معنا را داشته باشد که آنها دقیقاً شش ماه برای شکل‌گیری راهبرد بازاریابی جدید برای مکانی نظیر یک شهر ۲۰۰ هزار نفری وقت صرف کنند.

غیرممکن است در بازارهای لیورپول، بولونا، لیون یا هر مکان دیگری که آدم به دنبال بازار کالایی مورد نظر می‌گردد نتیجه‌ای حاصل شود. حال به یکی از شش ویژگی که در فرایندهای فکری تولید فرهنگی گفته شد باز گردیم. یکی از ویژگی‌های گفته شده خصیصه کل‌گرایانه، بین‌رشته‌ای و جانبی بودن فرهنگی بود. در مثال مورد نظر ما بازاریابی در شهر نیازمند اتخاذ رویکردی کل‌گرایانه، بین‌رشته‌ای و جانبی مبتنی بر مشاوره و تحقیق و کسب اطلاعات لازم از افرادی است که شهر را به صورت عمقی می‌شناسند؛ به علاوه به کار گروهی مرکب از برنامه‌ریزان، معماران، مورخان، مردم‌شناسان، روان‌شناسان و جامعه‌شناسان هم نیاز است. در غیر این صورت خطر ارائه راهبردی کلیشه‌ای و تقلیدی وجود خواهد داشت. راهبردهای بازاریابی مکان باید متأثر از فرهنگ مکان مورد نظر باشد.

به نظر من موضوعی که در خور تأمل است، میزان مهارت‌های فرهنگی سیاست‌گذاران شهری (اگر چه قدری نخبه‌گرایانه به نظر می‌رسد) است. محدودیت‌های رویکرد ابزاری به تجدید حیات فرهنگی شهر (Culture-Based Urban Regeneration) که در اواخر دهه ۱۹۸۰ اتفاق افتاد منجر گردید. در آن زمان زندگی فرهنگی محلی مانند ابزاری برای «فروشی» شهرها به گردشگران و سرمایه‌گذاران به کار گرفته شد؛ اما برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران شهری ما معمولاً قادر به تعبیر نظر تفکر و اقدامات خود نبودند. یکی از انتقادات

هوشمندانه‌ای که به مهارت‌های فرهنگی سیاست‌مداران و تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران وارد شده است از یوستین اوکانر (Justin Oconner) است. او نشان پروژه‌های تولید فرهنگی دهه‌های ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ را به عنوان «محصولی با قیمتی بسیار گزاف و یا طراحی بسیار بد و ضعیف» توصیف کرده است. [Oconner, 1993, pp.17-18] اوکانر اضافه می‌کند که:

مطالبی نیز درباره قدرت پول می‌باید گفت - مثلاً قدرت ایجاد صنعتی که بسیار مورد توجه سیاستمداران بوده است - اما می‌توان در زمینه ناشیگری فرهنگی نخبگان محلی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و توسعه نیز سخن گفت [Ibid. 18].

در ادامه ما بلیم به فرایند تولید فرهنگی و ویژگی‌های ششگانه آن - که قبلاً ارائه شد - بپردازیم. این موضوع از این جهت مهم است که برنامه‌ریزی شهری می‌باید در دستور فرایند تولید فرهنگی مجدداً تعریف شود و ویژگی‌های این فرایند به صورت جدی مورد توجه قرار گیرد.

پیش از این گفته شد که برنامه‌ریزی شهری و برنامه‌ریزان نیازمند آموزش‌های جدید هستند؛ اما محدودیت‌های جدی در سر راه آموزش برنامه‌ریزان کالیدی، کارکنان بخش بازاریابی شهری و مدیران فرهنگی آنها وجود دارد. آموزش تنگ‌دانه در زمینه مدیریت امور هنری برای «برنامه‌ریزان فرهنگی» کفایت نمی‌کند و نامناسب است؛ آنها نیازمند آگاهی از اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی شهری هستند. برنامه‌ریزان فرهنگی

گسترش فرهنگ جدید در میان مقامات محلی و سایر تشکلهای سیاست‌گذاری نیز حائز اهمیت است؛ یعنی فرهنگی که نوآورانه باشد، از شکست هراس نداشته باشد، دست کم بتواند میان خطاهای آگاهانه و ناآگاهانه تمایز قائل شود و بپذیرد که خطاها می‌تواند نوبه‌ای برای موفقیت‌های آینده باشد.

همچنین باید بدانند که شهرها (اقتصاد شهر، سیاست شهر، فرهنگ شهر، بوم زیست شهر، اجتماع شهر) چگونه کار می‌کنند و نیازمند آگاهی از برنامه‌ریزی کالیدی نیز هستند، چرا که در غیر این صورت نمی‌توانند تأثیر و نفوذی داشته باشند.

نیاز به تحقیقات جدید نیز در این میان احساس می‌شود اما نه تحقیقاتی که صرفاً و منحصرآدر زمینه تأثیرات اقتصادی منابع فرهنگی و سیاست‌های فرهنگی است؛ نظیر تحقیقاتی که در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ انجام می‌شد. ما نیاز به تحقیقاتی در زمینه اثربخشی منابع فرهنگی در چارچوب همبستگی اجتماعی، ظرفیت‌های سازمانی [Matarasso, 1997] و توسعه ظرفیت و توان نوآوری در شهرها داریم. برای سیاست‌گذاری به ساختارهای جدیدی نیاز است؛ ساختارهایی که بیش از اندازه یکپارچه و منسجم باشند و گروه‌های آموزشی و کاری را در ارائه موضوعات و مسائل درگیر کنند. نه اینکه متکی بر سازمان‌ها و امپراتوری‌های سیاست‌گذاری باشند. به عنوان مثال، اگر مسئله سوت و کور بودن مرکز شهر در هنگام شب باشد، واکنش مؤثر این است که سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران شهری مسئولیت تأمین روشنایی، تضمین امنیت، ایجاد سیستم‌های حمل و نقل، بازنده‌سازی فرهنگی و برنامه‌ریزی کالیدی شهر را بر عهده بگیرند.

همچنین گسترش فرهنگ جدید در میان مقامات محلی و سایر تشکلهای سیاست‌گذاری نیز حائز اهمیت است؛ یعنی فرهنگی که نوآورانه باشد، از شکست هراس نداشته باشد، دست کم بتواند میان خطاهای آگاهانه و ناآگاهانه تمایز قائل شود و بپذیرد که خطاها می‌تواند نوبه‌ای برای موفقیت‌های آینده باشد. استفاده از آرای رقیب (پروژه‌های طراحی شهری و معماری) می‌تواند برای پروژه‌های جرائم شهری، حمل‌ونقل شهری و طراحی سیاست‌های فرهنگی نیز به کار آید. در پایان ما بلیم نکاتی را که مایکل دی. هیگنز (M.D. Higgins) وزیر فرهنگ ایرلند (که به علاوه فیلسوف و شاعر نیز هست) در زمینه انتقاد از برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری ارائه داده است (کنفرانس اقتصاد هنر، دابلین، ۱۹۹۴) یادآوری کنیم. یکی از نکات انتقادی هیگنز این است که هم‌مونی و سرکردگی اقتصاد، عرصه را بر فضای فرهنگی تنگ کرده است، و ما تبدیل به انسان اقتصادی (Homoeconomicus) شده‌ایم. هیگنز بر آن است که برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری باید شأن انسان‌گراییانه پیدا کنند. به نظری برای غلبه بر بی‌تشی محدود اقتصادی، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری باید به سمت و سوی راهبردی، قوی‌تر، غنی‌تر و معقول‌تر گام برداشت تا بتوان شهرهایی پایدار از جهت اقتصادی، اجتماعی، زیست محیطی و فرهنگی داشت.

منبع:

- 1-Higgins, M.D.; "The Economy of the arts: The Big Picture". Speech at the conference The Economy of the Arts, Dublin, December 1994.
- 2-Matarasso, F.; "Use or ornament? The social impact of participation in the Arts". Nottingham and Bourness Green, Cornelia, 1997.
- 3-Meretz, C.; "By accident or design? Can culture be planned?". In F. Matarasso and S. Hall (eds.), *The art of Regeneration*. NBG, 1996.
- 4-O'conner J.; "Manchester and The Millennium: Whose civilization?". *Regeneration cities*, 1993, 5, 17-18.
- 5-Williams, R.; *The lony Revolution*. pnyne, 1961.
- 6-Wood, P.; "Regeneration and the Arts in Kirklees", in F. Matarasso and S. Halls (eds.), *The Art of Regeneration*. NBG, 1996.

* این مقاله ترجمه فصل دوازدهم تئوری است.
Creed, C. H. (Ed); *Social Town Planning*, Routledge, 1999, PP. 195-202.

چکیده

نوشته حاضر، کنکاشی است دربارهٔ هویت بخشی به بافت‌های مسکونی، لذا پس از تخصصی در ضرورت طرح مسئله هویت در این بافت‌ها، با دیدگاهی فرابتکرو و در قالب ساختاری دو بخشی، مشتمل بر پایگاه نظری و راهکارهای عملی، به تشریح مسئله و ارائه راه حل برای آن می‌پردازد.

پایگاه نظری این مقاله هویت را امری عجیب یا زندگی روزمرهٔ انسان‌ها می‌داند که به واسطهٔ تشخیص در اثر انطباق یک عینیت با تصویر ذهنی اش دست یافتنی است و به ضرورت برقراری مستمر فرایند انطباق، بویاست. چنانچه تشخیص بنای احراز هویت قرار گیرد، ناگزیر باید در دو سطح تحقق یابد تا بتوان پدیده‌ای را هویت‌مند تلقی کرد؛ اولاً لازم است پدیده موردنظر از پدیده‌های غیرهم‌سنگ با آن قابل بازشناسی باشد و ثانیاً باید نسبت به پدیده‌های هم‌سنگ آن تشخیص داشته باشد.

بازشناسی و تشخیص مباحثی هستند که محورهای بخش راهکارهای عملی مقاله را تعریف می‌کنند. این راهکارها از یک طرف معطوف به تبیین اهداف و راهبردهای لازم در جهت بازشناسی یک محله به عنوان حوزه‌های قابل سکونت‌اند؛ و از این منظر، درهم تنیدگی، نفوذپذیری، خوانایی، آسایش، امنیت، آرامش، خودمائی بودن و دنجی محله را مدنظر قرار می‌دهند. از طرف دیگر به بیان مواردی می‌پردازند که موجبات تشخیص محله را به عنوان بخشی از شهر، نسبت به سایر محله‌ها و در صد اجزای آن فراهم می‌آورند.

در نهایت نوشته حاضر مدعی است که بحران هویت معضلی حل‌ناشدنی و فاجعه‌ای علاج‌ناپذیر نیست؛ و هویت بخشی امری ممکن و نه چندان دشوار است.

هویت بخشی به بافت‌های مسکونی

فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸ / زمستان ۱۳۸۰

مروارید قاسمی
کارشناس ارشد معماری



بیشتر مردم در محیط‌هایی موسوم به «یافت مسکونی» زندگی می‌کنند و خواه ناخواه با مشکلات این بافت‌ها نیز دست به گریبان‌اند. خطر بزرگی که آنان را تهدید می‌کند این است که به این مشکلات عادت کنند و حساسیت خود را نسبت به آنها از دست بدهند. این واقعه تحمل مشکل را آسان‌تر نمی‌کند بلکه یافتن راه‌حل مقابله با آن را دشوارتر می‌سازد؛ زیرا در آن صورت نمی‌توان علت اشتگی‌ها و بی‌قراری‌های روانی و احساسی رهاشدگی و بی‌ریختگی خود را دریافت. بازگویی و یادآوری این معضلات شاید سبب گردد که به جای بی‌اعتنایی توأم با بدخلتی، توجه متمهدانه‌تری نسبت به بافت‌های مسکونی موجود صورت گیرد.

واژه «بافت» برای این محیط‌های مسکونی، بسیار برازنده‌تر از محله است. امروزه نه فقط شاهد شکل‌گیری روزافزون چنین محیط‌هایی در روند توسعه شهرهای مسان هستیم، بلکه بسیاری از محله‌های موجود نیز در معرض خطر فروپاشی و تنزل در حد یک بافت قرار دارند. شاید این امر به تنهایی برای خاطر نشان ساختن ضرورت پرداختن به هویت بافت‌های مسکونی و کمک به معکوس شدن این جریان در جهت تقویت موجودیت و تولید محله‌ها کافی باشد. داشتن بافت برای محله‌ها شرط لازم است و بی‌شرط کافی نیست، و این در حالی است که ما به شرط لازم برای ریسین اکتفا کرده‌ایم. مصداق این امر، بافت‌های شطرنجی فراگیر و گسترش یابنده‌های هستند که بخش اعظمی از شهرهای ما را تشکیل داده‌اند. با رشدی سرمهانی باقی مانده شهر را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌دهند و گاه و بیگاه نیز در قالب یک «شهر جدید» سربرمی‌آورند. این شبکه‌های شطرنجی نوعی شباهت را در میان تمام بافت‌ها به وجود آورده‌اند، و این امر دیر یا زود به محو شدن احساس تعلق شهروندان به محل زندگی‌شان منجر خواهد شد.

شاید بتوان ادعا کرد که این شبکه محصول تعامل دو دلیل عمده است: یکی ورود و رواج خودروی شخصی در زندگی شهرنشینان، و دیگری تغییر تفکر حاکم بر ساخت و ساز دانه‌های شهری. خودروی شخصی پدیده همه گیر قرن گذشته بود و آزادی شگفت‌آوری برای جابجایی به شهرنشینان داد، ولی در عین حال محیط‌های شهری را - به منظور تسهیل حرکت - با چنان وسعت و سرعتی تخریب کرد که ساعت اسبجالی زندگی اجتماعی گردید (Alexander, 1977: 64-6). اکثر معابر و فضاهای عمومی محله‌ها که کانون تعاملات اجتماعی ساکنان آن و عامل ارتقاء یک بافت به محله بودند، در حد مجاری عبور سواره تنزل مقام یافتند و زندگی اجتماعی از آنها رخت برپست. نخستین نشانه آن نیز از بین رفتن بسترهای زندگی جمعی و حضور نیافتن گروه‌های ویژه اجتماعی - کودکان، سالخورده‌گان و جز آنها - در سطح محله بود. به این ترتیب، در واقع حلقه دیرین کالبد محله‌ها، آسیب اجتماعی را نیز در بافت‌ها به دنبال داشته است.

از طرف دیگر، با نفوذ و رواج اندیشه تولید صنعتی در ساختمان سازی، به مسکن نیز به چشم نوعی کالای تولیدی نگریسته شد و متعاقب آن استفاده از الگوهای همگانی با طرح‌های مشابه و یا ساده‌ترین نظام استقرار رایج گردید. صرفه‌جویی در وقت و استفاده حداکثر از زمین، بهره‌گیری از نظام‌های هماهنگ ساخت و ساز و قطعه‌بندی منظم و یکسواخت اراضی را ایجاد می‌کرد. در این میان تأثیر اندیشه مدرنیستی در ساخت و ساز و

تعمیل عمومی به جهانی شدن را نیز نباید از نظر دور داشت.

اگر مشکلات بافتها تنها در این مسائل کابردی خلاصه می‌شود، شاید مقابله با آنها چندان دشوار نبوده، ولی درون این کالبد انسان‌هایی زیست می‌کنند که اتفاقاً نحوه زندگی کردن آنها در کنار یکدیگر یکی از وجوه نمایز بافت و محله است. در شهر مدرن امروزی، که در آن روابط اجتماعی تبدیل به کالای شوند، هر کس یک فرد است و نه عضوی از جمع. طبیعتاً او بیش از آنکه یک آشنای بالقوه باشد، غریبه‌ای بالفعل است و «تحمل» دیگری راه‌گشای روابط اجتماعی است (مدنی، پیوه، ۱۳۷۹: ۱۱۸).

در شرایط کنونی که در بیشتر بافت‌های ما حتی نزدیک‌ترین همسایه‌ها نیز غریبه‌اند، بدیهی است که عرصه‌های نیمه خصوصی و نیمه عمومی ناپدید گردند. زیرا زندگی یا در هسته خانواده و درون عرصه خصوصی و پنهان از اغیار می‌گذرد و یا به شتاب در میان عرصه عمومی جریان می‌یابد. در زمان حاضر رسانه‌ها و وسایل ارتباطی نقش عرصه‌های پیش‌گفته را که محل مراد و تعامل اجتماعی بودند، به دوش گرفته‌اند. استفاده از این مظاهر فناوری نیز مستلزم وابستگی هر چه بیشتر به امکانات موجود در عرصه خصوصی است. به این ترتیب، وسایل ارتباطی و فناوری ارتباطات، درست برخلاف نام خود، به نوعی در جهت تضعیف روابط انسانی گام برداشته‌اند. در این شرایط شدت یافتن احساس غریبی، تنهایی و رهاشدگی در افراد چندان هم دور از انتظار نیست.

از مهم‌ترین تبعات این غریبه شدن، بی‌تفاوتی شهروندان نسبت به مایرین و نسبت به محیط زندگی‌شان است. غریبه شدن انسان‌ها یا یکدیگر را نمی‌توان تنها به فناوری نسبت داد. بخشی از تقصیر نیز متوجه طرز فکر انسان امروزی است. از دو قرن پیش دموکراسی و آزادی جایگهی ارسلان گونه در اندیشه بشر برای خود باز کرد و اندک اندک در شئون ظاهری زندگی او نمود یافت. این امر دیر بازودا کتر جوامع راحت تأثیر خود قرار داد. در مقابل محله که فضای دوستی‌ها و دیدارهای اجباری بود، جامعه چندین ادعای دوستی‌ها و رویدادهای انتخابی را داشت. در این شرایط وظایفی که به دوش همسایگان بود، به عهده نهادهای اجتماعی گذارده شد. بنابراین شهر به جای تقسیمات متمرکز محله‌ای، به مجموعه‌ای از لایه‌های غیرمتمرکز و شبکه‌های مختلفی از روابط گذرا تبدیل شد (نسرین، ۴-۴۲: ۱۳۷۴). همگانی بودن خدمات این گونه نهادها به جای افزایش احساس مشارکت شهروندان، فاصله آنها از یکدیگر را بیشتر کرد.

در این میان، نقش کالبد فضا را نیز در تقلیل روابط اجتماعی نمی‌توان نادیده گرفته. در بافت‌های کنونی ارتباط یک واحد مسکونی یا فضای عمومی و معابر مغشوش است. یا خانه مستقیماً به معبر باز می‌شود، که در این صورت حریم خصوصی آن تهدید می‌گردد؛ و یا به آن پشت می‌کنند، که در این حالت زندگی از فضای عمومی رخت برمی‌بندد (Alexander, 1977: 665). از طرف دیگر دانه‌ها و فضاهای بافت چندان با بی‌تفاوتی کنار هم نشسته‌اند که هیچ گونه احساس همبستگی یا ارتباط را به ساکنان‌شان القاء نمی‌کنند.

مطالب ذکر شده مشتق بود نمونه خروار که سبب گردید محیط‌های مسکونی ما به وضع فعلی در آیند و هویت آنها به یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات عصر حاضر تبدیل شود، تا جایی که امروز هر کس به طریقی - خود آگاهانه یا ناخود آگاهانه - در جنگال نگرانی هویتی اسیر است. تا وقتی بحران هویت به عنوان «عضلی حل نداشتنی» و یا حداقل بسیار پیچیده فرض گردد، رهایی از شرایط کنونی چندان محتمل به نظر نمی‌رسد. یکی از دلایل این فرض آن است که تعریف مشخصی از هویت در دست نیست و همین امر هویت بخشی را دشوار و حتی ناممکن جلوه می‌دهد. بنابراین شاید نخستین گام در تحقق «هویت بخشی» به بافت‌های مسکونی «ارائه تعریفی از هویت بر اساس «پایگاهی نظری» باشد تا بتواند زیربنایی برای پیشنهاد «راهکارهای عملی» در این زمینه گردد.

پایگاه نظری

مقصود از هویت در این مقاله، پاسخی است که به پرسش درخصوصی کیستی یا چیستی موجودات داده می‌شود؛ و معادل کلمه Identity در زبان انگلیسی است. معنای این کلمه در فرهنگ آکسفورد چنین ذکر شده است: «آنچه که کسی یا چیزی هست؛ همان بودن» (۱).

تنها پدیده‌ای که دغدغه هویت دارد انسان است، به گفته سارتر، «وجود بر ماهیت تقدم دارد» (۲). انسان همواره به دنبال ابزاری می‌گردد که خود را به واسطه آن تبیین کند. بدیهی است که تبیین

در پرداختن به بحران هویت همواره این خطر وجود دارد که به جای در نظر گرفتن تصویر ذهنی کاملی از پدیده در دام نوستالژی بپوشیم و صرفاً تصویری را که از گذشته پدیده در ذهن داریم ملاک ارزیابی و مبنای دستگاه تشخیص هویت قرار دهیم، هویت بیش از آنکه معطوف به گذشته باشد، به واسطه ارتباط با توقعات افراد، حال را در برمی‌گیرد و حتی باید بتواند تا آینده امتداد یابد



خویشتن به صورت متنوع از سایرین امکان پذیر نیست، چرا که هویت شخصی بخشی از حوزه قلمرو حیات اجتماعی است که فرد خودش را با آن معرفی می‌کند (اکرمی، ۱۳۷۹: ۶). وارد شدن مفهوم اجتماع در عرصه بحث درباره هویت، خواه ناخواه مفهوم هویت جمعی را نیز مطرح می‌سازد. فرد با حضور و رشد یافتن در جمع، علاوه بر آنکه دارای هویت شخصی - یعنی نام، منزلت اجتماعی و روابط شخص با دیگران - می‌گردد، بلکه با گرفتن عناصر مشترک که فرهنگ خوانده می‌شود هویت جمعی می‌یابد (پاکزاد، ۲-۱: ۱۳۷۵). از این پس این «ما» است که به دنبال کیستی خود می‌گردد و کیستی افراد نیز خارج از چارچوب آن بی‌معنی است.

هویت جمعی از آن جهت دارای اهمیت است که با توجه به ارزش‌ها و تجربیات جمعی گروه، تصویری از یک «من» مثالی (۳) ارائه می‌دهد. تصویر یاد شده این امکان را فراهم می‌سازد که فرد دائماً با رجوع به آن و مقایسه خود با «من» مذکور، جایگاه خویش را نسبت به جمع موردارزیمایی قرار دهد و از هویت خود (Self-Identity) اطمینان حاصل کند؛ یا به عبارت ساده‌تر، خود را با آن تصویر انطباق دهد. اگر این انطباق به صورت نسبی میسر گردد، خیال وی راحت می‌شود. در صورت عدم انطباق اساسی در کلیات است که فرد دچار تنش و گاه آسیب‌های روانی شده، برای تبیین هویت خویش به سردرگمی مبتلای می‌گردد.

کنجک‌گویی و تعامیل به تعریف خود از طریق برقراری ارتباط با محیط، انسان را وادار می‌سازد که علاوه بر کیستی خود به تفحص در خصوص کیستی

سایر عینیت‌ها (۴) (Object) نیز بپردازد. وی برای هویت سنجی تمام پدیده‌های دیگر هم چنین فرایندی را در پیش می‌گیرد؛ یعنی همان مسیری را که برای پاسخ به پرسش در مورد کیستی خود می‌پیماید، برای یافتن جواب در خصوص کیستی سایر پدیده‌ها نیز طی می‌کند. به این ترتیب که فرد تصویر ذهنی (۵) (Image) خود از یک عینیت را با خود عینیت موجود تطبیق می‌دهد و این فرایند قیاسی را به عنوان مبنای تشخیص هویت پدیده مد نظر قرار می‌دهد. براین اساس، هویت اعتبار خود را از تشخیص می‌گیرد و در واقع حکم نوعی ارزیابی کیفی را می‌یابد که با استوخته‌های ذهنی فرد از تجربیات مستقیم تا فرهنگ و سنت ارتباط کامل دارد (پاکزاد، ۱۰۰: ۱۳۷۵).

البته لازم به ذکر است که هیچ‌گاه انطباق میان عینیت و تصویر ذهنی آن کامل و مطلق نیست و فرد برای آنکه بتواند پدیده‌ای را با هویت بداند، همواره تاگزیر از اعضاء نیست به برخی اختلاف‌های جزئی است. تا زمانی که این اعضاء امکان پذیر باشد، تشخیص هویت نیز ممکن است. ولی هنگامی که دیگر نتوان از اختلاف میان عینیت و تصویر ذهنی آن چشم‌پوشی کرد، تشخیص هویت با مشکل مواجه می‌شود؛ چرا که پدیده دیگر قادر نیست توقعاتی را که از آن وجود دارد برآورده سازد. در جریان دنبال کردن توقعات و تشخیص هویت نباید این نکته را از نظر دور داشت که تصویر ذهنی مورد مراجعه از ابتدا تا انتهای فرایند یکی است و نمی‌توان از میانه راه مبنای مقایسه - یعنی ذهنیت - را عوض کرد. پدیده‌ای است که کسی عاقدانه چنین نمی‌کند. اما این دامی است که در راه تشخیص هویت قرار دارد و غلتیدن در آن علت بسیاری از مناقشات بر سر هویت است. برای مثال اگر مجموعه‌های نظیر اکباتان تهران را با تصویر ذهنی خود از همان مجموعه مقایسه کنیم، طبیعتاً میان عینیت و تصویر ذهنی انطباق حاصل می‌شود حال آنکه اگر آن را با تصویر ذهنی از یک محله مسکونی قیاس می‌کردیم، شاید چنین نتیجه‌ای به دست نمی‌آمد. بنابراین ممکن است پدیده هویت خاص خود را دارا باشد - که قطعاً چنین است - ولی این مسئله بدان معنا نیست که الزاماً همان هویت مورد نظر با مورد انتظار ما را در خود دارد.

براین مبنا می‌توان ادعا کرد که بی‌هویتی به معنای سلب هر گونه امکان تشخیص، مفهومی است که در دنیای واقعی شاید هیچ‌گاه به صورت مطلق نمود نیابد. آنچه که امروزه بی‌هویتی لقب می‌گیرد، در حقیقت واقع‌های است ناشی از انتخاب نادرست دستگاه تشخیص هویت یا ناتوانی دستگاه‌های موجود در ارزیابی پدیده‌های جدید، و در واقع یکی از بازتاب‌های بحران هویت است. البته در پرداختن به بحران هویت نیز همواره

این خطر وجود دارد که ما به جای در نظر گرفتن تصویر ذهنی کاملی از پدیده در دام نوستالژی بیقیمت و صرفاً تصویری را که از گذشته پدیده در ذهن داریم ملاک ارزیابی و منای دستگاه تشخیص هویت قرار دهیم، بدون توجه به این واقعیت که شاید آنچه دیروز هویت‌مند بود و توانایی برآوردن توقعات فرد و جمع را داشت، امروز قادر به پاسخگویی به نیازهای افراد نباشد. نباید از خاطر برد که هویت پیش از آنکه معطوف به گذشته باشد، به واسطه ارتباط با توقعات افراد، حال را در برمی‌گیرد و حتی باید بتواند تا آینده امتداد یابد.

نخستین پیامد بحران هویت آن است که فرد خود را بی‌ریشه می‌یابد. هر جا که فرد نتواند خود را به هویتی خاص منسوب کند، احساس کمبود یا فقدان می‌کند و خود را بی‌هویتی می‌خواند. با بسط تصویر ذهنی فرد و بالا رفتن سطح توقعات وی، دشوارتر می‌توان میان ذهنیت خود و عینیت‌های اطراف انطباق برقرار کرد. طبیعتاً چنین فردی انسان‌تر سرخورده و متعجب می‌شود و در معرض بحران هویت قرار می‌گیرد. به همین خاطر در جهان امروز که علاوه بر تجربه برخورد مستقیم، انواع رسانه‌ها نیز فرد را بمباران اطلاعاتی می‌کنند، احساس بی‌هویتی فراگیرتر شده و اصولاً به تبع این احساس، بحث هویت رونق گرفته است. با این بحران از دو موضوع مختلف می‌توان برخورد کرد: آن را حل ناشدنی پنداشت و عاجزانه در برابرش عقب‌نشینی کرد، یا حل‌شدنی انگاشت و در جهت رفع آن اقدام کرد. با در پیش گرفتن موضوع اول، بحث از همین جا خاتمه می‌یابد؛ ولی با پذیرش موضوع دوم، جست‌وجو برای یافتن شرایط هویت‌مندی اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

اگر بی‌طرف‌فاله به مسئله هویت بنگریم، در صورتی انگیزه کافی برای تلاش در جهت احراز هویت در دست خواهد بود که علاوه بر در اختیار داشتن ابزار لازم، تبعات احراز هویت را نیز بشناسیم. این همانی (۶) با یک عینیت، نخستین پیامد احراز هویت به وسیله آن است. زمانی که فرد با عینیتی احساس این همانی می‌کند، آن را قسمتی از «من» خود یا «ما» جمع می‌پندارد. این ارتباط معمولاً زمانی به وجود می‌آید که خود را به صورت مستمر و تکرار شونده به نمایش بگذارد و بازنگری روزمره فرد مزوج گردد. نتیجه این خواهد شد که فرد نه تنها با پدیده مذکور به شکلی مطمئن‌تر و با آرامش بیشتر برخورد می‌کند و نیروی چندانی برای ادراک آن به مصرف نمی‌رساند بلکه در قبال پدیده احساس آسودگی خاطر و امنیت و اعتماد به نفس می‌تابد (باکزاد، ۱۳۷۵: ۱۰۴). نوربرگ شولتز دامنه وسیع‌تری را برای این همانی قائل است و آن را متناظر با «الفت یافتن» می‌داند (Abel, 2000: 142). خاطره عامل تشدید این تعلق و تبدیل آن به تعلق خاطر به عنوان دومین پیامد احراز هویت است. اگر ما به جایی برسیم که بتوانیم خاطره تولید کنیم، و خاطره‌های جمعی قلبی را هم از بین برده باشیم، نسل بعدی نسلی بی‌خاطره خواهد بود. نسل بی‌خاطره هم یعنی نسل بی‌ریشه (خبیبی، ۱۳۷۸: ۲۶-۷).

تداعی نیز در تقویت تعلق خاطر نقش اساسی دارد. در بسیاری از موارد، این همانی با پدیده نه به واسطه آشنایی قلبی با آن بلکه به خاطر تداعی‌هایی که در پدیده نهفته است، ممکن می‌گردد. بر این مبنا، نوعی چرخه میان احراز هویت، این همانی، تعلق خاطر، خاطرات و تداعی‌ها برقرار است. به گونه‌ای که هر یک دیگری را تشدید می‌کند.

همواره باید در نظر داشت که احراز هویت لزوماً نقطه پایان تلاش در جهت پاسخگویی به دغدغه هویت در انسان نیست، چرا که اگر چنین می‌بود، انسان یک بار و به هر زحمتی که شده، انطباق میان عینیت و تصویر ذهنی را برقرار می‌ساخت و از آن پس با خیال آسوده از احراز هویت، دغدغه آن را از ذهن بیرون می‌کرد. اما در واقع چنین نیست و با عنایت به تغییرات دائم عینیت و ذهنیت تضمینی وجود ندارد که آنچه یک بار هویت‌مند تشخیص داده شده، همواره و در دراز مدت چنین باقی بماند. پس هویت در روند دائم این همانی و تطبیق معنا می‌یابد و بیش از آنکه مفهومی صلب و ایستا با ویژگی‌های یک محصول باشد، واجد یویایی و دارای خصلت فرایندی است. نمی‌توان این نکته را انکار کرد که عینیت و تصویر ذهنی به عنوان دو عامل دخیل در امر تشخیص هویت مطلقاً ثابت نیستند. عینیت در طول زمان و به عنوان بخشی از محیط، خواه و ناخواه دستخوش تغییر می‌گردد و متعاقب آن تصویر ذهنی نیز به مرور عوض می‌شود. از طرف دیگر، تغییر تلقی‌ها و ذهنیت‌ها باعث ایجاد تغییراتی در تصویر ذهنی و توقعات فرد می‌شود و به انگیزه‌های برای تغییر دادن عینیت‌های پیرامون وی بدل می‌گردد. به این ترتیب، فرایند دو طرفه تغییر میان عینیت و تصویر ذهنی به طور مستمر برقرار است و در واقع نتیجه چالش میان عینیت و ذهنیت است. بنابراین بر خلاف تصور عموم، تغییرات بنیان‌های هویت را

با نفوذ و رواج اندیشه تولید صنعتی در ساختمان سازی، به مسکن نیز به چشم نوعی کالای تولیدی نگریسته شد و متعاقب آن استفاده از الگوهای همگانی یا طرح‌های مشابه و با ساده‌ترین نظام استقرار رایج گردید. در جامعه جدید وظایفی که به دوش همسایگان بود، به عهده نهادهای اجتماعی گذارده شد. بنابراین شهر به جای تقسیمات متمرکز محله‌ای، به مجموعه‌ای از لایه‌های غیرمتمرکز و شبکه‌های مختلفی از روابط گوناگون تبدیل شد. همگانی بودن خدمات این گونه نهادها به جای افزایش احساس مشارکت شهروندان، فاصله آنها از یکدیگر را بیشتر کرد.

متزلزل نمی‌سازد، بلکه در کنار احراز هویت، اهمیت تثبیت آن را نیز خاطر نشان می‌کند.

تساژمانی که تغییرات پدیده و تصویر ذهنی به صورت هماهنگ و با شتاب ثابت انجام می‌گیرد، برقراری فرایند این همانی و احراز هویت امکان‌پذیر است. اما در صورتی که تعادل این رابطه یا شتاب گرفتن یکی از طرفین آن به هم بخورد، بحران هویت بروز می‌کند. در عصر حاضر با شتاب گرفتن تغییرات عینی در اثر امکاناتی چون پیشرفت فناوری و الکترونیک، و بالارفتن سرعت دگرگونی وارداتی از یک طرف، و بالارفتن عوامل دگرگونی تصویر ذهنی و افزایش عوامل دخیل در آن به واسطه بمباران همه‌جانبه اطلاعات از طرف دیگر، فرایند انطباق ضرورتی لحظه‌ای یافته است. به همین دلیل مسئله «هویت» سربرآورده، به بحث روز تبدیل شده و حساسیت عمومی نسبت به آن فزونی یافته است. از اینجا این سؤال پیش می‌آید که اساساً میزان تغییرات مجاز در چارچوب حفظ هویت چقدر است؟ در پاسخ به این سؤال نیز لزوم شناسایی شرایط هویت‌مندی مطرح می‌شود.

از آنجا که هویت - با تعریف ارائه شده در این مقاله - اعتبار خود را از تشخیص می‌گیرد، مهم‌ترین شرط هویت‌مندی قابل تشخیص بودن است. ذهن معمولاً برای تشخیص از نظام لایه‌ای کمک می‌گیرد؛ به این ترتیب که ابتدا سعی می‌کند از طریق مقایسه تطبیقی و یافتن شباهت‌ها، فاصله خود را با پدیده کاهش دهد و آن را برای خویش ملموس سازد. در لایه بعدی می‌کوشد که از طریق

پیدا کردن تفاوت‌ها، پدیده را از پدیده‌های مشابهش تمییز دهد. دانستن این مسئله از آن جهت اهمیت می‌یابد که مشخص شود در چه سطحی باید به دنبال شباهت‌ها گشت و در چه سطحی جست و جوی تفاوت‌ها ضرورت می‌یابد.

بر این اساس، نخستین گام در راه تشخیص هویت، امکان‌بازشناسی پدیده براساس شباهت‌های آن با پدیده‌های هم‌سرخ و تفاوت‌های غیرهم‌سرخ در ذهن است. در واقع، واژه بازشناسی تنها به معنای شناسایی اشیاء نیست، بلکه تجربه معنا و مفهوم آنها نیز هست (نوربرگ شولتز ۱۹۵۵: ۸۰-۱۳۲۹). اگر بازشناسی پدیده‌های میسر نگردد، آن‌گاه فرایند تشخیص هویت نمی‌تواند ادامه یابد. به همین خاطر است که اگر عوامل بازشناسی پدیده‌های در سطح خاصی از آن سلب شوند، هویت‌مند بودن آن به شدت مورد تردید قرار می‌گیرد. بدون این عوامل بازشناسی، پدیده قابلیت انطباق با تصویر ذهنی مورد نظر را از دست می‌دهد و دیگر نمی‌تواند ابتدایی‌ترین توقعاتی را که از آن می‌رود برآورده سازد. به این ترتیب دسته‌ای از توقعات هستند که از پدیده مورد هویت‌سنجی و همه پدیده‌های هم‌سرخ با آن، انتظار می‌رود که پاسخگوی آنها باشند. از این توقعات در مقاله حاضر با عنوان توقعات موضوعی یاد می‌شود. تداوم در برآورده شدن توقعات موضوعی به معنی فراهم آمدن امکان بازشناسی و دستیابی به راهکارهای عملی برای قرار گرفتن در مسیر احراز و تثبیت هویت است. اما نباید از خاطر برد که هویت‌مندی پدیده همان قدر که بدون بازشناسی پدیده ناممکن است، با توسل به بازشناسی نیز به تنهایی میسر نمی‌گردد. پس بازشناسی شرط لازم برای هویت‌مندی هست ولی شرط کافی نیست.

همین که پدیده‌های از پدیده‌های متفاوت با خود تفکیک شد قابل تشخیص نمی‌گردد، بلکه باید از پدیده‌های هم‌سرخ خود نیز متمایز شود تا فرایند تشخیص هویت به صورت کامل انجام پذیرفته باشد. از اینجا است که لزوم دارا بودن تشخیص خودآلودش قابلیت بازشناسی مطرح می‌شود و مفهوم منحصر به فرد بودن به هویت راه می‌یابد. اگر شباهت‌های درون دسته‌ای در مرحله بازشناسی اهمیت داشت، در مرحله تشخیص، استقلال پدیده بر مبنای تفاوت‌ها اهمیت می‌یابد. بر مبنای این تفاوت‌ها از پدیده توقعاتی می‌رود که صرفاً خود آن پدیده باید از عهده پاسخگویی به آنها برآید؛ و حتی پدیده‌های هم‌سرخ پدیده مورد نظر نیز دلیلی ندارد بتوانند این توقعات را برآورده سازند. در این مقاله از این گونه توقعات با نام توقعات موضوعی یاد می‌شود. برآورده شدن توقعات موضعی



دوره‌هایی که بر اعتبار و تکلیف کتار هم هستند.

عامل تشخیص یافتن پدیده و تکمیل کننده مسیر احراز و تثبیت هویت است. اما باید در نظر داشت که توقعات موضوعی نمی‌توانند در تعارض با توقعات موضوعی قرار گیرند؛ چرا که تا وقتی توقعات موضوعی برآورده نشوند اساساً فرایند تشخیص هویت به جریان نمی‌افتد. این مسئله از آن جهت اهمیت دارد که برخی با استناد به تشخیص به منطقه در مفهوم هویت می‌پردازند. برای مثال، ادعا می‌کنند فلان محله مسکونی را همه به عنوان کانسون توزیع و مصرف مواد مخدر می‌شناسند و این مسئله وجه شاخص آن است؛ و اگر اقدامی در جهت مبارزه با مواد مخدر در آن صورت گیرد، هویت محله مخدوش می‌شود. این در حالی است که وجود چنین عارضه‌ای از بنیان مخالف توقعات موضوعی از یک محله مسکونی (نظیر آرامش و امنیت) است. عاملان توزیع مواد مخدر در سطح بازشناسی به هویت یک محله مسکونی آسیب وارد کرده‌اند و با توسل به تشخیص نمی‌توان این هویت آسیب دیده را توجیه کرد.

خلاصه کلام اینکه اگر بازشناسی و برآورده شدن توقعات موضوعی شرط عام برای هویت‌مندی یک پدیده است، تشخیص و پاسخگویی به توقعات موضعی نیز شرط خاص برای احراز و تثبیت هویت به شمار می‌آید. این دو در کنار یکدیگر و با برقراری رابطه‌ای متعادل قادر به هویت‌بخشی به یک پدیده هستند و توجه بیش از حد به هر یک منجر به عدم توازن و اختلال در امر احراز هویت به واسطه شباهت یافتن پدیده‌ها یا رواج اغتشاش در میان آنها، می‌شود.

راهکارهای عملی

همان‌گونه که در بخش پایگاه نظری مقاله ذکر شد، احراز و تثبیت هویت یک پدیده، در گرو برقراری شرایط هویت‌مندی در مورد آن است. این شرایط نیز در دو محور بازشناسی و تشخیص خلاصه گردید. لذا یک بافت مسکونی برای آنکه هویت‌مند تلقی شود، باید از صافی این دو شرط عبور کند. در این بخش سعی بر ارائه راهکارهایی عملی است که به واسطه آنها کیفیت یک بافت در حدی از بقا، باید که در مقام محله مسکونی قابل بازشناسی باشد و دارای تشخیصی شود که آن را از سایر محله‌های مسکونی متمایز کند. به این ترتیب می‌توان آن را به عنوان یک محله مسکونی خاص تشخیص داد و به این اعتبار دارای هویت خواند. با این مقدمه، ناگفته نماند که پیکره اصلی این بخش از مقاله عبارت است از دو محور اسکان بازشناسی و دارا بودن تشخیص.

امکان بازشناسی

در اینجا سراد از بازشناسی آن است که بتوان براساس توقعات و پیش زمینه‌های ذهنی، یک بافت را واجد شرایطی که آن را شایسته عنوان «محله مسکونی» می‌گرداند، دانست. به این منظور باید بافت‌های فعلی از سکونتگاه‌هایی بی‌در و پیکر به محله‌هایی درخور زندگی تبدیل شوند، صرف‌نظر از اینکه در کجا واقع شده باشند. لازمه این امر آن است که در وهله نخست بخشی از بافت شکل حوزه‌ای در شهر را به خود گیرد. زیرا محله در مقایسه با یکبارچگی و فراگیری بافت، حوزه‌ای نسبتاً معلوم در دل شهر است. اما نمی‌توان به این مسئله بسنده کرد، بلکه در عین حال حوزه مذکور باید رنگ و بوی زندگی و سکونت بدهد و در حکم مکان زندگی نیز توقعات ساکنانش را برآورده سازد.

شرایط لازم برای بازشناسی یک محله به عنوان حوزه، توقعاتی موضوعی هستند که محله را به عنوان جزئی از شهر مد نظر دارند و از این جهت از بالا و بیرون به آن نگاه می‌کنند؛ یعنی دیدی نسبتاً کلان بر کل محله دارند و ضمن در نظر داشتن تمامیت محله، ارتباط آن با محیط پیرامون را نیز مورد تأمل قرار می‌دهند. گرچه در این کل‌نگری نمی‌توان اجزاء را مطلقاً نادیده انگاشت، اما از پرداختن بیش از حد به جزئیات نیز باید پرهیز کرد. توقعاتی که حول این محسوس شکل می‌گیرند، به جای بافت‌های کنونی، حوزه‌هایی دارای درهم تنیدگی و نفوذپذیری و خوانایی را به عنوان محله طلب می‌کنند.

زمانی که سخن از یک محله به میان می‌آید، یکی از ابتدایی‌ترین تصاویری که به ذهن خطور می‌کند، در هم تنیدگی بافت و روابط اجتماعی حاکم بر آن است. و به همین خاطر محله باید این احساس درهم تنیدگی را برانگیزد. طبیعتاً تعدادی خانه و معبر که با بی‌تفاوتی کنار هم نشسته‌اند، و این بی‌تفاوتی به زندگی انسان‌های درون آنها



نیز سرایت کرده است. نمی‌تواند محله نام گیرد. شاید به همین خاطر است که امروز در شهرهای ما نشان چندانی از محله‌ها نیست و مردم هر روز خود را رها شده‌تر احساس می‌کنند. البته لازم به ذکر است که درهم تنیدگی هم معطوف به کالبد محله است و هم به روابط میان ساکنان آن. برای برآورده شدن چنین توقعی، به اتصالات قوی درون محله نیاز است تا اجزای آن به یکدیگر مرتبط گردند. در این زمینه فقدان عوامل ایجادکننده انقطاع در محله - نظیر خیابان‌کشی‌های جدید، تعریض‌های حساب نشده و یا ساخت و سازهای نامتجانس با یافت محله - شرط لازم محسوب می‌شود. شکل‌گیری توأم فضاها و توده‌های یک محله نیز گامی مؤثر در این جهت به شمار می‌آید. منظور از شکل‌گیری توأم آن است که هیچ یک از این دو بر دیگری رجحان نداشته باشند و هیچ یک به تبع آن یکی به وجود نیاید. از آنجا که محله به مانند نوعی ارگانیسم زنده دائماً در حال تغییر است، علاوه بر اتصالات قوی درون آن، وجود قانونمندی کالبدی کلی حاکم بر محله موجب بقای درهم تنیدگی اجزای محله

خاطره عامل تشدید تعلق و تبدیل آن به تعلق خاطر است. اگر نتوانیم خاطره تولید کنیم، و خاطره‌های جمعی قلبی را هم از بین برده باشیم، نسل بعدی نسلی بی‌خاطره خواهد بود. نسل بی‌خاطره هم یعنی نسل بی‌ریشه

می‌شود، و ابتدایی‌ترین ابزار اعمال این قانونمندی نیز در کنه‌پذیر بودن آن در سطح محله است. از طرف دیگر، مهم‌ترین مزیت قانونمندی در کنترلی است که بر روند تغییرات اعمال می‌کند. بدون پایداری به یک قانونمندی، حتی اگر در مقطع زمانی خاصی محله‌ای درهم تنیدگی لازم را داشته باشد، تضمینی وجود ندارد که به مرور زمان هم این خصالت خود را حفظ کند. لذا تغییرات نظام‌مند دانه‌ها و فضاها امری ضروری به حساب می‌آید. وجود اتصالات قوی در یک محله و حاکمیت قانونمندی بر آن، بدون بهانه دادن در فضاهای خالی محله، ابزار کافی برای تیل به درهم تنیدگی نخواهد بود. لحاظ شدن فضای خالی دانه‌ها به عنوان بخشی از انتظام آنها، نخستین قدم در راه بهانه دادن به این عناصر اساسی دخیل در تشکیل محله است. در کنار دانه‌ها، ارزش قائل شدن برای فضاهای عمومی درون محله نیز امری ضروری است. علاوه بر آن، برقراری ارتباط میان فضای خالی درون دانه‌ها و فضاهای خالی عمومی نیز اهمیت می‌یابد تا عرصه‌های باز محله در شبکه‌ای درهم تنیده به یکدیگر پیوند یابند. آخرین تمهید کالبدی - و نه کم‌اهمیت‌تر از بقیه - برای دستیابی به درهم تنیدگی در محله، وجود پیوند قوی میان محله با بستر آن است. این بستر از دو وجه قابل تأمل است. یکی بستر طبیعی محله، و دیگری بستر مصنوعی آن یعنی شهر و محله‌های آن. در کنار این بحث‌های کالبدی نباید از ضرورت درهم تنیدگی اجتماعی در محله‌ها غافل ماند. زیرا محله همان قدر که بافتی کالبدی دارد، در بیکر شهر بافتی اجتماعی محسوب می‌شود. لذا وجود همبستگی میان استفاده‌کنندگان از محله امری حیاتی است. ایجاد و تقویت این همبستگی تا حد زیادی در گرو وجود مشترکاتی نظیر وابستگی‌های قومی، شباهت‌های فرهنگی، طبقه اجتماعی و مانند اینها در میان استفاده‌کنندگان از محله است. در سایه مشارکت استفاده‌کنندگان از محله، این همبستگی بیش از پیش تقویت می‌شود. با وجود آنکه در تصویر ذهنی اکثر ما از محله، عرصه‌ای خصوصی و دارای حریم در پهنه شهر یا بافتی درهم تنیده نقش بسته است، اما هیچ کس انتظار ندارد که محله مکانی دژ مانند و نفوذناپذیر باشد - آن هم به ویژه در زمان صا که تکاپو، حرکت و ارتباط بخش اجتناب‌ناپذیری از زندگی شهرنشینان است. بر این اساس توقع نفوذ پذیری از محله، حداقل برای استفاده‌کنندگان آن، امری خلاف انتظار نیست. البته باید توجه داشت که نفوذپذیری محله به معنای بازپوش آغوش محله بر روی همگان و تبدیل شدن آن به گذرگاهی پرهیاهو نیست. بلکه اگر محله‌ای بتواند با اطراف به تبادل پیراژد و درون آن حرکت، فعالیت و رشد جریان داشته باشد، آن گاه نفوذپذیر تلقی می‌شود. نخستین شرط تبادل آن است که محله بتواند با محیط اطراف پیوند برقرار کند. یکی از راه‌های برقراری این پیوند، نفوذ عناصر طبیعی اطراف به درون محله است. در کنار نفوذ طبیعت، نفوذ مراجعه‌کنندگان به درون محله نیز عامل ارتباط آن با محیط اطراف است. لذا اسکان دسترسی از بیرون محله به درون آن، امری فراتر از نوعی نیاز کاربردی است. بسته نبودن محله، شرط دیگری است که زمینه ساز تبادل محله با محیط اطراف و ضامن نفوذپذیری آن است. برای آنکه محله‌ای بسته به نظر نرسد، نداشتن مرزهای فیزیکی قطعی ضروری است. علاوه بر کالبد محله، زندگی جاری در آن نیز نمی‌تواند و نباید در چارچوب محله محبوس بماند. پس برقراری روابط اجتماعی با خارج محله نیز اجتناب‌ناپذیر است و افزون بر آن، استفاده‌کنندگان از محله باید

آزادی حرکت و فعالیت را در سطح محله نیز داشته باشند تا بافت درون محله در نظرشان نفوذپذیر جلوه کند. اساسی‌ترین تسوط این امر، امکان دسترسی ساکنان محله به همه قسمت‌های آن در جوله عرضه‌های عمومی و نیمه عمومی است. احساس آزادی استفاده‌کنندگان از یک محله در فضاهای شهری آن پس از این حضور، منوط به انحصاری نکردن فضاهای محله در جهت انجام یک فعالیت خاص نیز هست. حرکت و فعالیت ساکنان محله در سطح آن، در عین حال نیاز به

بستری دارد. که فضاهای خالی عمومی به بهترین نحو می‌توانند آن را فراهم آورند. لذا نفوذ این فضاها میان دانه‌های محله ضمن متخلخل کردن بافت، احساس نفوذپذیری در محله را شدت می‌بخشد. این مسئله تسویه‌ی است بر اینکه وجود عرضه‌های باز عمومی درون محله، حیاتی است. از مهم‌ترین فضاهای باز درون بافت محله، معابر آن هستند. معابر به واسطه آنکه محل دسترسی‌اند، در ذات خود قابلیت نفوذ کنندگی دارند. تبدیل معابر به فضاهای نفوذ کننده، به جای عبور کننده صرف، تلاشی است در جهت شکوفا کردن این استعداد. در کنار فضاهای خالی اشاره شده، نمی‌توان دانه‌های رها شده بافت را از نظر دور داشت. زیرا آنها در صورت استفاده صحیح توان آن را دارند که جایی برای خود در سطح محله باز کنند. نهایتاً اینکه کمتر موجود سلب و ثابتی، نفوذپذیر به نظر می‌رسد. لذا امکان رشد و تغییر درون محله لازمه نفوذپذیری آن است. رشد یک محله بیش از آنکه به معنی انبساط آن به خارج از حریمش باشد، در گرو تغییرات درونی آن است و به همین خاطر



جایگزینی یا پُر کردن دانه‌های بافت محله در اولویت قرار دارد. رشد و تغییر درونی محله، علاوه بر وضعیت دانه‌ها در گرو میزان انعطاف فضاهای شهری محله در جریان تغییر نیز هست.

شاید از بیشتر کسانی که تجربه تماس مستمر با یک محله را دارند، بتوان این ادعا را شنید که قادرند با چشم بسته از یک نقطه محله به نقطه‌ای دیگر بروند. چنین ادعایی ناشی از تصویر ذهنی دقیق و خوانایی است که آنان در ذهن خود از محله دارند. در بافت‌های شهری امروز دستیابی به چنین تصویری چندان آسان نیست. همان‌طور که گم شدن در آنها هم چندان دشوار نمی‌نماید. پس توقع شهروندان از خوانایی محله‌ای که با آن سروکار دارند بی‌مورد به نظر نمی‌رسد. به گفته لینچ غرض از خوانایی این است که به آسانی اجزاء شهر را بتوان شناخت و بتوان آنها را در ذهن در قالبی به هم پیوسته به یکدیگر ارتباط داد (لینچ، ۱۳۵۵: ۱۲).

نخستین پیامدی که به تبع خوانایی یک محله در ذهن تداعی می‌شود، امکان راهیابی به درون آن است. برای راهیابی حداقل به دو ابزار اساسی نیاز است: تشخیص جهت، و موقعیت سنجی. اما خوانایی تنها در گرو امکان راهیابی نیست، بلکه به واسطه رابطه تنگاتنگی که با تصویر ذهنی افراد دارد، متأثر از نظم پنهان و آشکار حاکم بر محله نیز هست. نخستین نمود این نظم، وجود سلسله مراتب قابل درک در سطح محله است. علاوه بر آن، کشف نظم حاکم بر یک محله، منوط به برقراری نسبت قابل ادراک میان نقش و زمینه است. تمامی اینها در شرایطی دست یافتنی است که محله دارای وضوح کالبدی باشد؛ چرا که ابهام و پیچیدگی بی‌مورد، محله را به کلافی سردرگم بدل می‌سازد. لازمه این وضوح وجود قانونمندی در فرم و استقرار توده‌ها و فضاهاست. بهره‌گیری از توانایی نیز گامی در جهت رسیدن به وضوح کالبدی در محله است. ناخوانایی محله همیشه هم ناشی از درهم ریختگی و عدم وضوح آن نیست بلکه گاه یکنواختی بیش از حد منجر به از دست رفتن خوانایی می‌شود. برای پرهیز از این یکنواختی، وجود جوه تمایز میان کالدهای مشابه امری ضروری است. راه دیگر برای اجتناب از یکنواختی، بهره‌گیری از یکمرتبی است. در کنار تمامی این موارد باید افزود که نقش فعالیت‌ها در خوانا کردن محله، کمتر از کالبد نیست. اگر فعالیت‌ها پیش‌بینی شدند، فرد به سرگشتگی کمتری در سطح محله دچار می‌شود. البته این قدرت پیش‌بینی در شرایطی حاصل می‌گردد که امکان حدس زدن فعالیت‌ها با توجه به ستر کالبدی آنها وجود داشته باشد. برآورده شدن توقع خوانایی، در کنار نفوذپذیری و درهم تنیدگی، امکان بازسناسی

یافت شهری را به عنوان محله، فراهم می‌آورد.

برای آنکه یک محله مسکونی در سطح بازشناسی، توقعات موضوعی ساکنانش را برآورده سازد، نمی‌توان تنها به حوزه بودن آن بسنده کرد. این حوزه باید مکان سکونت و زندگی باشد تا در خود نام محله مسکونی گردد. اگر از محله با عنوان مکان (Place) یاد می‌شود، از آن جهت است که محله برخلاف یافت، قابلیت‌هایی بیش از یک جاسا محل (Location) را در خود دارد. این مکان مسلماً ضمن برطرف کردن نیازهای اولیه ساکنانش، دارای حال و هوا و روحیه‌ای است که «سکونت» را تداعی می‌کند. البته باید توجه داشت که سکونت باز بستن تفاوت اساسی دارد و امکان زیستن فقط شرط لازم برای زندگی کردن است. اگر برای زیستن، بهره‌مند بودن از آسایش و امنیت تا حدودی کفایت می‌کند، برای سکونت علاوه بر آن به احساس آرامش، خودمانی بودن و دنجی نیاز است. تمامی این احساس‌ها در طول زمان چنان با زندگی روزمره انسان عجین شده‌اند که تعمق در آنها تنها از منظر واقعی‌شان و در چارچوب زندگی روزمره امکان پذیر است. لذا شرایط لازم برای بازشناسی یک محله به عنوان مکان سکونت عمدتاً از منظر کسی که درون محله در حال زندگی و فعالیت است، مطرح می‌شوند. از این جهت اجزای محله و جزئیات آن با دقت بیشتری مورد توجه قرار می‌گیرند، هر چند کل محله را نیز نمی‌توان به تمامی از منظر دور داشت.

همه‌ساز در بنازگشت از شیرین‌ترین سفرها این احساس را از مودهایم که هیچ‌جا راحت‌تر از خانه خودمان نیست. پس طبیعی است که از خانه و محله‌ای که در آن زندگی می‌کنیم توقع داشته باشیم که آسایش لازم را برای ما فراهم سازد. جای تعجب است که بسیاری از یافته‌های مسکونی امروز نسبت به تأمین آسایش ساکنان‌شان بی‌توجه‌اند. حال آنکه این توقع بر ابتدایی‌ترین نیازهای انسان استوار است و با ساده‌ترین راه‌ها می‌توان آن را برآورده ساخت. یکی از مقاصد انسان از ساختن سرپناه، در امان بودن از آسیب‌های طبیعی محیط

حرکت و فعالیت ساکنان محله در سطح آن، در عین حال نیاز به بستری دارد که فضاهای خالی عمومی به بهترین نحو می‌توانند آن را فراهم آورند. لذا نفوذ این فضاها میان دانه‌های محله ضمن متخلخل کردن یافت، احساس نفوذپذیری در محله را شدت می‌بخشد.

بوده و بر این اساس فراهم بودن شرایط آسایش اقلیمی را همواره مدنظر داشته است. بهره‌گیری مناسب از تابش آفتاب و استفاده بهینه از ورزش باد از شروط تأمین آسایش است. در کنار این دو، از چهار مشکلات ناشی از بارش برای فراهم کردن آسایش اقلیمی نیز نباید غافل شد. تغییرات دما هر چند مانند موارد پیش گفته معضلی جدی ایجاد نمی‌کند، اما در دراز مدت آسایش افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. لذا نمی‌توان نسبت به ضرورت مقابله با مسائلی ناشی از افت و خیز دما بی‌تفاوت ماند. تعدیل رطوبت هوا نیز عامل دیگری است که در تأمین آسایش اقلیمی دخالت دارد. علاوه بر مسائل اقلیمی، دشواری دیگری که طبیعت برای انسان تدارک می‌بیند، عوارض طبیعی زمین است. لذا راحتی انسان در مواجهه با این عوارض شرط برقراری آسایش در یک محله مسکونی است. مهم‌ترین مشکل انسان در برابر این پدیده طبیعی بيمودن آن است. از این رو، تنظیم شیب با توجه به توان انسان در فضاهای محله ضروری به نظر می‌رسد. اگر استقرار توده‌ها و فضاها متناسب با شیب باشد، مشکلات آسایشی ناشی از عوارض طبیعی تقلیل می‌یابند. عوامل غیر طبیعی نیز به همان اندازه عوامل طبیعی در تأمین آسایش ساکنان یک محله دخیل‌اند. اگر کسی نتواند به سهولت به امکانات فردی - نظیر خودروی شخصی - و امکانات جمعی - چون کانون‌های فعالیتی، گرم‌های اصلی محله و مراکز خدماتی - دست یابد، نمی‌تواند بگوید در محله خود دارای آسایش کافی است. اگر دسترسی آسان به امکانات حکم نوعی تسهیل را دارد، فقدان عوامل مختل در جریان رفتارهای انسانی برای دستیابی به آسایش نوعی الزام بی‌چون و چراست. بسیاری از رفتارها به صورت ناخودآگاه از انسان سر می‌زند. اگر عاملی این فرایند ناخودآگاه را با تنش مواجه سازد و فرد را ملزم به کنترل آن کند، در وی ایجاد خستگی خواهد کرد. از این منظر، بیوستگی حرکت یزاده و نبود پستی و بلندی‌های تعریف نشده در کف فضاهای شهری محله در تأمین آسایش ساکنان اهمیت فراوان دارد. از مهم‌ترین عوامل مختل در جریان رفتارهای انسانی - اعم از حرکت یا سکون - وجود خودروهاست. گرچه نمی‌توان به طور کلی مانع حضور آنها در سطح محله شد، اما باید محدود کردن تأثیر مخرب خودرو را اقدامی جدی در جهت تأمین آسایش ساکنان محله قلمداد کرد. علاوه بر موارد پیش گفته، لازم است به نقش راحت بودن ساکنان به هنگام حرکت و توقف در سطح محله در دستیابی به آسایش اشاره کرد. برای این منظور در هر دو حالت امکانات لازم (روشنایی، میلمان و جز اینها) باید در دسترس افراد قرار گیرد.

حتی زمانی که خانه از تمام مفاهیمش عاری می‌گردد، همچنان حکم سرپناه را دارد؛ چرا که انسان همواره انتظار داشته است که محل سکونتش وی را پناه و ایمنی دهد. لذا توقع وجود امنیت در میان نیازهای بشری، پس از احتیاجات اولیه، مهم‌ترین جایگاه را دارد. حساسیت این توقع به اندازه‌ای است که - برخلاف سایر توقعات - اختلال در برآورده شدن آن، بازتاب سریع دارد، و فرد را به سرعت وادار به واکنش می‌کند. به هر حال فقدان یا کمبود امنیت معادل احساس خطر و اتخاذ حالت تدافعی است. امروزه اکثر ما برای فرار از ناامنی، خود را در تنهایی مان زندانی کرده‌ایم و برای مهار خطرهای ناشی از تنهایی هر روز خود را تنها تر می‌کنیم. این در حالی است که اگر در محله‌ای زندگی می‌کردیم که به آن تعلق داشتیم، و اگر نگاه خیر خواه همسایه‌های مان نگران زندگی ما بود، دیگر نیازی نبود دیوارهای مان را بالا ببریم، نرده‌های فلزی بر روی آنها نصب کنیم، و درهای محکم آهنی مان را بر روی خود و دیگران ببندیم، شاید امروز مسئله امنیت، بیش از هر چیز ناشی از تنهایی و بی‌ریختگی باشد. بر این مبنای ضروری‌ترین اقدام برای دستیابی به امنیت در محله‌های مسکونی، تقویت احساس تعلق ساکنان به محله است. تعلق احساسی است که به مرور زمان شکل می‌گیرد و مستلزم اقامت طولانی در محله است. پس پیراهن نخواهد بود اگر تشویق به سکونت دراز مدت در محله، گامی مؤثر در افزایش احساس تعلق و تأمین امنیت فرض شود. سکونت دراز مدت اگر توأم با تعلق خاطر نباشد، به تنهایی چندان در افزایش احساس تعلق و امنیت در محله مؤثر واقع نمی‌شود. برای دستیابی به این تعلق خاطر، وجود همبستگی میان ساکنان اهمیت فراوان دارد. دلبستگی ساکنان به محله نیز دارای اهمیتی هم‌شان با همبستگی میان آنهاست. بر این اساس حفظ و تقویت عوامل خاطره‌انگیز، اجزای است برای پیوند زدن ساکنان به محله و عمیق‌تر کردن احساس تعلق خاطر آنها. آخرین عاملی که برای تقویت احساس تعلق ساکنان به محله باید به آن اشاره کرد، معلوم بودن حدود و ثغور محله است. طبیعتاً کسی نمی‌تواند خود را به بلندی که از هر طرف گسترش می‌یابد و هر

سکونت با زیستن تفاوت اساسی دارد و امکان زیستن فقط شرط لازم برای زندگی کردن است. اگر برای زیستن، بهره‌مند بودن از آسایش و امنیت تا حدودی کفایت می‌کند، برای سکونت علاوه بر آن به احساس آرامش، خودمانی بودن و دنجی نیاز است.

کس از هر نقطه به آن وارد و از آن خارج می‌شود، متعلق بدانند و آن را امن احساس کنند. احساس تعلق به محله عاملی است که افراد را از بی‌تفاوتی نسبت به محل سکونتشان خارج می‌سازد و آنها را به نظارت بر آن ترغیب می‌کند. این نظارت خود مهم‌ترین ضامن برقراری امنیت در سطح محله است. بیان کلی نظارت بر فضای شهری از طریق افزایش حضور ساکنان در عرصه عمومی را از جمله مهم‌ترین شروط تأمین امنیت می‌دانند (Gehl, 1987: 173). اما در کنار این امر نیاز به قابل رؤیت بودن عرصه عمومی از درون عرصه‌های خصوصی مطرح می‌شود تا قضا حداقل از طریق دیده شدن معلوم تحت کنترل و نظارت قرار گیرد. احساس تعلق ساکنان و نظارت آنها بر محله ابزارهایی هستند که به کمک آنها می‌توان رفتارهای محل امنیت را کنترل کرد. مهم‌ترین مسئله‌ای که امنیت را آشکارا به مخاطره می‌افکند، جرم و بزهکاری است. از این رو، از بین بردن بستر رفتارهای مجرمانه برای دستیابی به امنیت امری بس ضروری است. افزایش شناخت متقابل ساکنان نسبت به یکدیگر در کنترل رفتارهای غریبه‌ها و سلب امکان ارتکاب جرم از آنها نقش مهمی دارد. در این میان نباید از یاد برد که امنیت محله مسکونی در شب هنگام بسیار شکننده‌تر است. لذا احساس امنیت در یک محله زمانی به تثبیت می‌رسد که در شب نیز قویاً وجود داشته باشد. وجود فعالیت در شب و نورپردازی و تأمین روشنایی در محله تأثیر منفی تاریکی بر امنیت را کاهش می‌دهد. در کنار تمام این موارد، وجه فیزیکی امنیت - یعنی ایمنی - نیز به اندازه وجوه روانی آن باید مورد توجه قرار گیرد. یکی از خطرهایی که ساکنان محله به ویژه کودکان و سالخوردگان را تهدید می‌کند، حرکت سریع خودروهاست. از این جهت ایمنی متقابل پیاده و سواره در برابر هم با کاستن از سرعت خودرو و حاکمیت پیاده در عرصه عمومی، تأثیر بسزایی در احساس امنیت ساکنان در سطح محله دارد. فراهم ساختن ایمنی افراد در عرصه خصوصی نیز امری ضروری است، تا به راحتی نتوان از دانه‌های همجوار یا فضاهای عمومی به درون دانه‌ها نفوذ و به حریم خصوصی خانواده‌ها تعرض کرد.

گرچه بافت‌های مسکونی فعلی پرهیاهو هستند و آرامش از آنها رخت بر بسته است. اما این واقعیت مانع از آن نمی‌شود که توقع آرام بودن گماگان با تصویر ذهنی ما از یک محله مسکونی عجین باشد و به بازشناسی آن کمک کند. امروزه انسان بیش از هر زمان دیگر، سرپناهی را می‌تواند خانه بنامد و بافتی را محله مسکونی لقب

دهد که به واسطه داشتن حال و هوایی آرام او را از تکاپو و هیجان حاکم بر سایر فعالیت‌هایش مصون نگاه دارد. برقراری سکوت نسبی و کم بودن سرو صدا شاید ابتدایی‌ترین عاملی باشد که در دستیابی به آرامش مؤثر است. پس گاستن از سروصنای خودروها و کنترل سروصنای فعالیت‌ها - به ویژه حذف فعالیت‌های مزاحم نظیر آهنگری، صافکاری و مانند اینها - می‌تواند در رأس تدابیر مربوط به آرام‌سازی محله‌ها قرار گیرد. اگر سرو صدا به صورت فیزیکی محل آرامش است، شلوغی و ازدحام علاوه بر تولید آلودگی صوتی، از نظر روانی نیز - به واسطه ایجاد تنش - آرامش فرد را محدود می‌کند. معمولاً در یک محله یا خودروها ازدحام می‌کنند و یا افرادی که هر دوی آنها اگر از حد بگذرد، آزار دهنده خواهد بود. برای آنکه ساکنان یک محله آرامش داشته باشند، ضمن آنکه سرو صدا و ازدحام باید کنترل شوند، محیط نیز نباید به واسطه کیفیت‌های کالبدی‌اش بر آنها فشار وارد کند. اتفاقات کالبدی غیر متوجه معمولاً ذهن فرد را درگیر می‌کنند. اگر تعداد این اتفاقات به اندازه‌ای باشد که درگیری ذهنی مخاطب به خستگی وی بینجامد، عملاً احساس آرامش روانی در محیط وجود نخواهد داشت. به همین دلیل پیش‌بینی پذیر بودن کالبد محله و محدود بودن هیجانات کالبدی در آن، در آرام جلوه کردن محله نقش مهمی دارد. دارا بودن سلسله مراتب در سطح محله نیز عامل دیگری است که از فشار روانی محیط بر فرد می‌کاهد. مشخص بودن حریم‌ها و استقرار مناسب آنها نسبت به یکدیگر نخستین شرط برقراری سلسله مراتب است. البته برای القای سلسله مراتب علاوه بر مشخص بودن حریم‌ها، نیاز به تناسب کالدها و فعالیت‌ها نیز هست. در انتها این را نیز باید افزود که اگر به یاد بیاوریم که خاطرات لحظات آرام زندگی مان بسیار با طبیعت آمیخته است، نقش حضور طبیعت در آرامش بخشیدن به محله را کمتر از سایر موارد نخواهیم دانست. برقراری ارتباط با طبیعت در هر دو مقیاس خرد و کلان می‌تواند گامی مؤثر در این زمینه به شمار آید.

در فرهنگ ما از دیرباز همسایگی و هم محله‌ای بودن رابطه‌ای بسیار صمیمانه تلقی می‌شده است. به طوری که همسایگان خانواده‌های بزرگ را شکل می‌دادند. در این شرایط محله نیز خانهای بزرگ به حساب می‌آمد.

ضروری‌ترین اقدام برای دستیابی به امنیت در محله‌های مسکونی، تقویت احساس تعلق ساکنان به محله است. تعلق احساسی است که به مرور زمان شکل می‌گیرد و مستلزم اقامت طولانی در محله است

طبیعتاً از این خانه نیز چون هر خانه دیگری توقع می‌رود که روحیه و حال و هوایی خودمآیی بر آن حاکم باشد. حضور افراد این خانواده در کنار یکدیگر در سطح محله، نشانی از خودمآیی بودن آن محله است. این حضور برای تحقق نیازمند امکان فعالیت گروه‌های مختلف اجتماعی در محله است. حضور ساکنان در محله‌شان زمانی پرتنگ‌تر می‌شود که آنها عرصه‌های عمومی محله را ادامه عرصه خصوصی خود بدانند. این مسئله تلفیق آسان عرصه‌های خصوصی و عمومی را ایجاد می‌کند. این سهولت در گرو استفاده از عرصه‌های حد واسطه خصوصی و عمومی است. احساس خودمآیی بودن و تعمیم یافتن کانون خانواده به تمام محله، به نفع خود ساکنان یا محله‌شان نیز بستگی دارد. اگر این برخورد عاملانه باشد و امکان دخل و تصرف ساکنان محله در عرصه‌های عمومی نیز مانند عرصه خصوصی زندگی‌شان فراهم آید، محله بیش از پیش حکم خانه دوم افراد را می‌یابد. به گونه‌ای که افراد برای حضور در آن نیاز به بهانه‌ای مشخص ندارند. هنگامی که دسترسی آسان به انواع عرصه‌ها در سطح محله امکان پذیر باشد، سهولت حضور باعث می‌شود که ساکنان از جست و جوی بهانه‌ای برای حاضر شدن در فضای عمومی و به تعویق انداختن این حضور برای یافتن آن بهانه، معاف باشند. علاوه بر دسترسی آسان، وجود عوامل ترغیب کننده برای توقف خارج از دانه‌ها در سطح محله نیز حضور بدون بهانه و خودمآیی ساکنان را تشدید می‌کند. افراد پس از آنکه در فضاهای محله‌شان حاضر شدند، باید احساس کنند که محله، این محیط خودمآیی، به یک اندازه به تمامی آنها تعلق دارد. تساوی ساکنان در استفاده از عرصه‌های عمومی محله و مشارکت آنها در نگهداری از این عرصه‌ها شرط ابتدایی به وجود آمدن چنین احساسی است. در کنار این موارد، نمی‌توان نقش عوامل کالبدی را در خودمآیی جلوه دادن محله نادیده گرفت. فضاها و توده‌هایی که خود را به فرد تحمیل می‌کنند و فرد در برابر آنها احساس حقارت می‌کند، طبیعتاً خودمآیی به نظر نمی‌رسند. به همین خاطر عدم غلبه فضاها و توده‌های یک محله بر انسان برای احراز روحیه‌ای خودمآیی در محله امری است لازم که در گرو برهیز از مقیاس‌های غیرانسانی در سطح محله است.

اگر «چهار دیواری اختیاری» در تصویر ذهنی اکثر ما از خانه، کماکان پرتنگ‌ترین طرح وارد به شمار می‌آید، دلایل دنجی آن است که فشارهای محیطی در پناه آن رنگ می‌سازند و امکان بازسازی روانی خود فراهم

می‌گردد. از محله نیز در مقام خانه دوم ساکنان، انتظار می‌رود دنج باشد. همان طور که آیار تمان هنوز هم در نظر بعضی از مردم با خانه به معنای واقعی و تمام و کمال تلقی نمی‌شود، بافت‌های مسکونی امروز نیز محله نیستند، چون هیچ یک از این دو نمی‌توانند توقع افراد از دنجی را بر آورده سازند. محیط دنج چنین نیست که به راحتی پذیرای غریبه‌ها باشد. غریبه‌ها در فضای دنج یک محله آشکارا به ناخوانده بودن خود پی می‌برند و آزادی فعالیت از آنها سلب می‌شود تا جایی که به صورت خود خواسته ترجیح می‌دهند به حریم محله تعرض نکنند. برای رسیدن به چنین منظوری، در درجه اول باید انگیزه غریبه‌ها برای حضور در محله را از بین برد. فقدان جاذبه برای آنها در سطح محله از ویژگی‌های یک محله دنج و عامل حذف چنین انگیزه‌های است. پس از حذف انگیزه، نظارت ساکنان بر عرصه عمومی لازم می‌نماید. تا بدین طریق فشار روانی بیشتری از حراف محیط بر غریبه‌ها وارد شود. دنجی محله، علاوه بر آنکه در گرو کنترل حضور غریبه‌هاست، متوجه به حفظ حریم آن نیز هست و هر دوی اینها عدم جلوه‌گری ورودی‌های محله را ایجاب می‌کند. بهترین تمهید در این امر هماهنگی ورودی با زمینه است. ایهام آمیزی نیز می‌تواند به دور ماندن ورودی از کانون توجه غریبه‌ها کمک کند. باید در نظر داشت که اگر محله‌ای در را به روی غریبه‌ها بست، لزوماً دنج نمی‌شود، بلکه شرایطی نیز باید در درون آن فراهم باشد تا بتواند چنین احساسی را در ساکنانش برانگیزد. یکی از این

با ساده‌ترین تدابیر طراحانه و مدیریتی که شاید در بسیاری موارد پیش پا افتاده به نظر رسند، می‌توان بافت‌های کنونی را واجد هویت یک محله مسکونی کرد و از بروز عوارض ناشی از بحران هویت در آنها جلوگیری به عمل آورد، یا این عوارض را کنترل و مرتفع کرد

شرایط آن است که امکان مکاشفه را به ساکنان بدهد. خارج کردن قطعه‌بندی زمین از حالت یکتواخت یکی از راه‌های ایجاد تنوع و انگیزه برای درگیری ذهنی و مکاشفه است. خارج کردن منظم توده‌های ساختمانی از حالت یکتواخت نیز بر این مینسازد. یکی است در جهت دستیابی به احساس دنجی در محله. از عوامل دیگری که به فرد امکان مکاشفه در سطح محله را می‌دهد، عدم غلبه هندسه قاطع بر فضاهای عمومی است. در کنار این گونه تمهیدات کالبدی، استفاده از عوامل غیر کالبدی -

نظیر نور و سایه و یا تغییرات سرو صدا - نیز در به وجود آوردن امکان مکاشفه و دنج جلوه‌داند. فضاهای محله مؤثر است. امکان مکاشفه در صورتی بر احساس دنج بودن محله می‌افزاید که اشرف‌های مزاحم موجب آزار ساکنان نشود. برای مقابله با چنین اشرف‌هایی حفظ حریم عرصه‌های مختلف ضروری است. در این زمینه اولویت قائل شدن برای دید از عرصه خصوصی به عمومی، تمهیدی مؤثر و کارآمد به نظر می‌رسد. علاوه بر درمان بودن از اشرف مزاحم، قضاها باید دارای محصوریت کافی نیز باشند تا دنجی را اتفاق کنند. نخستین عامل مؤثر برای دستیابی به محصوریت مطلوب، تناسب بوده و فضا با توجه به نقش است که هر یک در محله به عهده دارند. محصوریت علاوه بر آنکه در زمره ویژگی‌های کالبدی است، می‌تواند جنبه احساسی نیز پیدا کند. بر این مبنای، توجه به کیفیت بدنه‌ها در احساس محصوریت که فضا القا می‌کند، مؤثر است و طبیعتاً بر دنجی فضا نیز اثر می‌گذارد. در خاتمه باید به نقش مقیاس انسانی در دنجی محله اشاره کرد. اگر محله‌ای به واسطه داشتن مقیاس‌های غیر انسانی در فرد اضطراب ایجاد کند، نمی‌تواند توقع وی از دنجی را بر آورده سازد. امکان برقراری ارتباط انسان با فضا و توده‌ها از جمله نخستین الزامات داشتن مقیاس انسانی است. در کنار این دو، مهار سرعت‌های غیر انسانی و حذف کاربری‌های فرامحله‌ای نیز ضرورت می‌یابد تا محله از نظر فعالیت نیز مقیاس صحیحی داشته باشد.

با استناد به شرایط بازشناسی یک محله، گرچه بافت‌های کنونی از مجموعه‌هایی بی‌در و بی‌بکر تا حد حوزه‌هایی قابل سکونت ارتقاء می‌یابند، اما این خطر آنها را تهدید می‌کند که همگی شبیه به یکدیگر باشند و بدین ترتیب در جریان تشخیص و احراز هویت اختلال ایجاد شود. پس هر محله باید در کنار امکان بازشناسی، تشخیص نیز داشته باشد تا به واسطه آن از سایر محله‌های مسکونی متمایز گردد.

دارا بودن تشخیص

برای تشخیص یافتن یک محله، علاوه بر توقعات موضوعی، برآورده شدن توقعات موضعی نیز ضروری است. اگر شرایط بازشناسی، یک محله خوب را تصویر می‌کند، شرایط دارا بودن تشخیص به یک محله خاص اشاره دارد. البته همواره باید در نظر داشت که خاص بودن یک محله نمی‌تواند با خوب بودن آن در تعارض قرار گیرد. به عبارتی، دارا بودن تشخیص و برآورده شدن توقعات موضعی نباید به امکان بازشناسی و مرتفع شدن توقعات موضعی لطمه‌ای وارد سازد. مواردی را که ناظر به وجه شاخص بودن و منحصر به فرد بودن محله است، می‌توان در سه محور اصلی خلاصه کرد: مواردی که به وجوه شاخص محله به عنوان بخشی از شهر اشاره دارند؛ نکاتی که وجوه تمایز یک محله خاص را از سایر محله‌های یک شهر مد نظر قرار می‌دهند؛ و مواردی که به

شاخص بودن اجزای درون یک محله نسبت به یکدیگر می‌پردازند.

هر محله‌ای خواه ناخواه درون یک شهر جای دارد و به واسطه این امر بخشی از ویژگی‌های خود را از آن می‌گیرد. زیرا اگر بپذیریم که رابطه میان محله و شهر، رابطه جزء و کل است، به ناچار باید قبول کنیم که خصوصیات کل به جزء نیز سرایت می‌کند. براین اساس، نخستین موردی که یک «محله مسکونی خوب» را خاص - و شاخص نیز - می‌گرداند، تظاهر ویژگی‌های ظاهری و عملکردی و معنایی شهری که به آن تعلق دارد، در چهره محله است. چنانچه نتوانیم بگوییم محله‌ای که ما آن مواجه شده‌ایم از آن کدام شهر است، حتی اگر بتوان آن را به عنوان محله‌ای خوب یا ژرف‌شناسی کرده‌ایم، باز هم هویت‌مند تلقی نمی‌شود. زیرا فاقد ابتدایی‌ترین شرط تشخیص است و نتوانسته توقعات موضعی از محله را که در این سطح معطوف به شهر است، برآورده سازد. از این زاویه، محله برای ناظرانی که از بیرون به آن می‌نگردند تا حدودی تشخیص می‌یابد، بدون آنکه نیاز باشد وی در شهر مورد نظر زندگی کند. برقراری این دست‌آورد شرایط یا برآورده شدن این رده از توقعات، گرچه به تنهایی محله را کاملاً شاخص نمی‌کند ولی پاسخگوی انتظارات مخاطبان عام‌تری از تشخیص محله است. البته در عین حال باید توجه داشت که اکتفا به برقراری این شرط همواره خطر شبیه شدن محله‌های یک شهر به یکدیگر را به همراه دارد و از تشخیص آنها برای ساکنان همان شهر می‌کاهد.

مقام یک شاخص خارجی، زمانی که سخن از محله‌های یک شهر به میان می‌آید، شاید اولین طرح وارهایی که در ذهن جان می‌گیرد، مربوط به کالبد آنها باشد. زیرا کالبد خود را به سهولت به نمایش می‌گذارد و درک آن مستلزم سابقه‌اشنایی چندانی نیست. از طرف دیگر به واسطه مستقیم بودن پیام‌های ارشالی آن برای ذهن، مقایسه‌اش با نمونه‌های مشابه (کالبد محله‌های سایر شهرها) نیز آسان‌تر است. نظام پُر و خالی، محصوریت معابر، تراکم ساخت و ساز، خط آسمان، خط بام، سبک ساخت، رنگ و مصالح غالب و قدمت خانه‌های یک محله، از جمله شاخص‌های کالبدی هستند که موجبات تمایز محله‌های یک شهر را فراهم می‌آورند. گرچه این شاخصه‌ها کمکی سریع و مفید در تشخیص بافتن محله‌های یک شهر به شمار می‌آیند، اما اگر به تنهایی مرکز توجه قرار گیرند همواره نو خطر را برای محله‌ها در بر خواهند داشت. خطر اول محسوس شدن محله‌های شهر در قالب گذشته یا وضع موجود است که با ماهیت پویای هویت در تعارض قرار می‌گیرد؛ و خطر دوم توسل به تدابیر صرفاً کالبدی برای تشخیص بخشیدن به محله‌هاست. که در این صورت در تقابل با توقعات موضوعی از یک محله مسکونی به عنوان مکان زندگی کردن خواهد بود. از این رو توجه به شاخصه‌های غیر کالبدی - اعم از انسانی و طبیعی - ضرورتی حیاتی می‌یابند. میزان و نحوه حضور ساکنان، زندگی شیانه و نحوه جابجایی افراد در سطح محله‌های یک شهر، حداقل شاخص‌های انسانی هستند که به واسطه آنها می‌توان محله‌های یک شهر را از محله‌های سایر شهرها متمایز ساخت. از طرف دیگر عوارض طبیعی، پوشش گیاهی غالب و وجود عناصر طبیعی خاص نظیر رودخانه یا دریا نیز به نوبه خود در تشخیص بخشیدن به محله‌های یک شهر مؤثرند. بدیهی است که بر اثر تعامل میان این شاخص‌های کالبدی و انسانی و طبیعی، تشخیص در این سطح دست یافتنی است اما ضرورتی ندارد که تمام عوامل ذکر شده تک به تک حاضر باشند تا بتوان محله‌ای را به شهری منسوب کرد. گاه تأثیر چند عامل چنان زیاد است که شاخص شدن شهر را از دخالت سایر عوامل بی‌نیاز می‌گرداند. در این شرایط منطقی است که شناسایی و پرداختن به عوامل مذکور در اولویت قرار گیرد.

محله‌های یک شهر، اجزایی هستند که در قالب کلیتی بزرگ‌تر در کنار هم قرار گرفته‌اند. همان‌طور که دلیلی ندارد همه اعضای یک مجموعه دقیقاً یکسان باشند، هیچ‌اگرچه هم برای شباهت نام میان محله‌های یک شهر وجود ندارد. اساساً بخشی از هویت یک محله، در گرو تفاوت آن با سایر محله‌های شهر، و شاخص بودن در میان آنهاست. تعلق محله‌ها به یک شهر خاص، وجه شاخصه‌ای است که بر شباهت میان محله‌ها تأکید دارد و



بافت محلات یک شهر معتدل و مرطوب

پاروش‌ها

برگرفته از (Oxford Dictionary Who or what sb/this state of being the same)

2- "L'existence precede l'essence"

این جمله اساساً فلسفاً از سده سیزدهم است که در زبان بل سائو (۱۶۸۶-۱۶۹۵ م) به قلمرو فرانسوی - آن را در دهه ۱۶۴۰ میلادی مطرح ساختند. براساس این فلسفه، شکل در برابر وجود انسان، در زمانی که وجود فلسفی جای دارد و شکل و عرف انسان نسبت به آن زمانی که شکل است، برگرفته از Larousse Encyclopedie

۳- واژه طالبی، برگرفته از عقوبه افلاطون در باب عالم عقل است که در آن هر سه سلسله موجودات دارای یک قالب ذهنی اند. این قالب ذهنی از من برای منبرج و کاز موجودات آن است. به صورت خاصی نسبت دارند ولی در عین حال معرفت تمامی آنهاست. این ذهن عقلی به صورتی است که براساس آن زمان و ایدئال‌ها و تفکرات جسم از ماده و کیفیت بوده یک اکتشاف شکلی می‌گردد.

۴- شناسی اطلاعاتی که می‌تواند از محیط پیرامون به فرد برسد به صورت ناخودآرامی از لحاظ برقراری سبک زندگی و فعالیت‌های فرد. اما اساساً این توانایی کسی را در سطح حالت که شناسی اطلاعات موجود در ذهن و احساسات بدون کمک و گشت در حالت کند، گرفتن پیام‌های ارشالی محیط به وسیله انسان، مربوط به عملکرد احساسات فرد براساس ظرفیت، در شرایط اول و ثانویه دارد. استی از اطلاعات موجود در ذهن و فعالیت با آگاهی با آگاهی گرفتن می‌گردد. به عموماً به معنای محیط براساس این اطلاعات گسترش شده می‌پردازد. مجموعه اطلاعات

انتقال یافته از رده واقعیت که منحصر به تراکم پدیده می‌گردد، حیثیت آن پدیده را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر رده غیرت، تشکیل بر افتخاراتی از رده واقعیت است که از حالت بالقوه خارج شده و صورت بالفعل در آن آمده.

۳- برای درک پدیده‌ها و رویدادها، تجربیات فردی و جمعی شخص از گذشته و حال، و حتی توقعات و پیش‌بینی‌های وی از آینده، به چارچوبی از آید و باعتماد می‌شوند که فرد علاوه بر آنکه نوع و تعلق فردی را به یک حیثیت مرتب می‌داند با رجوع به تجربیات خود آن را به دارای از عناصر حاصل می‌داند و آن حیثیت برایش باوجه معناگرده از هنگامی که یک حیثیت معنای ویژه‌ای می‌یابد، فرد نسبت به آن احساس خاصی پیدا می‌کند و به این طریق تشخص به چیزی فراتر از تصور مگر تشخص شده‌ای از اطلاعات محیط می‌شود و در رده واقعیت فرد جایی برای خودیابی می‌کند. اختلافات موجود در این رده متأثر از عوامل انضمامی - جزوی مانند شخصیت فرد، نژاد، سبزی و فرهنگ و جغرافیا نیز هست (گورتن، ۱۳۷۵: ۴). با این معیار اطلاعات موجود در طرح و راه‌های از یک پدیده یا رویداد در ذهن خود تاریخ و با رجوع به این طرح و راه‌ها آن پدیده یا رویداد را به خاطر می‌آوریم یا می‌شناسیم. مجموع طرح و راه‌های مختلف، هر کلمه یا پیکر، تصویر ذهنی از پدیده را می‌سازد.

۴- ویژگی‌های اصلی از عبارتت این همان است و گرفته شده است. همان در زبان فارسی ضمیر اشاره مرکب است و اشاره به چیزی دارد که در خاطر ملاحظه است. این معنی تشخص و فرقراری از قبیل یا پدیده، براساس این سابقه است. بهترین شاهد برای فراموش این معنی یا حیثیت، معنای لغوی حیثیت است. حیثیت از ضمیر هو (واژه گرفته شده) به معنای داننده و دانسته همان طوری که ترجمه معنای انگلیسی آن همان بودن است. این دو به مفهوم دین همان است و با دین همان رسته بسیار نزدیک است. البته فراموش تشخص متأثر از واژه عربی است که از قبل می‌شناسیم و در ذهن داریم.

منابع

۱- الفراع، عماد. الفصاحه فی لغوی الفصاحه، انتشارات تربیت

فقط تفاوت آنها با محله‌های شهرهای دیگر را مدنظر قرار می‌دهد؛ در حالی که تمایز میان محله‌های یک شهر، عناصر تشخیصی است که بر پایه اختلاف میان آنها شکل گرفته است. این دو دسته توقعات موضعی، دو سر یک طیف هستند و هر یک باید با لحاظ داشتن دیگری بر آورده شود. نزدیک شدن بیش از حد به هر یک از دو سر این طیف، به شباهت مفرط یا اغتشاش در سطح یک شهر می‌انجامد و امکان تشخص یافتن را منتفی می‌سازد. معمولاً اختلاف میان محله‌های یک شهر برای ساکنان همان شهر معنی دار است و شاید اهالی شهرهای دیگر چندان توجهی نسبت به آن نشان ندهند. لذا این دسته از توقعات موضعی، مخاطبان کمتری را نسبت به دسته قبلی ارضای کنند و در عوض موضع مورد نظر را با دقت بیشتری شاخص می‌گردانند و تشخص را در سطحی مطرح می‌سازند که محتاج سابقه آشنایی با شهر و محله‌های آن است. البته آشنایی به معنی الزام زندگی در موضع مورد بحث نیست. در این سطح نیز ابتدایی‌ترین پیام‌های مربوط به تفاوت‌های محله‌های یک شهر از طریق کالبد آنها ارسال می‌گردد. به طوری که گاه آشنایی بصری با شهر و محله‌های آن برای دریافت آنها کفایت می‌کند، و دیگر نیازی به دانش محیطی جانبی برای درک آنها نیست. تراکم ساخت و ساز، خط آسمان، ظاهر خانه‌ها، کیفیت ورودی‌ها، وضعیت گره‌ها و ساختار محله، عمده‌ترین این پیام‌ها هستند. در کنار این شاخص‌ها باید به موقعیت استقرار محله و همجواری‌های خاص آن و چشم‌اندازهای ویژه‌ای که این استقرار برای محله فراهم می‌آورد، اشاره کرد. علاوه بر مسائل کالبدی و

حضور ساکنان در محله‌ها زمانی پررنگ‌تر می‌شود که آنها عرصه‌های عمومی محله را ادامه عرصه خصوصی خود بدانند

استقرار محله، بخشی از تشخص محله، متأثر از عوامل طبیعی است. عوارض طبیعی بستر محله و حضور عناصر طبیعی چون آب و پوشش گیاهی به صورتی ویژه می‌تواند محله را از سایر محله‌های شهر متمایز کند. در کنار این مسائل نمی‌توان از عوامل انسانی غافل ماند. گروهی از این عوامل چون قشر اجتماعی ساکن در محله، نحوه و میزان حضور ساکنان، تراکم جمعیت، کاربری‌های خاص و انجام فعالیت‌های ویژه، به کنش ساکنان درون محله برمی‌گردد - که البته این کنش برای ساکنان سایر محله‌های شهر نیز شناخته شده است. گروه دیگری از این عوامل واکنش‌های ذهنی شهروندان نسبت به محله را در برمی‌گیرد. معنی دار بودن نام محله و فضاها، آن وجود عناصر منحصر به فرد و نقش انگیز یا بار خاطراتی و نیز قدمت و حال و هوای حاکم بر محله در نظر شهروندان، از جمله این عوامل به شمار می‌آیند. از آنجا که برای برخی از این عوامل ما به ازای عینی و تعریف دقیقی در دست نیست، اینها به شدت آسیب‌پذیر هستند و با وجود تأثیر دیرپایی که بر تصویر ذهنی شهروندان از یک محله خاص دارند، بر اثر اقداماتی نظیر توسعه‌های بی‌رویه به سهولت مخلوش و تضعیف می‌گردند. در اینجا لازم به ذکر است که تشخص محله‌ها نسبت به یکدیگر امری ثابت و پایدار نیست و اگر - بر فرض تعویق به حال - تمام شرایط ذکر شده نیز در یک زمان خاص در مورد محله‌ای صدق کند، دلیلی ندارد در طول زمان این شرایط برقرار بمانند، بلکه برقراری آنها نیازمند توجه مستمر است و روند فزاینده شبیه شدن بافت‌های مسکونی به یکدیگر، ضرورت این توجه را نمایان تر می‌سازد. نکته دیگر اینکه بالفعل کردن و چهره‌نمایی که به صورت بالقوه در محله‌ای موجود است، باید در رأس اقدامات لازم برای تقویت تشخص محله مورد نظر قرار گیرد و چنانچه این امکان وجود ندارد، شاخص‌هایی برای تشخص بخشی به محله انتخاب شوند که با مقتضیات آن تناسب بیشتری دارند.

مهریس، تهران، ۱۳۷۱.

۲- لسیه آلزاس، فرهنگ و هویت، روزنامه مشهوری،

۱۳۷۸، شماره ۱۲۴۴.

۳- آلکساندر، لریستوف و سوج، چرمانده، فرصتهای زندگی

بانیس و زندگی شخصی، سرجهرن، نی، انتشارات دانشگاه

تهران، تهران، ۱۳۷۱.

۴- چولشاه، یازاد، هویت و این هستی با خانه، مجله سید،

دانشگاه معاصر، تهران، شورای دانشکده، شهید بهشتی، تهران

۱۳۷۵، شماره ۲۱.

۵- سیدمحسن حسینی، هویت شهری و فضای بانامی، در

مجله شهر و منطقه، سازمان شهرسازی و معماری، تهران، ۱۳۷۸،

شماره ۸.

۶- رضوی، ویرانه، عمران ایرانی - روشهای در فضای

شهری، مجله شهر، تهران، سازمان شهرسازی و معماری، تهران

۱۳۸۸، ویژه نامه شماره ۱ (پژوهش شهری).

۷- گروز، پورتن، از باطن شناسی، در معماری، مجله جهانگردی

یا گردشگری، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی،

تهران، ۱۳۷۵.

۸- لاری، شهری و سوزان، طراحی فضای شهری و زندگی

اجتماعی، راجه، رسول، محسنی، در مجموعه مقالات، نشریات

معماری، انتشارات نقش خورشید، تهران، ۱۳۷۸.

۹- ایچ، کوپن، اسیدی شهر، مروجو، مهریس، انتشارات دانشگاه

تهران، تهران، ۱۳۵۵.

۱۰- مطی، پور، محلی، طراحی فضای شهری، (نگار شهری و طراحی

اجتماعی و معماری)، فرهاد، رضایی، شرکت پدافند و

برنامه ریزی شهری، تهران، ۱۳۷۵.

۱۱- معاصر، شادترین، (مجله آزادی، مجله معماری و

شهرسازی، مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری

ایران، تهران، ۱۳۷۸، شماره ۳۱-۲.

۱۲- کیریسیمان، توریگ، شولز، (مجموعه مقالات معماری، تهران، ۱۳۳۱)،

نشریه سید باغی، در مجموعه مقالات، تهران، انتشارات دانشگاه

تهران، تهران، ۱۳۷۸، شماره ۲-۲.

13- Abel, Chris: **Architecture and Identity** (responses to cultural and technological changes), Architectural Press, 2000.

14- Alexander, Christopher & Sara Ishikawa & Murray Silverstein: **A Pattern Language**, Oxford University Press, 1977.

15- Correa, Charles: **Housing and Urbanisation**, urban design research institute, 1999.

16- Gehl, Jan: **Life Between Buildings**, Van Nostrand Reinhold, 1987.

17- Jacobs, Jane: **The Death and Life of Great American Cities**, Penguin Books, 1961.

18- Newman, Oscar: **Creating Defensible Space**; U. S. Department of Housing and Urban Development, 1996.

19- Rodin, David & Nicholas Falk: **Building the 21th Century Home**, Architectural Press, 1999.

20- Walmsley, D. J.: **Urban Living**, Longman Scientific & Technical, 1990.

همان طور که محله جزئی از شهر محسوب می شود، به نوع خود دارای اجزایی متمم در دانه ها و فضاهاست. اجزای یک محله به ویژه آنهایی که از یک جنس هستند - همواره در معرض خطر شباهت بیش از حد قرار دارند. این خطر نه تنها برای تشخیص اجزا نسبت به یکدیگر می تواند مشکل آفرین گردد، بلکه خوانایی محله را نیز با مشکل مواجه می سازد و هویت را در سطح بازشناسی مخدوش می کند. از این رو، تأمین شرایط لازم برای تشخیص اجزای مشابه محله جنبه حیاتی پیدا می کند. اصولاً نخستین مواجهه هر شهروند با محیط خارج از عرصه خصوصی خصوصی زندگی اش از طریق اجزای محله به وقوع می پیوندد. اگر وی بخواهد بیرون از چهار دیواری این عرصه به زندگی انسانی خود ادامه دهد، ناگزیر باید آن را در بستر اجزای مذکور جاری سازد تا به کمک آنها به سمت فضاهای با مقیاس شهری حرکت کند. بنابراین تشخیص اجزای یک محله شاید برای ساکنان آن بیش از هر کس دیگری، معنا و ضرورت داشته باشد؛ چرا که آنان به واسطه این امر به محیط بلافاصله حریم خصوصی خود احساس تعلق می کنند و از طریق آن می توانند احساس تعلق را به کل محله بسط دهند. به ندرت اتفاق می افتد که کسی کوچک زندگی اش را از آن خود نداند و نسبت به آن بی تفاوت باشد ولی در عین حال به محله اش دلبستگی داشته باشد. البته باید در نظر داشت که تشخیص امری نسبی است و به معنی تفاوت مطلق و تام پدیده مورد بحث با سایر پدیده هایی که با آن در یک دسته جای می گیرند، نیست. زیرا اگر چنین باشد اصولاً نمی توان پدیده ها را در دسته های قابل بازشناسی کنار هم قرار داد. با این مقدمه، اجزای یک محله مسکونی خاص به دلیل تعلق به یک محله و یک شهر و تبعیت از شاخصه های عمومی حاکم بر آنها، بهانه های زیادی برای سختیت و تجانس دارند و برای آنکه ضمن لطمه وارد نساختن به سطوح بالاتر تشخیص، از یکدیگر متمایز شوند، شاید تفاوت های جزئی کفایت کند. منظور تفاوت هایی است که در ک آنها نه تنها مستلزم آشنایی با محله است، بلکه انس با آن را نیز طلب می کند. اگر تشابه همچون یک روی سکه ای باشد که تشخیص اجزای محله را تهدید می کند، تشابه روی دیگر آن است. استقرار و فاصله اجزای محله نسبت به نقاط شاخص آن، وجود کاربری های غیرمسکونی و نحوه استقرار آنها، تفاوت های کالبدی جزئی میان دانه ها یا فضاهای محله، حضور عناصر کالبدی ویژه و برخی نشانه ها در مقیاس خرد در بخش هایی از محله، و نظایر اینها از جمله وجوه تمایزی هستند که بدون آسیب رساندن به سطوح بالاتر تشخیص محله می توانند اجزای آن را نسبت به یکدیگر شاخص کنند. حضور عناصر طبیعی به شکلی خاص و وجود عوارض طبیعی ویژه نیز می تواند چنین نقشی داشته باشد. اما آنچه به ناز و فراموش شده، تأثیر عواملی است چون وجود نام های خاص، اجزای محله، وجود محل زندگی شخصیت های شناخته شده در بخش هایی از محله، استمرار در برقراری پاتوق هایی در برخی از اجزای محله، به وقوع پیوستن فعالیت های ویژه در قسمتهایی از محله و نظایر اینها. این عوامل در صورت برقراری مستمر، به واسطه جای گرفتن در تصویر ذهنی ساکنان، با ایجاد کمترین اغتشاشات کالبدی می توانند موجبات تمایز اجزای محله را از یکدیگر فراهم آورند. نهایتاً باید خاطر نشان ساخت که آنچه در مورد تشخیص اجزای محله ذکر شد، بیشتر معطوف به اجزای مشابه یکدیگر است. بدیهی است که در یک محله خوب و قابل بازشناسی یک کوچه یا یک خیابان محلی استنباه گرفته نمی شود، ولی این امکان وجود دارد که کوچه ها از یکدیگر متمایز نباشند. تأمین شرایط لازم برای تشخیص اجزای محله، در حقیقت تلاشی است در جهت رفع این نقیصه و گامی در جهت تکمیل فرایند احراز هویت.

جمع بندی

پایان کلام اینکه، از طریق راهکارهای ارائه شده بر مبنای پایگاه نظری مقاله، و با ساده ترین تدابیر طراحی و مدیریت که شاید در بسیاری موارد پیش یا افتاده به نظر رسند، می توان بافت های کنونی را واجد هویت یک محله مسکونی کرد و از بروز عوارض ناشی از بحران هویت در آنها جلوگیری به عمل آورد. یا این عوارض را کنترل و مرتفع کرد بر این مبنای هویت بخشی امری است ممکن و نه چندان دشوار.

بخش ویژه

فرهنگ شهری

باززنده‌سازی مرکز کلان شهرها؛ پروژه‌های فرهنگی

تجربه شیکاگو

در این مقاله به نحوی گذرا تجربه شیکاگو در دو دهه گذشته برای باززنده‌سازی مرکز آن مورد بحث قرار می‌گیرد. قبل از معرفی این پروژه، روستا تا به نژادی که بین دو نگاه به باززنده‌سازی مرکز کلان شهرها وجود دارد، اشاره شود. نگاه نخست باززنده‌سازی مراکز کلان شهری را ضرورتی کاملاً توجیه شدنی می‌انگارد و معتقد است که با پایان جنگ دوم جهانی، فرایند حومه‌نشینی و خروج خانواده‌های طبقه متوسط و بالاتر سبب رکود اقتصادی، و به تبع آن توقف بازسازی و کم‌رنگ شدن ارتقای شرایط کالبدی مراکز کلان شهری گردید. در کنار این جریان، حاکمیت نتولینوآیسیم در اقتصاد جهانی که به فرایند جهانی شدن منجر شد (ریگان‌سیم در آمریکا و تاجریسم در انگلستان) باعث رواج و گسترش فقر شهری، خیابان‌های گسترده، پارک‌های، بی‌کاری، امتیاد به مواد مخدر (به ویژه مواد مخدر فقرا مانند کوک که معتادان را به اقدامات تخریبی بسیار وسیع و کشتار دستجمعی می‌کشاند)، الکلیسم و جرم شهری، و نظایر اینها گردید؛ مراکز کلان شهری علاوه بر رکود اقتصادی یا ناامنی مشهودی روبرو شدند فساد گسترده پلیس در کلان شهرها و شکل‌گیری مافیای قدرتمند (سازمان دهندة قتل، فحشاء، دزدی و دیگر بزه‌کاری‌ها در مقیاس وسیع) وضعیت مراکز شهری را به شدت تخریب کرد. در مرکز نیویورک به طور متوسط روزانه شش قتل فقط در خیابان به وقوع می‌پیوست.

فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸ / زمستان ۱۳۸۰

پورییا بیرون



نمونه ای از برتوهای شبکاگو (المراند مهمب، مکزیک)

خیابان خوابان که فقط در آمریکا در سال ۲۰۰۰ میلادی حدود دو میلیون نفر تخمین زده شده‌اند، خیابان‌ها و پارک‌ها را به اشغال خود درآورده‌اند. به استثنای شبکاگو و چند خیابان در نیویورک، مراکز کلان شهری به هیچ وجه امن محسوب نمی‌شوند. با غروب آفتاب و تعطیلی ادارات و مؤسسات، مردم به سرعت مراکز کلان شهرها را تخلیه می‌کردند تا هرچه زودتر (قبل از تاریکی) از آن مناطق خارج شوند. دیترویت نمونه‌ای بسیار درخور توجه است، که سرعت تخلیه مرکز آن باور کردنی نیست. فقط در زمانی حدود ۲۰ دقیقه، بخش عمده مغازه‌ها قفل می‌شوند و دردیگرها به کار می‌افتند و مراکز شهر گویی به شهر ارواح تبدیل می‌گردد.

چنین شرایطی طبیعتاً مورد توجه افراد بسیاری که معتقدند «باید کاری کرد» قرار دارد. صاحبان نگاه‌های اقتصادی یا بخش خصوصی در کنار سیاستمداران، مدیران شهری و مسئولان دستگاه‌هایی که به نوعی به شهر مربوط می‌شوند، در آرزوی زمانی بودند که جوش و خروش قبل از جنگ دوم جهانی به مراکز کلان شهری بازگردد. در دهه ۱۹۵۰ یکی دو شهر و در دهه ۱۹۶۰ چندین شهر، باززنده‌سازی مراکز شهر را تجربه کردند و نسبتاً موفق نیز بودند. اما مسئله به طور جدی از اواسط دهه ۱۹۷۰ شروع شد و در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی به فرایندی گسترده و عام بدل گردید. نیروی محرکه چنین فرایندی، تغییر ساختار خانواده، افزایش طلاق، کاهش و تأخیر ازدواج، شکل‌گیری خانواده بدون پدر، فرزندآوری بدون ازدواج و نظایر اینها بود (ن. ک. مقاله فرهنگ شهری همین شماره مدیریت شهری).

با شروع فرایندی که به بازگشت به مرکز شهر و خداحافظی با حومه معروف شده است، صاحبان مشاغل در مراکز شهر به همراه مدیریت شهری، باززنده‌سازی مراکز شهرها را آغاز کردند. بدیهی است که حال و هوای دنیای جهانی شده، تغییر الگوی صنعت، فرار صنایع از اطراف کلان شهرها به ویژه در شمال ایالات متحده و عوامل متعدد دیگر که ساختار اقتصاد جهانی و از جمله اقتصاد شهری را از اساس دگرگون ساخته است، جست‌وجوی برای تعیین محور و نیروی محرکه باززنده‌سازی را ضروری می‌گرداند. در این میان، خدمات نقشی عمده دارد و طبیعی است که سخن از فرهنگ نیز به میان آید. شهر نیویورک پیشگام این جریان بوده است. انتخاب رودی جولیان به عنوان شهردار، اوج اقدامات باززنده‌سازی را نشان می‌دهد. او برنامه «تحصل صفر جرم شهری» را اعلام داشت و رئیس پلیس شهر سخن از اشغال دوباره و سائیتیمتر به سائیتیمتر شهر به دست «مردم» را

به میان آورد. تخلیه پارک‌ها که به شورش شهری منجر شده بود، یا چهره‌های جدید دنبال گردید (داستان پارک نوم پکین در منابع فوق‌العاده معروف است). این چهره جدید، باززنده‌سازی مرکز شهر از طریق فرهنگ - به ویژه هنر - بود. جزایم شهری در نیویورک ۵۰ درصد کاهش یافته است، انواع گروه‌های شهروندی با حمایت بخش خصوصی ده‌ها برنامه هنری، تفریحی و آموزشی را در فضای عمومی برگزار می‌کنند. در یک کلام، مراکز شهری دوباره زنده شده است. بدیهی است چنین شرایطی موافقان زیادی نیز پیدا می‌کند. شهردار قبلی نیویورک که پس از وقایع سپتامبر ۲۰۰۱ جای خود را به شهردار دیگری داد، از سوی سایر شهرها (این روزها لندن) دعوت می‌شود تا راهنمایی‌های خود را، به عنوان قهرمان باززنده‌سازی، در اختیار مرده و مستولان شهر قرار دهد.

در مقابل این جریان قدرتمند، طرفداران رویکرد دیگری نیز وجود دارد که زو کین به خوبی بدان اشاره کرده است. روشنفکران، طرفداران حقوق مدنی، دوستداران فقرا، سازمان‌های مدنی حقوق خیابان خوابان، ائتلاف مسکن و ده‌ها جریان اجتماعی - شهروندی دیگر، آنچه را که در پس باززنده‌سازی مراکز کلان شهرها مشاهده می‌کنند، همانا هجوم لجام گسیخته کسب و کار، فروش فضای عمومی، فقر ستیزی و پامال کردن حقوق



شهروندی کسانی است که صدای شان به جایی نمی‌رسد. به علاوه، آنان معتقدند که آنچه در پس مفهوم فرهنگ نهفته است، نابودی تاریخ فضاهای شهری، فضای عمومی، هویت محله‌ای و فرهنگ واقعی مناطق شهری است، که جای خود را به فرهنگ مصرف‌گرا و ریاکار و پلاستیکی داده است. بین این دو رویکرد، موفقیت نیویورک به عنوان تجربه‌ای زنده در مقابل کلان شهرهای دیگر جهان قسار دارد، که همگان را خلع سلاح می‌کنند. فراموش نباید کرد که مثلاً جزایم شهری در لندن در سال گذشته ۴۰ درصد افزایش یافته، اما نیویورک در دوره باززنده‌سازی اش جرم شهری را

به نصف کاهش داده است. این موفقیت روز به روز بر طرفداران ساده دل باززنده‌سازی می‌افزاید و از قدرت نهادهای مدنی طرفداران فقرا می‌کاهد. این داستان تا چه زمانی ادامه می‌یابد؟ تنها آینده پاسخ خواهد داد.

تجربه شیکاگو

نباید فراموش کرد که شیکاگو شرایطی استثنایی دارد. شهری با سرزمینی بسیار منحصر به فرد، دریاچه‌ای عظیم، تنوع فرهنگی و قومی، تاریخی پر حادثه که داستان صدها فیلم بوده است، و چهره‌هایی به یادماندنی - چه خوب و چه بد - که آل کاپون تنها یکی از آنان است. شیکاگو سال‌ها شهرداری محبوب داشت که رأی مردم و گروه‌های ذی‌نفع را یکجا از آن خود کرده بود و امروز فرزند لو جانشین پدر شده است. زندگی کاریزماتیک این شهردار داستان فیلم «آخرین هورا» گردید. شیکاگو علاوه بر زیبایی کم نظیر سرزمین، که وجود دریاچه میشیگان بر آن افزوده و آن را منحصر به فرد کرده است، شهر گروه‌های مافیایی، شهر تاریخی تجارت غیرقانونی مشروبات الکلی، شهر ایرلندی‌ها، شهر ایتالیایی‌ها و به ویژه سیسیلی‌ها و پدر خوانده‌های شان، شهر سیاه‌پوستان و سرخ‌پوستان و بالاخره شهر خاستگاه جامعه‌شناسی شهری رسمی آمریکا - یا مکتب شیکاگو - به رهبری رابرت ازا پارک و ارنست برگس است که بوم‌شناسی را به مکتب‌های جامعه‌شناسی افزودند. اتفاقاً انتقاد بزرگی که در برابر مکتب شیکاگو به راه افتاد، بر تعمیم شرایط ویژه شیکاگو به شرایط شهری غرب استوار بوده است. این شهر همچنین مقر مکتب شیکاگو در اقتصاد است. نهایتاً نباید فراموش کرد که شیکاگو همان شهری است که ویلیام فوت وایت، دو سال را در محله ایتالیایی‌هایش گذراند و کتاب کلاسیک شده جامعه ستر گتر (Street Corner Society) را نگاشت که امروز نیز تر و تازه است.

در چنین شهری نگاه به فرهنگ امر تازه‌ای نیست. این شهر همواره شهری فرهنگی بوده است و در تمامی اجزای آن نقش فرهنگ به چشم می‌خورد. شیکاگو هرگز تجربه تلخ تخلیه مرکز شهر را به نفع حومه‌نشینی تجربه نکرد و مرکز شهر این کلان شهر هرگز زندگی شبانه خود را به علت جرم و جنایت از دست نداد. گرچه سرما و باد سوزناک زمستان آن زندگی را به فضای سر بسته می‌کشاند، اما همین امر رستوران‌ها و کافه‌های

در دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ چندین شهر، باززنده‌سازی مرکز شهر را تجربه کردند و نسبتاً موفق نیز بودند. اما مسئله به طور جدی از اواسط دهه ۱۹۷۰ شروع شد و در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی به فرایندی گسترده و عام بدل گردید

شیکاگو را سال‌ها قبل از تأکید هابرماس بر آنها به عنوان بخشی از عرصه عمومی، واجد چنین مختصاتی ساخته بود. پس توجه به برنامه بازنده‌سازی مرکز شهر شیکاگو باید با عنایت به چنین سابقه‌ای پی گرفته شود و نیز از یاد نبرد که رخدادهای کارگری شیکاگو بود که روز جهانی کارگر را رقم زد.

در برنامه بازنده‌سازی شیکاگو دهها پروژه درخور بحث وجود دارد که بررسی همه آنها در این فرصت ممکن نیست. از میان چنین پروژه‌هایی صرفاً به یک یا دو پروژه با هدف آینده‌رساندن به مدیریت شهری کشور از یک سو، و تلاش شهرها برای تبدیل به شهر چند قومی و چند فرهنگی و مبارزه با نژادپرستی و جدایی‌گزینی و طرد از سوی دیگر، معرفی می‌شوند. عدیوان و مسئولان شهری در خواهند یافت که با چه تمهیدات ساده‌ای، آن هم با هزینه‌های سنگین و با درگیر کردن هنرمندان، می‌توان چهره شهرها را دگرگون کرد. قبل از پرداختن به ویژگی پروژه‌های مهم باید تأکید کرد که کاهش جرایم شهری، نظم بخشی به ترافیک، کاهش زباله و بازیافت از مبدأ و بالاخره پاکیزه‌سازی تمام شهر، اقدامات عام بازنده‌سازی است. ورود بخش خصوصی به کارهای فرهنگی در کنار تثبیت شهروندی و توسعه گروه‌های داوطلب شهری، پیش شرط دیگری است.

نخستین پروژه، به پروژه حیات بخشی به برونزویل (Bronzeville) معروف است. مهم‌ترین بخش منطقه تحت پوشش طرح، بولوار دکتر مارتین لوتر کینگ مبارز حقوق مدنی سیاه‌پوستان است. درست در زمانی که او به جای حقوق مدنی سیاه‌پوستان ضمن انتقاد از خود به حقوق فقرا اشاره کرد و ندای «فقرا متحد شوید» را سرداد، به ضرب گلوله‌ای از این جهان خاکی رخت بریست و رفت. بازسازی و زیباسازی بولوار دکتر مارتین لوتر کینگ ستون فقرات بازنده‌سازی برونزویل است. به گفته ریچارد ام. دپلی (Richard M. Daley) شهردار شیکاگو، «پروژه اجرا شده نمونه‌ای است از روح همکاری و افتخار محله‌ای که با تاریخ شیکاگو عجین شده است.



این پروژه منابع و امکانات بخش خصوصی و عمومی را به هم پیوند زده است. در این پروژه، بازسازی زیرساخت‌ها و زیباسازی از طریق هنر به یکدیگر گره خورده‌اند تا تاریخ غنی برونزویل را با نگاهی به شرایط دنیای آینده به نمایش نهند. داستان استفاده از مجسمه برای بازنده‌سازی فضاهای شهری به سال ۱۹۶۷ بازمی‌گردد؛ یعنی زمانی که شهردار معروف شیکاگو ریچارد جی. دپلی یادمان بدون عنوانی را که امروزه بنام «پیکاسو» معروف است، به مرکز فرهنگی به نام خودش هدیه داد.

گرچه سرما و باد سوزناک زمستان آن زندگی را به فضای سرپسته می‌کشاند، اما همین امر رستوران‌ها و کافه‌های شیکاگو را سال‌ها قبل از تأکید هابرماس بر آنها به عنوان بخشی از عرصه عمومی، واجد چنین مختصاتی ساخته بود.

برپایی «پیکاسو» در مرکز یاد شده، نوعی رنسانس فرهنگی بود و نشان داد که چگونه سرمایه‌های خصوصی و عمومی را می‌توان در زمینه هنر عامه به کار گرفت. متعاقب چنین رخدادی شورای شهر شیکاگو به سال ۱۹۷۸ تصویب کرد که در برنامه بازسازی ساختمان‌های عمومی، سهمی از بودجه باید برای خرید آثار هنری، کنار گذاشته شود. با این مصوبه شیکاگو به اولین کلان‌شهری بدل گردید که تمامی بناهای عمومی‌اش باید صاحب آثار هنری ماندنی و ارزشمند می‌شدند. امروزه کسی نمی‌تواند محاسبه کند که مصوبه شورای شهر چه درآمد هنگفتی را از طریق گردشگری شهری و بالا رفتن قیمت آثار هنری خریداری شده، نصیب شهر کرده است. بر این اساس، امروزه شیکاگو صاحب یکی از ارزشمندترین مجموعه‌های هنر عامه معاصر در جهان است.

حقیقت آن است که خواستن همواره توانستن است. فقط باید به یاد آورد که در سال ۱۸۳۷ مسئولان شیکاگو شعاری را برای شهر برگزیدند که با واقعیت فاصله‌ای عظیم داشت: «شهری در باغ». این عنوان شهری بود که اساساً فاقد بوستان شهری بود، لیکن در مدت پنجاه سال این عنوان کاملاً به حقیقت پیوست و مجموعه پارک‌ها و بولوارها نشانه شیکاگو گردید. بولوار دکتر مارتین لوتر کینگ و بولوارهای اطراف آن حاصل همین اقدام بود. منطقه برونزویل که بولوارهای یاد شده را در بر می‌گیرد، تا مدت‌ها به کلان‌شهر سیاه‌پوستان شهرت داشت. در زمان جنگ جهانی اول ۵۰ هزار سیاه‌پوست از طریق مهاجرت عظیم شمالی در شیکاگو ساکن شدند. کم‌کم شمار سیاه‌پوستان به ۲۰۰ هزار نفر رسید و محدوده برونزویل ۷ مایل در ۱/۵ مایل مساحت پیدا کرد. ورود سیاه‌پوستان به معنی خروج سفیدپوستان و منابع مالی آنان بود. به همین دلیل منطقه برونزویل به رکود دچار شد.

و فرسودگی کالبدی یا شدتی تمام عیان گردید. در سال ۱۹۹۴ «برنامه توسعه راهبردی جنوب مرکزی بازسازی برونزویل و زندگی پیرامون بولوارها» به تصویب رسید و بازسازی بولوار دکتر مارتین لوتر کینگ در فاصله بین خیابان های ۲۴ تا ۳۵، به عنوان پیلوت (محدوده آزمایشی) طرح تعیین شد. در کنار بازسازی زیرساخت ها و لیه ها و خیابان ها، برنامه هنر عمومی شیکاگو نیز به تصویب رسید تا از طریق گزینش اجتماع محور، مجموعه ای از آثار هنری که نماد و نشانه باززنده سازنده تاریخ برونزویل باشد، در جاهای مختلف برپا گردد. هدف این بود که باززنده سازی این منطقه بر پایه تاریخ، قومیت و خاطره جمعی به بازسازی کامل کالبدی پیوند یابد (چه از نظر زیرساخت ها، لیه ها، خیابان ها و برنامه ریزی سیما و منظر، و بالاخره مجموعه آثار هنری) و در واقع الگویی برای کل شیکاگو به شمار رود. در تمامی مراحل کار، ساکنان محله درگیر این امر شدند تا تاریخ خود را به نمایش گذارند و از آن محافظت کنند. مجسمه پانزده قوتی برنزی، یادمان مهاجرت عظیم سیاه پوستان به شیکاگو، از جمله اولین آثار هنری بود که در منطقه برونزویل برپا شد. مجسمه سیاه پوستان را با چندان زهوار در رفته نشان می دهد، که گویای راه پرفراز و نشیب او از محنت جنوب به شمال به امید آینده ای بهتر است. دست دیگر مجسمه بلند شده است تا این آینده را تجسم بخشد.

آثار دیگر نقشه برنزی منطقه است که ۱۴ فوت در ۷ فوت مساحت دارد و تمامی منطقه برونزویل - از خیابان ۲۱ تا ۵۲ - را نشان می دهد. روی این نقشه تمامی مکان های مهم محله برونزویل چه از نظر تاریخی، معماری، بوستان های شهری، مدارس و جز اینها مشخص شده است. گرگ لوفور (Gregg Lefevre) پدیدآورنده این اثر است و در میدان اصلی بولوار مارتین لوتر کینگ، تقاطع خیابان ۳۵، قرار داده شده است. اما مجموعه جالب توجه دیگر تعداد زیادی تیمکت است که نقاط مختلف محله کار گذاشته شده است. در

مدیران و مسئولان شهری در خواهند یافت که با چه تمهیدات ساده ای، آن هم با هزینه اندک و با درگیر کردن هنرمندان، می توان چهره شهر ما را دگرگون کرد. کاهش جرایم شهری، نظم بخشی به ترافیک، کاهش زباله و بازیافت از مبدأ و بالاخره پاکیزه سازی تمام شهر، اقدامات عام باززنده سازی است. ورود بخش خصوصی به کارهای فرهنگی در کنار تقویت شهروندی و توسعه گروه های داوطلب شهری، پیش شرط دیگری است.

مجموع ۲۳ تیمکت با دیدگاه های هنری گوناگون طراحی شده است. سه تیمکت فاقد عنوان است ولی بقیه هر یک دارای عنوانی است که حکایت از فرهنگ و تاریخ محله دارد. بدن، روح، جوانی، زوج شان، ملکه امه یا (Emmeva)، کیتار، قدیمی در گرداگرد محله، لوئیس و لیل، از جمله نام های تیمکت ها هستند.

انجام این پروژه، محله ای فراموش شده را به مرکزی گردشگری - فرهنگی تبدیل کرده است. سیاه پوستان - یا به قول امروزی ها، امریکاییان افریقایی تبار - بهترین محافظان این آثار هنری اند. روشنی که پروژه برونزویل نصیب محله کرده است، سبب فعالیت دائمی بخش خصوصی منطقه در بهبود شرایط کالبدی - اجتماعی و فرهنگی محله شده است. با این پروژه فرهنگ به خدمت اقتصاد شهری آمده است.

پروژه جالب دیگری که جزء برنامه باززنده سازی شیکاگو به حساب می آید، «پرتره های شیکاگو» نام گرفته است. سازمان ائتلاف مراکز فرهنگی محله های شیکاگو که شبکه ای چند فرهنگی است، بر اساس پیشنهاد اداره امور فرهنگی شهرداری شیکاگو، مجموعه ای از کارهای فرهنگی را با هدف باززنده سازی کالبد از طریق تاریخ، قومیت و فرهنگ به انجام رسانده است. سازمان ائتلاف مراکز فرهنگی محله های شیکاگو به تدوین پروژه «پرتره های شیکاگو» پرداخت. هر محله ده نفر از افراد یا خانواده هایی که در محله خود منشأ خنمانی برده ولی به حساب نیامده اند، انتخاب کرد. بدین طریق در مجموع ۵۰ نفر یا خانواده برگزیده شدند. لوئیس توبی (Lewis Toby) عکاس معروف شیکاگو پرتره این افراد و خانواده های شان را آماده ساخت و ۵ نویسنده معروف نیز - که سازمان های محله ای آنها را برگزیده بودند - با این عده مصاحبه کردند. مجموعه عکس ها و مصاحبه ها، بخشی از نمایشگاهی شد که به همراه دیگر آثار فرهنگی محله ای، در تمامی محله های شیکاگو برگزار گردید، تا در نهایت در سال ۱۹۹۵ به مرکز فرهنگی مرکز شهر شیکاگو رسید و به صورت نمایشگاهی دائمی در آنجا استقرار یافت. در تمامی محله ها، فاب اعلان عظیمی نصب شد و بخشی از پرتره ها بر آن نقش گرفت تا هویت قومی و تاریخی شیکاگو در معرض دید همگان قرار گیرد.

استفاده از هنر موزائیک در فضاهای شهری با هدف معرفی تاریخ و قومیت های شیکاگو، پروژه دیگری است که از سال ۱۹۹۲ در خیابان های شیکاگو به اجرا در آمده است. این برنامه با برنامه دیگری به نام چشم بر دیوارهای





شهر شیکاگو، به زیباسازی تمامی دیوارها و لبه‌های رها شده منجر گردید. هر کار هنری دیواری ناسی خاص دارد. مثلاً یکی از آنها عنوان جالب «دنیا از آن توست» را بر خود دارد.

در کنار دیگر پروژه‌های فرهنگی شهری، می‌توان به صدها پروژه محله محور و مشارکتی اشاره کرد که «امید» یکی از مهم‌ترین آنهاست. هدف پروژه امید، مشارکت دادن صدها هنرمند خردسال و نوجوان و جوان در زیباسازی شهر شیکاگو است. برنامه «تو کیستی؟» که پیشگامان هنرهای محله‌ای بولوار بزرگ آن را طراحی کرده‌اند، برنامه مشابه دیگری است. چند سازمان جوانان عهده‌دار این برنامه است. شعارهای این برنامه به شرح زیر است:

تورنگارنگی: استفاده از رنگین کمان برای نقاشی دیوارها.
تو دراماتیکی: استفاده از جوانان و نوجوانان در طراحی نمایش‌های خیابانی و نمایش‌های مردمی.

تو صاحب حرفه‌ای: آموزش حرفه‌های گوناگون به جوانان و نوجوانان، به وسیله بنگاه‌های شهری.

تو سبزی: مشارکت دادن نوجوانان و جوانان در حفظ و توسعه فضای سبز.

تو عاقلی: مشارکت دادن نوجوانان و جوانان در حفظ میراث فرهنگی شهر.

تو جزئی از فناوری رایانه‌ای هستی: آشنا کردن نوجوانان و جوانان با تحولات فناوری معاصر، رایانه و وسایل ارتباط جمعی در خدمت شهر.

تو مشارکت جویی: مشارکت دادن نوجوانان و جوانان در برنامه‌های متنوع محله‌ای.

سخن آخر

مرور پروژه‌های یاد شده، در اینجا با این هدف انجام می‌شود تا همگان با دورک شرایط کنونی و آینده کشور، در یابند که مدیریت شهری آمرانه راه به جایی نمی‌برد. شیوه‌های اجتناع و محله محور مشارکتی تنها راه باززنده‌سازی فضای شهری ایران است. خوشبختانه این روزها، نسیم دگرگونی در فضای شهری وزیدن گرفته است و اینجا و آنجا تجاری ارزنده به کف آمده است. فقط یادآوری می‌شود که در قالب پروژه شورایاری محله شیرآباد زاهدان، در پرتو همدلی و آگاهی و از خود گذشتگی مسئولان استان، شورای اسلامی شهر و شهرداری، گام‌های اساسی برداشته شده است. مردم دلوطنان، ۶۰ هزار مترمربع از فضای اجتماع

غیررسمی را تخریب کرده و رأساً به بهسازی بافت میاندز و زنده‌اند؛ و این تجربه‌ای است که بدون اغراق در سطح جهان بی‌مانند است. به هر حال در تمامی جهان کوشش برای تخریب آمرانه سکونتگاه‌های غیررسمی راه به جایی نبرده است. در کنار بهسازی بافت، با همدلی و کمک شورای اسلامی شهر زاهدان، سازمان‌های غیرحکومتی زنان یازهم در شیرآباد به راه افتاده است. گرچه این سازمان‌ها با موانع و مشکلاتی دست به گریبان‌اند، لیکن تشکیل آنها حرکتی است بسیار امیدوار کننده. آرزوی هر ایرانی است که پروژه‌های مشارکتی با هدف فعال‌سازی آحاد مردم به ویژه نوجوانان و جوانان به راه افتد و نهادینه شود. درس آموزی از تجارب سایر ملل تنها به دنبال این هدف است.

شورای شهر شیکاگو به سال ۱۹۷۸

تصویب کرد که در برنامه بازسازی

ساختمان‌های عمومی، سهمی از بودجه

باید برای خرید آثار هنری، کنار گذاشته

شود. با این مصوبه شیکاگو به اولین

کلان شهری بدل گردید که تمامی بناهای

عمومی‌اش باید صاحب آثار هنری

ماندنی و ارزشمند می‌شدند

مجموعه جالب توجه دیگر تعداد زیادی

نیمکت است که نقاط مختلف محله کار

گذاشته شده است. در مجموع ۲۳ نیمکت

با دیدگاه‌های هنری گوناگون طراحی

شده است. انجام این پروژه، محله‌ای

فراموش شده را به مرکزی گردشگری -

فرهنگی تبدیل کرده است

بخش ویژه

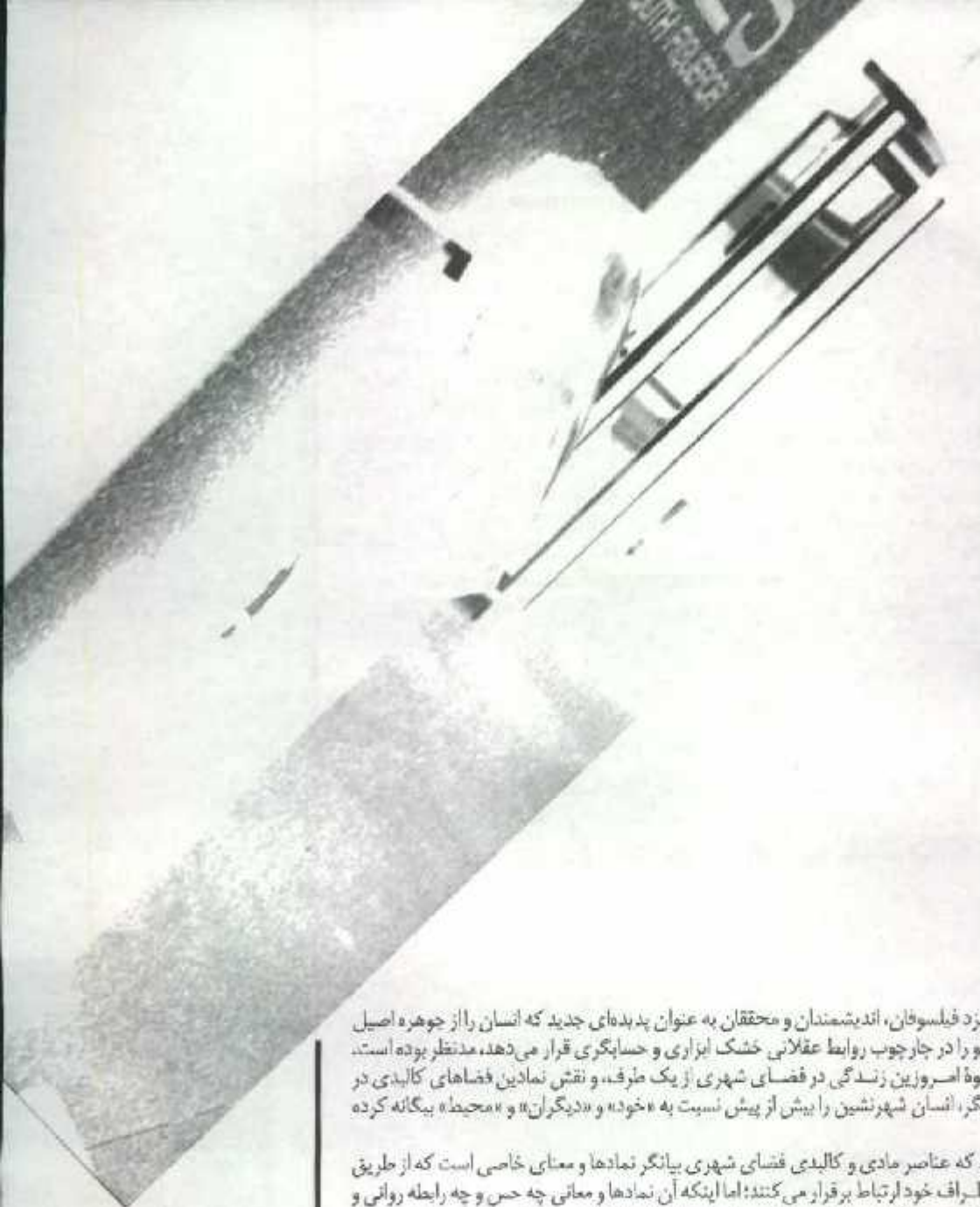
فرهنگ شهری



تأثیرات محیط شهری
در
از خود بیگانگی
انسان

ناصرالدین غراب

فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸ / زمستان ۱۳۸۰



مقدمه و طرح مسئله

شهر همواره در نزد فیلسوفان، اندیشمندان و محققان به عنوان پدیده‌ای جدید که انسان را از جوهره اصلی خود دور می‌سازد و او را در چارچوب روابط عقلانی خشک ابزاری و حسابگری قرار می‌دهد، مدنظر بوده است. روابط اجتماعی و شیوه‌های زندگی در فضای شهری از یک طرف، و نقش نمادین فضاهای کالبدی در شهرها از طرف دیگر، انسان شهرنشین را بیش از پیش نسبت به «خود» و «دیگران» و «محیط» بیگانه کرده است.

باید خاطر نشان شد که عناصر مادی و کالبدی فضای شهری بیانگر نمادها و معنای خاصی است که از طریق آن شهر و تمدن با اطراف خود ارتباط برقرار می‌کنند؛ اما اینکه آن نمادها و معانی چه حسن و چه رابطه روانی و اجتماعی را در فرد تقویت می‌کنند، بستگی به شکل و فرم فضایی دارد که از درون طرح‌های توسعه شهری به وجود می‌آیند.

به عنوان نمونه، ساخت و سازهای بی‌رویه شهری، حکایت از آشفتگی و پریشانی فضایی دارد که این آشفتگی و پریشانی به تشویش روانی، همراه با فقدان تعلق اجتماعی شهرنشینان، انجامیده است. طرح‌های توسعه شهری در کشور ما بدون توجه مدیران شهری به ابعاد روانی و ذهنی و فرهنگی به اجرا در می‌آیند و شهرنشینان سنتی را به زندگی مدرن - با گرایش‌ها و ایدئولوژی مدرن - دعوت می‌کنند.

این امر باعث ایجاد شکاف، و فاصله میان انسان شهرنشین با محیط شهری خود می‌شود، که نتیجه آن چیزی جز انزوا، انفعال و از خود بیگانگی نیست به محیط نیست. طرح‌های توسعه شهری بیانگر فاصله‌ها و بی‌هویتی‌هاست، و این امر خود به احساس تعلق ناچیز نسبت به محیط شهری می‌انجامد و فردگرایی و انزوا را به دنبال می‌آورد. زندگی در شهرها تنها به معنای داشتن سکونت در محیط امن و سرپناه نیست، بلکه به معنای احساس تعلق و معنا نسبت به جلوه‌های منطقی و عقلانی از هستی و حیاتی است که در شهر تبلور یافته است. از آنجا که انسان در تمام عرصه‌های حیات و زندگی - از جمله در قلمرو روابط و فضای شهری - معناگاو است، اگر معنای اصلی متعلق به تاریخ و فرهنگ و فطرت خود را در فضای شهری پیرامون خود مشاهده نکند، دچار یأس، دل‌سردی، انزوا و از خود بیگانگی می‌شود.

مقاله حاضر به دنبال تشریح و تبیین نظری ارتباط میان محیط شهری و از خودبیگانگی ساکنان شهری است که می‌تواند به عنوان پیش درآمدی برای تفحص تجربی موضوع مطرح گردد.

تعاریف و چارچوب نظری

در ابتدا می‌بایست دو مفهوم اساسی تعریف شوند: یکی مفهوم الیناسیون (Alienation) یا از خودبیگانگی، و دیگری مفهوم شهر یا محیط شهری.

۱- تعریف از خودبیگانگی

مفهوم از خودبیگانگی در متون جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی سابقه‌ای طولانی دارد. اما شاید بتوان گفت اولین کسی که این پدیده را در روابط اجتماعی و واقعیت اجتماعی برجسته می‌دید، مارکس بود. مارکس مدعی بود که پدیده از خودبیگانگی فرد به اشکال بیگانگی از خود، از طبیعت و در روابطی که با دیگر انسان‌ها برقرار می‌کند آشکار می‌شود. او از خودبیگانگی را در چهار قلمرو بیگانگی نسبت به «موضوع کار»، «فرایند تولید»، «محصول کار»، و نسبت به «افراد درگیر در کار» توضیح می‌دهد (کوزر، ص ۴۴). در میان معاصران برای مارکوزه و هابرماس سیمپره کلام‌های ابزارهای برزیست جهان منبع اصلی الیناسیون است (M. David, P. 4). در نزد سی من (M. Seeman) مفهوم از خودبیگانگی دارای ابعاد متفاوتی است لیکن - به زعم او - هر یک از اندیشمندان علوم اجتماعی تنها به یک یا چند بعد آن توجه داشته‌اند. برای سی من مفهوم از خودبیگانگی در پنج زمینه بنیادی به کار می‌رود: ۱- ناتوانی (Powerlessness)، ۲- بی‌معنایی (Meaninglessness)، ۳- بی‌هنجاری (normlessness)، ۴- انزوا (Isolation)، ۵- از خودغریبی (Self-Estrangement). منظور از وجه اول از خودبیگانگی یعنی «ناتوانی»، این است که افراد از این جهت نسبت به محیط بیگانه‌اند.

طرح‌های توسعه شهری در کشور ما بدون توجه مدیران شهری به ابعاد روانی و ذهنی و فرهنگی به اجرا

در می‌آیند و شهرنشینان سنتی را به زندگی مدرن - با گرایش‌ها و ایدئولوژی مدرن - دعوت می‌کنند.

این امر باعث ایجاد شکاف و فاصله میان انسان شهرنشین با محیط شهری خود می‌شود، که نتیجه آن

چیزی جز الزوا، انفعال و از خود بیگانگی نسبت به محیط نیست

که قدرت کنترل و تحمیل اراده و خواست خود را نسبت به محیط یا شیء یا فرد دیگری ندارند. این مفهوم از یک سو اشاره به عدم توانایی حسی افراد برای کنترل پیامدها دارد و از سوی دیگر به عدم توانایی حسی فرد برای پیش‌بینی پیامدهای رفتاری باز می‌گردد (کوزر، ص ۴۱۲). با توجه به رشد و پیشرفت شتابان ارتباطات، فناوری، علوم و معارف که همگی در قلمرویی به نام محیط شهری اتفاق می‌افتند یا تبلور می‌یابند، روابط شهری بیش از پیش پیچیده شده است. این پیچیدگی احساس عجز و ناتوانی خاصی را در درک بسط و بی‌تکلف انسان ایجاد کرده است.

در جامعه مدرن این نوع الیناسیون بسیار مشهود است. انسان جامعه مدرن از یک سو از طریق علم و فناوری توانسته است به محدودیت و موانع طبیعی و محیطی سیطره یابد اما در مقابل با آفرینش فنون، وسایل و ابزارها و پدیده‌های جدید، دریافته است که فناوری بر او مستولی است. در واقع انسان امروز در زندان دستاوردهای تمدنی و مادی خود اسیر شده است. اختراعات و اکتشافات مجموعه دستاوردهای مادی بشر را تشکیل می‌دهد که خود برای گریز و رهایی از زندان‌های طبیعی به وجود آمده‌اند؛ اما در مراحل بعد، همین دستاوردها خود باعث ایجاد زندانی تنگ‌تر و مخوف‌تر برای انسان شده‌اند. بدین ترتیب فرار از الیناسیون، خود شرایطی را برای ظهور الیناسیون جدید ایجاد کرده است. احساس ناتوانی به خصوص برای انسان‌های جوامع کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه که در برابر هجوم فناوری‌ها و فنون ساخته و پرداخته نظام‌های اقتصادی - اجتماعی دیگری قرار دارند، آشکارتر است. انسان چنین جوامعی در لایه‌ای لحظات زندگی و حیات خود شاهد نمایش و سیطره دستاوردها و فناوری‌های مدرن غربی در روابط او با محیط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است. در چنین شرایطی احساس ناتوانی قوت بیشتری می‌یابد.

احساس بیچارگی و عدم رضایت که خود از وجوه دیگر الیناسیون است، پیامد منطقی ناتوانی انسان نسبت به سلطه و جبریت محیط به شمار می‌آید. در نزد ما نه‌ایم «بی‌معنایی» درحالی شکل می‌گیرد که جامعه همچنان که اعضای خود را با توجه به تحقق هدف‌های مؤثرتر (یعنی همراه با افزایش عقلانیت کار کردی) به طور فزاینده‌ای سازمان می‌دهد، به موازات آن از توان عمل کردن هوشمارانه شخص در وضعیتی معین برپایه بیش از روابط متقابل رویدادها می‌کاهد. در این حالت شخص نمی‌داند به چه چیز باید اعتقاد داشته باشد (همان، ص ۳۱۱).

در واقع در این شرایط فرد نمی‌تواند بین شقوق مختلف تفسیر راه مناسب را برگزیند و هوشمندانه عمل کند، چرا که افزایش عقلانیت با توجه به تخصصی شدن امور چنین انتخابی را ناممکن ساخته است. در جامعه موسوم به جامعه اطلاعاتی در بیشتر زمینه‌های حیات انسانی اطلاعات و یافته‌های متنوع و گسترده وجود دارد و تخصصی شدن امور حیات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی سایه سلطه خود را بر روابط میان انسان با محیط اطراف خود افکنده است. انسان در برابر انبوهی از اطلاعات خود را بیش از گذشته تنها و سوگردان و سردرگم می‌یابد. اگر چه تمام این اطلاعات و یافته‌ها برای رفع نیازها و خواسته‌های وی ایجاد شده‌اند «دیگری» و «غیر» در برابر او چنان رنگارنگ، گوناگون و متنوع است که او «بوجدت» و «بیگانگی» خود را از دست می‌دهد.

در برابر یک سؤال آدمی، صدها و هزاران جواب وجود دارد و او نمی‌داند کدام یک جواب واقعی است. او یک نیاز و یک هدف دارد، اما برای دستیابی به هدفش، چندین راه و وسیله می‌یابد و در نهایت خود را در انتخاب و گزینش وسیله سرگردان و ناتوان می‌بیند.

اماد در حالت بی‌هنجاری، قواعد و هنجارهای اجتماعی که رفتار فرد را نظم و سامان می‌بخشد، در هم می‌شکند یا تأثیر خود را به عنوان قاعده رفتاری از دست می‌دهد. در نزد دور کیم، در جوامعی که دستخوش دگرگونی و تحولات سریع و عمیق اقتصادی و فناورانه قرار می‌گیرند، این شرایط پدیدار می‌گردد. مرتون در مقاله ساختار اجتماعی و بی‌هنجاری، دو معنای «بی‌هنجاری» و «انزوا» را با هم به کار برده است تا تطابق فرد را در وضعیتی که در آن اهداف و وسایل با یکدیگر هماهنگی ندارند، نشان دهد. بنابراین انزوا به معنای بیگانگی از هدف‌ها و معیارهای مسلط جامعه است.

منظور از «خودغریبی» نیز اشاره به شرایطی دارد که طی آن شخص خود را بیگانه احساس می‌کند. به قول میلز، در شرایطی که افراد به طور پنهانی می‌کوشند تا دیگران را وسیله قرار دهند و در همان زمان دیگران نیز چنین می‌کنند، انسان خود را چون نوعی ابزار می‌بیند و از این رو با خودش هم غریبه می‌شود. مفهوم شن‌وارگی (Reification) لوکاس (G. Lukacs) تا اندازه زیادی با این برداشت تناسب دارد. شن‌وارگی نیز ارتباط مستقیم و مستحکمی با سلطه عقلانیت ابزاری در جامعه مدرن دارد. در روابط مبتنی به عقلانیت ابزاری انسان‌ها در جست‌وجوی رسیدن به هدف‌ها و مقاصد، خود و یکدیگر را به مثابه وسایل و ابزارهای معین می‌بینند و روابط اجتماعی سکوی پرشی برای ارتقا و کسب موفقیت آنهاست.

به هر طریق الیناسیون پدیده‌ای است بیرونی و جبری که در چارچوب‌های ابزاری بودن و شی‌وارگی، احساس عدم رضایت، تهی شدن، بیچارگی، عدم تعلق به خود و دیگری و محیط، یکتاخوانی و عدم حس مالکیت نسبت به اشیاء و محیط را در فرد ایجاد می‌کند. اما بایست خاطر نشان شد که الیناسیون یک نوع بیماری اجتماعی و روانی و یا نوعی انحراف اجتماعی تلقی نمی‌شود، بلکه حکم پدیده ضروری را دارد که در روابط اجتماعی تعین می‌یابد. الیناسیون در لایه‌های پنهانی روابط انسانی ریشه می‌تواند و به صورت ناخودآگاه، خودآگاهی کاذبی را برای انسان جامعه مدرن رقم می‌زند.

۳- تعریف شهر و محیط شهری

شهر را می‌توان از دیدگاه‌های متفاوتی تعریف کرد و براساس رویکردهای مختلف می‌توان تعریفی از آن ارائه داد. به عنوان نمونه، هاردجوی (Hardvay) معیارهای ده‌گانه‌ای را در تبیین ماهیت شهرها به کار می‌برد که عبارتند از: وسعت، جمعیت، ثبات، داشتن تراکم حداقل در مقیاس زمان و مکان، ساخت و بافت مشخص و خوانایی به وسیله خیابان‌ها و فضاهای شهری، محلی برای کار و زندگی مردم، وجود عملکردهای شهری چون بازار، مراکز اداری و سیاسی، وجود سلسله مراتب ناهمگون، مرکز اقتصادی، وجود مرکز خدماتی، و در نهایت وجود مراکز اشاعه فرهنگ شهرنشینی (موریس، جیمز، ص ۲۱۲).

اما شهریه قول اسوالد اسپینگلر (Oswald Spengler)، چیزی بیش از مجموعه افراد انسانی و امکانات اجتماعی، خیابان‌ها، ساختمان‌ها، چراغ‌های برق، قطارهای زیرزمینی، تلفن‌ها و مانند اینهاست؛ چیزی است بیش از

آنچه که به عنوان حیات ذهنی در شخصیت شهر نشیان تبلور می‌یابد، ماحصل تعامل محیط اجتماعی و محیط کالبدی فضایی است. به عبارت دیگر، این دو محیط مقدم بر محیط نمادین هستند و در واقع محیط اجتماعی و محیط کالبدی - فضایی حکم متغیر مستقل را دارند و محیط نمادین و فرهنگی به عنوان متغیر وابسته مطرح اند

سازمان‌ها و بخش‌های اداری، دادگاه‌ها، بیمارستان‌ها، مدرسه‌ها و نظایر اینها. شهر عمدتاً قلمروی ذهنی است؛ جهانی است از سنت‌ها و آداب و رسوم و گرایش‌های سازمان یافته و عواطف و چیزهایی از این دست (به نقل از بیگدلی، ص ۸).

تعریف از شهر در این مقاله بیشتر به تعریف مذکور نزدیک است. شهر سازمان نظام یافته و پیچیده‌ای است که دارای نظم، مقررات، نظام ارزشی و معنای خاص است که رفتار انسان در تقابل با ابعاد فیزیکی، کالبدی، فضایی و نیز نمادین محیط شهری قابل بررسی است.

شهر در این مقاله کلیتی یکپارچه است که سه محیط متفاوت را در خود جای داده است: محیط کالبدی و فیزیکی، محیط اجتماعی و محیط نمادین. این سه محیط در کلیتی واحد به نام «شهر» تبلور می‌یابد. منظور از محیط کالبدی، ساختمان‌ها، بزرگراه‌ها، میدان‌ها، مراکز اداری، یادها و نظایر اینهاست. محیط اجتماعی، اشاره به روابط خاص شهری میان شهرنشینان همراه با قواعد و نظام حاکم بر آن روابط دارد. منظور از محیط فرهنگی یا نمادین نیز، مجموعه‌ای از علائم و نشانه‌هایی است که معنای خاص را در ذهن شهرنشینان و انسان شهری متبادر می‌کند. این سه محیط تمامیت شهری را با هم و در یک زمان می‌سازند و رفتار انسان‌ها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند.



عناصر سازنده محیط شهری

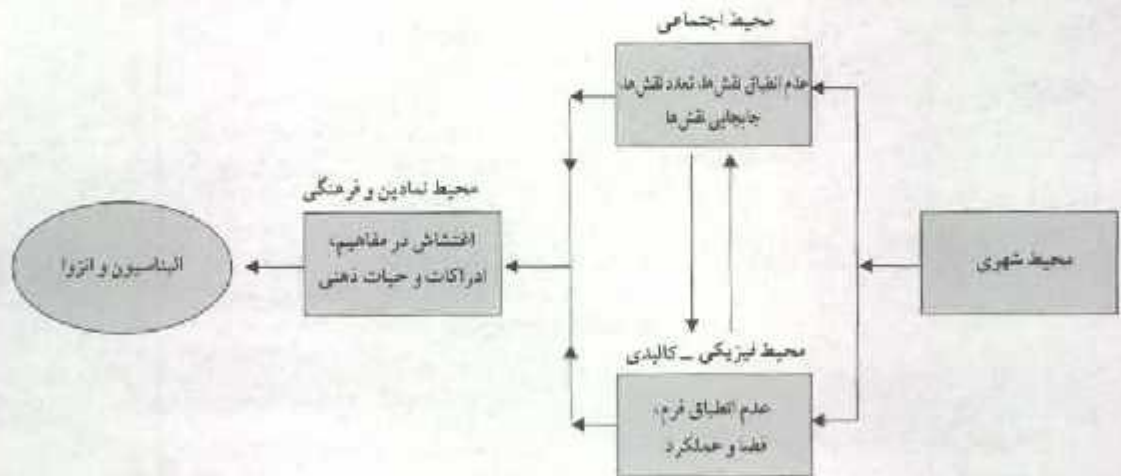
اما محیط فیزیکی و کالبدی وجه عینی و ملموس محیط شهری است که غالباً شهر از طریق آن شناسایی می‌گردد. در مقابل، محیط نمادین و فرهنگی وجه ذهنی و نامحسوس محیط شهری است که در لایه‌های زیرین و پنهانی محیط شهری قرار دارد. در میان این دو، محیط اجتماعی مشاهده می‌گردد که سازمان اجتماعی شهر را شکل می‌دهد. زمانی که صحبت از شهرنشینی به عنوان یک شیوه زندگی به میان می‌آید، در واقع منظور همین محیط است.

۳- چارچوب نظری

فرض اساسی و اولیه مطلب حاضر این است که عدم انطباق فرم، فضا و عملکرد در محیط کالبدی همراه و در تعامل با محیط اجتماعی پدیده از خودبیگانگی و انزوا را در قلمرو ذهنی و فرهنگی شهر پدید می‌آورد. از سوی دیگر در هر یک از این سه محیط به تنهایی، بی‌نظمی و بی‌قاعدگی مشاهده می‌شود. براینده هر سه اینها، به

تنگناها، تضادها و بحران‌های موجود در استفاده از فضاهای عمومی در درجه اول ناشی از عدم تطبیق فضاهای موجود با الگوهای رفتاری استفاده‌کنندگان است. تعریف نشدن فضاها و یا عدم رعایت آن از طرف استفاده‌کنندگان، بی‌نظمی‌ها را به وجود می‌آورد که این امر نیز نتایجی مانند سلب آرامش و آسایش از استفاده‌کنندگان از فضا، به وجود آمدن ناملازمات روحی و روانی را در پی دارد.

انزوای شهرنشینان و عدم تعلق آنان نسبت به حیات شهری دامن می‌زند. در الگوی نظری ما محیط فرهنگی و نمادین، یعنی آنچه که به عنوان حیات ذهنی در شخصیت شهرنشینان تبلور می‌یابد، ماحصل تعامل محیط اجتماعی و محیط کالبدی فضایی است. به عبارت دیگر، این دو محیط مقدم بر محیط نمادین هستند؛ و در واقع محیط اجتماعی و محیط کالبدی - قضایی حکم متغیر مستقل را دارند و محیط نمادین و فرهنگی به عنوان متغیر وابسته مطرح‌اند. در نمودار زیر رابطه علی میان متغیرهای مورد بحث به منظور درک روشن‌تر، ارائه شده است.



مدل نظری: ارتباط علی محیط شهری و از خودبیگانگی

تطابق و سازگاری های انسان شهرنشین به هزینه کرد بخشی از احساسات، عواطف و ارزش های او می انجامد. انزوای اجتماعی و از خودبیگانگی انسان نسبت به محیط، در واقع پاسخی به هزینه های تطابق و سازگاری است

در ادامه مقاله سعی می شود که چارچوب نظری مذکور با توجه به بعضی از شواهد تجربی و دلالت های نظری تشریح و تبیین گردد.

محیط کالبدی فضایی و محیط نمادین و فرهنگی

شهر همراه با مجموعه های فیزیکی و کالبدی آن، نوعی تماد است. این تماد و معنا گذشته از عملکردها و کارکردهای خاصی است که هر یک از سازهای شهری دارند. به عنوان نمونه، خانه و عملکرد آن این است که محلی برای آسایش و استراحت بعد از فعالیت های روزانه و مشغله های کاری انسان باشد. اما همین موضوع به قول ساندروز نقش اساسی در آگاهی مردم به ویژه در احساس «امنیت هستی شناختی» (Ontological Security) انسان دارد. این مفهوم دال بر این است که انسان می داند کیست و در کجای جامعه قرار دارد. در نزد ساندروز انسان ها به کمک خانه می دانند که به کجا پناه ببرند تا خودشان باشند. از این رو مالک خانه بودن کلید دستیابی به این امنیت هستی شناختی است. کسانی که در محیط های مسکونی عمومی با خانه های اجاره ای زندگی می کنند، چنین احساس امنیت شخصی را ندارند. از سوی دیگر خانه تلاشی برای گریز است؛ یعنی قلمروی از خودمختاری است که مردم می توانند به سوی آن عقب نشینی کنند. خانه و جامعه مدنی قلمروهایی هستند که در مقایسه با قلمرو اشتغال و کار، آزادی و خودمختاری نسبی دارند (دیکنز، ص. ۱۶۱).

این مثال نشان می دهد که بررسی نمادین پدیده های شهری و محیط کالبدی - فضایی چیزی فراتر از بررسی عملکردها و کارکردهای مجموعه های فیزیکی شهری است. این نوع بررسی ما را به پژوهش هایی که در زمینه معنی شناسی شهری است، نزدیک می کند. معنی شناسی شهری پژوهشی است در زمینه مفاهیم اجتماعی و فرهنگی اشکال موجود در شهر، یا به طور کلی اشکال موجود در فضای هر گونه آبادی. معنی شناسی شهری، با موضوعات مادی سروکار دارد و آنها را به عنوان حاملان معنی می انگارد (پاراحمدی، ص. ۲۱۰).

از طرف دیگر، هر یک از فعالیت ها و عملکردهای فضاها و مکان های شهری تابع خصوصیات فرهنگی جامعه است. مجموعه نمادهای کالبدی نشان می دهند که مکان های محلی برای چه استفاده ای ساخته شده اند.

به عنوان مثال، مکان‌های محلی می‌توانند بستر تنش‌ها و تضادهای بالقوه باشند زیرا افراد و گروه‌های اجتماعی هر یک تلاش می‌کنند، هویت‌های شخصی و اجتماعی خود را به اثبات رسانند. مکان‌های محلی نیز با مرزهای تضادین و شکل‌های معماری که نشان‌دهنده انواع رفتارهای درون این محدوده‌هاست، به طور مطلق با نظم نمایشی، یعنی شیوه‌های معرفی مردم به یکدیگر، پیوند دارد (دیکنز، ص. ۳۱).

بنابراین می‌توان این پرسش را مطرح کرد که فضاها و محرک‌های محیط شهری که در آن اغتشاش و عدم تناسب میان فرم، فضا و عملکرد مشاهده می‌شود، چه معانی نمادینی را برای ساکنان شهری به وجود می‌آورد؟ معانی نمادین فضاها و فرم‌های ناخوشایند چه احساسی را در شهرنشینان تقویت می‌کند؟ عدم انطباق فرم، فضا و عملکردهای مربوط به یکدیگر به ایجاد نوعی اغتشاش و بی‌نظمی در روابط و شبکه‌های کالبدی می‌انجامد. به عنوان مثال، در تحقیقاتی که در شهر تهران به عمل آمده است، این عدم انطباق را می‌توان در موارد زیر جستجو کرد:

- ۱- قرار گرفتن خلط کاربری‌ها در فضاها و اطراف آنها.
- ۲- اندازه نامتناسب فضاهای عملکردها (مانند پیاده‌روها).
- ۳- عدم تناسب تراکم اطراف با فضاها (تراکم بیش از حد فعالیت‌ها در فضاها).
- ۴- عدم هماهنگی و ارتباط لازم فرم فضاها با عملکرد خاص آنها.

تمامیت شهر و کلیت آن می‌تواند نماد هویت افراد باشد. اما اگر دریافت کلیت و تمامیت در انسان شکل نگیرد، منطقی است احساس هویت و تعلق و امنیت کم‌رنگ گردد و نوعی بیگانگی و غریبگی نسبت به آن به وجود آید. مهاجران شهری معمولاً دچار این آشفتگی و غریبگی می‌شوند

۵- فقدان فرمی منسجم و مناسب برای کل فضا، به طوری که متناسب با عملکرد مناسب آن باشد.

۶- عدم استفاده از فرم‌های خاص برای مشخص کردن فضاهای خاص (بحرینی، ۱۳۷۵، ص. ۶۵-۶۷)

بررسی و تحقیقات انجام شده نیز نشان می‌دهند که اکثر فضاها آن طور که پیش‌بینی شده‌اند مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، و غالباً رفتارها در فضاهای پیش‌بینی شده اتفاق نمی‌افتد.

از سوی دیگر تنگناها، تضادها و بحران‌های موجود در استفاده از فضاهای عمومی (خیابان‌ها و میدان‌های شهر) در درجه اول ناشی از عدم تطبیق فضاهای موجود با الگوهای رفتاری استفاده‌کنندگان است. تعریف نشدن فضاها و یا عدم رعایت آن از طرف استفاده‌کنندگان، بی‌نظمی‌ها را به وجود می‌آورد که این امر نیز نتایجی مانند سلب آرامش و آسایش از استفاده‌کنندگان از فضا، به وجود آمدن نامالایمات روحی و روانی برای آنان، ترس و دل‌پیره و نظایر اینها را در پی دارد.

همچنین آبارتسان‌های بلند و جدید مسکونی بر ضد روابط میان انسان‌ها عمل می‌کنند و آنها را از هم دور و نسبت به یکدیگر بیگانه می‌سازند؛ چرا که در آبارتسان‌ها هر یک از ساکنان سعی دارند روابط خود را بر مبنای فضا و فرم به وجود آمده، تعریف و تعیین کنند. این ساختمان‌های بلند به نحوی از عملکرد طبیعی واحدهای اجتماعی مهمی نظیر خانواده، محله و جز آن جلوگیری می‌کنند؛ عملکردهایی که هر یک به افزایش انسجام اجتماعی در حیطه محلی و همسایگی ناظر بوده است. مجتمع‌های مسکونی عمدتاً مکان و محلی برای انزوا از واقعیات طبیعی زندگی‌اند، و نه مکانی برای حضور افراد در متن زندگی. انحطاط اجتماعی، از خودبیگانگی، حس ناتوانی، ضعف، سوچی، بی‌ارزشی، از خود بی‌خبری و انزوای اجتماعی نیز از مسائل عمومی مجموعه‌های مسکونی انبوه است (بحرینی، ۱۳۷۸، ص. ۷۹).

ویژگی‌های اساسی و عمده مدرنیسم یعنی عقلانیت، فردگرایی، سلطه بر طبیعت، علم‌گرایی و فن‌گرایی به اندیشه و اصل تفکیک کارکردی فعالیت‌ها و فضاهای عمده شهری یعنی کار، محل سکونت، وقت و آمد و تفریح می‌رسد. اما با رشد جمعیت شهری، مهاجرت‌ها، انتقال فناوری‌ها، رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی و سیاسی در کلان‌شهرهایی مثل تهران، احکام و قواعد مدرنیسم ماهیت و نقش خود را از دست می‌دهند، به طوری که بی‌نظمی و اغتشاش در هر یک از این کارکردها به وجود می‌آید این اغتشاش و بی‌نظمی چهره‌ای زشت و نامطلوب به فضاها و فرم‌های شهری می‌بخشد و شهر را از تمامیت، یکپارچگی و یگانگی می‌انزاد. بنابراین پیدایش احساس بیگانگی شهرنشینان نسبت به محیط مصنوع و فقدان تعلق اجتماعی نسبت به محیط شهری در این شرایط خود را منطقی و طبیعی می‌نمایاند.

با توسعه و گسترش ساخت و سازهای جدید و گسترش شبکه پیچیده فضاها، فرم‌ها و عملکردهای شهری در چارچوبی ناهماهنگ و ناهمخوان، احساس گیج‌کننده و مشوشی را در ساکنان شهری پدید آورده است که بیگانگی و انزوا را عمق می‌بخشد. شهرنشینی در چنین شرایطی می‌تواند به نوعی شوک روحی و روانی تعبیر گردد؛ شوکی که برای انسان شهرنشین راهی جز سازگاری و تطابق روحی و روانی با محیط شهری باقی نمی‌گذارد. تطابق و سازگاری‌های انسان شهرنشین به هزینه کرد بخشی از احساسات، عواطف و ارزش‌های او می‌انجامد. انزوای اجتماعی و از خودبیگانگی انسان نسبت به محیط، در واقع پاسخی به هزینه‌های تطابق و سازگاری است. به عبارت دیگر، افراد در برابر هزینه‌های روانی و عاطفی تطابق با محیط و فضای شهری، سعی می‌کنند دوری و انزوا و فاصله را برگزینند، که این امر نیز به نبود تعلق اجتماعی و فقدان مشارکت شهروندان منجر می‌گردد.

محیط اجتماعی و محیط فرهنگی - نمادین

محیط اجتماعی و نظام اجتماعی در شهر و نیز نظام فرهنگی، درگیر روابط پیچیده‌ای از ذهنیت‌ها، ادراکات و عواطف انسانی هستند. از این رو «شهر» به خودی خود و در کلیت خود نمادی از روابط اجتماعی و انسانی «خویش» افراد با جهان اطراف است. شهر همچون مفهوم دولت و نمادهای همراه آن - مثل وطن، سرزمین، خانواده، ملیت - علاوه بر اینکه وسیله اجرا و اداره روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌اند، باعث ایجاد احساس هویت و امنیت به ویژه برای کسانی می‌شوند که شناخت محدود و کنترل اندکی بر فرایندهای مؤثر بر زندگی خود دارند (دیکنز، ص ۱۹۳).

بنابراین در سطح کلان تمامیت شهر و کلیت آن می‌تواند نماد هویت افراد باشد، نمادی که گاه می‌تواند شهری را از روستایی جدا کند و امنیت هستی شناختی را در فرد تقویت و مستحکم گرداند. اما اگر دریافت کلیت و تمامیت در انسان شکل نگیرد، منطقی است احساس هویت و تعلق و امنیت کم‌رنگ گردد و نوعی بیگانگی و غریبگی نسبت به آن به وجود آید. مهاجران شهری معمولاً دچار این آشفتگی و غریبگی می‌شوند. آنها کمتر می‌توانند شخصیت خود را با کلیت و تمامیت نمادین شهری عجین کنند و از این رو در برابر حوادث، رویدادها و اتفاقات شهری به نوعی دچار آشفتگی و تشویش روانی و ذهنی هستند.

در عین حال اگر انسان‌ها نتوانند از مفهوم شهر، نماد هویت و تعلق را در خود احساس کنند، می‌کوشند هویت را در سطوح پایین‌تر و خردتر آن بیابند (مثلاً در مکان‌های محلی و اجتماعات محلی خود). از این رو آنها نظم نمایشی خاصی را با توجه به موقعیت اجتماعی و شرایط طبقاتی خود به اجرا می‌گذارند و سعی دارند هویت خود را از طریق ادعا و حفاظت قلمرو، اثبات و حفظ کنند. البته این امر برای بیشتر گروه‌ها و افراد درون شهر اتفاق می‌افتد، اما می‌توان گفت که چنین چیزی برای عده‌ای که کمتر توانسته‌اند با تمامیت شهر رابطه عاطفی و حسی برقرار کنند، بیشتر است.

درجه هویت نیز غالباً با نام همسایگی و درجه ثبت این نام در ذهن تمام جمعیت یک شهر سنجیده می‌شود. اگر چه هویت معنای تشخیص را می‌دهد اما تسا حدودی به معنای انفصال و انزوا نیز هست. تهی شدن زندگی روزمره از محتوا که در بخش‌های وسیعی از زندگی اجتماعی امروزین در شهرها رخ داده، پایه‌ای روان شناختی را برای دلبستگی به نمادهایی پدید آورده است که هم تشویق‌کننده انسجام و پیوستگی قومی و محلی‌اند و هم باعث

در این شرایط افراد به ناچار خصایص فردی خود را زیاده از حد مورد تأکید قرار می‌دهند تا از فرهنگ هم‌شکل در محیط شهری بگریزند. عده‌ای هم با تأکید بر سلیقه خاص خود سعی می‌کنند فردیت خود را حفظ کنند. از طریق توسعه و گسترش فرهنگ غیرشخصی فرهنگ‌های مشخص و فرهنگ فردگرایی سربروی می‌آورد



انسوا و بیگانگی از تمامیت و یکپارچگی شهری می‌شوند. بدین ترتیب می‌توان گفت که انسان‌های شهری با هویت محلی و قومی دچار نوعی پارادوکس و تناقض هستند. از یک سو همبستگی درونی بالایی دارند و از سوی دیگر دارای همبستگی بیرونی چندانی نسبت به محیط خارجی خود و تمامیت شهری نیستند. از نظری دیگر، صرفاً موضوع انفعال و انزوا در سطح کلان مطرح نیست. اگر این موضوع درون نظام اجتماعی بافت شهری مورد مطالعه قرار گیرد، می‌توان به ابعاد پیچیده‌تر و دقیق‌تر آن پی برد. در این خصوص چرخ زمین مباحث درخور توجه و جالبی را مطرح ساخته است.

در نزد زمین، شخصیت انسان از جانب فرهنگی پیچیده که ناشی از زندگی شهری است مورد تهاجم قرار می‌گیرد و فرد برای انطباق با نیروهای بیرونی وضعیت روانی خاصی پیدا می‌کند. در محیط شهری محرک‌های متنوع، لحظه‌هایی پیش‌بینی‌ناشدنی و خشن هستند و در نتیجه انرژی فکری و احساسی زیادی از فرد طلب می‌کنند. در مقایسه با زندگی روستایی که روابط احساسی و عاطفی به شکلی ناخودآگاه حضور دارند، در محیط شهری خصلت زندگی همانا عقلانی شدن آن است. عقل، بخش آگاه و بدون ابهام ذهن است. این بخش قابلیت انطباق زیادی دارد و برای سازگاری با محیط لازم نیست دچار اختلال و ابهام شود. در واقع عقلانی شدن،

با توجه به پیوندهای بی‌شمار انسان در محیط شهر و در شبکه‌های اجتماعی شهر، و جایجایی مداوم و مستمر انسان در چارچوب این شبکه‌ها، پیوندهای عاطفی و روانی انسان در گروه‌های اصیل و طبیعی، همچون خانواده، نیز ضعیف و جزئی می‌گردند.

شیوه‌های دفاعی برای شخصیت شهری است و از گامی محافظ برای خودگیری در برابر تغییرات سریع و محرک‌های بی‌شمار (ممتاز، ص. ۱۱۷). در نزد زمین حاصل زندگی در شرایطی که محرک‌های بی‌شمار مرتباً اعصاب انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند، شکل‌گیری نگرش بلازه (Blaze outlook) یعنی حالت دلزدگی یا بی‌تفاوتی است. در حالت بی‌تفاوتی، اعصاب چنان مورد تهاجم محرک‌های متناقض قرار می‌گیرد که به سرحد تحریک‌پذیری می‌رسد و دیگر فرد توانایی پاسخ دادن به آنها را ندارد. ماهیت دلزدگی بلازه، بی‌تفاوتی نسبت به تمایز میان اشیا است (همان، ص. ۱۱۹).

در نزد زمین اگرچه ساکنان شهری با افراد زیادی سروکار دارند، اما در نهایت فرد احساس جداافتادگی و ناآشنایی می‌کند، چرا که او تنها رابطه عقلانی با دیگران برقرار می‌کند و نه رابطه حسی و عاطفی. این رابطه‌ای است که فرد کمتر می‌تواند آن را در روند تبادل و معامله قرار دهد (همان، ص. ۱۲۰). زمین معتقد است که شخصیت شهری به عنوان یک شکل اجتماعی دارای دو بعد است: یک بعد آن حالت بلازه و بی‌تفاوتی است و بعد دیگر آن آزادی است که در نزد زمین این وجه باعث رشد خلاقیت‌ها و استعدادهای انسان می‌گردد. اما بایست خاطر نشان شد که این خلاقیت‌ها در خدمت همان جامعه شهری قرار می‌گیرد که می‌تواند شبکه پیچیده نظام شهری را عمق بخشد و دلزدگی و بیگانگی را افزایش دهد. رابطه دیگر میان آزادی و محیط شهری در این است که، از آنجا که در محیط شهری نزدیکی جسمانی و جمعیت متراکم و کمبود فضا وجود دارد، فاصله ذهنی افزایش می‌یابد و فرد احساس آزادی و تنهایی بیشتری می‌کند (همان، ص. ۱۲۱).

از سوی دیگر شهر نماد تقسیم کار دقیق و عرصه رقابت و فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. جریان طبیعی رقابت و تنازع بقا را می‌توان در محیط شهری مشاهده کرد. این رقابت به جز عرصه اقتصادی عرصه‌های اجتماعی و سیاسی را نیز در بر گرفته و به محیط شهری، چهره‌ای خاص بخشیده است. فرهنگ عینی از خلال این تقسیم کار و رقابت توسعه یافته است و از افراد و ساکنان شهری می‌خواهد که تحت سلطه آن درآیند، بی‌آنکه به ابعاد شخصیت فرد نیز توجه داشته باشد.

در این شرایط افراد به ناچار خصایص فردی خود را زیاده از حد مورد تأکید قرار می‌دهند تا از فرهنگ هم‌شکل در محیط شهری بگریزند. عده‌ای هم با تأکید بر سلیقه خاص خود سعی می‌کنند فردیت خود را حفظ کنند (ممتاز، ص. ۱۲۲). از طریق توسعه و گسترش فرهنگ غیرشخصی که خود زاینده فعالیت‌ها و تقسیم کار پیچیده شهری است، فرهنگ‌های مشخص و فرهنگ فردگرایی سربیزرون می‌آورد و در مقابل آن مقاومت پنهانی را آغاز می‌کند. از این رو بیزاری پنهانی و بی‌تفاوتی خود به یکی از خصایص شخصیت شهری بدل می‌گردد.

وجود این فعالیت‌های متنوع و تقسیم کار پیچیده باعث فراخوانی انسان به پذیرش نقش‌های متنوع، متفاوت و بعضاً متناقض می‌گردد که این امر موجب انتقال و جایجایی مداوم و بی‌بسته انسان شهری در نقش‌های متنوع

می‌شود، و این خود به ثبات و پایداری شخصیت و هویت شخصی صدمه می‌زند. اما از آنجا که شخصیت میل به وحدت و یکپارچگی نقش‌ها دارد، شهرنشین سعی می‌کند تنها به نقش‌های همانند از نظر ماهیت و محتوای آنان تن دهد. چون پرگزین این شیوه برای انسان غیرممکن است، زمینه بروز شکاف و فاصله نقش‌ها در نظام اجتماعی، به وجود می‌آید. این امر نیز به میزان بیگانگی نسبت به نقش‌های شهری دامن می‌زند - نقش‌هایی که شهرنشین به ناگزیر می‌بایست به آنها تن دهد. به قول لینگ (R.D. Laing) در این شرایط ما «با خود تجزیه شده» (Divided self) مواجهیم. او معتقد است بخش اعظمی از زندگی روزمره از مردمانی تشکیل می‌شود که خودهایی را ایجاد و معرفی می‌کنند که از هستی واقعی خودشان جدا و تجزیه شده‌اند. در این شرایط می‌توان اشکال متفاوت بیگانگی شخص و نمایش‌های دروغین را، که ممکن است چهره‌های منظم و نسبتاً بی‌آزار زندگی‌های اکثر مردم را تشکیل دهد، مشاهده کرد (دیکنز، ص. ۳۰). از طرف دیگر با گسترش یافتن شبکه‌های ارتباطی از طریق حمل‌ونقل و ارتباطات، روابط محدود به «خانه به خانه» (Doorto Door) به روابط «مکان به مکان» (place to place) تغییر می‌یابد و جامعه‌های مبتنی بر گروه‌های اجتماعی باشند به سازمانی مبتنی بر شبکه‌های اجتماعی (Social Networks) تبدیل می‌گردد (B. Wellman, P.4). در این شرایط کنش‌های

در کنار هم قرار گرفتن نقش‌های سنتی با نقش‌های مدرن نیز آشفتگی و پریشانی زندگی اجتماعی در محیط شهری را دو چندان می‌سازد و به بیگانگی انسان از محیط خود بیشتر دامن می‌زند

افراد که بر اساس کنش‌های شخصی و خصوصی است به کنش‌های مبتنی بر نقش تغییر می‌یابد. بدین ترتیب شهرها به صورت شبکه‌هایی که گروه‌های آن مبتنی بر نقش افراد است، تبلور پیدا می‌کند. اگر چه افراد از طریق نقش‌های حامل بر شبکه‌ها، پیوندها و روابط بیشماری با یکدیگر در محیط شهری دارند اما این پیوندها غالباً ضعیف و سطحی و جزئی است. با توجه به پیوندهای بی‌شمار انسان در محیط شهر و در شبکه‌های اجتماعی شهر، و جایجایی مداوم و مستمر انسان در چارچوب این شبکه‌ها، پیوندهای عاطفی و روانی انسان در گروه‌های اصیل و طبیعی، همچون خانواده، نیز ضعیف و جزئی می‌گردند.

این گونه مسائل و معضلات آسیب‌شناسی در جامعه شهری ما با توجه به موضوع تقابل «سنت و تجدد»، پیچیده‌تر و بغرنج‌تر نیز می‌گردد. به عنوان نمونه، از نظر اجتماعی شهر تهران را می‌توان به عنوان مکانی برای تبلور تضاد میان «سنت و مدرنیته» تلقی کرد. محیط شهری و فضاهای آن انسان‌ها را به رفتارهای مدرن و جدید، که مبتنی بر قانون‌گرایی، تفکیک کارکردی فعالیت‌های انسان (کار، تفریح، رفت و آمد و خرید و جزآن) است، می‌خواند در حالی که همین انسان شهرنشین در چارچوب قواعد و باورها و ارزش‌هایی که ریشه در سنت دارند، می‌اندیشد و عمل می‌کند. این «سنت» تفکیکی عقلانی و منطقی میان نقش‌ها و فعالیت‌ها در محیط زندگی قائل نیست. در کنار هم قرار گرفتن نقش‌های سنتی با نقش‌های مدرن نیز آشفتگی و پریشانی زندگی اجتماعی در محیط شهری را دو چندان می‌سازد و به بیگانگی انسان از محیط خود بیشتر دامن می‌زند.

نتیجه گیری

بر اساس مباحث مطرح شده، پدیده شهرنشینی در جامعه کنونی ما به دنبال خود مسائل آسیب‌شناسی فراوان و پیچیده‌ای داشته است که مدیریت شهری را با عرصه‌ها و حوزه‌های جدیدی مواجه می‌سازد. عرصه‌هایی که غالباً مبهم، ناشناخته و ناآشنا اما از سوی دیگر بسیار مهم و حیاتی هستند.

این قلمرو چیزی نیست جز قلمرو فرهنگ شهری که تنها به مجموعه‌ای از مراکز، سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی شهری محدود نمی‌شود، بلکه تا عناصر ذهنی و نمادین حیات شهری پیش می‌رود. بی‌تردید مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی شهر، امری پیچیده و دشوار است که نمی‌توان با توجه به بشاعت مدیریت شهری کنونی به هدف‌های متعالی و سازنده آن دست یافت. اما با عنایت به مباحث پیش گفته می‌بایست خاجار نشان شد که هر اقدام برنامه‌ریزی و مدیریت شهری، خواه و ناخواه خود واجد پیامدها و آثار فرهنگی است. چه بسا این پیامدهای فرهنگی آثار زیانباری را برای شیوه زندگی شهری داشته باشند تا جایی که شهروندان را نه به منافع انسانی بلکه به «مسائل انسانی» تبدیل کنند.

منابع و مآخذ

- ۱- کلاچ، م. و دیگران، کتاب تهران، جلد پنجم و ششم انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲- امیراحمدی، محمود، به سوی شهرسازی کهن‌گرا، شرکت پوزارش و برنامه‌ریزی شهری، تهران، ۱۳۷۸.
- ۳- سعیدی، سلحشور، تحلیل جامعه‌شناسی شهری، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷.
- ۴- سعیدی، سلحشور، جامعه و فرهنگ در اقتصاد و سیاست شهری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۸.
- ۵- یونسکو، سازمان جهانی فرهنگ و میراث جهانی، نامه باورها، ترجمه باغچه‌بان، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
- ۶- بنگرلی، مهرناز، جامعه‌شناسی اقتصاد و ارتباطات و فعالیت انسان تهران، پاییز، ماه آذر، سال ۱۳۷۷.
- 7- Girard, C.H.; **Social Town Planning** Routledge 1999.
- ۸- دیکنز، پتر، جامعه‌شناسی شهری، جامعه باجماع محلی و طبیعت‌شناسی، ترجمه حسین هیزران، انتشارات آستان قدس، مشهد، ۱۳۷۷.
- 9- David, Matthew: **Embodiment and communication: Alienation, Genics and computing**. Paper presented at the International conference: Mapping Alienation, August 2000.
- 10- Pile, Steve: **Unruly City? Order/ Disorder**, The open University, 1990.
- 11- Seaman, M., **Alienation Studies, Annual Review of Sociology**, 1975.
- ۱۲- گوزر، لویس، ویرانه‌ها و پیرامون‌ها، ترجمه حامدقلی، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۳- مرعشی، شهریار، روش‌شناسی محیط، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۴- مینان، فریدان، جامعه‌شناسی شهر، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۵- هینسین، ستار، محضر اجتماعات و همکاران، نومبر، ۱۳۷۶، دفتر نشر معارف، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۶- موروس، جیمز، تاریخ شکل‌گیری انقلاب اجتماعی، ترجمه رضیه رضایان، جهاد دانشگاهی علم و صنعت، تهران، ۱۳۷۸.
- 17- Wellman, Barry: **Physical Place and Cyber Place: The Rich of Networked Individualism**. To appear in the International Journal of Urban and Regional Research, December 2000.

این مقاله خلاصه‌ای است از تحقیقی مفصل که کمیته بحران جمعیت در یکصد کلانشهر جهان انجام داده است. در این پژوهش، بحث درباره کیفیت زندگی در شهرهاست. امروزه سطح زندگی تنها به مفهوم وضعیت مادی نیست. به گفته لاتوش، باید میان زندگی خوب و زندگی کمی تفاوت قائل شد، چرا که زندگی خوب بر ارزش‌های اجتماعی استوار شده و زندگی کمی یکی کردن هدف‌های افراد جامعه است.

هم‌هنگام با افزایش جمعیت، شهرنشینی و تمرکز صنایع، سرمایه‌ها، امکانات و خدمات شهری رشد کرده و شهرهای بزرگ به کلانشهرهای کنونی بدل شده‌اند و مشکلات سخت شهری مانند تنگناهای زیست محیطی پدید آمده است. بنیادهای پژوهشی و اندیشمندان بر آن شده‌اند تا سازوکار فعالیت‌های جوامع بشری را شناسایی کنند، و دخالت او در محیط زیست را به فرایندی آگاهانه و سازمان یافته بدل سازند تا از این رهگذر بتوانند وضعیت سیاره زمین را به صورت مطلوب و طبیعی نگه دارند. برنامه آمایش سرزمین، برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، تعیین کاربری‌ها، طراحی زیرساخت‌ها و جز اینها، جلوه‌گاه‌های دست‌اندازی آگاهانه در طبیعت و محیط زندگی‌اند.

در این بررسی درونما به اصلی «سنجش سطح زندگی در شهرهای بزرگ جهان» با معرفی شاخص‌های اجتماعی سنجش زندگی همراه است و به امنیت و بعدها تازه آن می‌نگرد. امنیت انسانی با توسعه انسانی مترادف نیست بلکه مفهومی وسیع‌تر از آن دارد. برای اینکه انسان‌ها بتوانند انتخاب‌های شان را آزادانه انجام دهند، باید امنیت داشته باشند و اطمینان از اینکه فرصت‌های امروز شان را فردا یکسره از کف نخواهند داد.

در این پژوهش هشت شاخص بزرگ برای امنیت در نظر گرفته شده است که عبارتند از: امنیت اجتماعی، غذایی، بهداشتی، زیست محیطی، شخصی/فردی، اقتصادی، عمومی و زیست محیطی. این بررسی با همکاری ۲۰۰ نفر کارشناس در یکصد شهر جهان که هر یک بیش از ۲ میلیون نفر جمعیت دارد، از ۴۷ کشور، به مدت دو سال انجام شده است.

شاخص‌های کمیته برای بررسی عبارت بوده است از امنیت عمومی، هزینه‌های خوراکی، فضای مسکونی (تعداد مسکن‌های دارای آب و برق)، ارتباطات، آموزش عمومی، بهداشت همگانی، آرامش عمومی، حمل و نقل شهری و هوای سالم. بالاترین امتیاز ۸۶ بوده که از آن شهر ملبورن در استرالیاست و کمترین امتیاز نیز ۱۶، که متعلق به شهر لاگوس در نیجر بوده است.

سنجش کیفیت زندگی در یکصد شهر بزرگ جهان

فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸ / زمستان ۱۳۸۰

ترجمه و اقتباس: حسین آسایش
عضو هیئت علمی دانشگاه

در این تحقیق با توجه به موضوع، به شاخص های اجتماعی بیشتر توجه شده است. در تعیین و انتخاب شاخص ها، معیارهای زیر در نظر گرفته شده است:

- ۱- تا حد ممکن به طور اختصاصی تعریف شده باشد،
- ۲- قابل اندازه گیری باشد،
- ۳- آسان و قابل فهم باشد،
- ۴- قابل اطمینان باشد،
- ۵- اختصاصی باشد و پدیده مشخصی را نشان دهد،
- ۶- به اندازه کافی برای نشان دادن پدیده حساس باشد،
- ۷- اندازه گیری آن مقرون به صرفه باشد،
- ۸- از نظر فرهنگی محاسبه آن اشکالی نداشته باشد،
- ۹- پس از محاسبه قابل استفاده باشد،
- ۱۰- محاسبه آن از نظر برنامه و موضوعات مرتبط آسان باشد.

معرفی طرح

در این طرح یکصد شهر بزرگ جهان طی دو سال مورد مطالعه قرار گرفته است. شهرهای مطالعه شده مجموعاً ۵۳۳ میلیون نفر جمعیت داشتند. از شهرهای مورد مطالعه ۳۷ شهر در کشورهای پیشرفته صنعتی و ۵۴ شهر دیگر در کشورهای در حال توسعه واقع اند. امریکای شمالی با ۱۴ شهر در ردیف اول، و بعد از آن به ترتیب چین و هند هر کدام با ۹ شهر در ردیف دوم، و روسیه با ۴ شهر در ردیف سوم قرار گرفته است.

جدول شماره ۱ توزیع جغرافیایی ۱۰۰ شهر بزرگ جهان را بر حسب مناطق و تعداد جمعیت نشان می دهد. این مطالعه از طریق پرسشنامه ای شامل ۱۶۷ سؤال انجام شده است. به کلیه پرسش ها، به استثنای چند پرسش مربوط به تفریحات سالم و سرگرمی ها و بیکاری ها، پاسخ های لازم داده شده است. کمیته مذکور با توجه به الگوهای خاص و براساس ده شاخص اصلی مشخص، کلیه شهرهای مورد مطالعه را برای هر یک از عوامل مورد بحث و بر مبنای مقیاسی تعیین شده، از یک تا ۱۰ امتیاز رتبه بندی کرده و سپس با جمع بندی امتیازهای گرفته شده از ده شاخص، شاخص بین المللی سطح زندگی در شهرها را تهیه و ارائه کرده است. لازم به ذکر است که در مجموع رقم ۱۰۰ امتیاز حداکثر رفاہ را نشان می دهد - که هیچ کدام از شهرهای جهان موفق به دریافت آن نشده اند. حداکثر امتیاز به دست آمده رقم ۸۶ است که به شهر ملبورن در استرالیا تعلق گرفته، و حداقل آن رقم ۱۹ است که به شهر لاگوس در نیجریه مربوط می شود.

شاخص های اصلی

به کارگیری متغیرهای بسیار برای دستیابی به جامع ترین تصویر ممکن، ابزاری است که می تواند در سنجش و ارزیابی درجات کیفیت زندگی به کار آید. در این بررسی اندازه گیری سطح زندگی بر پایه ۱۰ شاخص اساسی زندگی بشری صورت گرفته است. ابتدا پرسش هایی در زمینه ۱۳ شاخص اصلی تهیه شد که به علت نارسایی بعضی پاسخ ها، اطلاعات مربوط به وضعیت تغذیه، بیماری، تفریحات و فرهنگ - که هر کدام به نوبه خود برای ارزیابی سطح زندگی در شهرها اهمیت زیادی دارند - از تجزیه و تحلیل نهایی آماری حذف گردید. ضمناً در مورد شهرهایی که برای یک یا چند عامل رقمی نداشتند، برای تعیین شاخص کل در مقیاس ۱۰۰ از محاسبات ریاضی استفاده شده است. این شاخص ها عبارتند از:

- | | |
|----------------------|-----------------|
| ۱- امنیت عمومی | ۶- آموزش |
| ۲- هزینه خوراک | ۷- بهداشت عمومی |
| ۳- فضای سکونت | ۸- آراش عمومی |
| ۴- تسهیلات عمده مسکن | ۹- حمل و نقل |
| ۵- ارتباطات | ۱۰- هوای سالم |

۱- امنیت عمومی

با پایان یافتن جنگ سرد و درهم ریختن نظم کهنه و شکل گیری نظم جدید جهانی، مفاهیم قدیمی امنیت که بیشتر ناظر بر امنیت ملی بودند به تدریج کارایی خود را از دست دادند و ضرورتاً باید مفاهیم جدیدی در مورد امنیت مطرح می شد. بنابراین بحث امنیت انسانی و وجوه مختلف آن در چنین بستری از تغییرات شکل گرفته است. امنیت از دیدگاه کارشناسان این مطالعه، جرایم یا تعارضات اجتماعی، خطرهای زیست محیطی و مانند اینهاست. بی توجهی به مبانی اجتماعی ناامنی و شیوه رفتارهای ناهنجار در میان برخی از اعضای جامعه شهری، و بی اعتنایی به راه حل های پیشگیری باعث سردرگمی متولیان امنیت در جامعه خواهد بود. متأسفانه برخی از مسئولان تأمین امنیت، بیش از آنکه به ریشه های اجتماعی این مسئله توجه کافی داشته باشند، اغلب در صددند تا با گسترش توان کفی نیروی انتظامی به مقابله با این رفتار مجرمانه بپردازند. در یک نگاه علمی راه اندازی پانگاه های جدید، آماده سازی نیروها با امکانات امروزی، آموزش نیروهای جدید که بیشتر در شهرهای بزرگ کشورهای جهان سوم متداول است - اگر چه ضروری است - اما راه حل اصلی به شمار نمی آید. چرا که شناخت بیشتر مسائل جامعه می تواند روش های مطلوب تری را در اختیار متولیان امنیت جامعه قرار دهد. کارشناسان امور اجتماعی طی پژوهش هایی به این نتیجه رسیده اند که «اساساً جامعه ای که ساختار جمعیتی جوانی دارد، بیشتر از دیگر جوامع مستعد آن است که در صورت بروز نقصان و نارسایی در برآورده ساختن هر یک از نیازهای ضروری خویش، ملتزم و متلاطم شود». گذار از چنین دوره بحران زا و حساسی نیازمند سیاستگذاری های سنجیده، برنامه ریزی های دقیق و اقدامات مؤثری است که بتواند خسارات احتمالی ناشی از جوانی جمعیت را به حداقل رساند و پایه کارگیری روش های سودمند، از انرژی متراکم و انفجاری جوانی حداکثر بهره را ببرد.

۱-۱- امنیت عمومی در شهرها (تعداد قتل در هر یکصد هزار نفر)

اطلاعات مورد نیاز از طریق پلیس محلی بر اساس تعداد مقتولان در سال (از هر نوع و از هر جنس) به دست آمده است. شهرهایی که در هر صد هزار نفر کمتر از ۱/۵ نفر قتل داشتند شاخص ۱-، و شهرهایی که ۳۰ قتل و بیشتر داشتند شاخص یک، دریافت کرده اند. بر اساس تجزیه و تحلیل آمارهای جمع آوری شده، شهر کاب در افریقای جنوبی، و شهرهای قاهره و اسکندریه در مصر با داشتن بالاترین تعداد قتل در صد هزار نفر به ترتیب ۶۴/۷، ۵۶/۴ و ۴۹/۳ (نفر) ناامن ترین شهرها در جهان شناخته شده اند. ۱۱ شهر از آسیا و ۸ شهر از اروپا، کمترین تعداد قتل را داشتند (کمتر از ۲ قتل در هر صد هزار نفر). بیشتر شهرهای افریقای و خاورمیانه ای (۲۰ شهر) به این سؤال جواب نداده اند. مادرید، بانوگ و منچستر با کمتر از یک قتل امن ترین شهرها به شمار می روند. شهر بانوگ واقع در کشور اندونزی با ۰/۹ مقتول در هر صد هزار نفر در ردیف دوم قرار گرفته است. این ارقام و نسبت ها بیش از هر چیز گویای این واقعیت است که در همه شهرهای جهان کم و بیش قتل و جنایت صورت می گیرد و توسعه یافتگی اقتصادی و اجتماعی نتوانسته است از قتل و جنایت جلوگیری کند. البته ممکن است نابرابری های اقتصادی و اجتماعی شدید به افزایش جنایت منجر شود، به طوری که شاخص قتل و جنایت در شهرهای دارای سطح زندگی پایین درست دو برابر شهرهای سطح زندگی عالی است. به هر حال می توان گفت که قتل و جنایت زندگی و آرامش میلیون ها انسان را، چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای در حال توسعه، تهدید می کند.

امتیاز گذاری شاخص های امنیت عمومی (تعداد قتل در ۱۰۰ هزار نفر) به شرح زیر است:

رتبه ۱۰ = ۰

رتبه ۹ = ۱/۵ تا ۲ قتل

رتبه ۸ = ۲/۱ تا ۲/۵ قتل

رتبه ۷ = ۲/۶ تا ۴/۱ قتل

رتبه ۶ = ۴/۲ تا ۶/۷ قتل

رتبه ۵ = ۶/۸ تا ۸/۷ قتل

رتبه ۴ = ۸/۸ تا ۱۶/۱ قتل

رتبه ۳ = ۱۶/۲ تا ۲۰/۱ قتل

رتبه ۲ = ۲۰/۲ تا ۲۰ قتل

رتبه ۱ = ۳۰/۱ و بیشتر.

۲- امنیت غذایی

امنیت غذایی وجه مهم دیگری از کیفیت زندگی است. امنیت غذایی را می توان به فراهم بودن مواد غذایی تعبیر کرد. اطلاعات موجود مبین آن است که اکنون در سطح جهان از دیدگاه تولید مواد غذایی مسئله ای وجود ندارد. تولید سرانه مواد غذایی در جهان در دهه ۱۹۸۰ افزایش یافته است.

در کشورهای در حال توسعه تولید سرانه مواد غذایی طی این دهه، سالانه به طور متوسط معادل ۱۸ درصد رشد کرده است. این مطلب بدین معناست که اکنون در جهان مصرف سرانه ۲۵۰۰ کالری است - که ۲۰۰ کالری بیش از حد نیازمندی های انسانی است - اما توزیع مواد غذایی صورتی نامتعادل

داشته است و مردم جهان به یکسان از تولید بهره‌مند نشده‌اند. در شهرهای کشورهای در حال توسعه عمده‌ترین علت مرگ و میر، بیماری‌های عفونی و انگلی است. بخش مهمی از این مرگ و میرها نیز مربوط به تغذیه نامناسب و محیط زیست آلوده است، که از مشخصات این شهرها به شمار می‌آید. در شهرهای صنعتی کشورهای پیشرفته عوامل مرگ عمدتاً امراضی هستند که با سیستم گردش خون و یا رژیم غذایی و طرز زندگی مربوط می‌شوند.

۲- هزینه خوراکی (درصدی از درآمد که صرف هزینه خوراکی می‌شود)

برآوردها بر اساس سهم هزینه‌های خوراکی از درآمد خانواده‌ها در ناحیه شهری انجام شده است. به شهرهایی که کمتر از ۱۶ درصد از درآمد خانواده‌ها صرف هزینه خوراکی می‌شود شاخص ۱۰ و شهرهایی که ۶۰ درصد یا بیشتر - از درآمد خانواده‌ها صرف هزینه خوراکی می‌شود شاخص یک داده شده است. بر این اساس در اغلب شهرهای آمریکای شمالی و کانادا و استرالیا خانواده‌ها فقط ۱۵ درصد از درآمد خود را صرف هزینه غذایی خود می‌کنند. این درصد در سه شهر بزرگ جهان که به گرانی زندگی در دنیا معروف‌اند خیلی پایین است. این شهرها عبارتند از مجموعه شهری واشنگتن دی سی (۹ درصد)، لندن (۱۴ درصد) و توکیو (۱۸ درصد).

در ۲۳ شهر، به ویژه در شهرهای واقع در کشورهای در حال توسعه، خانوارها حداقل نصف درآمد خود را صرف هزینه غذایی خود می‌کنند. در ۹ شهر از این ۲۳ شهر حتی این رقم از مرز ۶۰ درصد هم می‌گذرد. ساکنان شهر هوشی مین با صرف ۸۰ درصد از درآمد خود برای تأمین غذا، در بالای این لیست قرار گرفته‌اند و وضع بسیار وخیمی دارند. در اغلب شهرهایی که دارای سطح زندگی پایین هستند بسیاری از خانواده‌ها قدرت خرید خود را از دست داده‌اند و درآمدهای شان در سطحی است که حتی برای تأمین حداقل نیازهای غذایی خود هم به درآمدی معادل چهار برابر حداقل دستمزد احتیاج دارند. در شهرهای کشورهای پیشرفته درآمد خانواده‌ها در جهت جایگزینی الگوهای بهتر مصرف مواد غذایی صرف می‌شود. در حالی که در کشورهای در حال توسعه، درآمد خانواده‌ها بیشتر در جهت تأمین حداقل نیاز مواد غذایی صرف می‌شود. امتیاز گذاری شاخص‌های امنیت غذایی (درصدی از درآمد که صرف هزینه خوراکی می‌شود) بدین شرح است:

رتبه ۱۰ = ۱۰ تا ۱۶

رتبه ۹ = ۱۷ تا ۲۱

رتبه ۸ = ۲۲ تا ۲۶

رتبه ۷ = ۲۷ تا ۳۰

رتبه ۶ = ۳۱ تا ۳۶

رتبه ۵ = ۳۷ تا ۴۲

رتبه ۴ = ۴۳ تا ۴۹

رتبه ۳ = ۵۰ تا ۵۳

رتبه ۲ = ۵۴ تا ۵۹

رتبه ۱ = ۶۰ و بیشتر.

۳- فضای قابل سکونت (تعداد افراد در اتاق)

مسکن نقشی پراهمیت در ثبات خانواده، رشد اجتماعی و اقتصادی، بالا بردن ضریب ایمنی افراد، و خصوصاً ارتقاء فرهنگی و آرامش روحی اعضای خانواده دارد و به نوبه خود در کل سیستم جامعه شهری نیز تأثیر می‌گذارد. کیفیت مسکن از طریق تعداد اتاق‌ها و گاه نیز از طریق مساحت قابل سکونت اندازه‌گیری می‌شود و درجه تصرف مسکن را می‌توان از طریق مطالعه رابطه موجود بین تعداد ساکنان و ابعاد آن تعریف کرد. این رابطه شاخصی است که میزان رفاه خانواده را نشان می‌دهد و همچنین معلوم می‌سازد که از لحاظ کیفی مسکن هر خانوار تا چه حد رفاه لازم را - یا مفهومی که از این اصطلاح در هر جامعه‌ای وجود دارد - تأمین می‌کند.

به عنوان مثال، مطالعاتی که در فرانسه انجام شده نشان داده است خانوارهایی که سرانه مسکن هر عضو آنها از ۱۴ مترمربع کمتر بوده احساس ناراحتی می‌کرده‌اند و خانوارهایی که کمتر از ۸ مترمربع در اختیار داشته‌اند دچار ناراحتی‌های خانوادگی و روانی بوده‌اند. در محالک متحده آمریکا، شمالی حداقل ۳۶ مترمربع سرانه، ۶۷ مترمربع برای یک زوج و ۹۰ مترمربع برای یک خانوار سه نفری تشخیص داده شده است.

اگر اتاق به عنوان معیاری در نظر گرفته شود نیز می‌توان به وضع تراکم جمعیت در مسکن - و در نتیجه به درجه رفاه ساکنان - پی برد. سازمان ملل با توجه به وضعیت عمومی کشورها جدولی را تهیه کرده و میزان تراکم نفر در اتاق را به سه گروه تراکم زیاد قابل قبول و کم تقسیم کرده است (جدول شماره ۲). جدول شماره ۳ نیز که از طرف وزارت مسکن فرانسه پیشنهاد شده، برای اطلاع از رابطه میان تعداد اتاق و ساکنان آن و درجه رفاه، سودمند است.

برای محاسبه اندازه فضای مسکونی برای هر نفر، امارهای تعداد واحد مسکونی و تعداد متوسط اتاق برای هر واحد مسکونی مورد استفاده قرار گرفته است. در این بررسی برای شهرهای کمتر از ۵/۱ نفر در هر اتاق شاخص

بی‌توجهی به مبانی اجتماعی تائمی و شیوه رفتارهای ناهنجار در میان برخی از اعضای جامعه شهری، و بی‌اعتنایی به راه‌حل‌های پیشگیری باعث سر درگمی متولیان امنیت در جامعه خواهد بود

۱۰، و برای شهرهایی که بیش از ۲/۴ نفر در یک اتاق زندگی می‌کردند شاخص ۱ داده شده است. در اینجا فقط تعداد اتاق در اختیار خانواده - بدون تعیین مساحت - مورد پرسش قرار گرفته است. بر پایه این محاسبات، در شهرهای آمریکای شمالی، کانادا و استرالیا به طور متوسط ۲ اتاق برای هر نفر وجود داشته است (۵/۱ نفر برای هر اتاق). مادرید و بیرسنگام نیز از شهرهایی هستند که در آنها تراکم در آپارتمان‌ها پایین بوده است. در ۲۰ شهر آفریقا و آسیا به طور متوسط ۲/۵ نفر و بیشتر در هر اتاق زندگی می‌کردند. در شهر لاگوس این رقم ۵/۸ نفر در هر اتاق بوده است. در تهران هر ۱/۲۵ نفر در یک اتاق زندگی می‌کنند، که از این لحاظ در رتبه‌بندی شهرها از لحاظ فضای مسکونی، شاخص ۱/۴ به آن تعلق می‌گیرد. در بسیاری از شهرهای مورد مطالعه در کشورهای جهان سوم محدودیت عرضه مسکن به تراکم و ازدحام شدید انجامیده است. نیمی از جمعیت کلکته، یک سوم جمعیت مکزیکوسیتی و بسیاری از مردم ساکن در شهرهایی که سطح زندگی پایین دارند، از هر چهار خانوار سه خانوار تنها در یک اتاق زندگی می‌کنند. حتی در مواردی نیز خانوارها در ساعات مختلف روز به تناوب از یک واحد مسکونی استفاده می‌کنند.

انتخاب گذاری فضای قابل سکونت (تعداد افراد برای اتاق) به این ترتیب بوده است:

مرتبه ۱۰ = ۰ تا ۰/۴۹
مرتبه ۹ = ۰/۵ تا ۰/۵۴
مرتبه ۸ = ۰/۵۵ تا ۰/۶۰
مرتبه ۷ = ۰/۶۱ تا ۰/۷۰
مرتبه ۶ = ۰/۷۱ تا ۰/۸۱
مرتبه ۵ = ۰/۸۲ تا ۰/۹۹
مرتبه ۴ = ۱/۰ تا ۱/۲۳
مرتبه ۳ = ۱/۲۴ تا ۱/۶۰
مرتبه ۲ = ۱/۶۱ تا ۲/۴۰
مرتبه ۱ = ۲/۴۱ و بیشتر.

۴- تسهیلات عمده مسکن (در صد مسکن های دارای آب و برق)

تعریف «تأمین آب» طیف وسیعی را - از شیوه‌های پیشرفته استخراج، ذخیره‌سازی، تصفیه و شبکه توزیع آب گرفته تا یک چاه یا چشمه حفاظت شده ساده بدون آبار، تصفیه و شبکه گسترده تقسیم آب - در برمی‌گیرد. تسهیلات بهداشتی، دفع فاضلاب عمومی را نیز شامل می‌شود. بر اساس شواهدی که سازمان جهانی بهداشت به طور دورهای گردآوری و منتشر می‌سازد، اکثریت مردم شهرهای کشورهای در حال توسعه به آب «سالم» و شیوه‌های صحیح دفع فاضلاب، در مقایسه با آنچه در شهرهای صنعتی و پیشرفته جهان نیازی اساسی شمرده می‌شود، دسترسی معقول ندارند. در اینجا در صد واحدهای مسکونی شهرها که دارای آب و برق هستند مورد محاسبه قرار گرفته است. بر اساس این محاسبه، برای حد ۹۹ درصد و بیشتر شاخص ۱۰، و برای حد ۵۰ درصد و کمتر شاخص یک در نظر گرفته شده است.

بر اساس اطلاعات جمع‌آوری شده در این زمینه یک سوم یا بیشتر از ساکنان ۹ شهر در کشورهای در حال توسعه از داشتن آب لوله‌کشی و برق - و یا دست کم یکی از آنها - محروم بودند. تخمین زده شده است که در کینشازا حداقل دو سوم جمعیت از داشتن یکی از اینها محروم بودند - یعنی یا آب لوله‌کشی داشتند یا برق. در لاگوس این نسبت به ۵۰ درصد می‌رسد؛ یعنی نصف جمعیت این شهر از آب لوله‌کشی و برق محروم بودند. شهرهای بورت‌آلگر و رسیف نیز تقریباً وضع مشابهی با دو شهر پیش گفته داشتند. در کراچی آب آشامیدنی از طریق لوله یا به صورت حمل مستقیم از رودخانه سند که حدود ۱۶۰ کیلومتر از شهر فاصله دارد، تأمین می‌شود و در اکثر نقاط، آب فقط چند ساعت در طول روز در دسترس است. فقط یک سوم از منازل مسکونی این شهر دارای آب لوله‌کشی‌اند و اکثر جمعیت بیش از ۳ میلیون نفری ساکن در محله‌های زورآباد نشین ناچارند از شیرهای عمومی استفاده کنند. در بانکوک یک سوم از مردم شهر از دسترسی به آب لوله‌کشی محرومند و برای تأمین آب پایه فروشندگان سیار و یا به همسایه‌ها وابسته‌اند. آب لوله‌کشی در مناطق مسکونی تجاری و یا صنعتی از چاه‌های عمیق تأمین می‌شود.

۵- ارتباطات (تعداد تلفن برای هر ۱۰۰ نفر)

در این قسمت علاوه بر تعداد تلفن برای هر ۱۰۰ نفر، درصد دفعات تماس موفق (منجر به برقراری ارتباط) نیز مورد ارزیابی قرار گرفته است. در این بررسی به شهرهایی که حداقل ۶۰ تلفن برای هر صد نفر داشتند شاخص ۱۰، و به شهرهایی که کمتر از ۱۰ تلفن برای هر صد نفر داشتند شاخص یک داده شده است. شهرهای سان‌فرانسیسکو، اوژاکا، سن خوزه با ۱۵۱ تلفن برای هر صد نفر در صدر شهرهای مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. در ۴۱ شهر در کشورهای در حال توسعه، کم و بیش برای هر ۱۰۰ نفر ۱۰ تلفن وجود داشته است. در بیشتر شهرهای آسیای جنوبی و آفریقا در مقابل هر ۱۰۰ نفر فقط دو تلفن موجود بوده است. گفتنی است که بر اساس همین

مطالعه در شهر لاگوس برای هر ۱۲۵ نفر، در شهر هونئی مینه برای هر ۲۰۰ نفر، و در کینشازا برای هر ۵۰۰ نفر یک تلفن وجود داشته است.

از لحاظ درصد ارتباط با تماس موفق، صدر صد تلفن‌های ۱۷ شهر موفق بوده که همه این شهرها در کشورهای پیشرفته قرار دارند، در مقابل فقط ۲۰ درصد تماس‌های تلفنی در لاگوس، ۴۰ درصد تماس‌های تلفنی در کاراگاس، ۳۵ درصد تماس‌های تلفنی در کینشازا، و ۲۷ درصد تماس‌های تلفنی در سورابایا موفق بوده و منجر به نتیجه مطلوب شده است. گفتنی است این رقم در تهران ۵۰ درصد است.

امتیازگذاری تعداد تلفن برای هر ۱۰۰ نفر بدین شرح است:

مرتبۀ ۱۰ = ۶۵ و بیشتر	مرتبۀ ۵ = ۳۵/۹ - ۳۰
مرتبۀ ۹ = ۶۴/۹ - ۶۰	مرتبۀ ۴ = ۲۹/۹ - ۲۴
مرتبۀ ۸ = ۵۹/۹ - ۵۱	مرتبۀ ۳ = ۲۳/۹ - ۱۶
مرتبۀ ۷ = ۵۰/۹ - ۴۴	مرتبۀ ۲ = ۱۵/۹ - ۱۱
مرتبۀ ۶ = ۳۲/۹ - ۳۶	مرتبۀ ۱ = ۹/۹ - ۰

۶- آموزش (تعداد کودکان در حال تحصیل در دوره متوسطه)

کوشش‌ها و مجاهدتهایی که عمدتاً برای بهبود کیفیت زندگی و بهزیستی شهرنشینان در شهرهای کشور به عمل می‌آید، غیر از بول و وسایل نقلیه، بستگی کامل به میزان نیروی انسانی ماهر دارد.

در این قسمت اماره‌های مربوط به کودکان در سنین ۱۴ تا ۱۷ سال، که معیار دقیقی برای سنجش آموزش عمومی است، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. برای این کار به شهرهایی که حداقل ۹۶٪ از کودکان شان در سنین مذکور به مدرسه راه یافته‌اند نمره ۱۰، و به آنهایی که این درصد به ۴۰ یا کمتر می‌رسد نمره یک داده شده است. از میان شاخص‌های آموزش و پرورش نسبت ناخالص ثبت نام کودکان در آموزش متوسط (۱۲ تا ۱۷ ساله) یکی از شاخص‌های مفیدی است که می‌تواند جزو عوامل تعیین کننده سطح زندگی در یک شهر باشد. به عنوان مثال، در بررسی نسبت ناخالص ثبت نام در دوره متوسطه در ۱۰۰ شهر مورد مطالعه، ملاحظه می‌شود که شهر مسکو با نر را بودن نسبت صدر صد ناخالص ثبت نام، مقام اول را در این میان دارد. یعنی در مسکو کلیه دانش‌آموزانی که دوره ابتدایی را تمام کرده‌اند، در دوره متوسطه تحصیلات خود را ادامه داده‌اند. این در حالی است که در شهر ژوهانسبورگ فقط ۲۵ درصد دانش‌آموزان دوره ابتدایی در دوره متوسطه ثبت نام کرده‌اند. دست کم ۹۰ درصد از افراد ۵ گروه سنی ۱۷-۱۴ سال در کشورهای پیشرفته مشغول تحصیل بودند. اما فقط در ۳ شهر کشورهای در حال توسعه (ستول - شانگهای و یکن) میزان مدرسه‌روها در این سنین به ۹۰ درصد می‌رسد. در ۲۴ شهر دیگر، که بسیاری از آنها در کشورهای در حال توسعه آسیا واقع شده‌اند، میزان مدرسه‌روها در حدود ۷۵ درصد و بیشتر بوده است. در ۱۴ شهر نیز که ۶ شهر از آنها در هند واقع شده است، میزان مدرسه‌روها در این سنین پایین‌تر از ۵۰ درصد بوده است. کمترین آنها به شهرهای لاگوس (۳۱ درصد)، لاهور (۲۲ درصد)، و رسیب (۲۳ درصد) مربوط می‌شود.

امتیازگذاری تحصیلات (درصد بچه‌هایی که در دوره دوم تحصیل می‌کنند) بدین ترتیب است:

۱۰ = ۹۲ و بیشتر	۵ = ۵۸ تا ۶۵
۹ = ۸۵ تا ۹۳	۴ = ۵۲ تا ۵۷
۸ = ۷۹ تا ۸۴	۳ = ۴۶ تا ۵۱
۷ = ۷۳ تا ۷۸	۲ = ۴۱ تا ۴۵
۶ = ۶۶ تا ۷۳	۱ = ۰ تا ۴۰

جدول شماره ۱، توزیع مقصد شهر بزرگ، شمار بر حسب درآمد و جمعیت

جمعیت	امتیازهای تحصیلی	امتیازهای درآمدی	درجه درآمد										جمع درآمد	تعداد افراد	
			۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰			
۱۰ تا ۱۵ میلیون و بیشتر	۱	۱													
۵ تا ۱۰ میلیون و بیشتر	۱	۱													
۱ تا ۵ میلیون و بیشتر	۱	۱													
۲ تا ۱ میلیون و بیشتر	۲	۲													
جمع کل شهرها	۲۴	۲۴	۱	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲

۷- بهداشت عمومی (مرگ و میر نوزادان در هر ۱۰۰۰ تولد زنده)

در شرایط کنونی ارقام مربوط به مرگ و میر اطفال کمتر از یک سال از مهم‌ترین شاخص‌های بهداشتی به حساب می‌آید. در واقع مرگ و میر کودکان حاصل عوامل بسیاری است که برخی شان تا حدی کنترل شدنی‌اند و برخی دیگر را می‌توان کاملاً در کنترل داشت؛ و تا چنین نشود نمی‌توان به کاهش میزان مرگ و میر کودکان

اساساً جامعه‌ای که ساختار جمعیتی جوانی دارد، بیشتر از دیگر جوامع مستعد آن است که در صورت بروز نقصان و نارسایی در برآورده ساختن هر یک از نیازهای ضروری خویش، منتهب و متلاطم شود. گذار از چنین دوره بحران‌زا و حساسی نیازمند سیاستگذاری‌های سنجیده، برنامه‌ریزی‌های دقیق و اقدامات مؤثری است

امیدوار شد. سوء تغذیه ناشی از کمبود غذایی، فقر فزاینده برآمده از رکود اقتصاد عمومی، فقر بهداشتی و گسترش بیماری‌های واگیردار از جمله عواملی هستند که درصد مرگ و میر را افزایش می‌دهند. از آن سو نیز باسوادگی گسترده‌تر زنان، آب پاکیزه، بهداشت بهتر محیط، پوشش وسیع‌تر از بابت مصون‌سازی و نظایر اینها می‌تواند به کاهش این میزان یاری رساند.

در این بررسی به ۱۰ مرگ و میر - و کمتر از آن - در هر ۱۰۰۰ تولد زنده، شاخص ۱۰ داده شده است و به ۹۷ مرگ و بیشتر از آن، شاخص یک. براساس داده‌های آماری چند کلان شهر ژاپن (توکیو، یوکوهاما، اوزاکا، کوبه، کیوتو، و گویا) و همچنین تاییه با ۳ مرگ در هر هزار تولد زنده، در راس کلیه شهرها قرار گرفته‌اند. تقریباً ۱۶ شهر در مجموعه شهرهای مورد مطالعه کمتر از ۱۰ مرگ و میر داشته‌اند.

شاخص قتل و جنایت در شهرهای دارای سطح زندگی پایین درست دو برابر شهرهای سطح زندگی عالی است

در اغلب شهرهای امریکای شمالی و کانادا و استرالیا خانواده‌ها فقط ۱۵ درصد از درآمد خود را صرف هزینه غذایی خود می‌کنند

سه شهر با بیش از ۱۰۰ مرگ و میر در هر هزار نفر، در آخر این گروه قرار گرفته‌اند، که عبارتند از: کان پور (۱۵۷) رسیف (۱۲۲) و داکا (۱۰۸).

امتیاز گذاری بهداشت عمومی (مرگ و میر کودکان در هر ۱۰۰۰ تولد زنده) به این شرح است:

چون شماره ایضی با جدول

ردیف	شهر	تولید زنده	تولید مرگ
۱	کان پور	۲۰۱۵۰۰	۱۵۷
۲	مومبای	۱۵۰۰۰	۱۲۲
۳	دکاک	۳۳۰۰۰	۱۰۸
۴	کولکات	۱۵۰۰۰۰	۹۷
۵	سین	۲۳۰۰۰	۹۰
۶	دلهی	۱۵۰۰۰	۸۰
۷	کامپوت	۳۳۰۰۰	۷۰
۸	کامپوت	۳۳۰۰۰	۶۰
۹	کامپوت	۳۳۰۰۰	۵۰
۱۰	کامپوت	۳۳۰۰۰	۴۰
۱۱	کامپوت	۳۳۰۰۰	۳۰
۱۲	کامپوت	۳۳۰۰۰	۲۰
۱۳	کامپوت	۳۳۰۰۰	۱۵
۱۴	کامپوت	۳۳۰۰۰	۱۰
۱۵	کامپوت	۳۳۰۰۰	۵
۱۶	کامپوت	۳۳۰۰۰	۳
۱۷	کامپوت	۳۳۰۰۰	۲
۱۸	کامپوت	۳۳۰۰۰	۱
۱۹	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۲۰	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۲۱	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۲۲	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۲۳	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۲۴	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۲۵	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۲۶	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۲۷	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۲۸	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۲۹	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۳۰	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۳۱	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۳۲	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۳۳	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۳۴	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰
۳۵	کامپوت	۳۳۰۰۰	۰




- ۱۰ تا ۱ = ۱۰
- ۲۰ تا ۱۱ = ۹
- ۳۰ تا ۲۱ = ۸
- ۴۰ تا ۳۱ = ۷
- ۵۰ تا ۴۱ = ۶
- ۶۰ تا ۵۱ = ۵
- ۷۰ تا ۶۱ = ۴
- ۸۰ تا ۷۱ = ۳
- ۹۰ تا ۸۱ = ۲
- ۹۰ = ۱ و بیشتر

۸- آرامش عمومی (اندازه‌گیری سداهای محیطی)

آلودگی صوتی از مهم‌ترین جنبه‌های آلودگی محیط زیست است که اغلب شهرهای بزرگ جهان با آن دست به گریبان‌اند. بر طبق تعریف سازمان محیط زیست بین‌المللی، «آلودگی صوتی عبارت است از پخش یا انتشار هرگونه صوت یا صدا و ارتعاشی که بیش از حد مجاز در فضای باز منتشر گردد». آلودگی صوتی باعث افزایش

جدول شماره ۲- طبقه بندی پیشنهادی سازمان ملل برای میزان تراکم در واحد مسکونی

تعداد اتاق تعداد افراد خانوار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲ و بیشتر
۱												
۲												
۳												
۴												
۵												
۶												
۷												
۸												
۹												
۱۰												
۱۱												
۱۲												
۱۳												
۱۴												
۱۵ و بیشتر												

 تراکم کم
 تراکم قابل قبول
 تراکم زیاد

مشکلات روحی، اختلالات عصبی، و تشدید روحیه پر خاشگری، کاهش تمرکز و اختلال در تصمیم‌گیری و عکس‌العمل‌های فرد می‌شود. بر اساس تحقیقات انجام شده کارشناسان، آسانه (حد تحمل) سیستم شنوایی انسان ۷۵ دسی‌بل است و هر صدایی بیش از این آزار دهنده و مضر محسوب می‌شود. در این بررسی هر شهر بزرگ بر حسب میزان آلودگی به ۵ منطقه مسکونی، مسکونی - تجاری، تجاری - مسکونی، مسکونی - صنعتی، و صنعتی تقسیم شده است. با توجه به اینکه آسانه تحمل انسان در روز و شب تفاوت دارد، استانداردهای تعیین شده در هر یک از این مناطق بر حسب روز یا شب متفاوت بوده است. بر همین اساس، برای سنجش میزان صوت در هر یک از این مناطق دو دوره زمانی متفاوت - از ۷ صبح تا ۱۰ شب و از ۱۰ شب تا ۷ صبح - در نظر گرفته شده است.

در این بررسی شاخص ۱۰ نشان دهنده این وضع است که صدای محیط نه تنها آزار دهنده نیست بلکه کاملاً آرام است. شاخص یک به شهرهایی داده شده که صداهای آزار دهنده محیط به حد خطرناکی رسیده است. بر این داده‌های آماری در این زمینه، در هیچ کدام از شهرهای مورد مطالعه آلودگی صدا به اندازه تحمل ناپذیر (شاخص یک) نرسیده است. همچنین هیچ کدام از شهرهایی سرو صدا نبوده است تا شاخص ده بگیرد. ولی ارقام و اعداد جمع‌آوری شده، بازگوکننده این وضع است که اغلب شهرهای مورد مطالعه سروصدایی قدرتی از حد مجاز دارند. شهرهای کراچی، نیویورک، لندن، مکزیک، مادرید، لاهور، نیال، سواریانیا و مونتري از پرسروصداترین شهرهای دنیا هستند و شهرهای متجستر، سنگاپور و دالاس از کم صداترین شهرها به شمار می‌روند.

به طور کلی شهرهای امریکای شمالی، روسیه، کانادا و استرالیا از لحاظ آلودگی صدا تقریباً وضع بهتری نسبت به دیگر شهرهای دنیا دارند. بر اساس گزارش کمیته بحران جمعیت، تهران در ردیف شهرهایی است که شاخص آلودگی صدا به ۶ می‌رسد.

۹- حمل و نقل (سرعت حرکت خودرو در ساعات اوج)

با توجه به اهمیت و نقش جایگاهی و مبادلات شهری، بررسی شاخص‌های مربوط به حمل و نقل شهری ضرورتی پرهیزناشدنی است.

در این قسمت به جایی‌روشن متداول محاسبه (نسبت افراد به خودرو)، از سرعت متوسط حرکت خودرو در سطح شهر، که رابطه نزدیکی با امکانات ترافیکی شهر و فرهنگ عمومی و فرهنگ رانندگی دارد، استفاده شده است. شهر هر چه بزرگ‌تر و پرجمعیت‌تر باشد، فاصله‌ها دورتر می‌شود و نیاز به جایگاهی پیچیده‌تر می‌گردد.

همچنین در شهرهای بزرگ فاصله یا طول متوسط سفرها نیز اجباراً افزایش می‌یابد، و در نتیجه عملاً از سرعت متوسط حرکت کاسته می‌شود.

در این بررسی فاصله بین فرودگاه و مرکز تجاری شهر ملاک و معیار سنجش سرعت متوسط خودروها قرار گرفته است. کارشناسان با اندازه‌گیری زمان تعداد زیادی از سفرهای صبحگاهی در این فاصله، سرعت متوسط خودروها را تعیین کرده‌اند. بدین ترتیب شهرهایی که در آنها سرعت متوسط حرکت خودروها در ساعات ازدحام ۶۲ کیلومتر یا بیشتر بوده شاخص ۱۰، و شهرهایی که این سرعت در آنها کمتر از ۱۷ کیلومتر در ساعت بوده است شاخص یک دریافت داشته‌اند.

سرعت متوسط حرکت در ۱۵ شهر در مواقع ازدحام بیش از ۴۸ کیلومتر در ساعت بوده است. در رأس این ۱۵ شهر، ۴ شهر کیف (۸۲/۷ کیلومتر)، آتلانتا (۶۴ کیلومتر)، کازایلانکا (۷۰ کیلومتر) و سنگاپور (۵۹/۵ کیلومتر در ساعت) قرار گرفته است. در ۱۴ شهر دیگر سرعت متوسط حرکت ۲۴ کیلومتر در ساعت یا کمتر بوده و در ۱۵ شهر دیگر نیز ۱۶ کیلومتر یا کمتر بوده است. ۱۵ شهر از شهرهای مورد مطالعه در بدترین وضع و پایین‌ترین مرتبه از نظر ترافیک قرار گرفته‌اند، که عبارتند از: لیمّا (۶/۴ کیلومتر)، لیسبون (۹/۶ کیلومتر)، ناگوآ (۱۱/۱ کیلومتر) و عانیل (۱۱/۳ کیلومتر). شهر تهران با ۱۲ کیلومتر جزء پرتراکم‌ترین شهرها، که دارای ترافیک بسیار پیچیده‌ای است، به شمار می‌رود.

امتیازگذاری ترافیک (برحسب مایل در ساعت، در مواقع ازدحام) بدین شرح است:

- ۱۰- ۳۸ و بیشتر
- ۹- ۲۷/۹ تا ۳۵
- ۸- ۲۴/۹۰ تا ۳۱/۶۰
- ۷- ۲۱/۵۹ تا ۲۸/۵۰
- ۶- ۲۸/۴۹ تا ۳۵
- ۵- ۲۲/۹۹ تا ۲۱
- ۴- ۲۰/۹۹ تا ۱۷/۹۰
- ۳- ۱۷/۸۹ تا ۱۴/۵۰
- ۲- ۱۴/۴۹ تا ۱۱
- ۱- ۱۹/۹۹ تا ۰

جدول شماره ۸- شهرهای با کیفیت خوب

رتبه	شاخص	شهر	کشور	تعداد جمعیت (میلیون نفر)	افزایش جمعیت (درصد)
۱	۷۴	کیف	روسیه	۲۹۶۵	۲/۳۹
۲	۷۳	مادرید	اسپانیا	۴۵۹۰	۰/۲۲
۳	۷۲	مزاین	آلمان	۲۹۶۰	۰/۲۷
۴	۷۲	وارس	فرانسه	۱۰۰۰۰	۰/۲۴
۵	۷۱	بوستون	آمریکای شمالی	۴۰۸۵	-۰/۲۲
۶	۷۰	نیویورک	آمریکای شمالی	۱۷۲۰۰	-۰/۲۲
۷	۶۹	لندن	انگلیس	۱۱۰۲۵	۰/۲۲
۸	۶۹	لس آنجلس	آمریکای شمالی	۱۱۵۰۰	۱/۸۳
۹	۶۹	تایپه	تایوان	۶۱۰۰	۲/۶۲
۱۰	۶۸	روم	ایتالیا	۳۱۸۰	۰/۲۹
۱۱	۶۷	هانگ کونگ	---	۵۶۷۵	۱/۷۶
۱۲	۶۵	یوداپست	مجارستان	۲۶۵۵	۰/۲۵
۱۳	۶۴	مسکو	روسیه	۱۲۲۰۰	۱/۱۲
۱۴	۶۳	پارستون	اسپانیا	۲۹۷۵	۰/۲۰
۱۵	۶۳	سانتیاگو	آمریکای جنوبی	۴۷۲۰	۲/۹۸
۱۶	۶۲	ورشو	لهستان	۲۴۶۰	۲/۳۲
۱۷	۶۲	آتن	یونان	۳۴۰۰	۱/۵۰
۱۸	۶۲	اینترا	روسیه	۵۹۰۰	۱/۰۲
۱۹	۶۱	انکارا	ترکیه	۴۷۰۰	۲/۸۸
۲۰	۶۲	کالیفرنیا	هلند	۲۷۸۰	۰/۲۷
۲۱	۶۱	ایسبون	پرتغال	۲۷۵۰	۲/۴۰
۲۲	۶۰	تاشکند	ازبکستان	۲۲۸۵	۲/۳۹

فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸ / زمستان ۱۳۸۰

جدول شماره ۱۰ شهرهای با کیفیت تر

ردیف	شماره	نام شهر	مقدار	میزان آلودگی هوا
۱	۵۸	شهر تبریز	۲۲۱۰۰۰۰	۲۱.۵
۲	۵۸	شهر ارومیه	۱۵۸۰۰۰۰۰	۲۱.۳
۳	۵۹	شهر مشهد	۲۱۸۵۰۰۰	۲۱.۱۵
۴	۵۹	شهر اصفهان	۹۱۸۵۰۰۰	۲۱.۲
۵	۵۵	شهر اهواز	۲۰۲۰۰۰۰	۲۱.۷۸
۶	۵۵	شهر شیراز	۱۲۲۰۰۰۰۰	۲۱.۷۸
۷	۵۲	شهر تهران	۲۲۰۰۰۰۰	۲۱.۹۲
۸	۵۲	شهر کرج	۲۲۲۰۰۰۰	۲۱.۸۸
۹	۵۲	شهر زنجان	۲۲۲۵۰۰۰	۲۱.۷۲
۱۰	۵۲	شهر کرمان	۲۲۸۰۰۰۰	۲۱.۲۲
۱۱	۵۲	شهر قزوین	۲۲۰۰۰۰۰	۲۱.۲۲
۱۲	۵۲	شهر اراک	۲۲۷۰۰۰۰	۲۱.۶۲
۱۳	۵۲	شهر همدان	۲۲۲۵۰۰۰	۲۱.۶۲
۱۴	۵۲	شهر ایلام	۲۲۵۰۰۰۰	۲۱.۶۲
۱۵	۵۲	شهر ایذه	۲۲۲۵۰۰۰	۲۱.۶۲
۱۶	۵۱	شهر مازندران	۲۲۲۵۰۰۰	۲۱.۲۰
۱۷	۵۱	شهر گیلان	۱۰۲۲۵۰۰۰	۲۱.۵۵
۱۸	۵۱	شهر زنجان	۲۲۲۵۰۰۰	۲۱.۲۵
۱۹	۵۱	شهر اصفهان	۲۲۰۰۰۰۰	۲۱.۸۱
۲۰	۵۰	شهر تبریز	۲۲۰۰۰۰۰	۲۱.۲۱
۲۱	۵۰	شهر ارومیه	۱۲۲۰۰۰۰	۲۱.۲۲
۲۲	۲۶	شهر اصفهان	۲۲۲۵۰۰۰	۲۱.۷۲
۲۳	۲۶	شهر اهواز	۲۲۲۵۰۰۰	۲۱.۷۲
۲۴	۲۶	شهر شیراز	۲۲۲۵۰۰۰	۲۱.۷۲
۲۵	۲۶	شهر اراک	۲۲۲۵۰۰۰	۲۱.۷۲
۲۶	۲۶	شهر تبریز	۲۲۲۵۰۰۰	۲۱.۷۲
۲۷	۲۶	شهر ارومیه	۲۲۲۵۰۰۰	۲۱.۷۲
۲۸	۲۶	شهر زنجان	۲۲۲۵۰۰۰	۲۱.۷۲
۲۹	۲۶	شهر اصفهان	۲۲۲۵۰۰۰	۲۱.۷۲
۳۰	۲۶	شهر اهواز	۲۲۲۵۰۰۰	۲۱.۷۲

۱۰- هوای سالم (اندازه گیری آلودگی هوا)

هوای آلوده تأثیرات بیس ناگواری بر سلامت شهروندان دارد. برای اندازه گیری میزان آلودگی هوا چهار عامل عمده آلوده ساز هوا در شهرها مورد مطالعه و اندازه گیری قرار گرفته اند. این عوامل عبارتند از: دی اکسید گوگرد (SO2)، دی اکسید نیتروژن (NO2)، اُزن (O3)، و گرد و غبار و ذرات معلق (SPM). استاندارد تعیین شده سازمان جهانی بهداشت برای دی اکسید گوگرد ۴۰ تا ۶۰ میلی گرم در متر مکعب است؛ در صورتی که در اکثر شهرهای مورد مطالعه که در جهان سوم واقع شده اند سطح متوسط سالانه این ماده خیلی بیشتر از حد پیش گفته است. در بیشتر شهرها نیز غلظت دی اکسید گوگرد به میزان زیادی رو به افزایش است. از کل شهرهای مورد مطالعه در این طرح، سه شهر تایب، سیدنی و ملبورن دارای هوای صاف و غیر آلوده به مواد مذکور بوده و شاخص ۱۰ گرفته اند. در مقابل، هفت شهر دیگر که شاخص یک را به خود اختصاص داده اند از آلوده ترین شهرها به شمار می روند. این شهرها عبارتند از: کلکته، جاکارتا، دهلی نو، تهران، بکن، سینا و میلان.

عیاس گذاری آلودگی هوا بر اساس چهار عامل مذکور، به شرح زیر است:

دی اکسید گوگرد SO2	ذرات معلق SPM	دی اکسید نیتروژن Mg/M2 (NO2)	اُزن O.PPM (O2)
۱۰ = بیشتر از ۰/۵	۱۰ = بیشتر از ۰/۵	۱۰ تا ۱۰ = ۱۰	۱۰ = ۰/۴۹
۹ = ۶	۹ = ۶ تا ۱۰	۹ = ۱۱ تا ۳۰	۹ = ۰/۵۰ تا ۰/۹۹
۸ = ۱۱ تا ۱۵	۸ = ۱۱ تا ۱۵	۸ = ۳۱ تا ۵۰	۸ = ۰/۱ تا ۰/۱۴۹
۷ = ۲۰ تا ۱۶	۷ = ۱۶ تا ۲۰	۷ = ۵۱ تا ۷۰	۷ = ۰/۱۵۰ تا ۰/۱۹۹
۶ = ۳۰ تا ۲۱	۶ = ۲۱ تا ۳۰	۶ = ۷۱ تا ۹۰	۶ = ۰/۲۰۰ تا ۰/۲۴۹
۵ = ۵۰ تا ۳۱	۵ = ۳۱ تا ۵۰	۵ = ۹۱ تا ۱۱۰	۵ = ۰/۲۵۰ تا ۰/۲۹۹
۴ = ۷۵ تا ۵۱	۴ = ۵۱ تا ۷۵	۴ = ۱۱۱ تا ۱۳۰	۴ = ۰/۳۰۰ تا ۰/۳۴۹
۳ = ۱۰۰ تا ۷۶	۳ = ۷۶ تا ۱۰۰	۳ = ۱۳۱ تا ۱۵۰	۳ = ۰/۳۵۰ تا ۰/۳۹۹
۲ = ۱۲۵ تا ۱۰۱	۲ = ۱۰۱ تا ۱۲۵	۲ = ۱۵۱ تا ۱۷۰	۲ = ۰/۴۰۰ تا ۰/۴۹۹
۱ = ۱۲۶ و بالاتر	۱ = ۱۲۶ و بیشتر	۱ = ۱۷۱ و بیشتر	۱ = ۰/۴۵۰ و بیشتر

یافته های بررسی

گروه بندی شهرها از لحاظ سطح زندگی:

شهرهای مورد مطالعه در حالت کلی با توجه به مرتبه بندی سطح زندگی، به چهار گروه عمده به شرح زیر

تقسیم می شوند:

۱- شهرهای عالی که امتیازهایی بین ۱۰۰ تا ۷۵ داشتند (مجموعاً ۲۱ شهر).

- ۲- شهرهای خوب که امتیازهایی بین ۷۴ تا ۶۰ نداشتند (مجموعاً ۲۳ شهر).
- ۳- شهرهای متوسط که امتیازهایی بین ۵۹ تا ۴۵ داشتند (مجموعاً ۲۶ شهر).
- ۴- شهرهای پایین که امتیازهایی کمتر از ۴۵ داشتند (مجموعاً ۲۸ شهر).

۱- شهرهای عالی

بیست و یک شهر که امتیاز ۷۵ و بیشتر داشتند، در این گروه قرار گرفته‌اند. ملبورن، مونترال، سیاتل، هر سه با امتیاز ۸۶ در رأس این گروه قرار گرفته‌اند. آتلانتا، اسن، دیترویت، هر سه با دریافت ۸۵ امتیاز در ردیف بعدی جای گرفته‌اند. دوجهان سوم فقط سنگاپور در این گروه واقع شده است. شهر مپامی در آمریکا با دریافت نمره ۷۵ در ردیف آخر گروه نخست جای دارد. ضمناً از ۲۱ شهر این گروه، ۹ شهر در امریکای شمالی، ۲ شهر در قاره آسیا، و ۲ شهر دیگر در کانادا واقع شده‌اند. مجموع جمعیت شهرهای این گروه ۱۱۸۶۵۰ نفر یا ۲۱ درصد کل جمعیت شهرهای مورد مطالعه است. از این تعداد ۴۵۵۰۰ نفر (۳۸ درصد از کل) در دو شهر توکیو و اوزاکا در ژاپن زندگی می‌کنند و بقیه در ۱۹ شهر دیگر که کمتر از ۵ میلیون نفر جمعیت داشتند ساکن بودند. این بدان معناست که سطح زندگی عالی معمولاً مربوط به شهرهایی است که جمعیت‌شان از حد معقول تجاوز نکرده است و در این شهرها میزان با نرخ افزایش شهرنشینی هم نسبت به دیگر گروه‌های مورد مطالعه بسیار پایین است. به عنوان مثال، میزان متوسط افزایش جمعیت سالانه در دهه ۱۹۸۰ برای شیکاگو فقط ۳۲ درصد، برای مونترال ۰/۴۱ درصد، و برای شهر ملبورن ۰/۹۲ درصد برآورد شده است. حتی در این دهه بعضی از شهرهای این گروه بخشی از جمعیت خود را از دست داده‌اند و نرخ افزایش جمعیت آنها منفی بوده است. از آن جمله‌اند شهر اسن در آلمان (۰/۷۷٪)، شهر دیترویت (۰/۲۶٪) و منچستر (۰/۲۲٪). متوسط نرخ افزایش برای کلیه شهرهای این گروه از یک درصد کمتر است (جدول شماره ۴).

۲- شهرهای خوب

مجموعاً ۲۳ شهر در گروه شهرهای خوب طبقه‌بندی شده‌اند که اولین آنها شهر کیف با ۸۴ امتیاز در روسیه، و آخرین‌شان نیز شهر تاشکند با ۶۰ امتیاز در جمهوری ازبکستان است. ۹ شهر از این گروه در اروپای غربی، ۴ شهر در امریکای شمالی، ۴ شهر در شوروی سابق، ۳ شهر در اروپای شرقی، و فقط ۳ شهر از جهان سوم (تایوان، هنگ کنگ و آنکارا) در این گروه قرار گرفته‌اند. جمعیت کل ۲۳ شهر واقع در این گروه ۱۲۸/۶۸۵ نفر یا نزدیک به

۱۰ این مقدار چگندنی است از لحاظی طفل که کثرت بحران جمعیت در مورد ما شهر بزرگ (کلاسپر) جهان اندام داده است.

جمعیت (Population Crisis)

کمیته بحران جمعیت (Committee P.C.C.) بر کلیه، بنیاد پژوهشی، غیرانتفاعی و مستقلی است که محل استقرار آن در واشنگتن است. بیشتر فعالیت‌های تحقیقاتی این مؤسسه را بررسی مسائل جمعیت و توسعه و موانع کردن افزایش جمعیت در جهان شکل می‌دهد. برپای این کار، کشورها با توجه به شرایط اجتماعی‌شان طبقه‌بندی شده‌اند. این کمیته تاکنون تحقیقاتی را در زمینه‌های مختلف در سطح جهان انجام داده است که از آن جمله‌اند:

- ۱- مشخص نظر در جهان.
- ۲- ظهور توسعه انسانی و اندازه‌گیری آن.
- ۳- مفهوم تازه امنیت انسانی.
- ۴- سنجش کیفیت زندگی در یکصد شهر بزرگ جهان.
- ۵- ثبت آمیزهای مربوط به جمهوری اسلامی ایران، تا دوره جنگ تحمیلی و قبل از تحویل برنامه اول و دوم توسعه جمهوری اسلامی ایران با توجه بر اساس گزارش توسعه انسانی سازمان ملل (سال ۱۹۸۴)، جمهوری اسلامی ایران هشتم و ششمین کشور در این ۱۷۳ کشور مورد مطالعه است.



فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸ / زمستان ۱۳۸۰

جدول شماره ۷-۲ شهرهای با جمعیت زندگی پایین

ردیف	نام	فره	مساحت	افزایش جمعیت (برصد)
۱	۷۱	۲۳	۲۲۷۵۰۰۰	۱/۹۸
۲	۷۴	۲۴	۱۲۰۰۰۰۰	۳/۳۵
۳	۷۳	۲۲	۲۶۴۰۰۰۰	۲/۵۱
۴	۷۶	۲۲	۶۰۰۰۰۰۰	۳/۱۵
۵	۷۵	۲۲	۳۲۶۰۰۰۰	۳/۴۴
۶	۷۶	۲۲	۶۵۰۰۰۰۰	۲/۲۲
۷	۷۷	۲۲	۵۶۰۰۰۰۰	۲/۸۲
۸	۷۸	۲۲	۶۰۲۰۰۰۰	۲/۵۶
۹	۷۹	۲۰	۳۳۷۵۰۰۰	۱/۲۲
۱۰	۸۰	۲۰	۹۹۰۰۰۰۰	۲/۲۲
۱۱	۸۱	۲۶	۲۵۰۰۰۰۰۰	۳/۰۸
۱۲	۸۲	۲۶	۸۱۰۰۰۰۰۰	۳/۶۷
۱۳	۸۳	۲۸	۱۹۴۰۰۰۰۰	۳/۸۱
۱۴	۸۴	۲۷	۴۱۰۰۰۰۰۰	۳/۲۰
۱۵	۸۵	۲۶	۱۱۰۰۰۰۰۰۰	۳/۸۸
۱۶	۸۶	۲۶	۹۸۰۰۰۰۰۰	۳/۸۲
۱۷	۸۷	۲۶	۷۲۰۰۰۰۰۰	۴/۰۸
۱۸	۸۸	۲۶	۲۸۲۵۰۰۰۰	۴/۵۵
۱۹	۸۹	۲۵	۱۲۹۰۰۰۰۰۰	۳/۲۱
۲۰	۹۰	۲۴	۱۲۸۰۰۰۰۰۰	۳/۸۲
۲۱	۹۱	۲۴	۲۹۴۵۰۰۰۰	۳/۴۹
۲۲	۹۲	۲۳	۲۲۵۰۰۰۰۰	۳/۵۸
۲۳	۹۳	۲۳	۳۳۶۰۰۰۰۰	۳/۹۲
۲۴	۹۴	۲۳	۵۶۰۰۰۰۰۰	۳/۱۰
۲۵	۹۵	۲۲	۲۸۷۵۰۰۰۰	۳/۲۲
۲۶	۹۶	۲۲	۳۲۰۰۰۰۰۰	۳/۸۹
۲۷	۹۷	۱۹	—	۲/۸۱
۲۸	۹۸	—	—	۵/۸۲
—	—	—	جمع (مبارا)	۱۷۲۳۵
—	—	—	متوسط نرخ افزایش	۳/۲۲

۲۲ درصد از کل جمعیت شهرهای مورد مطالعه است. از این تعداد ۴۹/۷۲۵ نفر (۳۷ درصد) فقط در ۳ شهر نیویورک، لندن، پاریس، نیویورک و لس آنجلس زندگی می کردند. پرجمعیت ترین شهر این گروه نیویورک است که در زمان مورد مطالعه بیش از ۱۷ میلیون نفر جمعیت داشته و از لحاظ سطح زندگی در ردیف ۲۷ قرار گرفته است. در این گروه نیز اکثریت (۱۴ شهر) با شهرهایی است که در آن زمان کمتر از ۵ میلیون نفر جمعیت داشته اند. ۴ شهر دیگر نیز دارای جمعیت بین ۵ تا ۱۰ میلیون نفر بوده اند. متوسط نرخ افزایش سالانه جمعیت در این گروه نسبت به گروه اول، بالا بوده و در حدود ۱/۲۷ درصد در دهه ۱۹۸۰ برآورد شده است. البته بیشترین افزایش مربوط به شهرهای جهان سوم است (جدول شماره ۵).

۳- شهرهای متوسط

۲۶ شهر دیگر از شهرهای مورد مطالعه با دریافت امتیازات بیشتر از ۴۵ و پایین تر از ۵۹ در این گروه قرار گرفته اند. از این تعداد ۱۰ شهر در قاره آمریکا و ۱۰ شهر نیز در آسیا واقع شده اند. به استثنای شهر ناپل تمامی این ۲۶ شهر در جهان سوم قرار گرفته اند. کل جمعیت این گروه ۱۲۴۰۵۷ نفر است. متوسط نرخ افزایش جمعیت در این گروه بالا و در حدود ۲/۶۲ درصد در سال در دهه ۱۹۸۰ بوده است. بیشترین نرخ افزایش مربوط به پرجمعیت ترین شهر این گروه یعنی سانتیو پولوست که در حدود ۲/۹۷ درصد برآورد شده است. بعد از آن شهر پرجمعیت سنول قرار گرفته است که میزان مذکور برای آن در حدود ۲/۸۲ درصد برآورد شده است (جدول شماره ۶).

۴- شهرهای پایین

۲۸ شهر باقی مانده از ۱۰۰ شهر مورد مطالعه، با امتیاز کمتر از ۴۵، در این گروه جای گرفته اند. همه این شهرها در جهان سوم قرار گرفته اند و اکثراً - بجز چهار شهر - دارای نرخ افزایش سالانه جمعیت خیلی بالا (بیش از ۲/۹ درصد) بوده اند. دو شهر لاگوس و کینشاسا در آفریقا که پایین ترین کیفیت زندگی را در کل شهرهای مورد مطالعه داشتند در این گروه جای گرفته اند. حیرتانگیز تر از همه رشد یا انفجار شهری در اکثر شهرهای این گروه است. در فاصله سال های ۱۹۵۰ و ۱۹۸۰ جمعیت شهر لاگوس بیش از هفت برابر افزایش یافته است. شهر مکزیکوسیتی، دومین شهر بزرگ جهان با بیش از ۱۹ میلیون نفر جمعیت، و هشتاد و سومین شهر جهان از لحاظ سطح زندگی، با ۳/۸۱ درصد متوسط رشد سالانه جمعیت در این گروه واقع شده است. تهران با شاخص کیفیت زندگی ۳/۹ با افزایش متوسط جمعیت ۴/۶۷ درصد در سال جزء این گروه است که از لحاظ مرتبه جهانی در ردیف ۸۲ (قبل از مکزیکوسیتی) قرار گرفته است (جدول شماره ۷).

مقدمه

مسائل و مشکلات برخاسته از رشد و گسترش شهرها - مانند انواع آلودگی‌ها، تخریب محیط زیست، فقر و بزهکاری - همواره پژوهشگران و برنامه‌ریزان و سیاستگذاران را به این چالش کشانده است که با کنترل اندازه شهر از میزان مشکلات و مسائل بکاهند. اما این افراد باید به دو پرسش اساسی پاسخ دهند: نخست اینکه اندازه بهینه یا حد مطلوب جمعیت شهر چقدر است؟ و دوم اینکه آیا مسائل و مشکلات موجود در شهرها ناشی از توسعه سریع اندازه شهر است، یا آنکه مسائل دیگری همچون سیاست‌های نادرست توزیع منابع اقتصادی، نبود طرح آمایش، تمرکزگرایی شدید نظام سیاسی و بی‌کفایتی نخبگان سیاسی و اداری و همچنین فقدان یا ضعف فرهنگ مدنی یا سرمایه اجتماعی در نزد شهروندان و مدیران این مشکلات را پدید آورده است؟ در هر حال اندازه اجتماع (Community size) همواره به عنوان یکی از متغیرهای مهم و تأثیرگذار بر زندگی شهری مطرح است. نظریات مختلف، تأثیر اندازه اجتماع را بر روابط و تعاملات اجتماعی و حتی روان افراد به شیوه‌های مختلفی از جبرگرایی تا انکار هرگونه تأثیر و یا ترکیبی از این دو بررسی کرده‌اند (صدیقی سروستانی، ۱۳۶۹).

اندیشمندان اجتماعی در کنار توجه به عواملی مانند فرهنگ، ویژگی‌های اخلاقی افراد، شیوه معیشت، محیط جغرافیایی و آداب و رسوم به بزرگی و کوچکی اندازه اجتماع نیز توجه داشته‌اند. به عنوان نمونه‌ای از متفکران کلاسیک علوم اجتماعی می‌توان به ارسطو اشاره کرد. یکی از پرسش‌های مهم این اندیشمند بزرگ این بوده است که اندازه بهینه برای اجتماع دموکراتیک چیست (Oliver, 361). در دوران اخیر، مشکلات ناشی از سازگاری با زندگی شهری و پیدایش مسائل شهری که ریشه در گسترش اندازه شهر دارند - مانند ازدحام جمعیت، آلودگی زیست محیطی، آلودگی بصری و صوتی، مشکلات ناشی از تراکم و مسائل نقلیه، بزهکاری، فقر و حاشیه‌نشینی - زمینه جذب توجه بسیاری از جامعه‌شناسان اولیه بویژه ویبر و زمیل را به این مسئله فراهم کرد (زرتزره، ۹). پرسش اصلی برای جامعه‌شناسان این بوده است که اندازه اجتماع و تعداد کنش‌ورزان در تعامل، چه تأثیری بر چارچوب این تعامل و روابط اجتماعی دارد. آیا روابط اجتماعی با ازدیاد تعداد کنش‌ورزان تغییر می‌کند؟ این تغییرات در صورت اتفاق چه کیفیتی دارند، و چه تفاوت‌هایی را در کنش و منش اعضای اجتماع ایجاد می‌کنند؟ به عنوان مثال، یکی از شناسان مهم در تحلیل‌های کنورک زمیل، «اندازه است» او این متغیر را در کنار متغیرهای دیگری مانند فاصله، موقعیت، ظرفیت خود درگیری و تقارن برای تحلیل کنش‌های

اندازه شهر و کیفیت روابط اجتماعی

فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸ / زمستان ۱۳۸۰

حسین ایمانی جاجرمی
دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی

اجتماعی به کار گرفته است. به زعم زیمل، اندازه گروه با افزایش تعداد کنش‌ورزان ترتیب ساختی خاصی را بر گروه تحمیل می‌کند (لوین، ۸۷).

در مقایسه جایگاه مفهوم اندازه در جامعه‌شناسی با جایگاه همین مفهوم در اقتصاد، تفاوت نوع نگاه جامعه‌شناسی با دیگر دیدگاه‌ها و برداشت‌ها مشخص‌تر خواهد شد. در مباحث اقتصادی عمدتاً آنچه در باب اندازه شهر مورد بحث و توجه است، «نظریه اندازه بهینه شهری» است. در این نظریه - یا نظریات مرتبط با آن - در چارچوب رشته «اقتصاد شهری» توجه اساسی به تأثیر اندازه شهر بر هزینه‌ها و فایده‌های حاصل از فعالیت‌های اقتصادی است (Capello and Camagnis, 1479). به عبارت دیگر، پرسش اصلی در نگاه اقتصادی به اندازه شهر این است که چه اندازه‌ای از شهر برای فعالیت‌های اقتصادی سودمند مناسب است. اما نگاه جامعه‌شناختی به اندازه شهر، تأکید و کانون توجه خود را بر تأثیر اندازه شهر بر تعاملات اجتماعی و جنبه‌ها و صور مختلف آن دارد. برای مثال، آیا اندازه شهر سبب می‌شود تا محتوای روابط اجتماعی از حالت صمیمانه (نخستین) و رودرو خارج شود و به روابط رسمی و خشک و مبتنی بر قوانین و مقررات بدل گردد؟ یا اینکه افزایش اندازه موجب شود تا با سست شدن و تضعیف هنجارها و ابزارهای اجتماعی نظارت، هرج و مرج و بی‌هنجاری بر روابط و تعاملات اجتماعی میان اعضای اجتماع غالب گردد و حیات نظام اجتماعی با خطر مواجه شود؟ پرسش‌های جدیدتری نیز در مسائلی مانند سرنوشت مشارکت‌های اجتماعی و سرمایه‌اجتماعی در اجتماعاتی با اندازه‌های بزرگ مانند کلان‌شهرها و شهرهای متوسط، مطرح شده‌اند.

در این مقاله تلاش می‌شود تا با بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری، موضوع کیفیت روابط اجتماعی از منظر نوع نیازهای اجتماعی جدید و تنزل روابط در شهرها مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. آنچه از این تحلیل فراهم می‌شود نکاتی جامعه‌شناختی است که می‌تواند مد نظر برنامه‌ریزان و مدیران شهری قرار گیرد.

۱. شهرها، روابط اجتماعی نخستین و روابط اجتماعی دومین

هر یک از رشته‌های علمی با توجه به اصول مطرح در آنها و ابزارهای شناخت که در اختیار دارند، تعریف ویژه‌ای از شهر ارائه می‌دهند. در جامعه‌شناسی می‌توان تعریف شهر را به طور خلاصه چنین بیان کرد: «شهر جایی است که در آن کار به حرفه‌های تخصصی بسیاری تقسیم شده است، سازمان اجتماعی (به جای خویشاوندی) بر پایه حرفه و طبقه اجتماعی است، پایه نهادهای رسمی حکومتی به جای خانواده بر قلمرو است، و نظام‌های بازرگانی و تجارت، ابزارهای ارتباط و ثبت وقایع و فناوری عقلانی وجود دارند» (Horton and Hunt, 452).

بنابراین تعریف مذکور، هرچه شهرهای کوچک بدل به شهرهای بزرگ شوند، این خصوصیات توسعه بیشتری می‌یابند. در شهر کوچک که بیشتر افراد به گروه‌های خویشاوندی مشابه تعلق دارند و یکدیگر را حتی با اسم کوچک می‌شناسند، روابط اجتماعی از نوع «روابط نخستین» (Primary Relations) است. ویژگی‌های روابط نخستین یا صمیمانه عبارتند از:

«تماس مستقیم، صمیمانه و رو در روی اعضای گروه با همدیگر، پیوندهای عاطفی نیرومند، پایداری و دوام و استحکام پیوندهای محبت میان اعضا» (کوئن، ۹۶).

به این ترتیب در شهری با اندازه کوچک یعنی با جمعیت کم و گستره کالبدی محدود، آنچه در حیات اجتماعی غالبه دارد، روابط اجتماعی نخستین و خویش‌گرایی است. خانواده‌گرایی اگر چه مزایایی مانند حمایت‌های عاطفی و اجتماعی و اقتصادی یا خود دارد، اما از آنجا که در این نوع از روابط اجتماعی حفظ گروه مقدم بر امور دیگر است، فردیت (Individuality) در جایگاه چندان مهمی قرار نمی‌گیرد. اگر فردیت به معنای موقعیت فراهم آورنده خلاقیت و نوآوری و پیشرفت در نظر گرفته شود، آن‌گاه نباید انتظار چندانی از امکان تحقق تحرک و نوآوری و تنوع در شهر کوچک داشت. به عبارت دیگر، هرچه اندازه شهر کوچک‌تر باشد، به سبب محدودیت فضای تعامل اجتماعی و تنوع، روابط اجتماعی و ویژگی نخستین پیدا خواهد کرد و امکان بروز فردیت و تفاوت‌ها کمتر خواهد بود. ویژگی دیگر غلبه ماهیت نخستین بر روابط اجتماعی این است که روابط نخستین فراهم آورنده خدمات برای افراد هستند - خدماتی چون کمک‌های مالی، امکان کارایی، همسریابی، حمایت‌های عاطفی و مانند آنها. برای یک فرد ساکن در شهر کوچک که در پناه حمایت خانواده قرار دارد، شبکه اجتماعی (Social Network) مستحکم و کارآمد خویشاوندی از او حمایت‌های لازم را در مقابل بیکاری،

اگر فردیت به معنای موقعیت فراهم آورنده
 خلایق و نوآوری و پیشرفت در نظر گرفته
 شود، آن گاه نباید انتظار چندان زیادی از
 امکان تحلیف تحرک، نوآوری و تنوع در
 شهر کوچک داشت

طلبه فرهنگ عینی و مادی در زندگی کلان
 شهری سبب می شود تا فرد خرواهان ویژه
 بودن و یکتا بودن در حد اعلامی درجه بشود تا
 بتواند جوهر شخصی خود را حفظ کند

بیماری، و از کارافتادگی فراهم می آورد. همچنین اندازه
 کوچک شهر سبب می شود تا انسجام اجتماعی بیشتر
 گردد و افراد بتوانند به کالاهای عمومی دست یابند. به
 هر حال هرچه اندازه گروه اجتماعی کوچکتر باشد،
 دستیابی به اهداف جمعی با سهولت بیشتری امکان پذیر
 می گردد (هاروی، ۱۳۷۶).

با افزایش تعداد افراد، تنوع گروه های خوشاوندی و
 تضعیف آنها در اثر حاکمیت تقسیم کار تخصصی و
 همچنین افزایش اندازه شهر، ویژگی هایی چون رقابت،
 نفع شخصی، کسارایی، پیشرفت و تخصص عمومی
 می یابند و «روابط دومین» (Secondary Relations)
 را پدید می آورند. گروه هایی که این نوع روابط در آنها
 غلبه دارد، با عنوان گروه دومین شناخته می شوند.
 ویژگی های گروه دومین عبارتند از:
 «بیوندهای عاطفی اندک میان اعضا، عدم پایداری
 احساس تعلق به گروه، گردهم آمدن اعضای گروه برای
 منظور عملی واحد و معین، و روابط رو در روی بسیار
 محدود میان اعضا» (کوئن، ۹۶).

در شهر بزرگ، خانواده و گروه های خوشاوندی همچنان
 اهمیت دارند، اما غلبه فعالیت های اقتصادی مطابق با
 شرایط امروز و استقرار گروه بندی های اجتماعی جدید
 که برحسب حرفه و تحصیلات و حتی تمایلات سیاسی و
 فرهنگی افراد را در خود جای می دهند، اهمیت گروه های
 دومین را بیشتر می کند. پیدایش فعالیت های اقتصادی
 جدید، که برپایه تولید کارخانهای یا سازمان های اداری و
 خدماتی گسترده قرار دارند، فعالیت های اقتصادی سنتی
 خانوادگی را تضعیف می کنند یا از میان می برند. الگوهای
 امروزی زندگی از سوی دیگر الگوی «خانواده هسته ای»
 را جایگزین «خانواده گسترده» می سازد. به این ترتیب

حمایت ها و خدمات خانوادگی که کارکرد مهم روابط اجتماعی نخستین بود به تدریج ضعیف می شوند. در این
 شرایط نهاد های جدید مانند بانک ها و مؤسسات اعتباری، سازمان های تأمین اجتماعی و بیمه، باید خدماتی را که
 پیش از این خانواده انجام می داد بر عهده گیرند. از این رو در شهری با اندازه بزرگ باید این گونه مؤسسات به
 اندازه کافی وجود داشته باشند تا سامان زندگی اجتماعی دستخوش بی نظمی و اختلال نگردد. این نکته
 جامعه شناسی باید مورد توجه کامل مدیران شهری قرار گیرد. زیرا عامل اساسی بسیاری از مشکلات و مسائلی
 که در شهر های بزرگ پدید آمده اند، همانا غفلت از ابعاد اجتماعی دیگرگونی های اقتصادی است. برای نمونه،
 استقرار فعالیت جاذب جمعیتی مانند تأسیس یک کارخانه صنعتی به همراه خود از زیاد جمعیت و تمیز در روابط
 اجتماعی را از نخستین به دومین و از میان رفتن شبکه های اجتماعی سنتی فراهم آورنده خدمات و پشتیبانی، به
 همراه دارد. این دیگرگونی ها افراد را از مزایا و سودمندی های روابط اجتماعی نخستین دور می سازند. پس لازم
 می آید که مؤسسات و نهاد های جدید برای تأمین خدمات خانوادگی قبلی تأسیس شوند. نبود چنین مؤسساتی
 سبب می گردد که تاهنجاری ها و اختلالاتی در زندگی اجتماعی پدید آید. در شرایطی که افراد دسترسی به
 نهادهای جامعه امروز ندارند، یا مشروعبیت و کارآمدی آنها را به سبب عملکرد نامناسب این نهادها قبول
 نکرده اند، خود به شکل فردی دادگاه مورد نظرشان را برپا می سازند و با صدور حکم به اعمال مجازات اقدام
 می کنند. روشن است که عمل به «عقلانیت فردی» و نبود ساز و کارهای فراهم کننده «عقلانیت جمعی»،
 پیامدی جز هرج و مرج و نابسامانی نخواهد داشت. شاید ارزش یافتن انتقام گیری های فردی و عمل قهرمانانه در
 نظام ارزشی و هنجاری یک شهر بزرگ، رنگ خطری برای برنامه ریزان اجتماعی و شهری باشد، زیرا نشانه نبود
 راه حل ها و ساز و کارهای جمعی تسهیل کنش اجتماعی و رفیع نابسامانی ها است.

اهمیت ملاحظاتی اجتماعی در اینجاست که به برنامه ریزان و مدیران می آموزد که «کنش های فرد، تنها در
 ارجاع به متن اجتماعی که درون آن است، درک می شود» (بودون، ۳۳). پس اگر رشد شهرها با تأمین و استقرار
 نهادها و سازمان های مورد نیاز زندگی شهری - که مبتنی بر پیچیدگی و شخصی شدن است - همراه نباشد،
 جامعه با بحران های حاد اجتماعی مانند انواع کجروی ها و قانون شکنی ها مواجه خواهد بود.

۲. شهرها و پیدایش نیازهای اجتماعی جدید

بیمار دیگر افزایش اندازه شهر، پیدایش نیازهای جدید اجتماعی است. همان گونه که برنار شاربه می نویسد، شهرها کمیاب ترین نوع تجارتها و خدمات را - چه شخصی و چه عمومی - فراهم می کنند (شاربه، ۱۳۷۳). ورود فناوری های امروزین به عرصه های تولید اقتصادی، از زمان لازم برای کار می کاهد و عرصه جدید زندگی اجتماعی را با عنوان «فراغت» می گشاید. غلبه فردیت و اهمیت کمال فردی و شخصیتی برای افراد، قلمرو فرهنگ و هنر و ورزش را به موضوعی عمومی و حساس بدل می سازد. در شهرهای کوچک، سادگی زندگی اجتماعی و حاکمیت هنجارهای مخالف با پرور فردیت، با ناچیز بودن مازاد اقتصادی که تنها اجازه تأمین زندگی در حد پایین زیستی را فراهم می کند، جایی برای اوقات فراغت و سرور خلایق های فرهنگی و هنری باقی نمی ماند. از طرف دیگر، افراد ساکن در چنین سکونتگاه هایی به سبب غلبه ارزش های سنتی رفتار و سهولت نسبی گردش زندگی و امور خود نیاز کمتری به فضاهای عمومی احساس می کنند. همچنین اشکال سنتی روابط اجتماعی مانند شبفشی های خانگی و جشن ها و مراسم مختلف که در قالب شبکه های خویشاوندی انجام می پذیرد تا اندازه ای نیاز فراغت و تفریح افراد را فراهم می سازد اما در شهرهای بزرگ، نیازهای فراغتی و تفریحی جدید نیازمند فضاهای نهادی تخصصی است. فرهنگسراها، موزه ها، امفی تئاترها، سینماها، کتابخانه های عمومی و مانند آنها، در زمره اماکنی هستند که باید نیازهای اجتماعی جدید را برآورده سازند. اگر چنین فضاهایی - که معمولاً همراه با تشکلاتی اجتماعی مانند باشگاه های ورزشی،

اگر رشد شهرها با تأمین و استقرار نهادها
و سازمان های مورد نیاز زندگی شهری - که
مبتنی بر پیچیدگی و شخصی شدن است -
همراه نباشد، جامعه با بحران های حاد
اجتماعی مانند انواع کجروی ها و
قانون شکنی ها مواجه خواهد بود

فرهنگی، هنری و علمی هستند - به اندازه مناسب وجود نداشته باشد، ساکنان شهرهای بزرگ با مشکلاتی مانند تنهایی و افسردگی مواجه خواهند شد. «شهر هر اندازه مهم تر و وسیع تر باشد، ساکنانش کمتر احساس می کنند که چیزی از آن هستند، و در آن صورت بیشتر احساس تنهایی و له شدن در زیر حجمی غول آسا - که در آن به زندگی خود ادامه می دهند - خواهند داشت. ساکنان شهرهای بزرگ برخلاف انتظار اغلب خود را تنها تر از روستا نشینان احساس می کنند» (باستیه، ۱۳۴۱). در چنین موقعیتی باززنده سازی سازمان اجتماعی مبتنی بر روابط شخصی و نخستین، که متضمن ساختن هویت و احساس تعلق به شهر نیز باشد، در دستور کار برنامه ریزان اجتماعی قرار می گیرد. در چنین شرایطی «محله» به عنوان فضای شهری که در مقیاسی انسانی می تواند جایگاه چنین روابطی باشد، نقش برجسته ای می یابد. در شهر کوچک، تعاملات اجتماعی از طریق روابط رو در رو و صمیمانه، سازمان اجتماعی را می سازند. کالبد انجام این تعاملات به سبب سادگی هماهنگی کاملی با چنین سازمان اجتماعی دارد. به این ترتیب نوعی یگانگی اجتماعی در سطح جامعه پدیدار و برقرار می گردد. اما در شهرهای بزرگ به سبب تخصصی شدن، باره باره شدن و بخشی شدن روابط اجتماعی از یک سو، و وسعت کالبدی فضای شهر و پیچیدگی و تخصصی شدن آنها از سوی دیگر، یگانگی اجتماعی کلی از میان می رود. شاید بازسازی یگانگی اجتماعی متعلق به جوامع کوچک در فضاهای شهری بزرگ امکان پذیر نباشد. همچنین شاید تلاش برای تحقق چنین آرمانی یعنی ساختن جامعه ای توده ای (Mass Community) برخلاف ایده آل ها و ارزش های کنونی بشریت باشد، که جستجوی خلایقانه رهاها و شیوه های زندگی و تمایز و تشخیص را برای فرد به عنوان نوعی حتی پذیرفته است. بنابراین بیوند مجدد افراد به شبکه های اجتماعی جدید در شهرها باید با مدنظر قراردادن معیارهایی چون داوطلبانه بودن عضویت و حق مشارکت در تعیین اهداف و برنامه ها باشد.

۳. کلان شهرها و تغییر روابط اجتماعی

با توجه به مطالب پیش گفته، باید پاسخی برای مسئله تغییر روابط اجتماعی (از اولین به دومین) یافت. تعلق افراد به گروه های اجتماعی متعدد و مسئله تعدد نقش ها در شهرهای بزرگ، به تاپایداری روابط و کاهش اعتماد اجتماعی انجامیده است. تحقیق اولیور (۲۰۰۰) نشان می دهد که ساکنان شهرهای بزرگ خیلی کم با مسئولان

تعماس می‌گیرند، در اجتماعات محلی یا سازمانی حضور می‌یابند یا در انتخابات محلی رأی می‌دهند. اینها مواردی هستند که تحت عنوان مشارکت مدنی کمتر می‌گنجد. اینها در حالی است که مشارکت اجتماعی در گروه‌های داوطلبانه و مدنی، توجه به مسائل عمومی جامعه و اعتماد اجتماعی شهروندان به یکدیگر که تحت مفهوم «سرمایه اجتماعی» به آنها اشاره می‌شود، از عوامل موفقیت برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی است. پرسشی که وجود دارد این است که چرا در شهرهای بزرگ - به زعم برخی جامعه‌شناسان مانند زیمل - روابط اجتماعی تنزل می‌یابد و سطح اعتماد افراد به یکدیگر نقصان می‌پذیرد.

برای پاسخ به این پرسش می‌توان از دیدگاه‌های زیمل بهره جست. در محیط‌های کوچک محرک‌ها محدود و آشنا هستند و افراد در حلی زمان به آنها عادت کرده‌اند. به این ترتیب، روان انسان در وضعیت تعادلی قرار دارد. در مقابل در شهرهای بزرگ محرک‌ها متنوع، مختلف، لحظه‌ای، پیش‌بینی ناشدنی و خشن هستند. چنین محرک‌هایی انرژی فکری و احساسی زیادی را طلب می‌کنند. در محیط‌های کوچک مانند روستاها و شهرک‌ها، روابط احساسی و عاطفی در ابعاد ناآگاه روان دارند و زندگی روزانه بر مبنای سنت و عادت آسان گردیده است. اما در محیط‌های شهری بزرگ و پیچیده، زندگی عقلانی شده است. عقل به بخش آگاه و بدون ابهام ذهن مریض می‌شود. این بخش قابلیت انطباق زیادی دارد و برای سازگاری با محیط لازم نیست دچار اختلال و ابهام شود. در برابر محرک‌های بی‌شمار، عدم پیوستگی محیط بیرون و دگرگونی‌های پرشتاب، عقلانیت و عمل به دستورات عقلانی، سازوکاری دفاعی برای فرد شهروشن به شمار می‌آید. بنابراین شخصیت شهری از نظر زیمل، غیرحساس و دور از اعماق شخصیت خود است که فقط با اتکا به بخش آگاه و انطباق‌پذیر ذهن خود عمل می‌کند. فرد شهری با اینکه در طول روز با افراد زیادی سروکار دارد، که در مقام مقایسه بسیار بیشتر از تعداد

آنچه مورد تأکید است، لزوم پیوند میان شبکه‌ها و گروه‌های اجتماعی پراکنده و جدا از یکدیگر است که در شهرهای بزرگ به وفور وجود دارند. اگر گروه‌های اجتماعی متعدد نتوانند در چارچوب اهداف عام نظام اجتماعی کلان با یکدیگر به تعامل و همکاری بپردازند، این وضعیت تأثیرات منفی بر حیات اجتماعی می‌گذارد که از آن جمله انزوای گروه‌های فقیر و افزایش چرخه‌های فقر و بزهکاری است.

افرادی است که فرد روستایی در روز می‌بیند، اما تنها و جدا افتاده است. فرد شهری آشنایان کمی دارد و از نظر افراد روستایی یا اهالی شهرهای کوچک، فردی سرد و بی‌تفاوت محسوب می‌گردد. اما در واقع این بی‌تفاوتی ظاهر است. انسان در مقابل محرک‌ها و برخوردها یا شخصیت دیگران تحت تأثیر قرار می‌گیرد. اما گذرا بودن و بی‌شمار بودن آنها چاره‌ای برای فرد جز انطباق با این شرایط باقی نمی‌گذارد. (سمتاز، ۱۳۷). زیمل در باره تفاوت میان جامعه کوچک مبتنی بر روابط صمیمانه و گرم، و جامعه بزرگ مبتنی بر روابط حسابگرانه و عقلانی، در مقاله مشهور خود به نام «کلان‌شهر و حیات ذهنی» چنین می‌نویسد:

«در شهر فقط دستاوردهای عینی سنجش‌پذیر مورد توجه است. بنابراین انسان کلان‌شهری با بازرگانان و مشتریان خود و همچنین با خدمتکاران خویش و حتی افرادی که مجبور است با آنها روابط اجتماعی داشته باشد، حسابگرانه برخورد می‌کند. این صور عقلانیت با سرشت محفل کوچک - که در آن آشنایی اجتناب‌ناپذیر با افراد ناگزیر رفتار گرم‌تری را به وجود می‌آورد که فراتر از ایجاد توازن عینی میان خدمات و بهای آنهاست - در تضاد است. در حیطه روان‌شناسی اقتصادی گروه کوچک، نکته مهم این است که تحت شرایط ابتدایی، تولید در خدمت مشتری‌ای است که آن را سفارش داده است، و بنابراین تولیدکننده و مصرف‌کننده با یکدیگر آشنا هستند. اما در کلان‌شهر جدید تولید به تعامی برای عرضه در بازار صورت می‌گیرد یعنی برای خریداران کاملاً ناشناس که هرگز شخصاً وارد میدان دید تولیدکننده نمی‌شوند. بر مبنای این ناآشنایی منافع هر دو طرف در شکل نوعی واقع‌بینی بی‌رحمانه جاوه‌گیر می‌شود و خودخواهی اقتصادی حسابگرانه و عقلانی هر دو طرف با مانی برخورد نمی‌کند. زیرا آنها روابط شخصی سنجش‌ناپذیر با یکدیگر ندارند. اقتصاد پولی بر کلان‌شهر سلطه دارد و جایگزین آخرین بقایای تولید خانگی و میدانه تهازوری کالاها شده است.» (زیمل، ۵۵). محرک‌های بی‌شمار، تنوع آنها و تحریکات مداوم عصبی در شهرهای بزرگ، ساکنان آنها را به نظر زیمل دچار نگرش «دلزدگی» می‌کند. تحریکات شدید عصبی و طوولانی در نهایت موجب می‌شود تا نظام عصبی از واکنش نشان دادن باز ایستد. نگرش دلزده منجر به این می‌شود که اشیا و امور در نزد شخص به صورت یکنواخت و در زمینهای خاکستری ظاهر شوند، و هیچ شئی بر دیگری رجحان نداشته باشد. زیمل این حالت را «بازتاب دقیق ذهنی اقتصاد پولی» می‌داند که کاملاً درونی شده است.

ویژگی دیگر زندگی کلان شهر، «احتیاط» است. احتیاط به این معناست که ظرفیت درون آدمی برای واکنش نسبت به برخوردهای خارجی اندازه معینی دارد. در کلان شهر این برخوردها بی شمارند و خارج از توان برخورد درونی افراد به آنها؛ از این رو ساکنان کلان شهرها نسبت به یکدیگر حالتی ذهنی دارند که زیمیل آن را احتیاط می نامد. این ویژگی سبب می شود تا کسانی که به شهرهای کوچک تعلق دارند، ساکنان کلان شهرها را افرادی سرد و بی ترحم در نظر آورند. اما این سردی و حتی انزجار دوجانبه و «اکراه»، راه درمانی برای مسائل ناشی از زندگی کلان شهری است، که بدون آنها این نوع زندگی نمی توانست ادامه یابد. اگر چه تنهایی و دلزدگی از مشخصه های زندگی کلان شهری است، اما این سکه روی دیگری نیز دارد که «آزادی» است. به زعم زیمیل، «قلمرو زندگی شهر کوچک اساساً خود بسنده و استیلائی است». اجتماع کوچک، برای حیانت خود از تهاجات بیرونی و رقبا تنها فضای اندکی را برای آزادی فردی باقی می گذارد. اما در کلان شهر به سبب تنوع، ثروت، گستردگی فضای زندگی و نگرش جهان وطنی، عرصه وسیعی برای آزادی فردی فراهم است. از سوی دیگر عینه فرهنگ عینی و مادی در زندگی کلان شهری سبب می شود تا «فرد خواهان ویژه بودن و یکتا بودن در حد اغلازی درجه بشود تا بتواند جوهر شخصی خود را حفظ کند». با تمام اینها مسئله تنزل روابط اجتماعی در کلان شهرها بر جای خود باقی می ماند؛ و این مسئله ای است که در بحث های نظری جدید، با عنوان تنزل و «فرسایش سرمایه اجتماعی» مطرح می شود (شارع پور، ۱۳۸۰). آنچه در این بحث ها مورد تأکید است، لزوم پیوند میان شبکه ها و گروه های اجتماعی پراکنده و جدا از یکدیگر است که در شهرهای بزرگ به وفور وجود دارند. اگر گروه های اجتماعی متعدد که در زندگی شهری وجود دارند نتوانند در چارچوب اهداف عام نظام اجتماعی کلان با یکدیگر به تعامل و همکاری بپردازند، این وضعیت تأثیرات منفی بر حیات اجتماعی می گذارد که از آن جمله است انزوای

بر عهده مدیریت شهری است که با اتخاذ راهکارهایی چون فراهم آوردن عرصه های گفت و گو و تعامل و حمایت از شکل گیری شکل ها و گروه های داوطلب از شدت فردگرایی بکاهد و زمینه های مشارکت پذیری را برای پدید آمدن فرهنگ شهری مشارکت جو فراهم کند

گروه های فقیر و افزایش چرخه های فقر و بزه کاری. بنابراین یکی از نکاتی که باید مورد توجه مدیران شهری باشند، لزوم برقراری پیوند میان شبکه ها و گروه های اجتماعی شهری است.

نتیجه گیری

شهرها به عنوان مراکز عظیم تجمع آدمیان، تأثیرات ویژه خود را بر سرشت و کیفیت تعاملات اجتماعی می گذارند. برخی از جامعه شناسان مانند زیمیل افزایش و گسترش زندگی اجتماعی در شهرهای بزرگ و کلان شهرها را موجب پیچیدگی و چندپارگی، و حتی تنزل روابط اجتماعی، می دانند. اگر چه زندگی در کلان شهرها آزادی فردی را به دنبال دارد، اما امتدادی مرز فردیت سبب می شود تا آموری مانند مشارکت اعتماد و توجه دچار آسیب گردد. این مسئله ای است که در بحث های جدید، مورد تأکید جامعه شناسانی مانند کلمن و پاتنام، با عنوان «فرسایش سرمایه اجتماعی»، است. پیشنهاد و راه حل این مسئله، به نظر این دسته از دانشمندان اجتماعی، بازسازی روابط اجتماعی و افزایش سرمایه اجتماعی است (Wall, 1998). از سوی دیگر، شهرهای کوچک با وجود فراهم کردن خدماتی مانند شبکه های غیررسمی حمایت، تا اندازه زیادی از تنوع و گسترش فضای انتخاب و گزینش فرد بی بهره اند. این واقعیتی است که سبب می شود نگرش ها و مواضع نظری ویژگی هایی چون یکدستی (Conformity) یا - در صورت چند قومی یا چند فرهنگی بودن شهر کوچک - قطبی شده بیایند. این وضعیت شرایطی را فراهم می آورد تا امکان پذیرش اندیشه های جدید و دیگرگون وجود نداشته باشد.

زندگی شهری نیازمند مشارکت تمام شهروندان در امور آن است. فرد محوری و غلبه منفعت جویی شخصی یا گروهی، بدون توجه به افراد و گروه های دیگر، از جمله مسائلی است که زندگی شهری مبتنی بر مشارکت را دچار آسیب می کند. در صورت غلبه این گونه رفتارها بر حیات اجتماعی، فرهنگ شهری پدید آمده، فرهنگ فردمحور و مشارکت ناپذیر خواهد بود. بر عهده مدیران شهری است که با اتخاذ راهکارهایی چون فراهم آوردن عرصه های گفت و گو و تعامل (مانند فضاهای عمومی شهری) و حمایت از شکل گیری شکل ها و گروه های داوطلب که اهداف گروهی خود را در قالب اهداف عام جامعه دنبال می کنند، از شدت فردگرایی بکاهد و زمینه های مشارکت پذیری را برای پدید آمدن فرهنگ شهری مشارکت جو فراهم کند.

منابع

- باستان، زین - برقراری و فراگیری، ترجمه علی لطفی، دانشگاه هنر تهران، ۱۳۷۷.

- بروین، ریچارد، معمار اجتماعی، ترجمه عبدالعزیز نیک گون، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۶۴.

- روترو، جورج، نظریه جامعه شناسی، تهران، ترجمه حسن کلانی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۲.

- رپل، گئورگ، کلان شهر و حیانت ذهنی، ترجمه یوسف انزلی، جامعه علمی اجتماعی، شماره ۱۳۱، ۱۳۷۲.

- شارع پور، محمود، فرسایش سرمایه اجتماعی و پیامدهای آن، نامه الحین جامعه شناسی ایران، شماره ۳، ۱۳۸۰.

- شاپو، زکریا، رفتار شهرها و روستاها، ترجمه سوسیس سهامی، نشر نگاه مشهد، ۱۳۷۲.

- صادق سیرستانی، رخت کلام و انسان و شهرنشینی، نامه علوم اجتماعی، شماره ۱۳۱، ۱۳۶۹.

- گدیرن، کنونی، جامعه شناسی، ترجمه سوسیس سهامی، تهران، ۱۳۷۴.

- کوفن، برنارد، اصول جامعه شناسی، ترجمه حسن کلانی، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۷۲.

- لوین، نوئل، از جامعه شناسی به جامعه شناسی کلان شهرها و روستاها، وینده و باکلمان، جامعه شناسی، ترجمه غلامحسین توسلی، نشر توس، تهران، ۱۳۷۲.

- مستان، فریده، جامعه شناسی شهر، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۹.

- هارتوی، دیوید، حالت اجتماعی و شهر، ترجمه فرخ حسامین و دیگران، شرکت برادش و برنامرزین شهری، تهران، ۱۳۷۶.

- Capello, Roberto & Roberto Camagani, Beyond optimal city size: An alternative urban growth patterns, *Urban Studies*, 37(9), 2000.

- Horton, Paul B. & Chester L. Hurn; *Sociology*, Mc Graw Hill, 1989.

- Oliver, Eric, City Size and Civic Involvement in Metropolitan America, *American Political Science Review*, 94(2), June 2000.



حوزه بندی؛ ابزار یا مانع

فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸۵ / زمستان ۱۳۸۰

۶- بررسی جایگاه حوزه بندی در نظریه های مهم شهرسازی

در شهرسازی نیز به مانند سایر علوم، مکاتب متعددی ظهور کرده است که اگر چه در اغلب موارد صرفاً به منظور تبیین پدیده های شهری تئوریزه نشده اند، و در واقع به سایر حوزه های علمی و گاه هنری نیز موجه اند، اما حمله کن ایده های مشخصی را در مورد شهرسازی اعم از برنامه ریزی و طراحی شهر ارائه کرده اند. از جمله این مکاتب می توان به مدرنیسم اشاره کرد که در حدود چهار دهه (از ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۰) بر شهرسازی و معماری و هنر تسلطی بی رقیب داشت. با توجه به همین امر، بررسی خود را از این مکتب شروع می کنیم.

۱-۶- مدرنیسم (۱)

مدرنیسم یا نوگرایی، گرایشی که از قرن نوزدهم شروع به رشد کرد و در قرن بیستم به اوج شکوفایی خود رسید، مهم ترین گرایش است که عقاید مشخص و نسبت به حوزه بندی ارائه کرده است. ایده های نظریه پردازان این مکتب بیش از هر جنبش فکری دیگر شکل دهنده بافت شهری حوزه بندی شده قرن بیستم بوده است و به همان نسبت نیز بیش از هر مکتب دیگری مورد تحسین و تعجید و یا انتقاد و سرزنش قرار گرفته است.

اصول کلی عقاید نوگرایان از طریق بیانیه منشور آتن که در سال ۱۹۳۳ در کنگره جهانی معماران مدرن در آتن ارائه گردید و بعدها به دست لوکورسوز به سه تألیف درآمد، دست یافتنی است. مدرنیست ها نیز به مانند اکثر اندیشه ورزان شهرسازی قرون نوزدهم و بیستم که از اوضاع ناپسندان شهرها بنا بر انقلاب صنعتی متأثر بودند، به شدت از شرایط زندگی غیر انسانی - خصوصاً برای

بخش پایتانی: تحول در مفهوم و کارکردهای حوزه بندی

نوید سعیدی رضوانی
دکتر در شهرسازی



تعلقات پایین جامعه - در شهرهای صنعتی ناراحت بودند. در ماده نهم از منشور آن چنین آمده است: «جمعیت بسیار متراکم شده است. در داخل قسمت قدیمی شهرها (مثل ناحیه‌های گسترش یافته شهرهای صنعتی قرن بیستم) تعداد ساکنان به هزار و حتی به هزار و پانصد نفر در هکتار می‌رسد. این تراکم انبوهی از «لانته‌هایی را به وجود می‌آورد که دارای این علائم است: ۱- کمبود سطح قابل زندگی برای هر فرد؛ ۲- کثیف نبودن پنجره به طرف خارج؛ ۳- کمبود آفتاب؛ ۴- سرویز یا حضور همیشگی میکروب‌ها (سل و جز آن)؛ ۵- کمبود یا نبود سرویس‌های بهداشتی؛ و بالاخره ۶- از بین رفتن حجاب همزیستی خانوادگی به علت تقسیم‌بندی غلط فضای داخلی خانه‌ها، استقرار نادرست خانه‌ها، و همچنین حضور همجواری‌های ناسازگار» (۲).

در ماده ده این منشور نیز چنین آمده است: «در بخش‌های پرجمعیت شهر، شرایط سکونت، به دلیل فقدان فضای سبز قابل استفاده و بالاخره به دلیل نگهداری نکردن از ساختمان‌ها، وضع بدی یافته است. این وضع به دلیل وجود ساکنان با سطح زندگی پایین و ناصرفه، که نمی‌توانند به تنهایی به وسایل پیشگیری از بیماری‌ها دست یابند، به و خاصیت می‌گراید (مرگ و میر حتی به بیست درصد هم می‌رسد). فضایی که گوشت فاسد به مردم بفروشد محکوم می‌شود ولی قانون توافق می‌کند که به ساکنان فقیر، خانه فاسد تحمیل شود. برای نروتمند شدن بعضی خودخواهان، اجازه داده می‌شود که عواقب وخیم مرگ و میری وحشتناک که ناشی از انواع بیماری‌هاست، بر جامعه تحمیل شود» (۳).

منشور این بعد از ذکر ناسامانی‌های زندگی شهری، راه حل مسئله را قوانین شهری محکمی می‌داند که تأمین کننده رفاه و عدالت شهری باشند و حکومتی مقتدر نیز آن را پشتیبانی کند. ماده ۱۵: «از طریق مقررات شهری جدی می‌بایست برای همیشه محروم ماندن اعضای خانواده‌ها از نور و فضای باز، ممنوع گردد».

ماده ۸۵: «لازم و فوری است که هر شهر با تثبیت برنامه خود قوانینی را وضع کند که اجراء شدن آن برنامه را میسر سازد» اصل ۹۱: «برای گذشتن از حیطه نظر به عمل همکاری عوامل زیر نیز لازم است: قدرتی سیاسی، آن گونه که خواستارانش هستیم، یعنی روشن بین، معتقد، مصمم به اجرای بهترین شرایط زندگی. جماعتی فهیم و قادر به درک و درخواست آنچه متخصصان برایش پیش‌بینی کرده‌اند و وضعیت [مناسب] اقتصادی که شروع و به پایان بردن کارهای هر چه عظیم‌تر را ممکن بدارد».

در تمام این موارد، تکیه به قدرتی مسلط برای اجرای قطعنامه مقررات شهرسازی، ضروری تلقی می‌شود. بیشترین دغدغه مذبذب‌ها مشکلات و تنگناهای مسکن بوده است، به طوری که آنان بیشترین نیروی خود را صرف طرح و حل مسائل «خانه» کردند. در ماده ۱۲ منشور چنین آمده است: «سلامتی هر کس تا حد زیادی بستگی به آن دارد که از شرایط طبیعی پیروی کند. آفتاب که بر هر بدیده زنده ساعله دارد، می‌بایست به ختم‌ها وارد شود و بر تو خود را که ضامن

پژمزرده نشدن زندگی است در آنها بگستراند. هوا که درخت‌ها ضامن نوع و یاکی آن هستند، می‌بایست از ذراتی که در آن معلق‌اند و همچنین از گازهای مضر پاک شود. و بالاخره فضای باز می‌بایست در همه شهر توزیع گردد. آفتاب، سبز و فضای باز سه عنصر اصلی شهرسازی [اند].»

برای رفع نیاز شدید به مسکن خصوصاً برای طبقات محروم، و همچنین برای پاسخگویی به کیفیت «مسکن به لحاظ سرخورداری از نور، هوا، تابش آفتاب و فضای سبز، پروژه‌های خانه‌سازی حجیم و بلندمرتبه به عنوان تنها راه حل مشکل مسکن از جمله مهم‌ترین دغدغه‌های باتیان این مکتب گردید.

نوگرایان برای مفهوم حوزه‌بندی تعبیر خاصی قائل بودند. آنها عمکردهای شهر یا نیازهای انسان شهری را به چهار طبقه (سکونت، تفریح، کار، رفت و آمد) تقسیم می‌کردند و برای هر یک فضایی خاص در نظر می‌گرفتند. به عقیده ایشان، این چهار نوع فضا باید دارای حیطه مشخص باشند و نباید تداخل یابند و موجب مزاحمت یکدیگر شوند. علت آنکه در «بلندمرتبه‌سازی»، برج‌های مسکونی را نه در جوار خیابان‌ها بلکه در دل فضای سبز مطرح می‌کردند - بجز دلایل ذکر شده قبلی - آن بود که به عقیده آنان، دو عملکرد رفت و آمد و سکونت محل یکدیگرند و باید از یکدیگر جدا باشند. در ماده ۱۶ منشور آن چنین آمده است: «ساختمان‌هایی که در طول جاده و در اطراف محل تقاطع آنها بنا شده‌اند، به علت وجود سروسدا و گرد و خاک و گازهای مضر محیط، برای سکونت مساعد نیستند. به این ناسازگاری می‌بایست به شکلی مناسب توجه شود و بالاخره فضاهای مستقیمی برای سکونت و رفت و آمد مشخص گردد. در آن صورت خانه به خیابان و پیاده‌روی آن چسبیده نخواهد بود و بناهای مسکونی در فضاهای مناسبی استقرار خواهند یافت که در آنها می‌توان از آفتاب و هوای پاک و سکونت لذت برد. رفت و آمد به بخش‌هایی با مسیرهای کندرو برای پیاده‌ها، و مسیرهای مناسب برای وسایط نقلیه تندر و تقسیم خواهند شد و این دو در عین اینکه کار مشخص خود را انجام می‌دهند تنها در صورت اقتضا به خانه‌های مسکونی نزدیک می‌شوند.

البته ایده حوزه‌بندی قبل از طرح در منشور آن، به طور جدی به وسیله یونی‌گارتیه در «شهر صنعتی» مطرح شد:

«پروژه «شهر صنعتی»، امکانات سکونت جمعی در حدود ۲۵ هزار نفر را فراهم می‌آورد که رقمی است مشابه با رقم پیشنه‌های برای باغ‌شهر هاوارد. البته هاوارد در «باغ‌شهر» خود فقط تعدادی از صنایع کوچک و متوسط را در کنار یک‌دیگر پیرامون محله‌های مسکونی جای داده بود. لیکن گارتیه در طرح خویش، شهری نسبتاً بی‌اهمیت را به سوی یک مجموعه صنعتی عظیم هدایت کرد. گارتیه تقریباً برای اولین بار شهر را بر اساس عملکردهای خاص تفکیک کرد و شهری را به تصویر کشید که بخش‌های مختلف آن بر اساس عملکردهای مکان‌یابی شده‌اند. او صنایع را به گروه‌های متعدد تقسیم کرده و بخش‌هایی از صنعت را که مضراتی برای محیط پیرامون خود داشتند - مانند کوره‌های ذوب آهن - در دورترین فاصله از شهر قرار داده بود؛ درحالی که در قسمت‌های نزدیک‌تر به مناطق مسکونی، صنایعی چون نساجی را - که نسبتاً پاکیزه‌تر و کم‌زبان‌تر بودند - جای داده بود.

در سال ۱۹۲۰ وی ساختن یک محله مسکونی جدید را بر اساس خط‌مشی مطالعات نظری خویش آغاز کرد. لیکن زمین مورد نظر بسیار محدود و در بین یک مجموعه صنعتی آلاینده محصور شده بود. نتیجه عملی، از نظریات گارتیه بسیار فاصله گرفته بود، زیرا فضای ساخته شده بسیار متراکم‌تر بود و فضاهای سبز بین ساختمان‌ها به میزان زیادی نقصان یافته بودند؛ و این اندیشه که شهر باید به سان یک «باغ طی بزرگ، باشد در عمل چنان رنگ و بافت که اثری از آن بر جای نماند» (۴)

اما پرشورترین و مؤثرترین نظریه پرداز نوگرا که ایده حوزه‌بندی را در نظریه و عمل مورد پشتیبانی قرار داد، لوکوربوزیه بود. او در نقد شهرهای معاصرش چنین می‌نویسد: «زمان آن رسیده است که خط سیر کنونی شهرهای مان را رها کنیم - خط سبزی که از آن طریق بناها بر هم انباشته شده‌اند، خیابان‌های باریک پراژ سروصدا و ملوژ نوی بدبختین و زباله که در هم پیچیده شده‌اند، و طبقات ساختمان‌ها تمامی پنجره‌هایشان را بر روی زباله‌ها باز کرده‌اند. شهرهای بزرگ برای امنیت ساکنان شکلی بسیار متراکم یافته‌اند و با این حال کارایی لازم را برای پاسخگویی به واقعیت‌های جدید ندارند» (۵) در مقابل، وی طرح شهر درختان را ارائه می‌کند: «شهر درختان مشخصاً عناصر اصلی آموره (دکترین) شهرسازی لوکوربوزیه را نمایان می‌سازد. او یک «شهر سبز» با بناهایی مرتفع را طراحی کرد. در این طرح، ساختمان‌ها که بر ستون‌ها بنا [یابویی] (۶) شده بودند، این امکان را فراهم می‌کردند که تمامی سطح زمین برای عبور و مرور پیاده‌ها در نظر گرفته شود.



باغ‌های تعبیه شده برپام، بر فراز پام‌ها گسترده شده بودند. شبکه جاده‌ها و فضاهای مخصوص پارکینگ‌ها، نور ارتفاع ۵ متری سطح زمین قرار داشتند. بلوک‌های آپارتمانی در تناسب با نور تابش خودشید در اطراف حیاط‌های باز و وسیع قرار می‌گرفتند. طرح این شهر به گونه‌ای دارای عناصر یک «شهر خطی» نیز بودند. اماکن مناسبی برای صنایع سبک و سنگین و همچنین فضاهایی برای بازارها به موازات مناطق مسکونی امتداد یافته بودند» (۷)

از بین تأکیدات و سبزه‌ها لوکوروزو، می‌توان به اعتراض او به خیابان‌های دارای کاربری مختلط اشاره کرد: «خیابان - راهرو بنا دو پیاده‌رو و که بین خانه‌های بلند نفس نفس می‌زند می‌باید از میان برود. شهرها این حق را دارند که چیزی جز قشایع سر از راهرو نباشند... [در شهر درختان] قهوه‌خانه‌ها و مکان‌های استراحت بر روی میتهای هذ و بام‌ها و مکان‌های تجاری با ارزش نقل مکان ناده شده‌اند. لازم است که تعداد خیابان‌های کنونی تا دو سوم کاهش یابد. تعداد تقاطع‌ها ارتباط مستقیم با تعداد خیابان‌ها دارد. این بحرانی عظیم در تعداد خیابان‌هاست. تقاطع خیابان‌ها دشمن آمد و شد است. تعداد خیابان‌های کنونی از طریق تاریخی دور دست معنای گردد که نزدیک به دوره معاصر است. حمایت از مالکیت تقریباً هیچ استثنایی کوچک‌ترین کوره‌راه به روستایی بدوی را نگه داشته و آن را به گونه‌ای و حتی خیابان بدل ساخته است. راه مال‌رو، راه انسان‌ها، گوشه‌هایی این چنین در هر ۵۰ متر، ۲۰ متر، ۱۰ متر و... همدیگر را قطع می‌کنند. چه اغتشاش و انسداد مسخره‌ای» (۸)

۱-۱-۶- نقد و بررسی

مدیر نیست‌ها از جمله نظریه‌رانی بودند که با هر گونه اختلاط کاربری مخالفت می‌کردند و می‌خواستند با تفکیک دقیق کاربری‌ها از یکدیگر، شهری را به وجود آورند که عاری از هر گونه آلودگی و مزاحمت باشد. اما تجارب بعدی نشان داد که ایده‌های نوگرایان که در عمل مورد سوء استفاده طرفداران افراطی سرمایه‌داری نیز قرار گرفته بود، با ناکامی روبرو گشت. مجتمع‌های مسکونی تک‌عملکردی که حاصل کاربرد اندیشه‌های مدرن‌ها در زمینه حوزه‌بندی بود، از سویی فاقد پویایی و تحرک و تنوع لازم برای زندگی شهری بودند و از سویی دیگر از نظر شاخص‌های همچون سرانه فضای سبز و باز نیز به دلیل محدودیت‌های اقتصادی در وضع مطلوب قرار نداشتند (۹). همچنین تک‌عملکردی بودن نواحی شهری ضمن افزایش دادن سرانه سفرها، موجب تراکم ترافیک و جمعیت در مرکز تجاری شهر و نواحی مشابه تک‌عملکردی در برخی ساعات روز و تخلیه آن در اوقات دیگر می‌گشت که در هر دو حالت مطلوب نبود. این کاستی‌ها موجب گردید که سایر نظریه‌پردازان انتقادات جدی را متوجه ایده حوزه‌بندی - که در قسمت‌های بعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد - سازند.

۲-۶- انسان گرایی (شهر انسان)

نظریه‌پردازان شهر انسان به برخی معماران که نقش عمده‌ای در شهرسازی دوره مدرن بر عهده داشتند حمله می‌کردند. این گروه معتقد بودند که به شهر و ساخت شهر باید به صورت بین رشته‌ای نگریسته شود. اینان بدین ترتیب نوعی برنامه‌ریزی شهری را مطرح می‌کنند که در آن باید جغرافی‌دان، جامعه‌شناس، تاریخ‌دان، روان‌شناس، اقتصاددان و معمار با هم شرکت داشته باشند و در واقع شهر را فقط معماران بسازند. این گروه به نقش انسان در برنامه‌ریزی اهمیت می‌دهند و معتقدند که در تفکر معماران مدرن، ترجیحات انسانی به اندازه لازم در نظر گرفته نمی‌شود. همچنین اینان کارکردگرایی مدرنیستی را مورد انتقاد قرار می‌دهند و شهر را در درجه اول مکانی فرهنگی می‌دانند.

این نظریه نقش برنامه‌ریزی را به عنوان عاملی در کاهش بزرگاری گوشه‌زنی می‌کند و دیدی هجران زده نسبت به گذشته شهرهای بزرگ دارد. همچنین این گروه مسئله سرانه‌ها، آستانه‌ها و معیارهای مناسب زندگی را مطرح می‌کنند (۱۰). یکی از نظریه‌پردازان معروف این مکتب خالم جین جیکاز است که نظریات بسیاری در زمینه حوزه‌بندی کاربری‌ها دارد.

جین جیکاز از متفکران مکتب انسان‌گرا و از مستقدان شهرسازی آینده‌گرا به شمار می‌رود. جیکاز در مورد حوزه‌بندی اظهار می‌دارد: «بستن، اولین شهر آمریکایی بوده که طرح یک منطقه فرهنگی «ضد عفونی شده» را به اجرا درآورده است. شورای خاصی در سال ۱۸۳۹، ایجاد [بنیاد] «حفاظت فرهنگی» را که «منحصراً به نهادهایی با ویژگی هنری، علمی و آموزشی» اختصاص می‌یابد اعلام می‌دارد. این تصمیم با شروع حفیض آرام و طولانی این شهر، به عنوان، رهبر فرهنگی شهرهای آمریکایی، همزمان می‌شود. شاید این به معنای رابطه علت و معلولی نباشد و شاید مکان‌یابی نهادهای فرهنگی در خارج از شهر و جدایی آنها از زندگی روزمره، چیزی جز نشانه و عارضه انحطاطی نبوده باشد که بنابه دیگر دلایلی، از پیش اجتناب‌ناپذیر شده بود. اما یک چیز قطعی است، و آن اینکه مرکز (شهر گهن) بستن به گونه‌ای دهشتناک به محض

نداشتن نوعی آمیختگی مناسب از عملکردهای اولیه دچار است و به خصوص از داشتن عملکردهای شبانه و عملکرد فرهنگی زندگی (به موزه‌های) محروم است.

تراکم سنگین مسکونی، همزمان با بافت شهری فشرده، برای تأمین تنوع و عملکرد کامل شهر مورد نیاز است. از زمانی که «ایسز هاوآرد» با بررسی بگونه‌های لندن چنین نتیجه‌گیری کرد که برای نجات ساکنان این بگونه‌ها می‌باید زندگی شهری را رها کرد، اسور کاملاً دگرگون شده است. پیشرفت‌های انجام گرفته در زمینه‌های مختلف پزشکی، بهداشت، بیماری‌های مسری، گوارشی، قانونگذاری کار به گونه‌ای انقلابی شرایط خطرناک و رقت‌باری را که زمانی همزاد اجباری زندگی در شهرهای بزرگ بودند، دگرگون کرده‌اند (۱۱)

جیکابز «خیابان وال استریت نیویورک را که لوکوربوزیه آن را بسیار تحسین می‌کرد، کاملاً فاقد تسهیلات می‌داند. این خیابان بسیار ثروتمند به دلیل بالا رفتن قیمت زمین در آن و فقدان کاربرد مسکونی، خدماتی کاملاً نارسا دارد. ممکن است کسی به دنبال مدرسه، تئاتر یا جای خانه رومانیایی نباشد، ولی وال استریت حتی فاقد اماکن اساسی مانند همبرگر فروشی‌ها و رستوران‌ها و محل‌های خرید مایحتاج اولیه است. چون بقای چنین الزامات شهری تنها از طریق جمعیت ساکن در محل امکان‌پذیر است. به این ترتیب او حوزه‌هایی را نمی‌بیند و به دفاع از اختلاط کاربری‌ها می‌پردازد» (۱۲)

جیکابز از طرفداران پروپاقرص کاربری‌های مختلف، و از مخالفان جدی تفکیک آنهاست. به نظر او هر چه محله شهری متنوع‌تر باشد جذاب‌تر است و عامل اصلی ایجاد جذابیت نیز اختلاط کاربری‌ها و وجود کاربری‌های تجاری، تفریحی، فرهنگی و هنری در کنار کاربری مسکونی است. او از تمیز کاربری فضاهای خالی بالایی ستاره‌ها (در بخش‌های تجاری) به کاربری مسکونی حمایت می‌کند و آن را شرط تأمین امنیت این نواحی در ساعات انتهایی روز می‌داند.

۲-۱-۶- نقد و بررسی

راه حلی که انسان گریبان - و از جمله خانم جیکابز - برای کاهش آثار حوزه‌بندی ارائه می‌دهند قابلیت تمجید ندارد. در واقع نمی‌توان در همه جا ساختار خیابان‌های قدیمی را که مبتنی بر کاربری مختلط است جایگزین ساختارهای فعلی کرد. ایده اختلاط کاربری‌ها به نحوی که نظارت نامی بر خیابان وجود داشته باشد در هر نقطه از شهر اجرائی نیست و تراکم‌های مختلف ساختمانی و جمعیتی اجازه به کارگیری الگویی واحد را نمی‌دهد. به عنوان مثال، در مناطق کم تراکم تقاضای لازم برای ایجاد مؤسسات فرهنگی و هنری وجود ندارد.

انتقادات انسان گریبان به دیدگاه‌های مدرنیستی، اگر چه حاصل پدیدار شدن آثار اجرایی این دیدگاه‌ها در این نیم قرن است و از این رو تا حد زیادی مستدل و پذیرفتنی است، اما به طیل آنکه وی در پی این انتقادات گزینه‌های متعدد و قابل اجرایی را ارائه نکرده است. کافی به نظر نمی‌رسد.

۳-۶- شهر پایدار (۱۳)، شهر متراکم (۱۴) و بوم شهر (۱۵)

شهر پایدار شهری است که دارای چنان پایه اقتصادی باشد که نه تنها کمترین اثر نامطلوبی را بر محیط زیست برجای نگذارد بلکه در احیا و ارتقای کیفیت آن نیز مؤثر باشد. صنعت و تجارتی که بر پایه اصول پایداری متکی باشد باید اساس اشتغال و پایه اقتصادی شهر را تشکیل دهد. برای آنکه پایداری در شهر بتواند ارزش و اعتبار لازم را بیابد، باید جنبه‌های اجتماعی و نیز در برگیرد. بنابراین به موازات توجه به مسائل زیست محیطی، شهر پایدار باید به مسائل اجتماعی و انسانی نیز توجه داشته باشد. منظور از ایجاد و حمایت از محیط‌های انسانی فعال، فضاهای زنده و شهرهایی است که کیفیت بالایی را برای زندگی شهروندان نشان فراهم آورند. اکنون به وضوح دیده می‌شود که الگوهای توسعه شهری در اغلب نقاط جهان - خصوصاً در کشورهای در حال توسعه - از نظر اجتماعی و روانی مطلوبیت لازم را ندارند. شهرها و سکونتگاه‌های موجود به هیچ وجه مطابق با معیارها و ضوابط شهرسازی نیستند. مراکز شهری اغلب فرسوده و خالی از فعالیت شده‌اند. حومه‌های شهری فاقد روحیه شهری و به شدت متکی بر اتومبیل‌اند. مردم هر دم بیشتر از یکدیگر جداسی شوند، الگوهای کاربری زمین بر مبنای تفکیک و جداسازی قشرهای مختلف بر حسب درآمد و اشتغال استوار است، و این خود ریشه در توزیع نامتعادل و غیرمنصفانه امکانات و موقعیت‌ها دارد.

اساساً در شهر پایدار تأکید بر تسهیل تردد عامیابانه، ترکیب و اختلاط کاربری‌ها، و گسترش عملکردهای اجتماعی به عنوان عامل وحدت بخش بناها و فضاهای عمومی است. از این دیدگاه پایداری باید به ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر عدالت و برابری بینجامد. همیشه می‌توان این سؤال را مطرح کرد که: پایداری برای چه کسی؟ باید توجه داشت که شهر پایدار باید برای همه افراد از هر نژاد، فرهنگ، سن، شغل و درآمد یکسان باشد و تنوع اجتماعی و فرهنگی را ترغیب کند.

شهر پایدار، شهری است که تنوع در آن وجود داشته باشد و مورد حمایت مردم قرار گیرد و تفکیک و جدایی فضای گروه‌هایی در آمدی و اجتماعی چندان وجود نداشته باشد، و کلیه افراد و گروه‌ها به خدمات و تسهیلات اساسی دسترسی داشته و ساکنان دلاری موقعیت‌هایی برابر باشند. (۱۶)

دقت در راهکارهایی که برای تحقق شهر پایدار ارائه شده است نیز نشان می‌دهد که بسیاری از آنها - از جمله موارد زیر - به نحوه حوزه‌بندی کاربری‌ها ارتباط پیدا می‌کنند.

نوگرایی برای مفهوم حوزه‌بندی تعبیر

خاصی قائل بودند. آنها عملکردهای شهر

یا نیازهای انسان شهری را به چهار طبقه

(سکونت، تفریح، کار، رفت و آمد)

تقسیم می‌کردند و برای هر یک فضایی

خاص در نظر می‌گرفتند. به عقیده ایشان،

این چهار نوع فضا باید دارای محیطه

مشخص باشند و نباید تداخل یابند

کاهش اتکا به خودرو، و به ویژه خودرو شخصی، در جایجایی

تلفیق برنامه‌ریزی کاربری زمین با برنامه‌ریزی حمل و نقل، و نزدیک کردن مبدأ و مقصد از طریق حوزه‌بندی صحیح، محدود ساختن زمانی و مکانی تردد خودروهای شخصی، اولویت دادن به مسیرهای پیاده و دوچرخه و اتوبوس (به ترتیب)، ارائه خدمات با استفاده از رایانه و ارتباطات راه دور، قیمت‌گذاری ترافیک‌ها و راه‌ها و جز اینها.

افزایش فشردگی کالبدی در توسعه شهری

افزایش تراکم جمعیتی و ساختمانی، هدایت توسعه کالبدی شهر به صورتی متراکم و در مسیرهای خطوط سریع حمل و نقل همگانی، ایجاد مراکز متعدد شهری در منطقه کالانشهری با تناسبی بین جمعیت و فرصت‌های اشتغال در هر یک، روی آوردن به الگوهای دهکده شهری (۱۷) برای محله‌های مسکونی، و جلوگیری از خزش (۱۸) توسعه به حوزه و مانند اینها با ایجاد کاربری مختلط (۱۹).

۱-۳-۶- شهر متراکم و شهر پایدار

پیاده کردن مفهوم شهر متراکم از طریق متراکم‌سازی، نمونه‌ای از اقدامات انجام شده برای رسیدن به شهرهای پایدار است. شهر پدیده‌ای همگن نیست و لذا شهر متراکم می‌تواند به روش‌های گوناگون تعریف شود. ایجاد شهر متراکم می‌تواند به شکل متراکم‌سازی ساختمانی یا متراکم‌سازی فعالیت باشد و در هر یک از فرایندها نیز بدیل‌های نامحدودی وجود دارد. توسعه متراکم می‌تواند در اشکال گوناگون توسعه مجدد، توسعه جدید در اراضی خالی قبلی و یا تبدیل انجام بگیرد. فعالیت ایجاد تراکم می‌تواند به افزایش تعداد ساکنان ناحیه، افزایش اشتغال یا رفت و آمد مرتبط با اشتغال، افزایش ترافیک در جاده‌ها یا افزایش استفاده از زمین با ساختمان‌های موجود منجر گردد. به علاوه، هر یک از این نوع متراکم‌سازی‌ها مشخصه‌ای ویژه و منحصر به خود دارند که شکل متراکم‌سازی تحت تأثیر آن مشخصه (از لحاظ طرح یا عیانس) قرار می‌گیرد. متراکم‌سازی از لحاظ مقیاس زمانی می‌تواند طریقی از توسعه‌های دورتر و بزرگتر، تا نزدیک‌تر و کوچک‌تر را دربرگیرد. (۲۰)

۲-۳-۶- بوم شهر و شهر پایدار

مفهوم بوم شهر بر ارتباط طبیعی توسعه شهر با بستر طبیعی آن اتکا دارد. به این معنی که توسعه و رشد و تحول شهر، ضرورتاً به حیات طبیعی آن وابسته است. در Ecopolis نیز مفهوم Eco - به معنی خانگی یا بومی - توجه دادن به این نکته است که شهر باید بر پایه ملاحظات بومی شکل بگیرد. (۲۱)

تک عملکردی بودن نواحی شهری ضمن افزایش دادن سرانه سفرها، موجب تراکم ترافیک و جمعیت در

مرکز تجاری شهر و نواحی مشابه تک عملکردی در برخی ساعات روز و تخلیه آن در اوقات دیگر

می‌گشت که در هر دو حالت مطلوب نبود

بوم شهر شهری است پایدار و شهری که می‌تواند به زندگی ساکنان معنی بدهد، بدون اینکه پایگاه اکولوژیکی را که بر آن اتکا دارد تخریب کند. این دید باید در بازسازی بافت‌های موجود شهری، و توسعه‌های جدید در اطراف شهرها و شهرهای جدید به کار گرفته شود. این فکر که طبیعت تنها منبعی را در اختیار می‌گذارد که انسان باید از آنها استفاده و (یا سوء استفاده) کند، باید کنار گذاشته شود.

لئون کرایمر در مورد طرح توسعه «بوندری» (۲۲) در شهر دورچستر انگلیس، چنین می‌گوید: «شهرسازی تجدیدگرا [مدرنیست] با حوزه‌بندی تک عملکردی کار می‌کند. در نتیجه رفت و آمد مردم بین مناطق از طریق شریان‌های مصنوعی، عضویت ذهنی اصلی طوایع است. با این کار طراح نوعی الگوی شهری به وجود می‌آورد که ضد اکولوژیکی است، زیرا به اتلاف وقت و انرژی و زمین می‌انجامد.» (۲۳) کرایمر این وضعیت را در مقابل «شهر خوب» یا شهر اکولوژیکی قرار می‌دهد که در آن «کل عملکردهای شهری» در فاصله‌ای سازگار و مطبوع پیاده قرار می‌گیرد. چنانچه شهر به محلی امن برای دوچرخه‌سواران و عابران پیاده بدل گردد و استفاده از وسایط نقلیه موتوری محدود شود، در این صورت گام مهمی به سوی ایجاد شهر اکولوژیکی برداشته خواهد شد. (۲۴)

یکی از مواردی که در این چارچوب پیشنهاد شده، کاربری‌های مختلط است. در این زمینه تأکید اصلی این است که توسعه‌های متکی بر کاربری‌های مختلط که عملکردهای مسکونی و اشتغال را با هم تلفیق می‌کنند، این امکان را برای مردم به وجود می‌آورند که نزدیک به محل کارشان زندگی کنند؛ و بدین ترتیب میزان رفت و آمد در شهر کاهش می‌یابد. این فکر به شدت مورد استقبال قرار گرفته؛ به طوری که ایده دهکده‌های شهری از آن ناشی شده است.

مفهوم دهکده‌های شهری در سکونتگاه‌ها و بخش‌هایی از شهر تبلور پیدا می‌کند که به مردم اجازه می‌دهد پیاده به سر کار، محل خدمت و یا بانه‌های حمل و نقل بروند.

۳-۳-۶- نقد و بررسی

مفاهیم شهر پایدار، شهر متراکم و بوم شهر در دو دهه اخیر در پی نقدهایی و عملکرد تفکر مدرن پدید آمد. حفاظت

فعال از محیط شهرها، با توجه به منابع و بهره‌برداری بهینه از امکانات طبیعی در هر سه مفهوم مورد تأکید است. همچنین در تمام این مفاهیم، استفاده مناسب از اراضی شهری از طریق کاربری مختلط و پرهیز از حوزه‌بندی غیر منعطف مورد توجه قرار گرفته است. تنها عارضه‌ای که این نظریات را تهدید می‌کند، احتمال انجام فعالیت‌های واکنشی به وسیله منافعان آنها در قبایل زیاده‌روی‌های قبلی در بهره‌برداری مسرفانه از محیط شهری - و از جمله تفکیک غیر منعطف کاربری‌ها و اتخاذ روش‌های افراطی برای جبران آثار رویداد مدرن - است.

۷- ایده‌های نو در حوزه‌بندی

حوزه‌بندی مختلط

توجه به کاربری مختلط عمدتاً در عکس‌العمل به الگوی سکونت تک خانواری در حومه‌های سبز به وجود آمد. سراسر آمریکای شمالی بر استاز «حومه‌های سبز» در این حوزه‌ها «خانه‌های ویلایی (تک خانواری) مجزا از هم در جملی وسیع قرار گرفته‌اند، حیاط‌های آنها محوطه‌سازی شده است، کودکان در پارک‌ها بازی می‌کنند، دوندگوش هیچ کارخانه‌ای هوا را آلوده نمی‌سازد، و هیچ کس هم در این مکان مقدس خانوادگی کار نمی‌کند» (۲۲) فرضیه عمومی برنامه‌ریزان این بود که این حوزه‌های تک عملکردی همان چیزی است که مردم در تلقی حومه‌های سبز سنتی به عنوان «محیط مسکونی مطلوب» تردید کردند. آثار منتقدانی نظیر جیکابز و نیومن نیز در تضعیف این الگوی سکونت مؤثر بود.

ارزش‌های فرهنگی و میزان اختلاط کاربری‌ها

یکی از جنبه‌هایی که در زمینه اختلاط کاربری‌ها مورد توجه محققان قرار گرفته، این است که ارزش‌های فرهنگی مورد توجه شهروندان بر میزان اختلاط کاربری‌ها تأثیر می‌گذارد. اگر جامعه شدیداً طبقاتی باشد، معمولاً طبقات فرادست مایل نیستند که طبقات دیگر به محل زندگی آنها راه یابند و از اسرار و ابعاد زندگی آنها مطلع شوند. بنابراین قواعد حوزه‌بندی که مشوق جدایی کاربری‌ها - حتی کاربری مسکونی - بر حسب تراکم باشد، مورد حمایت این گروه قرار می‌گیرد. از سوی دیگر در جامعه‌ای که آموزش و اجتماعی شدن کودکان از طریق سازوکارهای طبیعی نظیر آشنایی کودکان با مشکلات اجتماعی، مشاغل مختلف، موقعیت‌های مختلف اجتماعی و نظایر آنها مورد توجه باشد، جدایی کاربری‌ها به نحوی که کودکان نتوانند با تنوع فضای اجتماعی - کالبدی شهر آشنا شوند، مورد حمایت قرار نمی‌گیرد و بر عکس، اختلاط کنترل شده کاربری‌ها مورد توجه واقع می‌شود. چند نفر از جغرافی‌دانان شهری آمریکایی در این زمینه تحقیقاتی انجام داده‌اند که در ادامه خلاصه آنها ذکر می‌شود:

گر بلسر (۲۵) مقایسه‌ای بین جنبه‌های فضاپی ساخت و سازهای بعد از جنگ را در شهرهای ایتالیایی با شهرهای انگلیسی انجام داد. در اولی، کاربری‌های مسکونی بالای مغازه‌ها مکان‌یابی شدند، به گونه‌ای که مخلوط بزرگی از کاربری‌ها پدیدار گشت. در انگلستان، برنامه‌ریزان فشار زیادی برای مجزا ساختن کاربری‌ها وارد کردند. گر بلسر می‌گوید که این تفاوت را باید بر اساس الگوهای فرهنگی هر جامعه تبیین کرد، که می‌تواند خصوصی‌گرایی انگلیسی یا ارزش

صمیمیت (۲۶) ایتالیایی باشد. از سوی دیگر، اگر چه گر بلسر از این فراتر نمی‌رود، لکن می‌رلسون (۲۷) تأیید می‌کند که می‌گوید بین فرهنگ و فضا پیوند ویژه‌ای وجود دارد. او این پرسش را مطرح می‌کند که آیا این تصادفی است که میدانچه سن مارکو در ونیز مرکز فعالیت‌های شهری است؛ از زمین بازی بچه‌ها گرفته تا جای ملاقات دوستان و دشمنان، تجارت، فعالیت‌های فرهنگی، مذهبی و بسیاری دیگر از فعالیت‌ها. او این وضعیت را با آنچه که در پاریس - همان جایی که گرایش به دیدار و گردش خود را می‌نمایند - رخ داده است، مقایسه می‌کند. بزرگ‌ترین بولوار پاریس مناسب با خصوصیت تمایل به نمایش است. این بولوار فرصت اجتماعی مطلوبی را برای گردشگاهی که در آن اقصاد بتوانند ببینند و دیده شوند، فراهم می‌کند. بنابراین آن چیزی که در ایتالیا در یک میدان متعزز شده، در فرانسه در یک بولوار امتداد یافته است. (۲۸)

از سوی دیگر در سال‌های اخیر حرکت‌هایی برای بازیابی ارزش‌های از دست رفته نظیر یویایی و شادایی فضایی شهری آغاز گردید و در سراسر جهان پیشرفته به جنبه‌های روان‌شناسانه و اجتماعی در طراحی ساختمان‌ها و فضاهای عمومی توجه شد. از جمله تعدادی از شهرهای اروپایی مقرراتی وضع کردند که به موجب آن ساختمان‌های اناری باید در طبقاتی بالاتر از طبقه همکف ساختمان مستقر شوند یا بر آنها از عرض ۵ متر تجاوز نکند. به هر صورت، ردیف کردن فعالیت‌های مرتبط با مردم در امتداد خیابان، به آشنایی آنها بر روی هم و در ساختمان‌های بلند و حجیم ترجیح دارد. توان مشاهده تحرکاتی که در فضاهای عمومی جریان دارد، خود مشوق حضور در این محیط‌هاست. اگر کودکان بتوانند خیابان و زمین بازی «محل را از پنجره‌های خانه خود ببینند و دوستان خود

جیکابز از طرفداران پر و پاقرص

کاربری‌های مختلط، و از

مخالفان جدی تفکیک آنهاست.

به نظر او هر چه محله شهری

متنوع‌تر باشد، جذاب‌تر است و

عامل اصلی ایجاد جذابیت نیز

اختلاط کاربری‌ها و وجود

کاربری‌های تجاری، تفریحی،

فرهنگی و هنری در کنار کاربری

مسکونی است



را که در آن بازی می کنند بنشانند، به حضور در میان آنها تشویق می شوند. در مورد بزرگسالان نیز می توان مثال هایی را از رابطه میان دیدن و تعاقب به مشارکت ذکر کرد. باشگاهها و مراکز تجمع محله اگر پنجره های بیشتری به طرف خیابان داشته باشند معمولاً اعضای بیشتری را نیز به سوی خود می کشند. معازداران بیش از دیگران از ارتباط ساختمان و خیابان خبر دارند و از این رو می کوشند معازه خود را در جایی مستقر کنند که بیش از هر جای دیگر در معرض رفت و آمد مردم باشد و با ویتترین های بزرگ و رو به خیابان، افراد پیاده راه ورود به معازه دعوت کند.

فناصله گرفتن ساختمان ها از بزرگ خیابان نیز یوندا آن دورا ضعیف می کند. کتابخانه ای با پنجره های کوچک که ۱ تا ۱۵ متر از بزرگ خیابان فاصله دارد، و کتابخانه ای با پنجره های بزرگ و رو به پیاده رو در واقع نماینده دو وضع متضاد است، که در اولی کتابخانه ای از دور دیده می شود و در ثومی کتابخانه ای که عملاً مورد استفاده است، در بسیاری از موارد محصور کردن مردم و فعالیت ها در پشت دیوارها منطقی به نظر نمی رسد.

چین جیکابز نیز از انگوی سکونتی عمومی که آبار تعان ها را روی معازدها (تا ۴ طبقه) فرار می دهد دفاع می کرد. در این الگو، همسان طور که در دهکده گریبونج در شهر نیویورک مشاهده می شود، خیابان هلالی بزرگ در دو طرف پدیدار شده است و فضاها بزرگ باز نظیر پارک در آن وجود ندارد.

به طور خلاصه می توان مهم ترین نتایج اجرای حوزه بندی مختلطه را از منظر مناقعان آن به شرح زیر برشمرد:

- ۱- ایجاد تعادل بین کاربری مسکونی و کاربری های اشتغال زا.
- ۲- امکان ایجاد تعادل بین زوج کار و مسکن ناشی از تعادل کاربری مسکونی و کاربری های اشتغال زا.
- ۳- اشتغال صوب و استیجی و ارتباط مستمر فرد با شهر می شود و به همراه خوشنودی حاصل از تأمین درآمد می تواند احساس تعلق و تقویت کند.
- ۴- سهولت در تأمین نیازهای اساسی زندگی در شهر.
- ۵- تأمین امنیت به واسطه امکان نظارت های غیر رسمی ساغان.
- ۶- تعادل کاربری مسکونی و تجاری در سطح محله ها به تقویت ارتباطات اجتماعی می انجامد.
- ۷- تکاملوی امکانات خرید ناشی از تعادل کاربری های مسکونی و تجاری می تواند احساس رضایت و در نتیجه احساس تعلق به محله و حتی شهر را تقویت کند.
- ۸- صرف زمان کمتر برای خرید و داشتن وقت آزاد بیشتر، ثمره تعادل کاربری مسکونی و تجاری است.
- ۹- امکان گزینش و انتخاب نوع کالا یا معازه با تعادل کاربری تجاری و مسکونی میسر است.
- ۱۰- مراکز تجاری می تواند به محله هویت و نوعی امکان باز شناسی بدهد.
- ۱۱- عدم نیاز به مراجعه به سایر نقاط، به خاطر پوشش مناسب خدمات، موجب افزایش روابط چهره به چهره در محله می شود، و این امر می تواند به تقویت همبستگی اجتماعی منجر گردد.
- ۱۲- افزایش تنوع، بر اثر عدم تمرکز و توزیع خدمات در شهر.
- ۱۳- تسهیل در استفاده از امکانات تفریحی یا دسترسی مناسب.
- ۱۴- افزایش امکان و سهولت دسترسی به خدمات بهداشتی یا رعایت شعاع مناسب در حوزه نفوذ آن.
- ۱۵- ایجاد امکان توسعه منظم با تنظیم شعاع دسترسی و پیش بینی خدمات مورد نیاز در توسعه های جدید.

حوزه بندی انعطاف پذیر (۲۹)

حوزه بندی انعطاف پذیر در جهت رفع نقصان و کمبودهای مقررات انعطاف ناپذیر سنتی به اجرا گذاشته شد. بر این اساس بسیاری از مقررات حوزه بندی در طول زمان دچار دگرگونی می شوند زیرا قانون این امکان را فراهم می سازد که شهر وندان، و یا حتی شرکت های ساختمان سازی و شهرک سازی، نسبت به آن مقررات اعتراض کنند - در اغلب موارد نیز موفق به تغییر آن شوند. برای نمونه، زمانی که یک شرکت ساختمان سازی، نقشه ای را به شهر داری ارائه می دهد که با مقررات حوزه بندی در تضاد است، نقشه در شوراهای خاص مطرح می شود و تقاضای رسیدن برای تغییر مقررات مورد بررسی قرار می گیرد و رای مناسب صادر می گردد؛ و بدین ترتیب مقررات تغییر می یابند. مسئولان شهر نیز در مواردی که مقررات موجود بیش از حد محدود کننده است، یا دست سودجویان را بیش از حد باز می گذارد، تقاضای تغییر مقررات را می دهند و شوراهای مذکور نیز در این موارد حکم خود را صادر می کنند. هماهنگ با طرح های حوزه بندی، طرح های تفصیلی شکل می گیرند و شبکه راه ها و سایر خطوط زیربنایی و مرزهای مناطق شهر، به طور دقیق تر تعیین می شوند. در این طرح ها فقط شرایط خاصی که مربوط به کاربری تخصصی است تعیین می گردند ولی مناطق مسکونی، تجاری

و مانند اینها بر روی نقشه مشخص نمی‌شوند. اگرچه هدف اصلی حوزه‌بندی عبارت است از ایجاد رفاه، بهداشت و تقسیم نسلات قیمت اراضی، لکن در طرح حوزه‌بندی سیال، ایجاد درآمد برای شهرداری‌ها نیز بران اهداف اضافه می‌شود. (۳۰) مردم بدین ترتیب قادر به انتخاب تعدادی کاربری و انواع تراکم ساختمانی با توجه به ویژگی اراضی خود و حوزه‌بندی واقع شده در آن، با پرداخت هزینه‌های آن، خواهند بود.

نحوه عمل حوزه‌بندی انعطاف پذیر

اجرای مقررات انعطاف پذیر اولیه، مانند روش تصویب مشروط (۳۱) و حوزه‌بندی شناور (۳۲) (که در متن آیین‌نامه ضوابط تعیین گردیده ولی محل خاصی برای آن روی نقشه‌های حوزه‌بندی منعکس نشده است)، منوط به بررسی و تصویب مسئولان در مورد پروژه‌های درخواستی است و نیاز به صرف وقت زیادی برای بررسی لازم در مورد تطابق با اهداف اولیه مقررات و همچنین مذاکرات با متقاضیان توسعه شهری دارد.

یکی از راه‌هایی که برای سادگی و سرعت بررسی پروژه‌ها ابداع گردید، معیارهای اجرایی است که نیاز به بررسی‌های



طولانی مسئولان را در حد بسیار زیادی کاهش می‌دهد و در عین حال قابلیت تطابق ضوابط با تغییر روندهای ساخت و ساز را در خود دارد. به عنوان مثال، در بررسی‌هایی که تاکنون انجام گرفته است، هم مسئولان و برنامه‌ریزان شهر فورت کالینز که از سیستم معیارهای اجرایی و روش درجه‌بندی پروژه‌ها استفاده می‌کنند، و هم مالکان و سازندگان ساختمان در این شهر موفقیت این ضوابط را تأیید کرده‌اند. به عقیده آنها جلسات بررسی پروژه‌های درخواستی کوتاه‌تر شده و تصمیمات مسئولان در مورد صدور جواز ساخت منطقی‌تر و پیش‌بینی‌شده‌تر گردیده است. البته در شهرهای دیگر که معیارهای اجرایی بر حوزه‌بندی سنتی انطباق دارد، تاکنون تفاوت محسوسی از این نظر مشاهده نشده است.

از نظر نیاز به کادر متخصص، تجربه نشان داده است که ضوابط انعطاف‌پذیر و معیارهای اجرایی در مقایسه با ضوابط سنتی به‌طور کلی نیاز بیشتری به افراد متخصص و کاردان، چه در میان برنامه‌ریزان و مسئولان بررسی پروژه‌ها و چه از جانب متقاضیان ساخت، دارد. به این افراد هم در زمان تنظیم معیارهای اجرایی و هم در هنگام بررسی پروژه‌ها برای تطابق با این معیارها نیاز است. از آن گذشته مسئولان بررسی پروژه‌ها برای موفقیت در انجام کار می‌بایست در مقایسه با نحوه عمل در مقررات سنتی بر خورد مثبت‌تری داشته باشند. در سیستم ضوابط سنتی، مسئولان بررسی پروژه‌ها تنها به دنبال یافتن امکان تصویب یا رد تقاضاهای ساخت هستند و در حقیقت برخوردی منفی نسبت به هر گونه عدم تطابق با مقررات مشخص دارند. آنان با ایجاد مانع از تصویب مراحل‌های طراحی که با ضوابط معایرت داشته باشند جلوگیری به عمل می‌آورند. ولی در سیستم معیارهای اجرایی، این معیارها مسئولان بررسی را در واقع برای یافتن راه‌حل‌های گوناگونی که با اهداف ضوابط تطابق داشته باشند، تشویق می‌کنند. البته بررسی نتایج کار در شهرهای گوناگون نشان داده است که ادامه کار مسئولان بررسی پروژه‌ها در مقاطع زمانی طولانی لازم‌تر است. در روند و هماهنگی تصمیمات در جهت اهداف منعکس شده در معیارهای اجرایی است.

به‌طور کلی در حوزه‌بندی انعطاف‌پذیر، به عوض بر شمردن کاربری‌های غیر مجاز، آنچه که مشخص می‌شود استانداردهای مختلف تکنیکی، زیست‌محیطی و زیبایی‌شناختی است، که باید قبل از آنکه اجازه استفاده خاصی از یک ملک را صادر کنند، رعایت شود. همچنین بر اساس حوزه‌بندی انعطاف‌پذیر، سازمان مدیریت محلی مجاز است در مقابل تأمین تسهیلات و خدمات عمومی یا دستیابی به اهداف دیگر بخش عمومی مانند حفاظت از بناهای تاریخی، با استفاده

بیش از حد معرزل یک ملک موافقت کند (۳۳)

در روش‌های متعارف طراحی شهری امکان جایگزینی مشکل است. برای مثال، اگر زمینی که برای دبستان در نظر گرفته شده است به دلالی به این امر اختصاص نیابد، موضوع استقرار این مدرسه دچار مخاطره خواهد شد البته اگر در همین بخش شهری، زمین با ساختمان دیگری را که شرایط مناسب دارد بتوان با سهولت برای ایجاد همین مدرسه در اختیار گرفت، موضوع باطلی مراحل خاصی در تغییر طرح ممکن می‌شود. اما در حوزه‌بندی منعطف این کار با سهولت بیشتری انجام می‌شود؛ بدین ترتیب که در مورد کاربری، با در نظر گرفتن اراضی دارای شرایط برابر برای کاربری‌های مختلف (پسه جای انتخاب اراضی خاص برای کاربری) تا حد زیادی دست برای انتخاب زمین مناسبه باز است. در مورد تراکم نیز چنانچه به علی‌نظام به تغییر تراکم باشد، با توجه به اینکه شهروندان قادر به انتخاب تعدادی تراکم ساختمانی هستند، مشکلی پیش نمی‌آید (۳۴)

در مورد فضایی باز نیز این انعطاف‌پذیری شکل اعمال می‌گردد که به عنوان مثال اگر در یک مجموعه ۶۰ هکتاری، در هر هکتار زمین احداث ۴ واحد مجاز باشد، در حالت مرسوم (غیر منعطف) ۴۰ واحد در این قطعه احداث خواهد شد و فضای باز عمومی نیز وجود نخواهد داشت. اما در حوزه‌بندی منعطف، اجازه احداث ۴۰ واحد در ۵ هکتار از زمین داده می‌شود و بدین ترتیب ۵ هکتار زمین برای استفاده عمومی و تفریحی آزاد می‌گردد (۳۵)

مزایا و نتایج اجرای ضوابط حوزه‌بندی انعطاف‌پذیر

مقررات حوزه‌بندی انعطاف‌پذیر، به ویژه با استفاده از معیارهای اجرایی، امکان ادغام کاربری‌ها و الگوی متنوعی از ترکیب کاربری‌ها را در مناطق و مکان‌های خاص شهر، و حدیابی از قابلیت پیش‌بینی در مورد ترکیب‌هایی توسعه، ایجاد می‌کند. مخالفان این روش حتی معتقدند که استفاده از مقررات انعطاف‌پذیر باعث بی‌نظمی در توسعه شهر می‌گردد. طرفداران این ضوابط از سوی دیگر معتقدند که اگر مقررات انعطاف‌پذیر، در اهداف توسعه منعکس در طرح جامع داشته باشد، این جنبه ضوابط انعطاف‌پذیر کنترل شدنی است و علاوه بر آن، استفاده از معیارهای اجرایی منجر به ایجاد توسعه‌های شهری مطلوب می‌گردد.

مفاهیم شهر پایدار، شهر مترکم و بوم شهر در دو دهه اخیر در پی نقد مبانی و عملکرد تفکر مدرن پدید

آمد. حفاظت شمال از محیط شهرها، با توجه به منابع و بهره‌برداری بهینه از امکانات طبیعی در هر سه

مفهوم مورد تأکید است. همچنین در تمام این مفاهیم، استفاده مناسب از اراضی شهری از طریق کاربری

مختلط و پرمیز از حوزه‌بندی غیر منعطف مرود توجه قرار گرفته است

با این حال، شهرهایی که از مقررات انعطاف‌پذیر استفاده می‌کنند، در عمل با وجود تقسیم‌بندی نشدن سطح شهر به مناطق کاربری خاص، به طرق مختلف گروه‌بندی و همجواری کاربری‌های هماهنگ را در سطح شهر تشویق می‌کنند. یکی از این راه‌ها، تنظیم مقررات به نحوی است که متقاضیان احداث کاربری‌هایی که دارای قابلیت ایجاد مزاحمت و ناهماهنگی با کاربری‌های موجود و مطلوب هر منطقه‌اند، ملزم به اختصاص اراضی بزرگ‌تری برای این کار باشند - که این امر به مجاز تمام شده ساخت می‌افزاید. بدین ترتیب در نتیجه کاربری‌های گوناگون به دلیل اینکه مطابق مقررات به اراضی کوچک‌تری نیاز دارند، به مناطقی که با آنها هماهنگ‌ترند سوق داده می‌شوند. در ضوابط انعطاف‌پذیر، این روش مشخصاً از طریق اعمال فضای سبز میانه بین کاربری‌های ناهماهنگ انجام می‌گیرد. هرچه عدم تجانس و هماهنگی بین کاربری‌های مستقر در اراضی همجوار بیشتر باشد، مساحت این فضای سبز نیز بیشتر می‌شود که البته اکثریت آن در زمینی که کاربری نامطلوب‌تر را در بر می‌گیرد واقع خواهد شد.

بدین ترتیب برای سالکان، استقرار کاربری‌هایی که قابلیت ایجاد مزاحمت برای کاربری‌های همجوار را دارند، در مناطقی که هماهنگی بیشتری با عملکرد آنها داشته باشند، از نظر اقتصادی پذیرفتنی‌تر است. البته در صورت اسرار متقاضی در احداث و ایجاد کاربری نامطلوب در منطقه ناهماهنگ با آن، این فضاهای سبز میانه به صورت فیلتر فضایی عمل می‌کند و در صورت تنظیم معیارهای اجرایی تأثیرات آن بر اراضی مجاور کنترل می‌گردد. بعضی از شهرها نیز با تعیین و تخصیص تراکم کمتر برای کاربری‌های ناهماهنگ در مناطق خاص، احداث آنها را به مناطق مناسب‌تر سوق می‌دهند. علاوه بر این روش، بسیاری از شهرها به منظور ایجاد کنترل بیشتر در توزیع کاربری‌های هماهنگ در سطح شهر، مقررات دیگری را نیز به موازات معیارهای اجرایی تنظیم می‌کنند که از طریق آنها جهات و مکان‌های ارجح برای توسعه شهر و تراکم‌های مطلوب از قبل تعیین می‌شود. در این موارد ضوابط انعطاف‌پذیرتر برای کاربری‌های خاص در قالب مقررات کلی‌تر، که ناظر به استقرار کاربری‌های ارجح در هر منطقه است، اعمال می‌گردد.

روش دیگری که به مقررات سنتی حوزه‌بندی نزدیک‌تر است و در بعضی از شهرها اجرا می‌گردد، تعیین مناطقی در سطح شهر است که در برخی از آنها هر گونه کاربری در صورت رعایت معیارهای اجرایی قابل ساخت است، ولی در مناطق

۳- نوآوری در معماری معاصر، ترجمه محبت منصور، تلامکی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۵، ص ۳۹.

۴- نوآوری در معماری معاصر، ص ۲۵.

۵- فرانسوا شوی، شهرسازی، تحولات و تعیبات، ترجمه سید حسن حبیبی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۳۰.

۶- Pilotis

۷- استروفسکی، هنر کلاسیک، صص ۷۵-۷۴.

۸- شوی، همان کتاب، صص ۲۴۸-۲۴۷.

۹- کد مبانی صوبان راه، بنابر تفکر سازی و تغییر شهر، مرکز مطالعات و بررسی شهری وزارت کشور، تهران، ۱۳۷۵، صص ۳۶-۳۷.

دیگر تنها برخی از کاربری‌ها مجاز هستند.

آن گونه که مشاهده گردید، با وجود اینکه استقرار کاربری‌های خاص در مناطق معین از نقاط قوت روش حوزه‌بندی انعطاف‌پذیر به شمار نمی‌آید، ولی تجربه نشان داده است که با توجه به ترکیب کلی قابلیت‌های مثبت معیارهای دیگر در این ضوابط - از جمله کنترل کیفیت بالای طراحی محوطه و ساختمان و روش‌های دیگری که اشاره گردید - این نقطه ضعف جبران شدنی است.

با بررسی این نامه‌های ضوابط حوزه‌بندی شهرهایی که از مقررات انعطاف‌پذیر بهره گرفته‌اند، مشهود است که انگیزه این انتخاب مسئولان، عمدتاً رسیدن به اهداف زیر بوده است:

۱- تسهیل و تسهیل توسعه‌های شهری منظم، از طریق ایجاد امکان برای جای‌گیری مناسب کاربری‌ها، توزیع مناسب تراکم‌ها، ارتقاء هماهنگ بین ساختمان‌ها، و توزیع متعادلی از کاربری‌ها در سطح شهر.

۲- ترویج الگوهای توسعه شهری که متضمن کمترین مخارج برای احداث خدمات شهری و زیرساختی باشند.

۳- بهبود بخشیدن به کیفیت ساز و کار اداری بررسی و تصویب پروژه‌های ساخت و مستقل کردن آن از فشار تیروهای سیاسی.

۴- ایجاد امکان برای توسعه انواع کاربری‌ها و مکان‌های شهری، مطابق و هماهنگ با روند تغییرات در ساخت اقتصادی جامعه و شرایط بازار.

۵- ترویج کیفیت بالای طراحی و ساخت بناها و محوطه‌های اطراف آنها.

۶- کمک به نگهداری منابع محیط‌زیست.

به نظر می‌رسد با اتخاذ حوزه‌بندی انعطاف‌پذیر، شهروندان قادر به انتخاب تعدادی کاربری و انواع تراکم ساختمانی خواهند بود. این موجب افزایش «انتخاب» شهروندان می‌گردد، بی آنکه به ایجاد هرج و مرج در طرح‌های شهری منجر گردد. در طرح‌های موجود با ثابت ماندن تراکم و ضوابط ساختمانی، نوعی یکنواختی شهر را در بر می‌گیرد. اگرچه فقدان هر نوع همگونی نیز شهر را دچار آشفتگی می‌کند، ولی چنانچه ضوابط وجود داشته باشد که به جای همسانی و یکنواختی موجود تنوع هماهنگ باشد، آن گاه شهر دلپذیرتر خواهد بود.

در طرح‌های انعطاف‌پذیر با عدم تثبیت کاربری‌های انتفاعی و تراکم‌های بیش از حداقل، قیمت کلیه اراضی در حد متوسط باین اراضی باقی می‌ماند و در نتیجه از ایجاد بهره‌مالکانه جلوگیری به عمل می‌آید.

این روش سمت و سوی تأثیر عرضه و تقاضا را نیز عوض می‌کند. در شکل قبل با تثبیت کاربری اراضی، این مالک اراضی بود که می‌توانست با عرضه نکردن ملک خود، تقاضا را بالا برده و موجب افزایش قیمت زمین شود. در حالی که در شکل پیشنهادی، برعکس، این تقاضاست که هر وقت مناسب داشت برای انتخاب زمین از میان خیل عظیم عرضه کنندگان به انتخاب می‌پرداخت. عرضه کننده هم می‌داند که اگر تن به فروش ندهد با استقرار کاربری در زمینی دیگر، آن گاه تقاضا باقی نخواهد ماند و زمین باید به کاربری پایین‌تری اختصاص یابد. بنابراین انحصار به سود تقاضای واقعی شکسته می‌شود.

۸- نتیجه گیری

الف - هدف اساسی مقررات حوزه‌بندی پیشگیری از تأثیرات نامطلوبی است که ممکن است کاربری‌های گوناگون بر روی یکدیگر داشته باشند. اما به نظر می‌رسد تنها دلیل ایجاد و تقویت مقررات حوزه‌بندی پرهیز از مزاحمت‌های کالبدی ناشی از همجواری کاربری‌های ناسازگار نباشد و عوامل دیگری نیز بر این امر مؤثر باشند. به عنوان مثال، بسیاری از شهرهایی امریکا دارای بافت دانه درشت هستند. به عمارت دیگر هر یک از حوزه‌های مختلف شهر که وسعت نسبتاً زیادی دارد، فقط دارای یک کاروسری است و تصور می‌شود سرمایه‌داری گسترده آمریکا در بدین امدن چنین حوزه‌بندی‌ای که تا اندازه‌ای خشک و معتدل است مؤثر باشد. زیرا خانواده‌های مرفه اغلب علاقه‌ای به زیستن در جوار خانواده‌های متوسط یا تهی دست ندارند و صدای درونی آن هستند که خود را از شهروندانی که از نظر طبقاتی هم سطح آنان نیستند، جدا سازند. بارزترین نمود این جدایی طبیبی، جدایی گزینی سفید بوستان مرفه از سیاه بوستان و به ویژه سیاه بوستانی است که وضع مالی مناسبی ندارند. این جدایی گزینی یکی از کاستی‌های عمدتاً جامعه امریکا به شمار می‌رود.

بدین ترتیب در واقع همه مشکلاتی را که در پی حوزه‌بندی و به ویژه جدایی کاربری‌ها به وجود آمد، نمی‌توان به معماران و شهرسازان مدرن اِسناد داد. عوامل دیگری نیز، ناشی از پیچیدگی شهرها و مسائل متعاقب آن، در این زمینه مؤثر بوده‌اند از جمله طرفداران افراطی نظام سرمایه‌داری که به شدت طرفدار جدایی طبقاتی بودند. در جدایی کاربری‌های مختلف از یکدیگر و ساختن محله‌های امن که از دید اخبار (طبقات تهی دست) دور باشد، نمی‌مدخل بودند.

نتیجه بدیهی تعیین ابعاد بزرگ برای تفکیک زمین‌ها در بخش از شهر و تفکیک به قطعات کوچک‌تر در بخش دیگر، جدایی شهروندان از طبقات تهی دست است. بنابراین به احتمال بسیار زیاد تروتمندان طرفدار جدایی طبقاتی به مسئله

مقررات حوزه‌بندی انعطاف‌پذیر، به ویژه با استفاده از معیارهای اجرایی، امکان ادغام کاربری‌ها و الگوی متنوعی از ترکیب کاربری‌ها را در مناطق و مکان‌های خاص شهر، و حد پایینی از قابلیت پیش‌بینی در مورد ترکیب نهایی توسعه، ایجاد می‌کند.

با اتخاذ حوزه‌بندی انعطاف‌پذیر،

شهروندان قادر به انتخاب تعدادی کاربری

و انواع تراکم ساختمانی خواهند بود. این

موجب افزایش «اختیار» شهروندان

می‌گردد، بی آنکه به ایجاد هرج و مرج در

طرح‌های شهری منجر گردد

جدایی افراطی کاربری‌ها از سر قصد دامن زدن و شهرسازی و معماران را تا حدی آلت دست خویش ساخته‌اند. اما اکنون به نفع می‌رسد که تجارب نیم قرن گذشته، شهرسازان را متوجه عواقب نامطلوب تکنیک انعطاف‌ناپذیر کاربری‌ها گرداند. به همین دلیل راجل‌های متعددی برای انعطاف‌پذیری در ضوابط حوزه‌بندی پیشنهاد گردیده و به اجرا گذاشته شده است.

ب- یکی از روش‌هایی که برای انعطاف‌پذیری و کارایی بخشی به مقررات حوزه‌بندی پیشنهاد می‌شود، روش استانداردهای اجرایی است. روش ارزیابی پروژه بر مبنای استانداردهای اجرایی به جای آنکه وسعت عمل را فقط محدود به تخصیص یک کاربری خاص برای هر قطعه ملک کند، در حقیقت قابلیت و ظرفیت توسعه اراضی را به طور عمومی ارزیابی می‌کند. به دلیل این خاصیت با استفاده از این روش می‌توان کنترل بیشتری را بر زمان و مکان توسعه شهری در مناطق توسعه نیافته اطراف شهرها و مناطق که

در زمان حاضر دارای کاربری کشاورزی هستند اعمال کرد. از طریق تنظیم معیارهایی برای سنجش قابلیت توسعه و شناسایی اراضی مناسب برای کاربری‌های شهری، جهات مطلوب توسعه شهری از نظر زمانی و مکانی مشخص می‌شود. به عنوان مثال در زمینه کاربری صنعتی، استانداردهای اجرایی ضوابطی هستند که برای کنترل تأثیرات فعالیت صنعتی - مثل دود، بوی، آتش، آلودگی، صدا، تشعشع، آلودگی آب و فاضلاب و رطوبت - تدوین می‌شود. در این رویکرد، به جای فهرست کردن صنایع مجاز، حداکثر میزان مجاز آلودگی که هر صنعت می‌تواند در حوزه معین تولید کند، تعیین می‌شود. از جهت نظری بر اساس این رویکرد یک صنعت مستگنی که بتواند آلودگی خود را تعدیل کند و به حداقل برساند می‌تواند در حوزه بالاتر قرار گیرد، در حالی که یک صنعت سبک که در این زمینه ناتوان است نمی‌تواند در آن منطقه مستقر شود.

ج- برای نظارت بر تعیین کاربری در حوزه‌بندی انعطاف‌پذیر که با استفاده از استانداردهای اجرایی انجام می‌پذیرد و همچنین حفظ نظم و جلوگیری از اغتشاش در ساماندهی امور شهری، می‌توان برای متقاضیان حق انتخاب بین استفاده از این روش و استاندارد کردن مقررات حوزه‌بندی مرسوم را قائل شد. بدین صورت که نقشه‌های حوزه‌بندی و این نامه‌ها به مواز آن، کاربری‌ها و تراکم مجاز را مشخص می‌سازد و تنها در صورتی که متقاضی ساخت مایل به استفاده از روش استانداردهای اجرایی باشد می‌تواند روش دوم را انتخاب کند و پیشنهاد ساخت پروژه‌های متفاوت از ضوابط حوزه‌بندی راه که با معیارهای اجرایی تطابق دارند، ارائه دهد.

در مورد نظارت بر کاربری، این معیارها کیفیت موردنظر بر نامه‌ریزان را از طریق ارزیابی و درجه‌بندی مشخصه‌های پروژه پیشنهادی تضمین می‌کنند. البته درجه ترکیب دو روش در شهرهای مختلف بسته به شرایط محلی و اولویت‌ها قابل تغییر است. اگر روش حوزه‌بندی اجرایی موردنظر باشد برای تعیین کاربری مناسب، کاربری‌های پیشنهادی از طریق مقایسه با استانداردهای اجرایی و استفاده از روش نمره‌گذاری بر مبنای تطابق با این استانداردهای ارزیابی می‌گردند. پروژه‌هایی که حد نصاب لازم در نمره‌گذاری را به دست بیاورند به تصویب می‌رسند ولی در مورد پروژه‌هایی که در حد پایین‌تری نمره‌گذاری می‌شوند متقاضیان می‌بایست با تغییرات لازم را در طرح پیشنهادی اعمال کنند و شرایط آن را بهبود بخشند، و یا بررسی کامل‌تر و دقیق‌تر پروژه را به وسیله مسئولان تقاضا کنند.

د- کنترل تراکم در حوزه‌بندی انعطاف‌پذیر اجرایی، با توجه به اینکه مستقیماً بر موارد مهمی مانند تولید حجم ترافیک، نیاز به تسهیلات عمومی و خدمات زیرساختی و کیفیت محیط زیست اثر می‌گذارد، دارای اهمیت خاصی است. در مقررات سنتی، تراکم به طور غیر مستقیم از طریق اعمال ضوابط از پیش تعیین شده در مورد ابعاد زمین و ساختمان و عقب‌نشینی‌های لازم ساختمان از خط زمین کنترل می‌شود. در حوزه‌بندی انعطاف‌پذیر، مفهوم تراکم به عنوان شاخص اصلی عملکرد پروژه به کار گرفته می‌شود و تراکم کلی ساختمان و فضاهای باز هر بوط به آنها با توجه به تأثیرات احتمالی ساخت پروژه بررسی می‌گردند. اکثر ضوابط حوزه‌بندی انعطاف‌پذیر که از استانداردهای اجرایی استفاده می‌کنند مشابه مقررات سنتی تاخر بر حداکثر تعیین شده تراکم ساختمانی است، که البته دارای درجات مختلفی از انعطاف‌پذیری است.

متطابق این روش در ارزیابی کسب امتیاز به وسیله متقاضی، احداث ساختمان از طرق مختلف که معمولاً ایجاد کاربری‌ها، مکان‌ها، خدمات و تسهیلات مورد نیاز عمومی در داخل پروژه‌های بزرگ و جدید تجاری و اداری و یا در مکانی دیگر است، تراکم مجاز این پروژه‌ها متناسب با خدمات افزایش می‌یابد. به عنوان مثال، می‌توان معادل لیمی از ساخت پروژه‌ها که به فضاهای تفریحی و ورزشی اختصاص یافته است، به تراکم مجاز اضافه کرد و یا حتی موارد تشویقی دیگری را نیز - همچون کاهش مصرف انرژی - در این امر دخیل ساخت. به عنوان مثال، در صورت اقبال اینکه پروژه موردنظر با کاهش مصرف انرژی از طریق جایگزینی روش‌های معمولی با سیستم‌های دیگر و یا از طریق راه‌های جلوگیری از مصرف انرژی در سطحی بالاتر از استانداردها قرار گیرد، می‌توان برای هر ۵ درصد کاهش مصرف انرژی، معادل ۵ درصد امتیاز تراکم حساب کرد (۳۶)

- ۱۰- ن. کد، تراکت الله زبیری، برنامه‌ریزی شهری جدید، سمت، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۶.
- ۱۱- فرانسواز فری، همان کتاب، ص ۲۷۵.
- ۱۲- مهران موسوی، فرهنگ و زندگی در شهرهای بزرگ آمریکا، ایچی، سال پنجم، شماره بیست، بهار ۱۳۷۵، ص ۸۹.
- 13- Sustainable City
- 14- Compact City
- 15- Ecology
- ۱۶- ن. کد، مسیحین بحرینی، همان کتاب، صص ۱۸۸، ۱۹۱ و ۲۲۷.
- 17- Urban village
- 18- Sprawl
- ۱۹- دفتر مطالعات شهری و پلانریست، همان کتاب، صص ۱۸۸، ۱۹۱ و ۲۲۷.
- ۲۰- مجازات بارون و دیگران، شهر شرم و پایداری شهر، ترجمه فریده بلوچی، همان کتاب، صص ۱۸۸، ۱۹۱ و ۲۲۷.
- ۲۱- ن. کد، اصغر اربستان، دور شهرهای تفریحی شهری، همان کتاب، صص ۱۸۸، ۱۹۱ و ۲۲۷.
- 22- Pond Berry
- ۲۳- مسیحین بحرینی، همان کتاب، صص ۱۸۸، ۱۹۱ و ۲۲۷.
- ۲۴- دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۷۸.
- ۲۵- جلی گرت، در زمان‌های مسیحین بحرینی و شافعی‌ای، ترجمه سید آزاده ایچی، سال دوم شماره پنجم تابستان ۱۳۷۱، صص ۸۷-۸۰.
- 25- Giebler
- 26- convallity
- 27- Meyerson
- 28- William H. Michelson, Man and His Urban Environment, Addison Wesley, London, 1970.
- 29- Flexible Zoning
- ۳۰- ن. کد، فرشاد یاری و محمد شریف، مکتوبی پروتجه طرح ناصیان، تهران، شرکت پلانریست و پلانریست شهری، تهران، ۱۳۷۵، صص ۵۵-۵۲.
- 31- conditional use permit
- 32- floating zoning
- 33- C.F.R. Douglas, Worker, Flexible Zoning: How it Works, American Planning Association, Chicago, 1988.
- ۳۴- ن. کد، همپتون مشلور ریست، همان طرح خطی شهری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، صص ۶۳-۶۲.
- 35- Arthur Gallion, The Urban Pattern, 6th Edition, McGraw Hill, New York, 1996, PP. 435-6.
- ۳۶- ن. کد، پرواز گرجی، همان کتاب، صص ۱۸۸، ۱۹۱ و ۲۲۷.

مطالعات طرح پژوهشی «بررسی حوادث ناشی از آتش سوزی و ارائه طرح جامع آموزش مقابله با آتش سوزی» در مرکز مطالعات برنامه ریزی شهری دفتر برنامه ریزی عمرانی وزارت کشور و بوسیله پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس انجام یافته است. فشرده‌ای از نتایج این پژوهش در این نوشتار ارائه شده است.

بررسی حوادث ناشی از آتش سوزی و ارائه طرح جامع آموزش مقابله با آتش سوزی

دفتر برنامه ریزی عمرانی وزارت کشور
مرکز مطالعات برنامه ریزی شهری

فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸ / زمستان ۱۳۸۰

مقدمه
خطر جزء لاینفک زندگی انسان است ولی امکان کاهش آن نیز وجود دارد. مطالعه و بحث در باره پدیده‌های مرتبط با خطر تا حدودی پیچیده است. مردم ارزیابی‌ها و برداشت‌های متفاوتی از خطر دارند و به همین دلیل عکس‌العمل آنها نیز برای کاهش خطر متفاوت است. برخی اوقات این تفاوت در برداشت‌ها ناشی از داشتن اطلاعات متفاوت و برخی اوقات ناشی از منافع متفاوت است.
حوادث آتش سوزی از جمله حوادث در مناطق شهری کشور است که در مقایسه با سایر حوادث، به ویژه حوادثی که در محیطه وظیفه سازمان‌های آتش‌نشانی و خدمات ایمنی است، فراوانی نسبی بیشتری دارد و هر ساله خسارات جانی و مالی فراوانی را برای شهروندان به وجود می‌آورد. بدیهی است شناخت هر چه بیشتر ویژگی‌های این سوانح در مناطق شهری کشور به منظور تدوین طرح جامع آموزش شهروندان بسیار ضروری است. مطالعه حاضر، اندازه و اهمیت این حوادث را نشان می‌دهد. این مطالعه با تعریف مفاهیم و جایگاه خطر آتش سوزی و انواع آن، به بررسی و تحلیل حوادث آتش سوزی و خطرهای آن در مناطق شهری کشور از دیدگاه تحلیل ریسک می‌پردازد و میزان آسیب‌پذیری فضاهای شهری در برابر آتش سوزی را به بحث می‌نهد. در نهایت نیز بررسی

وضع آموزش ایمنی و نقش و جایگاه نهادهای مختلف در آن و بررسی نیازهای آموزشی، طرح جامع آموزش
مقابله با آتش‌سوزی را پیشنهاد می‌کند.
تعاریف و مفاهیم اساسی

خطر

برای مدیریت، مقابله و کاهش همه خطرها و از جمله خطر آتش‌سوزی، قبل از هر چیز لازم است که منظور از
خطر روشن شود. بر خلاف تصور عمومی، واژه خطر کمی پیچیده است. این واژه غالباً به جای واژه‌های دیگر به
کار گرفته می‌شود و از همین رو معنای آن در اذهان لزوماً یکسان نیست. در زبان انگلیسی واژه‌های "Risk"،
"Hazard" و "Danger" غالباً به جای یکدیگر به کار گرفته می‌شوند، در حالی که هر کدام دارای معنا و مفهومی
متفاوت‌اند. در زبان فارسی آن گونه که رایج است، واژه‌های مذکور به یک واژه تبدیل می‌شوند و اغلب به عنوان
خطر مورد استفاده قرار می‌گیرند. بدین ترتیب تعریف خطر در زبان فارسی کمی دشوارتر می‌گردد. «در زبان
انگلیسی واژه خطر (ریسک) به امکان مواجه شدن با حادثه، یا آسیب و زیان دین، یا در معرض صدمه قرار گرفتن
معنی شده است. اگر این واژه به صورت فعل به کار گرفته شود، به معنای در معرض آسیب مالی و جانی قرار
گرفتن است.

مفهوم خطر (ریسک) دو بُعد احتمال را در بردارد:

احتمال اینکه حادثه‌ای نامطلوب رخ دهد.

احتمال اینکه این حادثه نامطلوب عواقب ناخوشایندی داشته باشد.

خطر (ریسک) در زمینه‌های مختلف برای نشان دادن عواقب ناخوشایندی که ممکن است در وضعیت‌های

مختلف به وقوع بپیوندد به کار می‌رود.

همان گونه که اسمیت هم اشاره کرده است، واژه Risk اغلب اوقات به جای واژه Hazard به کار می‌رود. اما
تفاوت بین این دو در آن است که در واژه ریسک احتمال نیز مستتر است و در حقیقت احتمال وقوع Hazard
است.

خطر عینی و خطر ذهنی

در میان تعریف‌های مختلفی که مدیران از ریسک دارند، تعریف ویژه‌ای از ریسک به چشم می‌خورد. در ارزیابی
کنندگان فنی خطر، بیشتر جنبه عینی ریسک را در نظر می‌گیرند. در این تعریف فرض می‌شود که برای هر خطر
مشخص یک ریسک واقعی و عینی وجود دارد، که معمولاً بر اساس احتمال و شدت عواقب منفی، و اینکه بتوان
آن را به درستی ارزیابی کرد استوار است. تعریف عینی از ریسک، به این نتیجه منجر می‌شود که اساساً مدیریت
خطر، اعمال سیستماتیک نتایج ارزیابی‌های تحلیلی ریسک برای شناسایی نواحی مورد نظر است.

خطر یا ریسک ذهنی، ریسکی است که افراد مختلف هر کدام با توجه به روحیه و برداشت خود در مورد خطر
دارند. در حالی که فردی ممکن است پدیده‌ای را بسیار خطرناک توصیف کند، فرد دیگر ممکن است آن را چندان
خطرناک نداند. بنابراین آنچه در این میان اهمیت دارد، تمییز افشار مختلف مردم، گروه‌های اجتماعی،
متخصصان و سایر گروه‌ها در باره ریسک است.

احتمال خطر دوسویه است و این احتمال نه تنها امکان این را که حادثه‌ای ناگوار رخ دهد در نظر می‌گیرد،
بلکه اشاره به عواقبی دارد که به صورت عواقب منفی رتبه‌بندی می‌گردند. به عنوان مثال، بر اساس آمار می‌توان
تعداد حوادث آتش‌سوزی به ازای یکصد هزار خانوار را محاسبه کرد. به همین ترتیب می‌توان تعداد زخمی‌ها و
کشته‌شدگان در اثر آتش‌سوزی‌ها را برآورد کرد البته این امارها به ما نمی‌گویند که چه قدرتی و در کجا دچار
آتش‌سوزی خواهد شد. همچنین این امارها نمی‌توانند به ما بگویند که سائحه آتش‌سوزی بعدی در کدام واحد
مسکونی و چگونه خواهد بود.

بنابراین ترکیب احتمال و عواقب ناشی از سانحه به مردم کمک می‌کند که زندگی‌شان را برنامه‌ریزی کنند و
در بسیاری از تصمیمات روزمره به عنوان راهنمای کار مورد استفاده قرار دهند.

مدیریت خطر

مدیریت خطر روشی فعال را در حل مسائل مربوطه به خطر در پیش می‌گیرد. واژه مدیریت خطر به هر گونه تلاش منظم برای شناسایی، ارزیابی و کنترل خطر به منظور کاهش احتمال وقوع حادثه و احتمال ایجاد تأثیرات نامطلوب اطلاق می‌شود. مدیریت خطر (ریسک) شامل دسته وسیعی از اقداماتی است که برای محدود کردن، کاهش، یا حذف احتمال اینکه نتیجه‌ای نامطلوب رخ دهد به کار گرفته می‌شوند. معیارها و اقدامات مدیریت خطر (ریسک) می‌تواند درباره احتمال حادثه، شدت حادثه احتمالی و یا هر دو باشد.

جامعه همواره در معرض تعداد زیادی از حوادث بالقوه یا منابهی که می‌تواند منشأ صدمات باشند قرار دارد. هر فرد و یا سازمانی و یا جامعه‌ای در دوره حیات خود با انواع مختلف خطر مواجه است. بدون مدیریت خطر، در حقیقت زندگی به دست شانس سپرده می‌شود. بدیهی است از طریق مدیریت خطر نمی‌توان همه خطرهارا از بین برد ولی می‌توان آنها را تا حدود زیادی کاهش داده و از عواقب منفی آنها کم کرد.

مدیریت خطر شامل فرایند شناسایی و ارزیابی خطر و شناسایی، انتخاب و اجرای معیارهای کنترلی مؤثر برخطر است.

طبقه‌بندی انواع خطر و تعیین جایگاه سوانح آتش سوزی در آن

از آنجا که برنامه‌ریزی پیشگیری از خطرها و کاهش خسارات آنها بر مبنای اهمیت و جایگاهی که جامعه به آن خطرها می‌دهد صورت می‌پذیرد، شناخت جایگاه واقعی خطر آتش سوزی در میان دیگر خطرها دارای اهمیت زیادی است. اولویت‌بندی منابع و امکانات جوامع برای کاهش خطرها متناسب با جایگاهی است که آن خطر دارد. بنابراین هدف اصلی این فصل ارائه انواع مختلف طبقه‌بندی خطرها و تبیین جایگاه و نوع خطر آتش سوزی در میان آنهاست.

طبقه‌بندی حوادث بر اساس عواقب آنها

معمولاً مهم‌ترین عواقب حوادث عبارتند از:

خطر جانی (مرگ، زخمی شدن، بیماری، فشارروحي)

خطر مالی (خسارت به اموال، و زیان‌های اقتصادی)

خطر محیطی (از بین رفتن محیط طبیعی، آلودگی، از بین رفتن مناظر و چشم‌اندازهای محیطی)

اگر خطرها بر مبنای شدت شوند، حوادث جانی در رتبه بالاتری نسبت به زیان‌های اقتصادی و محیطی قرار می‌گیرند.

با توجه به این طبقه‌بندی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که آتش سوزی از جمله خطرهایی است که هر سه عاقبت ذکر شده را با خود دارد. هر ساله تعداد زیادی از شهروندان کشورهای جهان بر اثر آتش سوزی کشته و زخمی می‌شوند و خسارات اقتصادی

فراتر از نیز بر اثر آن به وجود می‌آیند. علاوه بر این، آتش سوزی‌ها - به ویژه آتش سوزی‌هایی که در جنگل‌ها و در کارخانه‌ها صورت می‌پذیرند - دارای تأثیرات زیست‌محیطی شدیدی نیز هستند. بنابراین در مقیاس صفر تا ۱۰ بر اثر نوع عواقب آتش سوزی در بین سوانح و خطرهایی قرار می‌گیرد که دارای رتبه‌های نزدیک به یک هستند. این به نوبه خود می‌تواند به معنای اولویت دادن جامعه به این خطر در مدیریت و برنامه‌ریزی خطرها باشد.

تقسیم‌بندی خطرها بر اساس عامل حادثه

سوانح را عوامل مختلفی دامن می‌زنند. از این نظر می‌توان آنها را به دو دسته بسیار کلی تقسیم‌بندی کرد، که عبارتند از حوادث طبیعی و حوادث انسانی.

نظریه‌های تحلیل خطرها و عکس‌العمل افراد در برابر آنها

درک و عکس‌العمل افراد در برابر خطرها بسیار متفاوت است. مردم خطرات را یا بیشتر از میزان واقعی برآورد می‌کنند و یا کمتر از آن میزان؛ و یا همین اثرکات از ریسک نسبت به آنها عکس‌العمل‌های متفاوتی نیز نشان می‌دهند. در حالی که برخی از افراد اقدام به روش‌های پیشگیرانه می‌کنند، برخی دیگر هیچ اقدامی به عمل نمی‌آورند. این اقدام نکردن می‌تواند منشأ ذهنی، فلسفی، اقتصادی و یا اجتماعی دانسته باشد. مشکل اصلی آموزش ایمنی در مورد سوانح آتش سوزی، اصلاح درک و برداشت مردم از خطر آتش سوزی و واقعی کردن آن، و همچنین هدایت عکس‌العمل‌های غیرپیشگیرانه و منفعلانه به سمت عکس‌العمل‌های فعال است.

بدیهی است رد یا قبول هر کدام از نظریه‌های توضیح دهنده تفاوت‌های افراد در درک و عکس‌العمل در برابر

مشکل اصلی آموزش ایمنی در مورد سوانح

آتش سوزی، اصلاح درک و برداشت مردم از خطر

آتش سوزی و واقعی کردن آن، و همچنین هدایت

عکس‌العمل‌های غیرپیشگیرانه و منفعلانه به سمت

عکس‌العمل‌های فعال است

خطرها و از جمله خطر آتش سوزی، قبل از انجام مطالعات تجربی بسیار مشکل به نظر می‌رسد. با این حال جنبه‌هایی از همه نظریه‌ها را می‌توان در مطالعات تجربی مورد توجه قرار داد.

خطرها و عکس العمل جوامع و دولتها

نحوه برخورد دولتها با سوانح به طور کلی، و سوانح آتش سوزی به طور خاص، تا حدود زیادی بستگی به تمایل و توان نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر کشورها و همچنین اوضاع و احوال عمومی آنها دارد. در عین حال امروزه همه دولت‌ها مجبورند جنبه‌هایی از این مسائل را مدنظر قرار دهند.

بررسی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد که دولت‌ها حداقل سه گزینه برای برخورد با سوانح و از جمله سوانح آتش سوزی دارند. البته ممکن است تمام یا برخی از این سیاست‌ها به طور همزمان و با درجانی از اولویت به کار گرفته شوند. به هر حال این سه گزینه عبارتند از:

سیاست‌های مبتنی بر بازار؛ سیاست‌های امداد و نجات؛ و سیاست‌های پیشگیری.

هر یک از این سیاست‌ها مزایا و معایبی نیز دارند. از این رو اغلب دولت‌ها ترکیبی از همه آنها را انتخاب کرده و بیشتر به اولویت‌بندی آنها به هنگام تخصیص منابع توجه داشته‌اند. با این حال اتخاذ سیاست‌ها ازوماً به معنای مؤثر و موفق شدن آنها نیست. هر کدام از آنها ابزارها و لوازم مناسب و خاص خود را می‌طلبند. سیاست بازار اگر چه برای دولت کم هزینه است ولی در صورتی می‌توان از مزایای آن برای کاهش سوانح آتش سوزی استفاده کرد که اطلاعات بازار کامل باشد. سیاست امداد و نجات نیاز به فناوری و امکانات بسیار پیشرفته دارد. سیاست پیشگیری نیز بیش از هر چیز نیازمند نظام اجرایی کارآمد و خلاق است.

بررسی و تحلیل آسیب پذیری اقشار مختلف در برابر خطر آتش سوزی

شناسایی افراد آسیب‌پذیر و دلایل آسیب‌پذیری آنها برای تدوین و اجرای طرح جامع آموزش ایمنی در مقابل

سوانح آتش سوزی، اهمیت فراوانی دارد. این

مطالعات کمک می‌کنند تا گروه‌هایی که باید

به طور ویژه مورد توجه قرار گیرند شناسایی

شوند. هر جامعه متشکل از افراد مختلف است

که می‌توان آنها را بر اساس سن، جنس و

توانایی‌های جسمانی تقسیم‌بندی کرد. در

میان این طبقات گروه‌های خاصی هم وجود

دارند که بر اساس آمار و ارقام، و همچنین بر

اساس عقل و منطق، دارای آسیب‌پذیری زیاد

در سوانح آتش سوزی هستند. با توجه به اینکه

اغلب فعالیت‌های آموزشی قبلی در زمینه‌های

سوانح آتش سوزی بدون توجه به این

گروه‌های آسیب‌پذیر صورت گرفته، در این

مطالعه سعی شده است که با تأکید و توجه

بیشتری به این مطلب پرداخته شود.

ترکیب احتمال و عواقب ناشی از سانحه به مردم

کمک می‌کند که زندگی‌شان را برنامه‌ریزی کنند و

در بسیاری از تصمیمات روزمره به عنوان

راهنمای کار مورد استفاده قرار دهند

واژه مدیریت خطر به هرگونه تلاش منظم برای

شناسایی، ارزیابی و کنترل خطر به منظور کاهش

احتمال وقوع حادثه و احتمال ایجاد تأثیرات

نامطلوب اطلاق می‌شود

نکته درخور توجه این است که پژوهش حاضر در صدد تشریح وضعیت کشور با نگاه به گروه‌های آسیب‌پذیر

در برابر سوانح آتش سوزی نبوده و به همین خاطر تلاشی صورت نگرفته است تا اطلاعات و داده‌هایی در مورد

این گروه‌ها ارائه شود. هدف عمدتاً عبارت است از طرح مسائل و موضوعات مرتبط با این گروه‌ها در سوانح

آتش سوزی و پیشگیری و ایمنی در مقابل آن. این مطالعه بیشتر بر روی این گروه‌ها متمرکز شده است: سالمندان،

ناشنواییان، نابیناییان، افراد معلول جسمی و ذهنی، و بالاخره کودکان.

روشن‌های کاهش خطر آتش سوزی و نقش آموزش در آن

سیاست پیشگیری و کاهش خسارات و تلفات، از جمله سیاست‌هایی است که دولت‌ها طی سال‌های اخیر

توجه بیشتری به آن نشان داده‌اند. سیاست پیشگیری و کاهش خسارات از طریق ابزارهای مختلفی اعمال

می‌گردد. اتخاذ این سیاست در مورد کلیه سوانح و خطرهای محیطی ابزارهای کلی مشابهی دارد، هر چند

اقداماتی که در نهایت باید اتخاذ گردند در هر خطر متفاوت است.

پیشگیری و آمادگی در برابر انواع خطرهای آتش سوزی در واحدهای مسکونی، صنایع، تأسیسات

حمل و نقل و محیط بیرونی بسیار مهم است، زیرا نه تنها اموال و لوازم موجود در آنها از بین خواهند رفت بلکه

خسارات جانی زیادی نیز به وجود خواهند آمد.

سازمان‌های عمومی مسئولیت زیادی در پیشگیری و کاهش سوانح از جمله آتش سوزی، اطلاع‌رسانی و

آموزش عمومی و مدیریت وضعیت اضطراری دارند. این وظایف نه تنها از جنبه فنی بلکه از جنبه‌های سازمانی و

اجتماعی و روانی نیز باید مورد توجه قرار گیرند. افرادی که در معرض خطر قرار دارند باید به طور مناسبی از ویژگی‌ها و خصوصیات خطری که آنها را تهدید می‌کند، و روش‌های پیشگیری و مقابله با آن مطلع شوند. افراد باید به خوبی متوجه وظایف و مسئولیت‌های خود در این زمینه باشند. سازمان‌ها و ادارات مسئول باید دارای برنامه‌ریزی اضطراری مناسبه، استراتژی‌های مقابله و برنامه‌های اطلاع‌رسانی و آموزش به مردم باشند. این وظایف و مسئولیت‌ها به تنهایی از عهده مأموریت‌های آتش‌نشانی (که تاکنون متداول بوده است) چندان بر نمی‌آید. به عبارت دیگر، نیاز شدیدی به اصلاح سازمان و مدیریت خطر آتش‌سوزی وجود دارد.

ابزارهای پیشگیری و کاهش سوانح

آتش‌سوزی با آنکه هر کدام به تنهایی دارای کارایی‌هایی هستند ولی به دلیل آنکه در اغلب کشورها به طور مجزا و بدون ارتباط با یکدیگر به کار برده می‌شوند، کارایی لازم را نداشته‌اند. این ابزارها لازم است در کنار ابزارهای دیگر و حتی بعد از ابزارهای دیگر - مانند اطلاع‌رسانی و آموزش - مورد استفاده قرار گیرند. البته به هر حال داشتن برنامه منظم و هماهنگ برای استفاده منطقی و مؤثر از این ابزارها می‌تواند مناسب‌ترین شیوه برای پیشگیری از خطر آتش‌سوزی و کاهش خسارات آن باشد.

آموزش عمومی پیشگیری و کاهش خسارات آتش‌سوزی یکی از عناصر اصلی برنامه‌های پیشگیری از سوانح آتش‌سوزی است. این کار در عین حال بسیار ظریف و پیچیده است. آموزش در مورد خطرها، از جمله خطر آتش‌سوزی، برخلاف آموزش‌های دیگر دارای فرایندی پیچیده و دشوار است؛ عوامل بسیار زیادی در آن نقش دارند و بر کارایی آن تأثیر می‌گذارند. آموزش در باره خطر بر پایه شاخه‌هایی از علوم مختلف استوار است که بدون ملاحظه آنها نتایج نهایی برنامه‌های آموزشی به دست نخواهند آمد. بنابراین موضوع آموزش در اینجا پدیده‌ای است که با عدم اطمینان و احتمال همراه است و مردم نگرش‌ها و رفتارهای پیچیده‌ای نسبت به آن دارند. برای اینکه آموزش‌ها نهایت کارایی و تأثیر خود را داشته باشند، باید از تخصص‌ها و تجارب علمی متعددی استفاده شود. درک و تصور افراد از خطر و عکس‌العمل آنها، از عوامل مختلف اجتماعی، اقتصادی، محیطی و شخصیتی پیروی می‌کنند. ویژگی‌های کانال‌های ارتباطی و ارائه دهنده پیام آموزشی نیز می‌توانند در تأثیرگذاری آموزش و اطلاع‌رسانی خطر آتش‌سوزی مؤثر باشند. در هر صورت برای اینکه میزان تأثیرگذاری آموزش و برنامه‌های آموزشی روشن شود، می‌بایست پس از ارائه هر برنامه آموزشی به ارزیابی آن از جنبه‌های مختلف پرداخت. نتایج ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که تا چه اندازه برنامه‌ها و روش‌های آموزشی در کاهش سوانح مؤثر بوده‌اند.

روش برنامه‌ریزی پیشگیری و کاهش خسارات سوانح آتش‌سوزی

برنامه‌ریزی پیشگیری و کاهش خسارات آتش‌سوزی تفاوت زیادی با سایر برنامه‌ریزی‌ها ندارد. به طور کلی برنامه پیشگیری از آتش‌سوزی و کاهش خسارات آن برنامه‌ای است که هدف آن حفاظت از جان و اموال شهروندان و آتش‌نشانان در برابر آتش‌سوزی‌هاست. برای تهیه و اجرای چنین برنامه‌ای حداقل سه مرحله اساسی باید طی شود که عبارتند از:

مرحله اول - تجزیه و تحلیل وضع موجود و شناخت انواع ساخت و سازها در شهرها: از آنجا که آتش‌سوزی‌ها در فضاهای مختلف شهری صورت می‌پذیرند، ابتدا لازم است این فضاها شناسایی شوند و بر اساس خطر آتش‌سوزی طبقه‌بندی گردند.

مرحله دوم - تهیه و اجرای برنامه پیشگیری از سوانح آتش‌سوزی: اقدامات و تلاش‌هایی که می‌توانند در چارچوب برنامه‌های عملی تنظیم گردند، یا توجه به ابزارهای لازم به سه دسته تقسیم می‌گردند: تهیه و نظارت بر اجرای کندها و مقررات ساختمانی و کاربری زمین از طریق بازرسی و نظارت بر ساخت و سازها

تهیه و اجرای برنامه‌های آموزش پیشگیری و ایمنی در برابر سوانح آتش‌سوزی
ارزیابی اقدامات انجام شده.

مرحله سوم - ارزیابی برنامه: بعد از اینکه برنامه تهیه و به مرحله اجرا گذاشته شده، لازم است تأثیرات آن

مناطق مختلف کشور و شهرهای آنها دارای تفاوت‌های طبیعی و جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی و همچنین تفاوت‌های کالبدی با یکدیگر هستند که بر تعداد، نوع و علت آتش‌سوزی‌ها تأثیر می‌گذارد و بنابراین ارائه برنامه‌های یکسان آموزشی برای آنها شاید کارآمدی لازم را نداشته باشد.

شناخت اینکه سوانح در بردارنده خسارت ها و تلفات زیاد چه نوع سوانحی هستند و در کجا اتفاق می افتند و دلیل وقوع آنها چیست، می تواند راهنمای مناسبی در جهت هدف گیری و طراحی برنامه های آموزشی مناسب باشد

سورد ارزیابی و بررسی قرار گیرد. بدین منظور با اندازه گیری تعداد و نوع آتش سوزی های رخ داده در شهر می توان به بررسی تأثیرات برنامه پیشگیری در کاهش سوانح آتش سوزی و خسارات آنها پرداخت.

مطالعه و بررسی خطرهای ناشی از آتش سوزی در مناطق شهری کشور

آتش سوزی اگر چه از سوانحی است که در اغلب شهرها رایج است ولی در شهرهای مختلف لزوماً دارای الگوهای یکسانی نیست. بنابراین لازم است تفاوت های موجود در برنامه های آموزشی مورد توجه قرار گیرد و برنامه ها به گونه ای تهیه شوند که با خصوصیات مناطق مربوطه و الگوهای آتش سوزی موجود آنها هماهنگی لازم را داشته باشند. مناطق مختلف کشور و شهرهای آنها دارای تفاوت های طبیعی و جغرافیایی، اقتصادی

و اجتماعی و همچنین تفاوت های کالبدی یا یکدیگر هستند که بر تعداد، نوع و علت آتش سوزی ها تأثیر می گذارد و بنابراین ارائه برنامه های یکسان آموزشی برای آنها شاید کارآمدی لازم را نداشته باشد. بنابراین شناخت شباهت ها و تفاوت های موجود در الگوی سوانح آتش سوزی و ارتباط آنها با ویژگی های مناطق می تواند در این زمینه کمک مهمی به شمار آید.

به منظور انجام مطالعات، کلیه اطلاعات موجود و مربوط به حوادث آتش سوزی در مناطق شهری که به وسیله ستاد هماهنگی آتش نشانی و امور ایمنی جمع آوری شده، مورد استفاده قرار گرفته است. تعداد شهرهایی که اطلاعات آنها در این زمینه جمع آوری شده اند بالغ بر ۳۵۰ شهرند.

داده های مربوط به آتش سوزیها، آخرین اطلاعات مدون موجود است که به سال ۱۳۷۶ مربوط می شود. ویژگی های کالبدی شهرها نیز بر اساس مناطق دهگانه کشور طرح کالبدی ملی در ده گروه مطالعه شده است. داده های اقلیمی نیز بر اساس طبقه بندی اقلیمی ایران به شش ناحیه و دوازده زیر ناحیه جمع آوری شده و مورد استفاده قرار گرفته اند.

کوشش برای این بوده است تا تصویری کلی از علل سوانح آتش سوزی در مناطق شهری کشور به دست آید، به این منظور سوانح آتش سوزی (سرانه ها و در صدها) به تفکیک در سه دسته از مناطق شهری مورد بررسی و مطالعه قرار گرفتند. اگر چه وجوه مشترکی بین علل وقوع سوانح در مناطق شهری کشور وجود ندارد، ولی تفاوت های زیادی نیز در این میان مشاهده می شود. این تفاوت ها به وسیله متغیرهای اقتصادی، اجتماعی، محیطی و کالبدی تشریح شده اند.

بررسی خسارات ناشی از آتش سوزی ها در تدوین طرح جامع آموزش ایمنی از جهات بسیار زیادی اهمیت می یابد. بدیهی است از آنجا که هدف برنامه ها کاهش تلفات و خسارات است، هدف گیری برنامه ها باید عمدتاً به سمت کاهش آن دسته از سوانحی باشد که دارای بیشترین تلفات و خسارات جانی و مالی هستند. بنابراین شناخت هر چه بیشتر اینکه سوانح در بردارنده خسارت ها و تلفات زیاد چه نوع سوانحی هستند و در کجا اتفاق می افتند و دلیل وقوع آنها چیست، می تواند راهنمای مناسبی در جهت هدف گیری و طراحی برنامه های آموزشی مناسب باشد. با جهت دهی برنامه های آموزشی به سمت کاهش سوانح پر خسارت و تلفات می توان با سرعت بیشتری آمار و ارقام خسارات و تلفات ناشی از آتش سوزی را کاهش داد. از طرف دیگر، خسارت هایی که از طریق آموزش و سایر روش های پیشگیری رخ نمی دهند به نوعی منافع حاصل از روشهای پیشگیری و جلوگیری نیز به شمار می آیند و می توانند در تجزیه و تحلیل و توجیه اقتصادی و اجتماعی سیاست ها و روش های پیشگیری از کاهش خسارات ناشی از آتش سوزی مورد استفاده قرار گیرند.

بخشی از پروژه به مطالعه و بررسی آثار و هزینه های ناشی از آتش سوزی با استفاده از اطلاعات و داده های موجود در مورد حوادث آتش سوزی اتفاق افتاده در مناطق شهری کشور و شهرهای منتخب برای انجام مطالعات جزئی تر اختصاص دارد.

نتایج به دست آمده نشان می دهد که همان گونه که سوانح الگوی پراکنش یکسانی در سطح مناطق شهری کشور ندارند، خسارات و تلفات آنها نیز از الگوهای ویژه ای تبعیت نمی کنند و در مناطق مختلف تفاوت هایی در ارقام به چشم می خورد. در تدوین برنامه های آموزشی اکثراً به تعداد سوانح در مناطق بدون توجه به الگوی تلفات

و خسارات ممکن است ما را به هدف پیشگیری واقعی نرساند. بررسی نشان می‌دهد که آثار و هزینه‌های ناشی از سوانح آتش‌سوزی به طور نسبی بالاست؛ و با توجه به اینکه تعداد کمی از آتش‌سوزی‌ها هستند که این خسارات و تلفات را به وجود می‌آورند، با تمرکز و توجه روی این گونه حوادث و رفع عوامل به وجود آورنده آنها می‌توان خسارات و تلفات را به میزان بسیار زیادی کاهش داد.

بررسی آسیب‌پذیری از سوانح آتش‌سوزی در مناطق شهری کشور

آسیب‌پذیری از سوانح آتش‌سوزی در مناطق شهری تابعی از عوامل مختلف است. روش‌های متعددی برای سنجش و مطالعه آسیب‌پذیری از سوانح آتش‌سوزی وجود دارد که یکی از این روش‌ها، بررسی و مطالعه افراد آسیب‌دیده از آتش‌سوزی است.

در بخشی از پژوهش به بررسی آسیب‌دیدگان از سوانح آتش‌سوزی بر اساس مطالعه‌ای میدانی، که از نمونه‌ای از افراد آسیب‌دیده از سوانح آتش‌سوزی صورت گرفته است، پرداخته می‌شود. به نظر می‌رسد یافته‌های این بررسی نیز می‌تواند در برنامه‌ریزی آموزش همگانی در برابر سوانح آتش‌سوزی سودمند باشد.

داده‌های این قسمت از مطالعه با استفاده از پرسشنامه‌ای که به همین منظور تهیه و تکمیل گردیده جمع‌آوری شده است.

در مجموع تعداد ۱۰۰ پرسشنامه در فاصله ماه‌های مهر تا آذر سال ۱۳۷۹ در بیمارستان‌های سوانح سوختگی توحید و شهید مطهری در تهران تکمیل گردیدند، که ۹۳ پرسشنامه در تحلیل‌ها مورد استفاده قرار گرفتند. بر اساس این اطلاعات، اکثر آسیب‌دیدگان از آتش‌سوزی را مردان تشکیل می‌دهند.

همچنین افراد آسیب‌دیده از آتش‌سوزی‌ها عمدتاً جزو طبقات کم درآمد جامعه، و علت سانحه دیدن بسیاری از آنها استفاده از ابزارها و روش‌های نادرست و غیراستاندارد بوده است.

نکته مهم این بررسی که می‌تواند در تدوین برنامه‌های آموزشی مورد استفاده قرار گیرد آن است که بسیاری از افراد با آنکه بر خطرناک بودن کاری خاص اذعان دارند، لیکن به آن مبادرت می‌ورزند. این به معنای آن است که افراد آگاهی و اطلاع لازم را از خطر و خطرناک بودن اقداماتشان ندارند ولی این آگاهی را به کار نمی‌بندند. بسیاری از برنامه‌های آموزشی باید به گونه‌ای جهت‌دهی شوند که باعث به کارگیری اطلاعات و دانش کسب شده گردند.

ادامه پژوهش به بررسی و تعیین میزان آسیب‌پذیری فضاها و فعالیت‌ها، میزان درک

شهروندان از خطر آتش‌سوزی، جایگاه آن در میان سایر خطرهای بررسی‌شده و رفتار ساکنان شهری در برابر خطر آتش‌سوزی و نقش آموزش بر تقویت روش‌های پیشگیرانه و همچنین بررسی نهادها و سازمان‌های مسئول تأمین ایمنی شهروندان در سوانح آتش‌سوزی پرداخته است.

وضع موجود آموزش ایمنی در برابر آتش‌سوزی توسط سازمان‌های آتش‌نشانی بخش بعدی مطالعه را تشکیل می‌دهد. علاوه بر آن نقش و عملکرد نهادها و سازمان‌های ذی‌ربط در آموزش‌های ایمنی به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. در همین چارچوب سه نوع برنامه آموزشی تفکیک و بررسی شده است، که عبارتند از:

۱- اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی مردم از خطر آتش‌سوزی

۲- آموزش روش‌های پیشگیری از خطر آتش‌سوزی

۳- آموزش روش‌های مقابله با خطر آتش‌سوزی.

همچنین در این بخش، مهم‌ترین روش‌ها و ابزارهای آموزش ایمنی در مقابل آتش‌سوزی و نحوه استفاده از مهم‌ترین شیوه‌هایی که می‌توانند در آموزش ایمنی در برابر سوانح آتش‌سوزی در طرح جامع مورد استفاده قرار گیرند، نیز ارزیابی روش‌های اجرای مختلف آموزش مقابله با آتش‌سوزی - از قبیل ارزیابی اقتصادی، ارزیابی اجرایی، و ارزیابی اجتماعی و فرهنگی - و تدوین فهرست نهایی روش‌های اجرایی ممکن برای مقابله با آتش‌سوزی تشریح شده است.

بسیاری از افراد با آنکه بر خطرناک بودن کاری خاص اذعان دارند لیکن به آن مبادرت می‌ورزند. این به معنای آن است که افراد آگاهی و اطلاع لازم را از خطر و خطرناک بودن اقداماتشان ندارند ولی این آگاهی را به کار نمی‌بندند. بسیاری از برنامه‌های آموزشی باید به گونه‌ای جهت‌دهی شوند که باعث به کارگیری اطلاعات و دانش کسب شده گردند

طرح جامع آموزشی مقابله با آتش سوزی و پیش نیازهای اجرایی آن

اهداف کلی طرح جامع مقابله با آتش سوزی در مناطق شهری کشور عبارتند از:

- به حداقل رساندن سوانح آتش سوزی
 - به حداقل رساندن مرگ و میر ناشی از این سوانح
 - به حداقل رساندن آسیب دیدگی در اثر سوانح آتش سوزی
 - به حداقل رساندن خسارت مالی ناشی از این سوانح.
- اهداف عملی این طرح نیز به شرح زیر هستند:
- افزایش سطح دانش و آگاهی شهروندان از خطر آتش سوزی
 - افزایش سطح دانش و آگاهی شهروندان از روش های پیشگیری از وقوع خطر آتش سوزی، از طریق تعیین رفتارهای خطر آفرین
 - افزایش سطح دانش و آگاهی شهروندان از روش های پیشگیری از وقوع سوانح آتش سوزی، از طریق تعیین ساختارهای خطر آفرین
 - افزایش سطح دانش و آگاهی شهروندان در مورد روش های مقابله با آتش سوزی

به منظور اجرایی کردن و تحقق پذیر ساختن اهداف، آنها در دسته بندی های مختلف قرار گرفته و اقدامات اجرایی بر اساس گروه های اجتماعی، فضاها و نهاد های اجرا کننده مشخص شده اند. در نهایت نیز برنامه اجرایی طرح جامع آموزشی ایمنی در برابر سوانح آتش سوزی در یک دوره ۵ ساله ارائه شده است. این برنامه در واقع وظیفه نهاد سازی و ایجاد ساختارهای لازم را

به منظور نهادینه شدن آموزش های ایمنی در برابر سوانح آتش سوزی در کشور بر عهده دارد. از نظر اجرایی طرح جامع ارائه شده به شرح هدف کلی به شرح زیر تقسیم شده است:

هدف کلی اول: تهیه پیش نیازها و مقدمات اجرایی آموزش های ایمنی در برابر آتش سوزی

هدف کلی دوم: اجرای آزمایشی برنامه های مختلف آموزش ایمنی در برابر سوانح آتش سوزی

هدف کلی سوم: اجرای گسترده برنامه های آموزشی مختلف در سراسر کشور با تأکید بر افزایش آگاهی و دانش شهروندان از خطر آتش سوزی

هدف کلی چهارم: اجرای گسترده برنامه های آموزشی مختلف در سراسر کشور با تأکید بر افزایش آگاهی و دانش شهروندان از

طرح جامع آموزش ایمنی در برابر سوانح آتش سوزی

در واقع وظیفه نهاد سازی و ایجاد ساختارهای لازم را به منظور نهادینه شدن آموزش های ایمنی در کشور بر عهده دارد

اجرای طرح جامع آموزش ایمنی نیازمند تهیه و تدارک

پیش نیازهای قانونی، مالی، نیروی انسانی، مواد و تجهیزات و نظایر اینهاست. این پیش نیازها مواردی نیستند که دستیابی به آنها امکان پذیر نباشد. بلکه آنچه اهمیت دارد این است که تهیه و تدارک آنها در دستور کار مجریان و تصمیم گیران قرار داشته باشد

روش های پیشگیری از خطر ها و سوانح آتش سوزی

هدف کلی پنجم: اجرای گسترده برنامه های آموزشی مختلف در سراسر کشور با تأکید بر افزایش آگاهی و دانش شهروندان از روش های مقابله با سوانح آتش سوزی

هدف کلی ششم: ارزیابی آثار و نتایج اجرای برنامه های آموزش ایمنی در برابر سوانح آتش سوزی و پیشنهاد شیوه استمرار برنامه های آموزشی در سال های بعد.

با توجه به اهداف کلی، سال های اول و دوم برنامه عمدتاً متوجه زمینه سازی و اجرای آزمایشی برنامه های آموزشی است، و سال های سوم و چهارم و پنجم به اجرای گسترده برنامه ها در سطح محلی، منطقه ای و ملی می پردازد. به نظر می رسد با اجرای این برنامه زمینه مناسبی برای نهادینه کردن آموزش و اطلاع رسانی ایمنی در برابر سوانح آتش سوزی در کشور فراهم آید و از طریق ارتباط با سایر اقدامات و برنامه ها، تعداد سوانح آتش سوزی و تلفات جانی و مالی ناشی از آن به میزان زیادی کاهش یابد.

اجرای طرح جامع آموزش ایمنی و اقدامات پیش بینی شده در آن بر طبق زمان بندی و کیفیت در نظر گرفته شده نیازمند تهیه و تدارک پیش نیازهای قانونی، مالی، نیروی انسانی، مواد و تجهیزات و نظایر اینهاست. این پیش نیازها مواردی نیستند که دستیابی به آنها امکان پذیر نباشد. بلکه آنچه اهمیت دارد این است که تهیه و تدارک آنها از ابتدای کار در دستور کار مجریان و تصمیم گیران قرار داشته باشد.

گاهی به دو کتاب ارزشمند درباره فرهنگ شهری

1- Mumford, Lewis.

The Culture of Cities, New York, Harcourt Brace

Jovanovich, Inc. 1938, 1966,

1970.

(فرهنگ شهرها، اثر لوئیس مامفورد - انتشارات هارکورت بریس جووانوویچ - نیویورک - ۱۹۳۸، تجدید چاپ در ۱۹۶۶ و ۱۹۷۰)

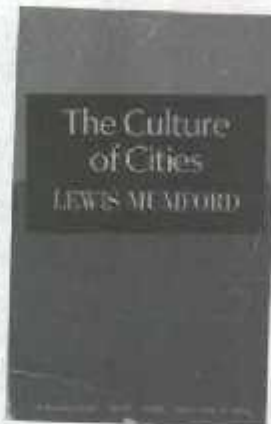
2- Zukin, Sharon. The Cultures of Cities

Blackwell Publishers Inc.

Cambridge USA & London.

1995, 1996, 1997.

(فرهنگ‌های شهرها اثر شارون زوکن، انتشارات بلک ول، کمبریج آمریکا و لندن، ۱۹۵۵، تجدید چاپ ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷)



در مجموعه کتاب‌هایی که درباره فرهنگ شهری از منظرهای گوناگون نگاشته شده‌اند، این دو کتاب با فاصله‌های ۵۷ ساله از جمله شاخص‌ترین‌ها به حساب می‌آیند. جانب آنکه به رغم فاصله زمانی بین انتشار این دو کتاب، خواندن آنها احساسی یکسان در خواننده باقی می‌گذارد. این امر شاید از تأکید هر دو کتاب به انسان‌ها و شهر به عنوان صحنه یک درام انسانی برمی‌خیزد.

کتاب اول اثر لوئیس مامفورد (۱۹۹۰-۱۸۹۵) است که به آخرین روشنفکر عرصه عمومی آمریکا شهرت دارد. اولین کتاب او حدود ۸۰ سال پیش - یعنی در ۱۹۲۲ - به چاپ رسید و خیلی زود مورد استقبال قرار گرفت. این اثر آغاز زندگی حرفه‌ای دولانی پرنظر متفکری بود که ۲۵ جلد کتاب ارزشمند از خود باقی گذاشت و تا آخرین لحظه حیات از تلاش و کار فکری باز نایستاد. تأثیر مامفورد در رشته‌های تخصصی گوناگون مثال زدنی است. او در زمینه معماری، شهرسازی، تاریخ شهرسازی، فلسفه اجتماعی، ادبیات و تاریخ فرهنگی آمریکا و بالاخره حمل و نقل، حرفه‌های شغلی بسیاری را مطرح کرد. از همه اینها مهم‌تر، ایمان استوار او به انسان و زندگی انسانی‌اش، این متفکر را از سایر اندیشمندان هم تراز خود معنای کرده است.

آنچه که در کتاب فرهنگ شهرها و جادو نمایی آن - یعنی شهر در تاریخ - بیش از هر عقیده دیگری برجسته می‌شود، نگاه او به تجربه شهری به مثابه جزء تفکیک‌ناپذیر توسعه فرهنگ و شخصیت انسان است. او در این دو اثر و سایر آثارش، تأکیدی می‌کند که طراحی فیزیکی شهرها و کارکردهای اقتصادی آنها در مقابل رابطه متقابل شهر و محیط طبیعی، و مهم‌تر از همه با توجه به ارزش‌های روحی اجتماع انسانی، در رده دوم قرار می‌گیرند. او به هنگام نگارش تفکراتش معماری‌ها را برای مجله نیویورک (The New Yorker) در دهه ۱۹۲۰، این اصل اساسی را با استواری تمام بر گرفت و نوظهوری از آن غافل نشد. فرهنگ شهرها هنوز اثری خواندنی باقی مانده است.

فرهنگ شهرها در زمان انتشار (۱۹۳۸)، کوششی بود برای پرداختن به مباحثی که سایر اندیشمندان عرصه‌های شهری از آنها غفلت کرده بودند. او اعتقاد داشت که طبیعت شهر، کارکردهای شهرها، هدف از ایجاد شهرها، نقش تاریخی آنها و توانمندی‌های بالقوه آنها برای آینده، چنان مورد غنایت قرار نگرفته است. اینها مطالبی است که فرهنگ شهرها به آنها پرداخته است و در واقع مسیری را مشخص می‌سازد که در تمامی آثار مامفورد با حدیث بی‌گرفته شده‌اند. کتاب فرهنگ شهرها، جادو نمایی قرون و تمدن بود و خود فرهنگ شهرها در تاریخ شهر تکامل یافت. در فرهنگ شهرها او هشدار داد که مگاپول‌های زمان ما در حال تپیدن از اخلاق آندو به سوی تابوئی و حدت درونی خود، ره می‌سپردند. این هشدار در زمانی که شهرسازان و برنامه‌ریزان و طراحان شهری آمریکا تحت تأثیر نگاه‌های ابزارگرایانه، بیش از هر چیز به امور مالی و ضرورت‌ها و توجیه‌های سیاسی نظر داشتند، با سردی روبرو شد. اما خیلی زود درستی آن بر همگان روشن گشت. بیش از همه، اروپاییان که در زمان انتشار و معروف شدن فرهنگ شهرها با نابودی شهرهای ارزشمند خود - از ورشو گرفته تا لندن - روبرو بودند، اهمیت ایده‌های مامفورد را دریافتند. ایده شهر مردگان (Necropolis) مامفورد برای آنان تجربه‌ای روزمره به شمار می‌آمد و با گوشت و پوست خود معنای آن را درک می‌کردند. پیام دیگر مامفورد در این اثر و سایر آثارش، این نکته بود که در تمدن انسانی خطایی رخ داده است و به همین دلیل در بسیاری از شهرهای اروپا، به ویژه در انگلستان، کتاب فرهنگ شهرها دستورالعمل بازسازی شهری به حساب آمد.

جالب آنکه کتاب فرهنگ شهرها در کشورهای اشغال شده، برای برنامه‌ریزان و طراحان شهری، به صورت ریزر مینی و سختی تدریس می‌شد و نسخه‌های معدود آن چون کاغذ زر دست به دست می‌گشت. لهستانیان، هلندی‌ها و حتی یونانیان در این راه بیش‌کام بودند. وضع در فنلاند نیز به همین منوال بود و ترجمه سوندی اثر خواهان زیادی داشت.

گرچه در هنگامه بازسازی پس از جنگ و هجوم عقل‌انگیزی و مسخ‌شدگی، اهمیت این اثر در مقابل دلارهایی که برای بازسازی بر زمین اروپا ریخته می‌شد کاهش یافت، لیکن غیر مستقیم بر پروژه شهرهای جدید انگلستان اثری پایدار برجای نهاد.

کتاب فرهنگ شهرها از هفت فصل تشکیل می‌شود و یادداشت‌ها، معرفی و واژگان و کتاب نامه و نیز ادای دین به آثاری که در کتاب مورد استفاده قرار گرفته است، به پایان می‌آید. مقدمه کتاب با حمله‌ای آغاز می‌شود که در واقع فشرده کتاب است: «شهر، پدیده‌ای است که از تاریخش به دست می‌آید، نقطه‌ای که تمرکز قدرت و فرهنگ، اجتماع است. شهر نقطه‌ای است که اتوار پراکنده پیشمار از نقاط مختلف در یک جا گرد می‌آیند و کارایی اجتماعی و اهمیت ارزش به دست می‌آورند. شهر شکل و نماد، رابطه متقابل اجتماعی و حدت یافته است. مفرع، بازار، تالار عدالت و آکادمی دانایی است.»

فصل اول کتاب، به شهر قرون وسطا اختصاص دارد و کوششی است تا نشان دهد که چگونه این دوره تاریخی تحریف شده است. در این فصل نیاز به حفاظت و حمایت، به عنوان اصلی اساسی و لازم برای بقا، شهر، مورد تأکید قرار می‌گیرد. همین اصل اساسی سبب می‌شود که فرم شهری قرون وسطا به شدت متراکم و درهم فرو رفته از کار درآید و این امری است که با تمرکز ثروت و افزایش جمعیت، مسئله‌ای می‌گردد. در این فصل اهمیت اصناف، همان نکته‌ای که ماکس وبر آلمانی رابیه تمایز شهر اروپایی از شهر سایر ملل کشانده است، مورد بحث قرار گرفته و اهمیت آن گویا شده است. اصول برنامه‌ریزی شهری در قرون وسطا، و شیوه‌های کنترل توسعه و عوامل نابودکننده شهرهای قرون وسطا در این فصل بازتابی استعاری و زیبا بیان شده‌اند.

فصل دوم نیز ادامه فصل اول است لیکن با تأکید بیشتر به معرفی نهادهای شهر می‌پردازد. از حصار شهر بیرون می‌رود

فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۱ / زمستان ۱۳۸۰

به بیزامون آن نیز سرگ می کشد و نکات جالبی را نیز در باب برنامه ریزی منطقه ای بیان می دارد. ظهور شهرهای صنعتی موضوع فصل سوم است که با حرکات و جایجایی جمعیت آغاز می شود. در خلال این فصل، که به یک معادنی تر دو فصل قبل محسوب می شود، مامفورد در شروع فرآیندی در برنامه ریزی و طراحی شهری یاد می کند که سال ها بر این رشته ها سیطره پیدا کرده است و چیزی جز اصالت فایده و ابزار، کارایی به قیمت زیبایی، و بالاخره برنامه ریزی مکانیکی نیست. در این زمینه او از هجوم فولاد و شیشه نیز یاد می کند.

فصل چهارم به قرار و فرود مگاپولیس ها که نتیجه مستقیم عصر صنعت اند اختصاص دارد. بخش جالب این فصل، طرح گذرای جهنم، از هر حیث خواندنی است و خواننده خیلی زود در می یابد که چگونه مامفورد قدرت پیشگویی سر نوشت آینده شهر را داشته است. او همچنین به قانونمندی هایی اشاره می کند که مسئول پیدایش و انحطاط کلان شهر هایتند. در پایان نیز به امیدهایی برای بازسازی و حفاظت از شهرهای بزرگ اشاره می شود.

فصل پنجم و ششم به برنامه ریزی منطقه ای اختصاصی دارد. در این بخش نیز نگاه انسان گرایانه مامفورد در تمامی صفحات به چشم می خورد. او به خوبی از در هم آمیختگی سیاست و برنامه ریزی یاد می کند و برنامه ریزی منطقه ای را وظیفه ای جدید و مهم برمی شمارد. در همین فصل او به نکته دیگری، توجه می دهد که در تمام زندگی حرفه ای خود آن را رعایت کرده است. او بر اهمیت انجام پیمایش های واقعی و جمع آوری دست اول اطلاعات، مرور منابع، مشاهدات طولانی و به طور خلاصه انجام وظیفه چون محقق شرفتمند و علاقه مند تأکید می ورزد و این را مطرح می سازد که تربیت چنین محققانی جزئی از آموزش عمومی است. در پایان این فصل وی با رجوع به استاد خود، ایده باغ شهر را بازگو می کند.

آخرین فصل کتاب پایه های اجتماعی نظام شهری جدید را به بحث می گذارد. این فصل به خوبی نشان می دهد که چگونه مامفورد تمامی رشته های مربوط به شهر را موضوع هایی بین رشته ای می بیند. این بخش بیش از همه اثری در جامعه شناسی شهر و شهر نشینی محسوب می شود.

بسیاری کتاب فرهنگ شهرها را اثری دوران ساز خوانده اند. بدون تردید هیچ متفکری شاید (به استثنای لو کوربوزیه)، تأثیری را که مامفورد بر متفکران رشته های شهری داشته است، نداشته اند. تأکید او بر ارزشهای انسانی در تعلیم و تربیت، در کار و زندگی، در کنش سیاسی، و حتی در روابط زناشویی حرف و حدیثی است. مانند گار و فراتر از زمان و مکان، فرهنگ شهرها به قول یکی از مرور کنندگان آن، «به جهت ممتاز بودن، لذت بخشی، اخلاق رسانی، غنای فکری و توجه به علائق عام انسانی، تا سال های سال یکی از برجسته ترین آثار ماندنی خواهد بود.»

کتاب فرهنگ های شهرها اثر شارون زو کین نیز خواندنی است. زو کین

استاد جامعه شناسی کالج بروکلین و دانشگاه شهر نیویورک، همان گونه که خود عنوان کرده است، و مانند لوئیس مامفورد است و عنوان کتاب او را تنها با تغییری جزئی (آوردن فرهنگ به صورت جمع) بر کتاب خود نهاده است. به رغم زمان و بحث متفاوت و تأکید زو کین بر جهانی شدن و شهرهای جهانی، که در زمان مامفورد وجود خارجی نداشته است، او نیز چون مامفورد، البته با بیانی غیر مستقیم، نگران انسان و ارزش های انسانی است که در هجوم عقل ابزاری و تلاش برای اثبات سرمایه، قربانی می شود.

پیام اصلی کتاب زو کین آن است که راهبردهای توسعه که امروزه بر مدار شهرهای جهانی می چرخد و این گونه شهرها به قول خانم ساسکیاسن سراکز اداره و کنترل اقتصاد جهانی اند، راهی جز در هم آمیزی با فرهنگ - آن هم فرهنگ مادی که در کالبد شهر به نمایش در می آید - ندارد. او در کتاب خود از اقتصاد نمادین (Symbolic Economy) یاد می کند و می گوید تا نشان دهد که چگونه نمادها و نهادهای فرهنگی به ابزارهای توسعه اقتصادی بدل گشته اند و این وام گیری تاجه میزان برای احیای مجدد مرکز و اندرون شهرها، که پس از جنگ جهانی رو به انحطاط گذاشتند، ضروری است. به

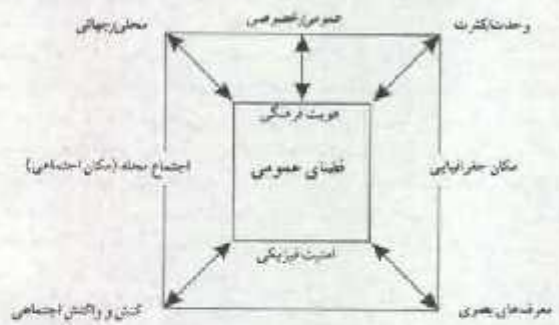


همین دلیل مدیریت شهری به جان می کشد تا ابزاری فرهنگی از شهر به دست دهد و از این طریق، انسان و سرمایه را به شهرها جذب کند تا چرخ اقتصادی شهر به راه افتد و رونق گیرد. لذا بحث اصلی زو کین نحوه به کار گیری فرهنگ در شهرهاست. گرچه زو کین بیش از همه بر تجربه نیویورک به عنوان پایتخت فرهنگ، ایالات متحده متکی است، لیکن این تجربه را دستمایه نظریه ای عام قرار می دهد که جهانی شدن، فرهنگ و شهر را در کنار هم و در تعامل با یکدیگر قرار می دهد. او سه مفهوم اساسی را که در عرصه جهانی شدن اهمیت فوق العاده یافته اند و در واقع سه رویکرد به فرهنگ محسوب می شوند، یعنی مفهوم قوم و قومیت، مفهوم زیباشناسی و بالاخره فرهنگ به عنوان ابزار بازاریابی، مورد استفاده قرار می دهد. تا نشان دهد که چگونه باززنده سازی شهرها به ویژه مراکز شهری و اندرون شهرهای بزرگ با استفاده از این سه مفهوم، کشاکش بین اقتصاد و سیاست شهری را به جالب ترین شکل بر ملا می سازند. او معتقد نیست که شهرها دارای فرهنگ عمومی اند و یا در دل این فرهنگ عمومی از خود فرهنگ های متعدد بهره دارند. بلکه از دید شارون زو کین، فرهنگ های شهرها دائماً از طریق چانه زنی در خیابان و مغازه ها و بوستان های شهری، و در موزه ها و رستوران ها که فضا های مهم مدنیت اند و فضا های مرکزی شهر تلقی می شوند، شکل می گیرد.

ایده محوری دیگری که در کتاب زو کین می گرفته شده، مفهوم اقتصاد نمادین است که بر جهانگردی، رسانه های جمعی و گذران اوقات فراغت و تفریح استوار است. او می گوید تا بدین سوال پاسخ دهد که به راستی چه کسانی قضایای

شهری را در پس پرده اشغال کرده اند و فرهنگ چه کسانی به عنوان فرهنگ شهری مطرح می گردند. پس از مقدمه، کتاب هفت بخش دارد و با از جابجایی منابع و تمایه خاتمه می پذیرد.

فصل اول - فرهنگ چه کسانی، شهر چه کسانی؟ - در واقع مروری است بر تعامی کتاب و بر شعرین گذرای آنچه که در کتاب آمده است. در این فصل زوکیان مفهوم اقتصاد نمادین را معرفی می کند. به نظر او اقتصاد نمادین حاصل ترکیب سرمایه نگاه های تجاری و نمادهای فرهنگی است. در ادامه این بحث او به نکته های اشاره می کند که بنابه سنت مارکسیست ها عجیب به نظر می رسد. زیرا او در بخشی از فصل اول فرهنگ را به عنوان زیربنای اقتصادی مطرح می کند تا نشان دهد که در دوران جهانی شدن، فرهنگ تا چه میزان می تواند ستون فقرات و زیربنای اقتصاد و راه هایی آن از بحران تلقی شود. نکته جالب دیگر، تحلیل او از فرهنگ به عنوان عامل شکل دهنی به فضا است. او در ادامه این بحث به معرفی فضای عمومی می پردازد و با آوردن نموداری به شرح زیر، وجوه آن را مشخص می دارد:



زوکیان در واقع در این نمودار، کل ایده کتاب را خلاصه کرده است. در مرکز نمودار فضای عمومی قرار دارد که امروزه موتور محرک اقتصاد شهری است. و در این فضا، دستورن ها، پارک ها، خیابان ها، گالری ها، موزه ها، سینماها و تماشاخانه ها قرار دارند. دو بعد مهم فضای عمومی، یکی هویت فرهنگی و دیگری امنیت فیزیکی است (توجه شود که تمامی شهرهای بزرگ و از جمله نیویورک در جهت باززنده سازی، مبارزه وسیع با جرم شهری را در دستور کار خود قرار داده اند). پروژه تحمل صفریسیس در نیویورک بسیار معروف است و آثار قتل در مرکز شهر را چهل درصد کاهش داده است. البته ناگفته نماند که این پروژه شدیداً مورد انتقاد طرفداران حقوق مدنی قرار گرفته است.

فضای عمومی با دو بعد یاد شده در چارچوب دیگری قرار می گیرد که عناصر اصلی آن عبارتند از: کنش متقابل اجتماعی که محسوری تلقی می شود، بیان بصری که جنبه زیبایی شناسی دارد و بالاخره اصول اساسی کنش و واکنش و محلی و جهانی، خصوصی و عمومی و وحدت و کثرت. عناصر دیگر آن به شمار می روند همه اینها در دو حیطه مکانی - اجتماعی یا محله ای رخ می دهد که اولی بار جغرافیایی دارد و دیگری بار اجتماعی.

تجارب نیویورک در واقع در این نمودار خلاصه شده اند. نقش امنیت که خودبه خود به تجارت عظیم بدل شده است، در تمامی این پروژه ها نقش عمده دارد. در این زمینه عقاید قالبی متعددی نیز به چشم می خورد. برداشت از سیاه پوسته مهاجر و غیر آنکلو ساکسون به عنوان مجرم، رواجی کامل دارد.

فصل های بعدی کتاب روکیان در واقع کوششی برای مستندسازی مطالب فصل اول است. در فصل دوم تجربه دنیای تفریحی دیسنی و ولند به بحث گذاشته می شود و زوکیان نشان می دهد که چگونه دیسنی و ولند، دو دیسنی اند مهم ترین فضاهای عمومی قرن بیستم تلقی می شوند. در فصل سوم شکل گیری موزه هنرهای معاصر ماساچوست مورد بحث قرار گرفته است تا همان پروژه استفاده از فرهنگ برای توسعه اقتصادی، در شهری کوچک تر و جانشه های تر نشان داده شود. رابطه سیاست و فرهنگ در این بخش به شکلی روشن تر مورد بحث قرار می گیرد.

تمامی فصل های بعدی برای باز کردن چند ایده کلی عنوان شده است. در هم تنیدگی سیاست و هنر، تابانست و گردش سرمایه و فرهنگ، اشتغال زایی و درآمد بول، استفاده از یادمان ها و رخدادهای تاریخی در باززنده سازی فضاهای جایگاه و شرایط مهاجران به ویژه مهاجران هنرمند و نحوه کار و زندگی آنان به خصوص در دستوران و رابطه آن با حرکات نیروی کار، جهانی شدن و نیروی کار از جمله چنین مباحثی اند.

نکته جالب آنکه زوکیان دائماً بین بحث های نظری، آن هم در سطح جهانی، و موارد خاص و جزئی در حرکت بوده است. وی مهم ترین فرایندهای جهانی را به یکباره به رستورانی در نیویورک تنزل می دهد و زندگی بڑوهی لیندا و حسن، ژوزف مدحت را در قالب تجاربشان بیان می دارد تا قومیت و مهاجرت و تقسیم کار را روشن تر نشان دهد. تحولات بازار و خرید موضوع دیگری است که تا پایان کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

ناگفته نماند که کتاب زوکیان مملو از اشاره به خیابان ها و فضاهای چند شهر به ویژه نیویورک است، که این امر تا حدودی کتاب را برای ناآشنایان یا این گونه فضاها کسل کننده می سازد. اما در مجموع کتاب زوکیان، ارزشمند و خواندنی است و مهم تر آنکه نشان می دهد چگونه مباحث پیش یا افتاده روزمره می تواند برای درک فرایندهای انترتای جامعه و اقتصاد جهانی به کار گرفته شوند و چگونه رخدادهای ساده از قانونمندی هایی کلان تبعیت می کند.

search for getting "The bests"

In this article, instead of concluding the results, Falake [=The circle] as an urban space has been explained.

By appearing of automobile in the Iranian cities, streets began to be layed out in crossroads and therefore "Falake" was appeared. It differs with square. Falake is a place for scattering and separation and the riders are the most; but square is a place for gathering and the pedestrians are the most.

Citizen Participation, Urban Governance, Urban Management. **M.Sharifliyan**

Importance of keeping equilibrium between social, economic and environmental present and future needs through the permanent human development, have made paradigmatic changes in urban management and civic services; These changes have been done by entering of senses such as citizen participation, empowerment and urban governance.

In this article, the author has endeavour to discuss about citizen empowerment from different viewpoints and at the end has shown the relationship between different levels of participation and empowerment with forcible urban governance and good management. The main goals of article introduce these senses. The consultation and deliberation will be useful, if they are real. The opponents of citizen control believe that such thing is an obstacle on the way of civic services.

Common participation is always desirable, but establishing it extensively is not so simple.

The planners confort with difficulties for drawing citizen participation in practice.

Participation has many kinds: participating through consulting and asking social groups to answer the questions, and participation because

Discordance among formation, sence and function of squares has made many difficulties.

Space design must be relied on senses which are in Iranian pedestrian's mind and the circles must be designed upon riders problems.

As the senses change more slowly than functions and forms, the sense of each place must be noticed in planning and designing as one of the most important components.

of material motives.

In this kind of participation, the social groups give the sources such as : workmen, money, food, etc.

Self inductivity is a kind of participation which the persons from other institution act for changing the system. It is very important to have a marked idea in the social group for participation.

Since discussion about participation is done in a democratic frame, the viewpoint about democracy is effective in kind and amount of participating.

Participative democracy is not an instrument for getting the result, but it is a part of conclusion.

Urban governance is a precondition for constant development. Local government plays an especial role in urban governance. It will be desirable, if it has some specialities such as: participation, clearness, accountability, equity and rule of law.

In fact the sense of empowerment is removing the obstacle and paving the way for citizen empowerment. It has three specialities; it is dimensional, it is a social action and at last it is a kind of process. It also has different ranks: individual, mental, organizational and social.

The convenience of society is in peridge of assuring everyone about this matter-every body has a share in proceeding the society and not to be laied aside.

In recent years, culture has also become a more explicit site of conflicts over social differences and urban fears. Controlling the various culture of cities suggests the possibility of controlling all sorts of economic.

Building a city depends on how people combine the traditional economic factors of land, labor, and capital.

The growth of the symbolic economy in finance, media, and entertainment may not change the way entrepreneurs do business. But it has already forced the growth of towns and cities created a vast new work force, and changed the way consumers and employees think.

Culture is a system for producing symbols, every attempt to get people to buy a product becomes a culture industry. The cultural institutions establish a competitive advantage over other cities for attracting new businesses and corporate elites.

The fastest growing kind of public space in America is prisons. Most jails are being built than housing, hospitals or schools. It has become inconceivable in public discussions that control of the park be left in public hands.

On a sunny summer day at noon, Bryant Park is full of office workers out to lunch between 1'500 and 6'000 of them. Since its renovation has changed character. It has become a place for people to be with others, to see others, a place of public sociability.

Many social critic have begun to write about new public space formed by the "transactional space" of telecommunication and computer technology, but writers interest ... is in public space as places that are physically there, as geographical and symbolic centers as points of assembly where strangers mingle.

Experity and Public Culture

J. Pakzad

In this article three subjects - culture, urban space and behaviour - have been separately surveyed culture is the way of group living. Cultural interaction is not just for the time being, that is called "Communication Age". Societies in the past learned from each other, and the social interaction had a natural basis.

Every culture has a container, and urban spaces and buildings are the bed of the cultural challenge. Two kinds on spaces can be seen in a city: public and private spaces. We share with strangers in public spaces, and these spaces are the beds of group living.

Behaviour is the human reaction against the environment and the form of doing an act for gratifying of needs which depends on environment very much. Human connection with outer

world is through the "Mental Space" which has different layers such as knowledge, experiment and memory. Every society on its cultural basis has a mental space and a normal system. The contradiction which causes the cultural disorganizing and many behavioural abnormalities in urban space, is the result of changing which we have done in form, function and space. But the sense of space in citizens' minds is just like the past. Managers, people and experts are three impressive groups on quality and quantity of urban space and each of them has many influences on city and its spaces. In this connection there are different approaches; managers suppose that they are servitor of people, but indeed they are authoritarians. People have several features as ethnicity, sex and social positions.

Experts are Idealist and they always

Abstract

Urban Culture

P. Piran

Culture is a Collection of the values and norms of a certain group, and material goods that the group makes. Culture has grown up with urban life and has traversed the evolution way. A actual city, out of time and place, without culture is nonsense. Urban culture which appeared in "fertial crescent" for the first time, is a laybrinthic old phenomenon that revives everyday. Acompained by wonderful changes in 20th. Century, urban culture has changed as well. This process was equl by its concept transformation in history.

Every urban element is influenced directly or indirectly by the culture, and in some cases influenced it. For finding a logical and methodical way to answer the questions such as, "What is the human culture in urban texture?" it will be possible to use a three level analytic pattern. This new model has three Macroscopic, Mezzoscopic and Microscopic levels. A static understanding from urban culture, puts it on the Mezzoscopic level which belongs to organizations and social grouping. Microscopic level belongs to persons and behaviours, and Macroscopic one belongs to group structure. In a progressive understanding from urban culture a reciporical connection among three level is necessary. When the urban planners ecounter with

urban culture, they note the valuables, norms, human relations, urban structure and at last (but not the least) urban planning.

Sociologists search the urban culture in urbanity. In some other's opinion, becoming nonprivate is the most important speciality for urban culture, because the relationships and done by egency (not directuly).

Social groups challenges specially indigent movements, make an important part of urban culture.

Changing in concept of working and faint sense of office because of possibility for doing official works every where, on the condition access to a computer adjoined to an information system is one of the achievements of economy globalization. The actual globalization was happened when microprocessors were invented and satellites covered the world space (scientific and technical obstacle), and the plan for Soriet Union collapsing was done (political and ideological obstacle).

Fordism or plastic culture, luxury consumption and development in every fields, has grown in universal dimensions and national limits have disappeared. The deep traces of this event is revealed on urban culture. urban managers face to difficulties which are forming at present.

Nowaday the only way for cities, is independance and self-governing.

Whose Culture? Whose City?

Sharon Zukin

Translated By: I. Asadi

One way to look at urban society is through the prism of arts and popular culture, it reflects the social, political, and economic conditions of the urban culture that gave birth to it.

Culture is a powerful means of controlling cities as a source of images and memories, it symbolizes "Who belongs" in specific places.

License Holder: The Interior Ministry
The Iranian municipalities organization (I.M.O)
Editor-in-chief: Ali Nozarpour
Scientific Counsellor in this issue: P.Piran
Editorial Board: H. Imani Jajarmi, A. Arjomand nia, J. Pakzad,
P.Piran, A.Saeednia, N.Saeedi Rezvani, M.H.Shaheedi S. A.
Dorkoosh, M. Sarrafi, F. Noorian
Referees: A. Arjomandnia, K.Athari, J.Pakzad, P.Piran, A.
Saeednia, M.H.Shaheedi, M.Sarrafi, F. Noorian
Project Manager: Gholamreza Kazemian
Editor: Hamid Khademi
Art Director and Designer: J. Yari Shirmard
Technical Affairs: S. Mardaneh
Type Setting: F. D. Farahani
Sample Reading: L. Shahbakhty
Staff of this issue: A.Jalali, A. Safavi, F. Nobakht.
I.M.O Publication
Phone and fax: 8772634-8772635
E-Mail: urbmang @ hot mail .com.

Editor's Note	4
Special issue: Urban Culture	6
- Urban Culture/ Parviz Piran	6
- Whose City? Whose Culture?/ Sharon Zukin	32
- Expertise Culture and Popular Culture/ Jahanshah Pakzad	42
- Citizen Participation, Urban Governance and Urban Management/ Maryam Sharifiyan	56
- Cultural Planning and Urban Planning/ Franco Bianchini	62
- Identifying the Residential Fabrics/ Morvarid Qasemi	78
- Revitalisation of Metropolises' Center as A Cultural Project (Case Study: Chicago Pourya Prouz)	84
The Effect of Urban Environment on Alienation / Nassereddin Qorab	94
- Comparison of Life Level in 100 Large World's Cities/ Hossayn Asayesh	106
- Size of City and Qualification of Social Relations/ Hossayn Imani	112
Planning & Design:	
- Land-use Zoning; Obstacle or Instrument (Last Part) / Navid Saeedi Rezvani	124
- Selection Research	
- Study of Fire accidents and Giving a Full Plan to Train for Fire Fighting/ Researching Center	132
Book Review	
- A Glance at two valuable Books; "of Urban Culture"	132
Parviz Piran	135
Abstracts in English/ Abbas Jalali	

مدیریت شهری

Modiriyat Shahrī

مهاجرت و توسعه شهری

مدیریت مالی شهر

حمل و نقل شهری

دعوت به همکاری فصلنامه پژوهشی، تحلیلی، آموزشی

مدیریت شهری

مختبر برپایه وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و وزارت کشور با هدف جذب مشارکت‌های علمی، جامعه علمی، پژوهشگران، مدیران و محققان در زمینه‌های شهری، مدیریتی و توسعه اجتماعی در سطح ملی و بین‌المللی، مجله علمی-پژوهشی مدیریت شهری و محیط‌های شهری را منتشر می‌کند. این مجله به عنوان فصلنامه تخصصی پژوهشی، آموزشی، تحلیلی، مدیریتی و کاربردی مدیریت شهری شناخته می‌شود.

این مجله به صورت فصلنامه علمی-پژوهشی، تحلیلی، آموزشی و کاربردی مدیریت شهری منتشر می‌گردد.

این مجله به صورت فصلنامه علمی-پژوهشی، تحلیلی، آموزشی و کاربردی مدیریت شهری منتشر می‌گردد.

این مجله به صورت فصلنامه علمی-پژوهشی، تحلیلی، آموزشی و کاربردی مدیریت شهری منتشر می‌گردد.

این مجله به صورت فصلنامه علمی-پژوهشی، تحلیلی، آموزشی و کاربردی مدیریت شهری منتشر می‌گردد.

این مجله به صورت فصلنامه علمی-پژوهشی، تحلیلی، آموزشی و کاربردی مدیریت شهری منتشر می‌گردد.

این مجله به صورت فصلنامه علمی-پژوهشی، تحلیلی، آموزشی و کاربردی مدیریت شهری منتشر می‌گردد.

این مجله به صورت فصلنامه علمی-پژوهشی، تحلیلی، آموزشی و کاربردی مدیریت شهری منتشر می‌گردد.

این مجله به صورت فصلنامه علمی-پژوهشی، تحلیلی، آموزشی و کاربردی مدیریت شهری منتشر می‌گردد.

این مجله به صورت فصلنامه علمی-پژوهشی، تحلیلی، آموزشی و کاربردی مدیریت شهری منتشر می‌گردد.

این مجله به صورت فصلنامه علمی-پژوهشی، تحلیلی، آموزشی و کاربردی مدیریت شهری منتشر می‌گردد.

این مجله به صورت فصلنامه علمی-پژوهشی، تحلیلی، آموزشی و کاربردی مدیریت شهری منتشر می‌گردد.

این مجله به صورت فصلنامه علمی-پژوهشی، تحلیلی، آموزشی و کاربردی مدیریت شهری منتشر می‌گردد.

این مجله به صورت فصلنامه علمی-پژوهشی، تحلیلی، آموزشی و کاربردی مدیریت شهری منتشر می‌گردد.

اولویت چاپ با مطالب پژوهشی و تحلیلی خواهد بود
مهلت ارسال مقاله برای مجله مهاجرت و توسعه شهری و مدیریت مالی شهر
به ترتیب ۸۱/۳۲۰ و ۸۱/۵/۳۰ است

تهران، خیابان گاندی، کوچه پنجم، شماره ۱۶، فصلنامه مدیریت شهری تلفن و دورنگار: ۸۷۷۲۶۳۴-۵

A Quarterly Journal of
Urban Management & Planning
Vol.2, No.8, Winter 2002

8 *Modiriyat Shahrī*

■ Urban Culture

■ Whose City? Whose Culture?

■ Citizen Participation, Urban Governance and Urban Management

■ Identifying the Residential Fabrics

■ Comparison of Life Level in 100 Large World's Cities

Special Issue: Urban Culture

